

Hans-Jörg Ronsdorf

تغییر جبهه

از انسان کهنه به انسان تازه



تغییر جبهه

از انسان کهنه به انسان تازه

Hans-Jörg Ronsdorf

Christliche Literatur-Verbreitung e. V.

Postfach 11 01 35 · 33661 Bielefeld

چاپ اول 2011

© 2011 by CLV · Christliche Literatur-Verbreitung

Postfach 11 01 35 · 33661 Bielefeld

اینترنٹ: www.clv.de

طراحی جلد: آندریاس فت (Andreas Fett), typtop, Meinerzhagen

حروف چینی: CLV

چاپ و صحافی: GGP Media GmbH, Pößneck

ISBN 978-3-86699-310-5

فهرست مطالب

12	پیشگفتار
14	1. گشت هوایی
27	2. فرود آمدیم - و حالا چگونه ادامه دهیم؟
27	2.1 آزادی یا بردگی - اما نه هر دو
28	2.2 فرمان‌های آزادی
29	2.3 گریختن و ایستادگی کردن
29	2.4 احساسات
30	2.5 کشتی با ناخدای قدیم و ناخدای جدید
32	2.6 با تمام قوا به پیش!
33	2.7 پدر ما
34	2.8 آنچه خدا می‌خواهد
35	2.9 او باید افزوده شود - و من ناقص شوم!
35	2.10 زندگی تازه در یک نمودار
39	2.11 همه با هم در یک نگاه
40	2.12 کوه‌پیمایی‌ها
41	2.13 از آدم به مسیح
42	2.14 برای نجات ما نخست چه باید رخ می‌داد؟
44	3. رومیان 12:5-21: از آدم به مسیح
45	3.1 آیه 12: چگونه همه‌چیز آغاز شد
46	3.1.1 گناه و گناهان
46	3.1.2 گناه و مرگ
47	3.1.3 سقوط و گناه موروثی
48	3.1.4 یک فرمان ساده
50	3.2 آیه 13: گناه پیش از دادن شریعت
50	3.3 آیه 14: آدم، نمونه آن آینده
51	3.3.1 آدم و مسیح
52	3.4 آیه 15: به واسطه مسیح زیان بیش از اندازه جبران می‌شود
53	3.5 آیه 16: پیامد خطا و پیامد عطا فیض
53	3.6 آیه 17: سلطنت مرگ به واسطه مسیح برچیده می‌شود
55	3.7 آیه 18: محکومیت و عادل‌شمردگی حیات

56	3,8 آیه 19: جایگاه حقوقی گناهکاران و جایگاه نجات عادلان
57	3,9 آیه 20: شریعت همه گناهان را آشکار می‌کند
58	3,10 آیه 21: از مرگ تا حیات جاودانی
59	3,11 مروهی بر رومیان 12:5-21
60	4. رومیان 6: آزاد از قدرت گناه
60	4,1 تغییر جبهه: از آدم به مسیح
61	4,2 آیات 1-2: آیا فیض مجوزی برای گناه کردن است؟
62	4,2,1 ما برای گناه و قدرت آن مرده‌ایم!
62	4,3 آیات 3-4: تعمیدیافته در مسیح و در مرگ او
63	4,3,1 تعمید در مرگ
65	4,4 آیه 4: برخیزانیده برای تازگی حیات
67	4,5 آیه 5: متحد با او در مرگ و رستاخیزش
68	4,6 آیه 6: انسان کهنه با او مصلوب شد
69	4,6,1 انسان کهنه
71	4,6,2 مصلوب شدن انسان کهنه
71	4,6,3 بدن گناه
73	4,7 آیه 7: تبرئه‌شده از گناه
74	4,8 آیات 8-9: با مسیح در مرگ و زندگی شریک بودن
75	4,9 آیه 10: مسیح، که برای گناه مرد
76	4,10 آیه 11: خود را برای گناه مرده شمردن، اما برای خدا زنده
78	4,11 آیه 12: سلطه گناه بر بدن شکسته می‌شود
78	4,12 آیه 13: اکنون خود را به خدا تقدیم کردن
79	4,13 آیه 14: نه زیر شریعت، بلکه زیر فیض
80	4,14 خلاصه
81	4,15 صلیب جُلجتا و گناه
81	4,16 رومیان 15:6-23: آزادشدگانی که زیر فیض زندگی می‌کنند
81	4,17 وجه اخباری نجات و وجه امری نجات
84	4,18 آیه 15: هدف فیض
85	4,19 آیه 16: بردگان گناه یا بردگان عدالت
85	4,20 آیه 17: از دل مطیع – دیگر نه بردگان گناه
87	4,21 آیه 18: بردگان عدالت
87	4,22 آیه 19: خود را در اختیار عدالت و قدوسیت خدا گذاشتن
88	4,23 آیات 20-22: از بی‌ثمری تا حیات جاودانی

90	4.24 آیه 23: حیات جاودانی به جای محکومیت جاودانی
92	5. شریعت در نامه به رومیان
96	6. رومیان 7: آزاد از شریعت
97	6.1 اهمیت و جایگاه رومیان 7
97	6.2 نبرد روح با جسم؟
98	6.3 هم‌زمان عادل و گناهکار؟
99	6.4 تولد تازه یافته یا نه؟
100	6.5 رومیان 7: تجربه‌ای ضروری؟
102	6.6 انسانی رومیان 7 کیست؟
102	6.7 رومیان 1:6-7: برای شریعت مرده
102	6.7.1 آیه 1: شریعت فقط برای کسانی معتبر است که زنده‌اند
103	6.7.2 آیات 2-3: تنها راه رهایی از شریعت
104	6.7.3 آیه 4: آن کس که اکنون از آن او هستیم – مسیح
105	6.7.4 آیه 5: شریعت عدالت را پیش نمی‌برد، بلکه گناهان را
106	6.7.5 آیه 6: خدمتی تازه به خدا، فراتر از شریعت
106	6.8 رومیان 7:14-7: شریعت کامل
108	6.8.1 آیه 7: شناخت گناه از راه شریعت می‌آید
109	6.8.2 آیه 8: شریعت گناه را دامن می‌زند
110	6.8.3 آیات 9-11: رویارویی با شریعت به مرگ می‌انجامد
112	6.8.4 آیه 12: با این همه، شریعت نیکوست
112	6.8.5 آیه 13: بار دیگر – نقش شریعت
113	6.9 رومیان 14:7-25: تجربه‌های یک مسیحی زیر شریعت
113	6.9.1 آیات 14-15: اراده نیک و جسم ناتوان
113	6.9.2 آیه 16: موافقت با شریعت
114	6.9.3 آیات 17-21: گناهی که در من ساکن است
115	6.9.4 آیات 22-23: دو شریعت و اثر آن‌ها
116	6.9.5 آیه 24: نومیدی
117	6.9.6 آیه 25: درس رومیان 7
119	7. رومیان 1:8-11: سرانجام آزاد!
120	7.1 هم‌اکنون – هنوز نه
122	7.2 گشایش
122	7.3 آیه 1: تبرئه – دیگر هیچ حکم محکومیتی نیست
124	7.4 آیه 2: آزاد شده به واسطه شریعت روح حیات

125	7.5 آیه 3: خدا مسئله گناه را در جُلُجُتا حل می کند
126	7.5.1 خدا انسان می شود
127	7.5.2 جُلُجُتا
128	7.6 آیه 4: شریعت خدا سرانجام به راستی به جا آورده می شود
129	7.6.1 شریعت موسی و اعتبار آن
131	7.7 آیه 5: بر حسب جسم یا بر حسب روح بودن
132	7.8 آیات 6-7: مرگ و حیات، دشمنی و سلامتی
133	7.9 آیات 8-9: در جسم بودن و در روح بودن
134	7.10 آیات 10-11: روح خدا و نجات بدن ما
134	7.10.1 جایگاه نجات ما – وجه اخباری نجات – «هم اکنون»
135	7.10.2 زیستن و مردن
136	7.10.3 روح خدا و بدن
137	7.10.4 چرا همین حالا فناپذیر نیستیم؟
138	8. رومیان 12: 8-17: وجه امری نجات – زندگی در پیروزی
139	8.1 آیه 12: دیگر مدیون جسم نیستیم
139	8.2 آیه 13: زندگی یا مرگ
140	8.2.1 وعده ها و هشدارها، و نجات جاودانی
143	8.2.2 به واسطه روح اعمال بدن را کشتن
144	8.2.3 «مرده شمردن» یا «کشتن»؟
146	8.2.4 کشتن – چگونه؟
148	8.3 آیه 14: پسران خدا که روح هدایتشان می کند
150	8.4 آیه 15: روح پسرخواندگی در ما ندا می کند: «ای پدر عزیز!»
151	8.5 آیه 16: ما فرزندان خدا هستیم!
152	8.6 آیه 17: ما وارثان جلال مسیح هستیم
153	9. رومیان 12: اندیشه تازه می شود!
154	9.1 هدف خدا با ما
154	9.2 رومیان 1: 12-2: عبادت – امری معقول!
156	9.2.1 بدن های شما!
157	9.2.2 دنیا: دوست یا دشمن؟
159	9.2.3 دگرگونی از راه اندیشه تازه
160	9.2.4 دگردیسی
161	9.2.5 چرا تازه شدن؟
161	9.2.6 تازه شدن چگونه رخ می دهد؟

162	9.2.7 میدان نبرد: دنیای افکار
164	9.2.8 چگونه می‌توانیم در این نبرد پیروز شویم؟
165	9.2.9 خیال‌پردازی‌ها و آرزوهای خیالی
166	9.2.10 اراده خدا – آزموده و نیکو یافته!
167	9.3 رومیان 13:13-14: مسیح را پوشیدن – هیچ تدبیری برای جسم نکردن
169	9.4 جمع‌بندی
170	10. کهنه و تازه – نگاهی کلی
171	11. جسم چیست؟
173	11.1 گناه و جسم
173	11.2 جسم و انسان بی‌ایمان
174	11.3 جسم و مسیحی
178	12. جسم در برابر روح
178	12.1 مسئله چه بود؟
179	12.2 عملکرد جسم
180	12.3 مسیحی در نامه به غلاطیان
182	12.4 شریعت و جسم – دو چرخ‌دنده در یک دستگاه
182	12.5 کشمکش کیهانی دیرین و کشمکش شخصی امروز
183	12.6 به روح زیست کنید و به روح رفتار کنید!
184	12.7 کار خدا و کار ما – تضاد؟
185	12.8 به آزادی خوانده شده – اما این چه آزادی‌ای است؟
186	12.9 روح برای ما می‌جنگد
186	12.10 در میانه نبرد
188	12.11 ویروس‌ها و واکسن
188	12.12 اعمال جسم چیست؟
190	12.13 ثمره روح خدا
192	12.14 جای جسم بر صلیب است
193	12.15 انسان پس از آنکه با مسیح مصلوب شد، کیست؟
195	12.16 هر روز صلیب را برداشتن
196	12.17 به روح زیستن و رفتار کردن: بودن و نبودن
197	12.18 به روح رفتار کردن – چگونه؟
198	12.19 لغزیدن و برخاستن
199	12.20 بازگشت به راه درست
200	12.21 یاور ما در آسمان

201	12.22 اگر گناه کرده باشیم، چه ؟
202	12.23 اعتراف کردن
204	12.24 مسیحی روحانی و مسیحی جسمانی – آیا چنین چیزی هست ؟
205	12.25 جوهر کشمکش روح و جسم
208	13. انسان تازه و انسان کهنه: چیزهای کهنه درگذشت، اینک همه چیز تازه شده است
209	13.1 انسان تازه در نامه به افسسیان
210	13.2 انسان تازه در نامه به کولسیان
211	13.3 انسان کهنه در نامه های افسسیان و کولسیان
212	13.4 داستان آفرینش انسان تازه
214	13.5 بسیاری، یک انسان تازه اند
216	13.6 شخصیت فردی، انسانی تازه می شود
217	13.7 انسان تازه چیست ؟
219	13.8 خلقت تازه
220	13.9 چه چیزی از نو آفریده شد ؟
221	13.10 آیا انسان تازه به تازه شدن نیاز دارد ؟
223	13.11 انسان تازه: پوشیده همچون جامه
225	13.12 خلاصه – یک تصویر
225	13.12.1 درخت کهنه
226	13.12.2 درختی تازه
228	13.12.3 ریشه کهنه که هنوز زنده است
228	13.13 تنها از راه ایمان
229	13.13.1 باغبان تنبل
230	13.14 آینده انسان تازه
231	13.14.1 زندگی آینده را از هم اکنون زیستن
232	13.15 فراخوان
234	14. تولد تازه برای حیاتی تازه
235	14.1 اصلاً طبیعت چیست ؟
237	14.2 شریکان طبیعت خدا
238	14.3 حیات جاودانی، حیات مسیح است
238	14.4 چگونه شریک حیات الهی می شویم ؟
239	14.5 تولد تازه – از خدا مولود شدن
239	14.5.1 مولود از آب
241	14.5.2 مولود از روح

241	14.5.3 نبوت حزقیال: دل‌های تازه و روح تازه
243	14.6 رهانیده از مرگ به حیات: زنده گردانیده
244	14.7 راز پدید آمدن و رشد کردن
245	14.8 رشد – حیات رشد می‌کند
247	14.9 پروردن
248	14.10 سرگرمی یا وظیفه؟
249	14.11 وجه اخباری نجات نزد یوحنا
251	14.12 وجه امری نجات نزد یوحنا
252	14.13 حیات جاودانی – کیفیت و کمیت
252	14.14 نشانه‌های حیات
254	14.15 کسی که از خدا مولود شده است، گناه نمی‌کند
256	14.15.1 چهار مرحله در تاریخ نجات: انسان و گناه
257	14.15.2 دیگر گناه نکردن: ممکن یا ناممکن؟
258	14.16 کمال – چیست؟
258	14.16.1 کمال جایگاه نجات ما
259	14.16.2 کمال (بلوغ) در زندگی ما: بالغ شدن
260	14.16.3 کمال همه‌جانبه در تحقق نهایی آینده
260	14.17 مسئولیت برای کرده‌هایمان، نه برای بودنمان
261	14.18 طبیعت تازه و کهنه هم‌زمان در ما هست
261	14.19 جمع‌بندی
263	15. مزاج و منش
264	15.1 کتاب مقدس و نظریه مزاج‌ها
266	15.2 منش و دگرگونی آن
269	16. سخن پایانی
	17. کتاب‌نامه

به فرزندانمان، فلیکس (Felix)، لاورا (Laura)، الکس (Alex)، پیتر (Peter) و
آنهماری (Annemarie) – با آرزوی قلبی که مسیح را دریابند و به دست او
دریافته شوند.

پیشگفتار

موضوع این کتاب از دوران جوانی ذهن مرا به خود مشغول کرده است. این موضوع قلب مسیحی بودن است. تنها از نجاتی که به تمامی دریافت و فهمیده شده باشد، زندگی آزاد ممکن می‌شود. بلوغ مسیحی بسته به این است که ما از صلیب چه فهمیده‌ایم.

آزاد بودن از گناه یک نظریه نیست، بلکه واقعیتی عملی است. نزدیک به سی سال پیش، کتاب «Das normale Christenleben» نوشته واکمن نی (Watchman Nee) به من کمک کرد تا به گشایشی برسم. من با آنکه ایماندار بودم، سرخورده بودم، زیرا در برابر قدرت گناه چیزی برای ایستادگی نداشتم. این کتاب، چنانکه برای بسیاری دیگر، چشمان مرا به روی آزادی‌ای گشود که مدت‌ها بود در مسیح داشتم، اما هنوز به راستی آن را نمی‌شناختم. سخن بر سر مرتبه‌ای بالاتر از دینداری یا مسیحی بودن در سطح متخصصان نیست، بلکه بر سر فهم این است که خدا ما را چگونه می‌بیند و چه چیزی به دست ما سپرده است.

این موضوع داغ و حساس است، به‌ویژه برای کسی که درباره آن می‌نویسد. آیا می‌توانم چنین کنم، چون به صد در صد رسیده‌ام؟ هرگز. می‌دانم که بسیاری از ما نباید معلم شویم، چون معلمان داوری سخت‌تری خواهند یافت، زیرا همه ما بسیار می‌لغزیم. اما بدون تعلیم کتاب مقدسی و تکرار پیوسته آن، هیچ بختی نداریم که دیگران را برانگیزیم یا خود کار را درست به دست گیریم. هر نسلی نیز باید خود با این موضوعات روبه‌رو شود. در این کتاب چیزی، یا تقریباً چیزی، نخواهد بود که دیگران پیش از این ننوشته باشند. اما این کتاب می‌خواهد انگیزه‌ای باشد تا این موضوع محوری دوباره جان بگیرد و به میان گفت‌وگوها بیاید.

با کمال میل از کمک دیگران بهره گرفته‌ام. بیش از همه از توماس یتل (Thomas Jettel) برای ویرایش و نکته‌های اندیشه‌برانگیزش سپاسگزارم که به لطف آن‌ها بخش‌هایی قابل فهم‌تر شده است. از یوزوا و بریگیته کلر (Josua Keller)،

(Brigitte Keller)، مبشران در نزدیکی نیس، برای گفت‌وگوی سازنده سپاسگزارم. همچنین از هربرت بریم (Herbert Briem)، پیتر اشترایتنبرگر (Peter Streitenberger) و هری گراف (Harry Graf) برای بازبینی نقادانه‌شان سپاسگزارم. نام بردن از این خواهران و برادران به این معنا نیست که ما در همه مسائل هم‌نظریم، و از همین رو مسئولیت محتوا تنها با خود من است. جز در موارد اندک، از ترجمه Elberfelder 2003 (ترجمه آلمانی کتاب مقدس؛ Edition CSV Hückeswagen) استفاده کرده‌ام. این موارد استثناً معمولاً مشخص شده‌اند.

Hans-Jörg Ronsdorf، زولتسبرگ (Sulzberg)، نوامبر 2010

تنها او صخره و نجات من است، قلعه بلند من.

مزامیر 62:6

آنگاه در امنیت زندگی خواهید کرد و فراوانی نجات و حکمت و معرفت خواهید داشت.

اشعیا 33:6 (NeÜ، ترجمه آلمانی کتاب مقدس)

1. گشت هوایی

سوار شوید و کمربندتان را ببندید! می‌خواهیم یک گشت هوایی فوق‌العاده داشته باشیم. مقصد ما رشته‌کوهی بزرگ است. می‌خواهیم از نگاه پرندگان، توده‌کوهی چشمگیر را تماشا کنیم. من درست در دامنهٔ آلپ زندگی می‌کنم و از دفترم می‌توانم کوه‌ها را ببینم. بیش از یک بار آرزو کرده‌ام که اوج بگیرم و این آفرینش باشکوه را از بالا با فراغت تماشا کنم. تا امروز کار به یک گشت هوایی کوتاه محدود مانده است، اما همان مرا مشتاق بیشتر کرد.

امروز می‌خواهم شما را به چنین پروازی دعوت کنم. پروازی است که هیچ هزینه‌ای ندارد. این پرواز در خیال ما انجام می‌شود. نظر شما چیست: سخن از کدام کوه است؟ تصور کنید این رشته‌کوه همان نجات بزرگ، یا به بیان دیگر رهایی بزرگ خدای جاودان و قادر مطلق است. تصور کنید این کوه آن چیزی را مجسم می‌کند که خدا در عیسی مسیح، به واسطهٔ مرگ او بر صلیب، رستاخیزش و صعودش به آسمان پدید آورده است. سخن بر سر چیزی پیش‌پاافتاده نیست، سخن بر سر **پُری نجات** است! در یک پرواز نمی‌توان همه‌چیز را یک‌جا دید، اما دست‌کم می‌توان چیزهای بسیاری را دید. و در هر پرواز دیگری نیز باز می‌توان چیز تازه‌ای به چشم دید.

به شما قول می‌دهم که این پرواز کسل‌کننده نخواهد بود، و نه به این دلیل که هواپیما کوچک است و فقط دو صندلی دارد. چنین هواپیمای سبکی ممکن است حسابی تکان بخورد، اما آنچه خواهیم دید چنان عظیم خواهد بود که همه‌چیز دیگر را از یاد خواهیم برد.

خلبان ما از همه بهتر راه را می‌شناسد. او بهترین مسیرها، بهترین مقصدها، زیباترین چشم‌انداز و ارتفاع‌های مناسب و فرازاها و فرودها را می‌شناسد؛ هوا را می‌شناسد، و می‌تواند ما را به سلامت به خانه بازگرداند. از همین رو می‌توانیم ترس از پرواز را با خیال آسوده روی زمین جا بگذاریم.

کوهی که می‌خواهیم به آن برسیم، البروس (Elbrus) است، بلندترین کوه رشته‌کوه‌های قفقاز با 5642 متر ارتفاع. این ارتفاعی چشمگیر است، و هواپیما باید حسابی تقلا کند تا به این ارتفاع برسد.

این کوه چه ویژگی‌ای دارد؟ البته آنچه آن را متمایز می‌کند این است که بلندترین کوه قفقاز است، اما در عین حال آتشفشانی خاموش نیز هست. دهانه‌ای بزرگ دارد که زمانی دراز پیش از آن گدازه‌های سوزان بیرون پرتاب شده است. آتشفشان‌ها، چنانکه از روزگار خودمان نیز می‌دانیم، نیروهای طبیعی مهارنشده و هولناکی هستند. چنین نیروهای طبیعی نیز سر برآوردند، هنگامی که خدا در روزگار نوح جهان را به طوفان سپرد. به گفته کتاب مقدس، چشمه‌های لجه عظیم شکافته شد و روزنه‌های آسمان گشوده گردید (پیدایش 7:11)، تا آن حجم بی‌اندازه آب بر زمین پخش شود. شاید دگرگونی‌های عظیم زمین‌شناختی‌ای که با این طوفان جهانی همراه بود، باعث شد آتشفشان‌ها فعال شوند. به هر حال، آب در آن زمان تا بالای قله‌های کوه‌ها بالا آمد: همه کوه‌ها پوشیده شدند (پیدایش 7:20)، و جز آب چیزی دیده نمی‌شد.

مردمان آن زمان بسیار شرور بودند. آن‌ها از نقطه‌ای که دیگر بازگشتی از آن نیست گذشته بودند و از خدا، یا به بیان دیگر از آنچه او برای آفرینش در نظر داشت، دور شده بودند. چنان دور که خدا به همه چیز پایان داد. نمی‌دانم وسعت کامل این شرارت در چه بود، اما خدا آن را دید (پیدایش 6:5). و عیسی می‌گوید که درست چنین روزهایی باز خواهد آمد (لوقا 17:26). طوفان می‌بایست همه انسان‌ها را، جز نوح و خانواده‌اش، هلاک کند. در این داوری به‌خوبی می‌توان دید که گناه برای خدا چه معنایی دارد. ما اغلب با گناه مشکلی نداریم، هرچند پیوسته با پیامدهای منفی و بد آن روبه‌رو می‌شویم. اما خدا درباره آن چه می‌اندیشد؟ خدا از گناه نفرت دارد، زیرا گناه انسان‌ها، یعنی آفریده‌های او را، همچون بیماری‌ای کشنده و درمان‌ناپذیر نابود می‌کند و از او جدا می‌سازد. گناه انسان را چنان دگرگون می‌کند که او دشمن خدا می‌شود. خدا از گناه نفرت دارد، زیرا ما را دوست دارد. او از گناه بیزار است، زیرا گناه با تمام ذات او، با محبت و قدوسیت او نامازگار است. خداوند به افراد قوم اسرائیل می‌گوید که در نهان بر وضعیت گناه‌آلود آن‌ها اشک

می‌ریزد (ارمیا 13:17؛ 14:17). گناه دل او را به درد می‌آورد؛ گناه برای او بی‌اهمیت نیست. او هر گناهی را می‌شناسد و آن را تا اعماق دلش حس می‌کند. گناه انسان‌ها را از خدا و انسان‌ها را از یکدیگر جدا می‌کند. گناه همان چیزی است که به خدا یورش می‌برد و فرمان‌های او را نادیده می‌گیرد. گناه شریان حیاتی میان خدا و انسان را می‌بُرد و از همین رو به چیزی جز مرگ نمی‌تواند بینجامد. گناه می‌تواند چهره‌ای دوستانه داشته باشد، اما این تنها نقابی است: گناه زشت است و هر جا پیدا شود ویران می‌کند. گناه همه‌جا گسترده است. هر جا انسان‌ها هستند، گناه نیز یافت می‌شود. همه گرفتار آن‌اند. گناه مانند کنه به همه چسبیده است، چه بخواهند بپذیرند و چه نخواهند. گناه مانند بذری از هنگام تولد در هر انسانی نهفته است، هرچند در یکی بیشتر و در دیگری کمتر رشد کرده است.

خدا از گناه نفرت دارد، اما گناهکار را دوست دارد! این نجات ماست! اما گناه و انسان در هم تنیده‌اند؛ آن‌ها یک واحد را تشکیل می‌دهند که به هیچ شیوه انسانی جداشدنی نیست. اگر خدا گناه را نابود می‌کرد، حکم نابودی او سرانجام بر ما فرود می‌آمد! او راهی یافته و مسئله را حل کرده است! انسان‌ها نبودند که دست به کار حل این مسئله شدند، زیرا آن‌ها **بیماری گناه** خود را انکار می‌کنند. در نظر آن‌ها گناه آن گسترده‌ای را ندارد که برای خدا دارد.

هنگامی که آن جاودان کیهان را آفرید، سخنان قادر مطلق او کافی بود: «بشود!» اما برای حل مسئله گناه، سخن کافی نبود. بلکه این کار به بهای تمام محبت او تمام شد. خدا تغییرناپذیر است؛ او مانند نور خالص است؛ او محبت است، و قدوس و عادل است؛ او پاک و مطلقاً بی‌گناه است. وقتی سخن از گناه است، باید به این صفات خدا بیندیشیم، آن هم در ابعاد الهی! سخن بر سر تصور مداراگر و اغلب انعطاف‌پذیر ما نیست. در جُلُجُتَا، محل اعدام عیسی، می‌توانید ببینید که خدا تا چه اندازه باورنکردنی گناه را جدی می‌گیرد. هیچ جای دیگری نیست که در آن آشکارتر دیده شود که خدا گناهکار را دوست دارد، اما از گناه بی‌نهایت نفرت دارد. خدا پسر خود را به نیابت از ما انسان‌ها قربانی می‌کند. چرا قربانی‌ای خونین لازم بود؟ زیرا گناه تنها خطایی کوچک و بی‌اهمیت نیست، بلکه چیزی است که آفریننده ما از آن آزرده می‌شود و به او اهانت می‌کند. از همین رو او به‌حق کَفَّارَةُ گناه و

جبران زیبایی را می‌طلبید که ما به خدا وارد کرده‌ایم. همیشه چنین خواهد ماند که خدا گناهکار را به سبب گناهش مجازات خواهد کرد. به نظر بسیاری، اینکه در پی ناحق مجازات می‌آید، تنها اختراعی دینی است. ابداً! این واقعیت برای نمونه بنیان نظام حقوقی ماست. فقط باید آن را نزد خدا بسیار پاک‌تر و عادلانه‌تر تصور کنیم. او دانای مطلق است و همه افکار را می‌خواند. او در همه‌جا حاضر است و از این رو خود شاهد همه آن چیزی است که انسان‌ها می‌اندیشند، می‌گویند و انجام می‌دهند. هیچ چیز از او پنهان نمی‌ماند. اگر شما تنها انسان روی زمین بودید و فقط یک گناه کرده بودید، باز هم قربانی عیسی لازم بود. حتی یک گناه برای خدا پذیرفتنی نیست. او مقدس‌تر و پرچال‌تر از آن است که بتواند حتی از یک گناه چشم‌پوشد.

خدا با انسان‌ها مانند آزمایشی ناموفق در آفرینش رفتار نمی‌کند. او انسان را رها نمی‌کند. او می‌خواهد گناهکار را امان دهد و نجات بخشد. اما برای این کار به کسی نیاز دارد که **بتواند** بدهی را بپردازد. آیا انسانی هست که بتواند این حساب را تسویه کند؟ آری! همین یک نفر قربانی نیابتی می‌شود. این قربانی بدهی ما را می‌پردازد. عیسی، «برهٔ خدا»، جانشین ما می‌شود. انسانی - به معنای مجازی - همین برهٔ قربانی نیابتی می‌شود. در جُلُجُتا پسر خدا داوطلبانه با گناه ما در حضور بی‌واسطهٔ خدا ایستاد تا محکومیت و مجازات ما را بر عهده گیرد. خدا آمدگی پسرش را برای قربانی شدن می‌پذیرد و در این داوری کیفری او را امان نمی‌دهد. آیا ما پسر خود را تسلیم می‌کردیم تا دشمنانمان را از گرفتاری‌ای که خود به بار آورده‌اند بازخرید کنیم؟ آیا ما به جای آنکه پسر یا دختر خود را مجازات کنیم، هر کاری نمی‌کردیم تا او را امان دهیم؟ خدا چنین نکرد. آری، برای رهانیدن ما بسیار بیش از یک فرمان یا یک کلام آفریننده لازم بود.

بازگردیم به نوح: آب داوری در آن زمان بلندترین قله‌های کوه‌ها را پوشاند. خدا گناه را جدی گرفت، بسیار جدی! - و بیش از آن در جُلُجُتا: آیا تصویری از داوری‌ای داریم که **آنجا** اجرا شد، از باری که عیسی بر دوش کشید؟ شاید اکنون به این می‌اندیشید که چگونه او را به آن روز بد انداخته بودند، تاجی از خار بر سرش فشردند و او را بر صلیب می‌خکوب کردند. اما لحظه‌ای صبر کنیم. **این‌ها** آن

رنج‌هایی نبودند که او با آن‌ها بهای گناهان ما را پرداخت. این‌ها را انسان‌ها بر سر او آوردند. آن‌ها هیچ سهمی در نجات نداشتند. آنچه کردند، بار دیگر ثابت کرد که انسان‌ها تا چه حد فاسدند. داوری خدا و اجرای حکم مربوط به آن بر گناه، در آن جمعه نیک تازه در ساعت ششم، حدود ساعت 12 ظهر، آغاز شد. در آن هنگام، وقتی خورشید در بالاترین نقطه بود، همه‌جا تاریک تاریک شد. زمان تسویه حساب برای بدهی ما فرا رسیده بود. داوری خشم خدا با تمام شدت بر آن بره قربانی بی‌گناه فرود آمد. سه ساعت خداوند ما عیسی خود را به خشم خدا بر گناه (و نیز بر گناه من) سپرد و آنچه را بر خود گرفت که همه انسان‌ها را تا ابد به دوزخ می‌برد. این تاریکی در حقیقی‌ترین و عمیق‌ترین معنای کلمه است. هیچ‌کس شاهد آن چیزی نبود که میان پدر و پسر رخ داد تا مسئله گناه برای همیشه حل شود.

از پنجره هواپیما به این کوه نگاه می‌کنیم که زمانی آتشفشانی آتش‌فشان بوده است. گدازه سرخ و سوزان مرا به یاد دریاچه‌ای می‌اندازد که با گوگرد و آتش می‌سوزد، به یاد دوزخ جاودان. آری، نجات‌دهنده ما به جای ما هر آنچه را خدا در برابر گناه حس می‌کند، خود تحمل کرده است، فشرده در سه ساعت! کوری تن بوم (Corrie ten Boom) در این باره این مثال را به کار برده است: در آتش‌سوزی جنگل همیشه جایی هست که آتش دیگر چیزی برای سوختن نمی‌یابد - همان جایی که آتش پیش‌تر در آن بیدار کرده است. جُلُجُتا اکنون جایی است که گناهکار در آن امنیت می‌یابد، زیرا آتش داوری الهی بر گناه پیش‌تر در اینجا بوده است.

مزمورنویس، که به‌گونه‌ای نبوتی از این داوری خدا در جُلُجُتا سخن می‌گوید، گویا به طوفان می‌اندیشد: «همه امواج و خیزاب‌های تو¹ بر من گذشته است» (مزامیر 42:7؛ مقایسه کنید با 88:7). غرش نیروهای طبیعت در روزگار نوح (آن حجم عظیم آب، طوفان‌ها، زمین‌لرزه‌ها، آتشفشان‌ها و غیره) تنها نمونه‌ای کم‌رنگ است از آنچه خداوند عیسی مسیح بر صلیب، و بیش از آن در آن سه ساعت تاریکی، تحمل کرد - در ضعف مصلوب شده، در بدنی درهم‌شکسته و با دردهای سخت. این ترک‌شدگی کامل از سوی خدا بود! خدا پسر خود را داوری کرد. پسر خدا میان

1. این امواج و خیزاب‌ها نماد خشم الهی‌اند.

آسمان و زمین - از سوی انسان‌ها طردشده و از سوی آسمان پس‌زده! او برای ما به ظلمت بیرونی رفت. چه قربانی‌ای! وقت بگذارید و ببینید که او برای شما چه کرده است. باور کنید، اگر می‌خواهید هر گونه دگرگونی‌ای در زندگی‌تان تجربه کنید، این دگرگونی با این آغاز می‌شود که بگذارید محبت عیسی شما را تحت تأثیر قرار دهد. این محبت چنان بزرگ است که از شناخت ما فراتر می‌رود. پولس نیز همین را می‌گوید (افسسیان 3:19). او از پنهان، درازا، بلندی و ژرفای این محبت سخن می‌گوید. سربازان فرانسوی در اسپانیا سیاه‌چالی متروک از دوران تفتیش عقاید یافتند. اسکلتی پیدا کردند که هنوز با زنجیر به دیوار سیاه‌چال بسته بود. بر دیوار صلیبی کنده شده بود. و بر چهار انتهای صلیب، کلماتی از افسسیان 3 کنده شده بود: در بالا **بلندی**، در پایین **ژرفا**، در چپ **پنهان** و در راست **دراز**. شهادتی که این نقش‌کنده از او به جا مانده بود، از محبت عیسی سرشار بود، بیش از همه در دشوارترین روزهای پایان زندگی پررنجش. او معنای صلیب را فهمیده بود - محبت مسیح که از هر شناختی فراتر است! و این شهادت تفتیش عقاید آماده بود به خاطر این محبت همان راه را بپیماید و بدین‌سان از استاد خود پیروی کند.

تا اینجا از تقصیر، از گناه و از بخشش سخن گفتیم. انسان برای کاری که انجام می‌دهد محکوم می‌شود. اما مسئله ذات شریر ما چه می‌شود؟ آیا با توجه به این واقعیت که ما گناهکار **هستیم**، اصلاً می‌توان بخشش را از آن ما ساخت؟

چرا رویداد صلیب تا این حد بی‌نهایت هولناک بود؟ زیرا خداوند عیسی نه تنها برای آنچه من کرده‌ام مرد، بلکه برای آنچه هستم نیز. لحظه‌ای تصور کنید که مسئولیت تقصیر بزرگ انسانی را بر عهده می‌گیرید. این کاری ستودنی بود. حال افزون بر این تصور کنید که شما را با این انسان شریر نه تنها اشتباه بگیرند، بلکه عمداً با او یکی بشمارند! این تنها مقایسه‌ای کم‌رنگ است با آنچه در جُلُجُتا بر سر آن بود. کتاب مقدس تمام ذات ما را گناه‌آلود توصیف می‌کند. گناه در ما ساکن است؛ در هر کاری که می‌کنیم حضور دارد. فرقی نمی‌کند که انسان‌ها گناهکاران «بزرگ» باشند یا «کوچک»؛ این در اصل موضوع تغییری نمی‌دهد. چه باور کنید چه نکنید: این را به‌ویژه در خود می‌بینیم، وقتی مدتی طولانی ایماندار بوده‌ایم. سخن بر سر این نیست که آن‌گاه هنوز باید با گناه بخشیده‌نشده زندگی کنیم. اما گناهی

را که در ما ساکن است، بیش از پیش می‌شناسیم. هرچه بیشتر در ایمان زندگی کنیم، بیشتر درمی‌یابیم که گناه چه پست و نفرت‌انگیز است. و فرقی هم نمی‌کند که وقتی ایمان آوردید، در میان دنیا زندگی می‌کردید یا در خانواده‌ای مسیحی.

هنگامی که خداوند عیسی مسیح مرد، مسئله گناه درون ما را نیز حل کرد. باید به‌خوبی بفهمیم که او از همین رو گناه ساخته شد. خدا او را محکوم کرد، چنانکه گویی او مقصر گناه بود؛ نه تنها مقصر اعمال، بلکه مقصر گناهی که با ما پیوند دارد. نه تنها میوه‌ها بد بودند، بلکه تمام درخت پوسیده و بی‌مصرف بود. خداوند عیسی مسیح این‌گونه به‌جای ما در داوری ایستاد. پس از آن سه ساعت تاریکی فریاد زد: «تمام شد!» این مهم‌ترین کلماتی است که کیهان تا کنون شنیده است! خداوند عیسی می‌میرد تا حکم داوری را به‌تمامی بر عهده گیرد. مزد گناه، گناه ما، مرگ است، مرگ او!

تصور کنید که خدا این مرگ عیسی را به‌تمامی به حساب شما می‌گذارد و به نام شما ثبت می‌کند. یا به بیان کتاب مقدس: انسان کهنه ما با او مصلوب شده است! زندگی کهنه ما (هر آنچه کرده‌ایم و هر آنچه هستیم) دو هزار سال پیش بر صلیب همراه با او به مرگ سپرده شد. او برای آن مرد. برای همه چیز! دیگر هیچ چیزی نمانده است که ما هنوز بهایی برای آن پردازیم. حکم محکومیت خدا دیگر بر ما فرود نخواهد آمد! از پنجره هواپیما بیرون را نگاه کنید و این کوه عظیم را به‌دقت ببینید! آتشفشان خاموش شده است. به همین‌سان آتش داوری سوزانده خدا خاموش شده است، زیرا عیسی آن را بر خود گرفت. اکنون چه می‌بینید؟ کوهی سفید! همه‌جا پوشیده از برف است. اگر آتشفشان هنوز فعال بود، بر قله برفی نمی‌توانست باشد. اما آنچه برف می‌خواهد به ما بگوید روشن است. کمتر چیزی چنین روشن از پاکی و بی‌عیبی‌ای سخن می‌گوید که اکنون در مسیح برای ما به واقعیت پیوسته است.

مرا با زوفا² از گناه پاک کن تا طاهر شوم؛ مرا شست‌وشو کن تا از برف سفیدتر گردم.

2. زوفا گیاهی برگ‌دار است که برای پاشیدن آب و خون به کار می‌رفت.

مزامیر 51:7

خداوند می‌گوید: بیایید تا با هم محاجه کنیم. اگر گناهان شما مانند ارغوان باشد، مانند برف سفید خواهد شد؛ و اگر مانند قرمز سرخ باشد، مانند پشم خواهد شد.

اشعیا 1:18

خدا ما را شسته و پاک کرده است. در اینجا می‌توانستیم بسیار چیزهای دیگر را برشمريم که کار عظیم عیسی پدید آورده است. در این جا تنها همین کلام کتاب مقدس:

اما از اوست که شما در مسیح عیسی هستید، که از جانب خدا برای ما حکمت و عدالت و قدوسیت و رستگاری شده است.

اول قرنیتیان 1:30

هر آنچه در زندگی کهنه خود نداشتیم، اکنون به واسطهٔ مسیح داریم، زیرا خدا ما را در او جای داده است. این شاید عجیب به نظر برسد، اما معنایش چیزی جز این نیست که خدا ما را چنان با مسیح یکی شمرده و پیوند داده است که هر آنچه مسیح کرده و هر آنچه اکنون به عنوان پسر انسان سرافراز در آسمان هست، برای ما معتبر است. خدا ما را در آنچه پرسش کرد و اکنون هست، می‌بیند! این به راستی قلهٔ فیض و نجات است، مگر نه؟ آرامش و سکوت بر این کوه، که در جامه‌ای سفید چون برف پیچیده شده است، به ما نشان می‌دهد که اکنون با خدا صلح داریم و در مسیح هم اکنون در آسمان جای گرفته‌ایم. آری، ما در مسیح هستیم! از همین رو دیگر هیچ حکم محکومیتی بر ضد ما نیست – نه برای آنچه کرده‌ایم و نه برای آنچه از تولد هستیم. خدا نمی‌خواست ما را بهتر کند؛ او آغازی تازه کرده است. اما برای آغازی تازه، نخست باید کهنه از سر راه برداشته شود. و چون سخن بر سر یک شیء نیست، بلکه بر سر انسان‌هاست، این پرسش پیش می‌آید: این چگونه می‌تواند رخ دهد؟ چنانکه پیش‌تر گفتیم: تنها از راه مرگ بود که زندگی ما می‌توانست به پایان برسد. مسیح برای ما مرد (و ما با او). ما به معنای واقعی کلمه

نمردیم، بلکه مرگ دیگری به حساب ما گذاشته شد. خدا بر پایه عدالت خود و در هماهنگی کامل با خواسته‌های عادلانه‌اش از ما، مرگ نیابتی پسرش را (از نظر صرفاً حقوقی) به‌تمامی به نام ما کرده است. این چنان معتبر است که گویی ما به‌راستی مرده‌ایم. بر صلیب، ذات کهنه ما به مرگ محکوم شد و این حکم بر مسیح اجرا گردید.

این کوه عظیم بزرگی عدالت خدا و در عین حال این واقعیت را به ما نشان می‌دهد که ما چه کوچکیم: او هر کاری کرده است تا ما را از گناهان آزاد کند، بی‌آنکه دره‌ای از عدالت خود را کنار بگذارد:

عدالت تو مانند کوه‌های خداست، و داوری‌های تو لجه‌ای عظیم.

مزامیر 6:36

گاهی ممکن است باز کمی بترسیم که آیا همه این‌ها به‌راستی شامل حال شخص ما هم می‌شود. آیا شاید بیش از حد گستاخی نمی‌کنیم؟ هواپیما گاهی ممکن است به این سو و آن سو پرتاب شود؛ گاهی ممکن است ترسی به دل ما بیفتد. اما حتی اگر توفان احساسات ما را تکان دهد، این کوه همچنان همان است که بود. هیچ توفانی نمی‌تواند این کوه نجات را جابه‌جا کند. این کوه نجات، کوه فیض است و به کوه صهیون می‌ماند:

کوه مقدس او زیبا سر برافراشته است، شادی تمام زمین؛ کوه صهیون، در دورترین شمال، شهر پادشاه بزرگ.

مزامیر 1:2-48 (ER)، ترجمه آلمانی کتاب مقدس؛ مقایسه کنید با عبرانیان
(20-12:18)

حالا که از کوه‌ها سخن می‌گوییم، چیز دیگری به یاد می‌آید، گویی کوهی به معنای منفی. گرند کنیون (Grand Canyon) دره‌ای تنگ و غول‌آسا، دره‌ای عظیم است. ایستادن در برابر این پرتگاه و نگاه کردن به ژرفای آن به‌راستی تأثیرگذار است. این نیز تصویری از ماست: ما هیچ بودیم. ما خاکیم و به خاک بازمی‌گردیم، زیرا گناه به زندگی ما راه یافته است. دل‌های ما به پرتگاهی از

شرارت می‌مانند. اما اکنون به سوی «کوه نجات» بالا می‌نگریم، که بر آن صلیبی برپا بود. صلیب یک پایان است، اما یک آغاز نیز هست:

پس اگر کسی در مسیح باشد، خلقت تازه‌ای است؛ چیزهای کهنه درگذشت، اینک همه چیز تازه شده است.

دوم قرن‌تیاں 5:17

خلبان آرام‌آرام ارتفاع پرواز را کم می‌کند، چنانکه اکنون می‌توانیم بخش‌های پایین‌تر این توده‌کوه عظیم را ببینیم. به سبب بزرگی رشته‌کوه هرگز نمی‌توان همه چیز را یکجا دید. در حالی که ارتفاع کم می‌کنیم، خلبان به کوه نزدیک‌تر می‌شود. آبخاری عظیم و سپس آبخارهای کوچک‌تر دیگری را می‌بینیم. چه منظره‌ی باشکوه‌ی پیش روی ماست! آن حجم عظیم آب با چه شکوهی به دره فرو می‌ریزد! پایین‌تر این آبخارها به هم می‌پیوندند و رودی می‌سازند. توده‌های برف و یخ میلیون‌ها متر مکعب آب را در خود ذخیره می‌کنند. بر دامنه‌های البروس بیش از 70 یخچال طبیعی هست که آب از آن‌ها روان می‌شود. آب به دره سرازیر می‌شود و چمنزارها، کشتزارها و جنگل‌ها را سیراب می‌کند. تمام کشاورزی به آن وابسته است. بی این آب، در آن مناطق رشد چندان‌ی وجود نداشت. البته آنجا باران هم می‌بارد، اما درست هنگام آب شدن برف‌ها، آبی به سوی دره روان می‌شود که برای رشد گیاهان در بهار لازم است.

جریان‌های عظیم آب، که از کوه فرو می‌ریزند و سپس در رودها گرد می‌آیند، نماد روح‌القدس‌اند. خود خداوند عیسی این مقایسه را به کار برده است. منظور او تشنگی ژرف انسان بود - پرسش و جست‌وجو برای معنا، امنیت و محبت - وقتی گفت که هر تشنه‌ای باید نزد او بیاید و بنوشد. کسی که نزد او بیاید، تشنگی زندگی‌اش را فرو می‌نشاند، آن هم برای همیشه! دل تشنه می‌تواند نزد او آرام گیرد.

خداوند عیسی از آب زنده (یعنی آب روان) سخن می‌گوید، از چشمه‌ای که خود اوست. ما می‌توانیم کلام خدا را جدی بگیریم؛ این یقین است: روح جاودان، مقدس و توانای خدا به فراوانی از آن ما شده است. او در ما زندگی می‌کند. او

چشمه‌ای ماندگار و پایان‌ناپذیر از حیات، قدرت، هدایت و تسلی است. تنها خود خدا می‌تواند در ما چشمه‌ای باشد که همیشه می‌جوشد.

ناگزیرم به کوه دیگری نیز بیندیشم، جایی که عیسی با سه تن از شاگردانش بود. آن‌ها تا بلندی‌های زیادی بالا رفته بودند، شاید تا مرز برف آن کوه.³ ناگهان عیسی در برابر چشمانشان دگرگون شد و مانند خورشید درخشید. جامه‌اش از برفی که آن‌ها را در بر گرفته بود سفیدتر شد. به آن‌ها پیش‌نمایشی داده شد از اینکه خداوند عیسی، هنگامی که دوباره به زمین بیاید، چگونه خواهد بود. اما این در عین حال بیانی است از اینکه اکنون می‌توانیم خداوند عیسی را در دست راست قدرت چگونه تصور کنیم. ضمناً، به گفته یوحنا، روح‌القدس تنها زمانی می‌توانست بیاید که عیسی جلال یافته بود، یعنی این جایگاه افتخار را در دست راست خدا گرفته بود. روح خدا می‌بایست درست از سوی پسر خدای جلال یافته و تاج‌برسر فرستاده شود تا بتواند بر پیروزی و جلال او شهادت دهد و آن را در دل‌های ما استوار کند.

روح نمی‌خواهد در زندگی ما مستأجری فرعی باشد. نه، قصد خدا این است که این روح ما را پر سازد، عیسی را در ما بزرگ کند، ما را هدایت کند و پیروزی زندگی غالب را به ما ببخشد. این‌ها واقعیت‌اند! به این پرسش که چرا اغلب اوضاع چنین به نظر نمی‌رسد، حتماً باز خواهیم پرداخت.

از این چشم‌انداز لذت ببریم! کوهی عظیم، قله‌ای به سفیدی درخشان و خیره‌کننده، و جویبارهای آب جوشان که از بالا به دره فرو می‌ریزند. پویایی رشد از جایی آغاز می‌شود که خاک خوب هست.

پرواز آرام‌آرام به پایان می‌رسد. در واقع هنوز اصلاً نمی‌خواهیم فرود بیاییم، اما بنزین رو به اتمام است. هنوز برای چند دور بر فراز سبزه‌ها کافی است، سبزه‌هایی که هرچه به دره نزدیک‌تر می‌شویم انبوه‌تر و پرپشت‌تر می‌شوند. نخست تنها بوته‌ها و چند لکه سبز است، سپس چند درخت، و پیش از آنکه به خود بیاییم، بر

3. برخی مفسران گمان می‌کنند که کوه حرمون، که از ارتفاع 1800 متری چند ماه در سال پوشیده از برف است، کوه تبدیل هیئت بوده است.

فراز جنگلی انبوه پرواز می‌کنیم. سپس در دره کشتزارها، مزرعه‌ها و باغ‌ها را می‌بینیم.

آیا اصلاً می‌دانید که در دل شما نیز آب روح خدا رشدی روحانی، اما واقعی را به راه انداخته است؟ نجات هرچند در خود چیزی کامل است، اما در شما در عین حال یک آغاز نیز هست. در دل شما بذری تازه جوانه زده است. شما از نو مولود شده‌اید. شما دیگر همان کسی نیستید که پیش‌تر بودید. این را با چشم نمی‌توان دید. از نظر ظاهری صرف (وزن بدن، صدا و غیره) همه‌چیز در شما درست مانند پیش است. اما با این همه، رویدادی عظیم رخ داده است. شما از نو و از خود خدا مولود شده‌اید. می‌توانید یک بار دیگر از نو آغاز کنید.

این بذر کلام جاودان خداست. او حیات جاودانی را در ما کاشته است، و این حیات رشد می‌کند. این موضوع را در فصل بعد ژرف‌تر بررسی خواهیم کرد. وقتی همه آن سبزی کشتزارها، درختان و باغ‌ها را می‌بینیم، درمی‌یابیم: این گواه آن است که نیرویی که خدا در حیات گیاهی نهاده چه نیرومند است. وقتی خورشید می‌تابد، خاک خوب است و آب از کوه‌ها می‌آید، رشد را نمی‌توان متوقف کرد. آیا گمان می‌کنیم رشد روحانی در انسان‌ها کم‌توان‌تر است، در حالی که سخن نه بر سر گیاهان، بلکه بر سر انسان، «تاج آفرینش»، است؟

پس از این پرواز هیجان‌انگیز، فرود می‌آییم. هنوز زیر تأثیر عظمت و زیبایی این کوه و پیرامونش هستیم. به یاد می‌آوریم که چه هستیم: فرزندان خدا. تقصیر گناه برای همیشه برداشته شده است. آنچه به‌عنوان انسان کهنه بودیم، به تاریخ پیوسته است. آن به‌واسطه صلیب از میان برداشته شده و به پشت سر خدا افکنده شده است. خدا به‌جای انسان کهنه، انسانی تازه نشانده است که او را به صورت عیسی مسیح آفریده است. این انسان تازه حیات جاودانی دارد. خود مسیح حیات اوست – همان کسی که آب زنده را در خود دارد، آبی که او را رشد می‌دهد تا در ایمان بالغ و نیرومند شود.

خلبان فرودی ناهموار انجام می‌دهد؛ دوباره روی زمین هستیم. آیا فقط خواب دیدیم، یا هر آنچه دیدیم حقیقت دارد؟ آری، حقیقت دارد. کلام خدا چنین

می‌گوید.

شاید این گشت هوایی شما را کنجکاو کرده باشد. در صفحه‌های بعد بیشتر دربارهٔ چیزی خواهید یافت که ما به معنای واقعی کلمه تنها از فرازش گذشتیم. اگر تا اینجا تنها پرواز کردیم، اکنون به کوه‌پیمایی‌هایی دعوت می‌شوید که شما را به جاهای زیبایی خواهند برد.

2. فرود آمدیم - و حالا چگونه ادامه دهیم؟

پس از فرودی ناهموار، به زمین واقعیت‌ها باز می‌گردیم. اگر نجات خدا چنین فراگیر است و تنها بلیت من برای آسمان نیست، این پرسش پیش می‌آید: این نجات چگونه می‌تواند زندگی مرا دگرگون کند؟ خود خدا می‌خواهد که ما در آزادی زندگی کنیم. او نه تنها ما را از داوری حفظ می‌کند، بلکه می‌خواهد ما را از بردگی گناه و از دیکتاتوری زندگی کهنه «من» محور ما نیز رهایی بخشد. نجات موضوعی نظری نیست. نجات خدا همان کلام صلیب است - انجیل، که قدرت خدا برای نجات و در نتیجه برای حیات است، آن هم برای هر کس که ایمان آورد!

2.1 آزادی یا بردگی - اما نه هر دو

اسرائیلیان زمانی در بردگی ای بی‌رحمانه به سر می‌بردند. بی‌هیچ راه گریز و بی‌امید به آزادی. اما خدا آن مصیبت را دید، دلش به رحم آمد و دست به کار شد. برهٔ پَسَح، که آن‌ها را از داوری حفظ کرد، هنوز رهایی نبود. رهایی را تازه هنگامی تجربه کردند که مصر را پشت سر گذاشتند. این به ما چه می‌خواهد بگوید؟ کاملاً مشخص: ما نیز زیر حفاظت خون عیسی هستیم، اما فراتر از آن برای حیاتی تازه رهایی یافته و آزاد شده‌ایم.

رویداد زیر از تاریخ نزدیک‌تر، به معنای مجازی روشن می‌کند که اصل مطلب چیست. سیزدهمین متمم قانون اساسی ایالات متحده⁴ در 31 ژانویه 1865 برای تصویب به ایالت‌ها عرضه شد و در 18 دسامبر 1865 به اجرا درآمد. این متمم بردگی را در سراسر قلمرو ایالات متحده برای همیشه لغو کرد.

هنگامی که این متمم در همهٔ ایالت‌ها امضا شد، این قانون از همان لحظه بی‌هیچ اما و اگر معتبر بود. حال بردگان بسیار ایالت‌های جنوبی را تصور کنید که در آن روز به کار خود مشغول بودند. با آنکه آن‌ها اکنون به حکم قانون آزاد بودند و حق داشتند اربابان خود را ترک کنند، بسیاری چنین نکردند. نخست می‌بایست این

4. The Thirteenth Amendment to the Constitution of the United States of America.

قانون را بشناسند. سپس می‌بایست باور کنند که حقیقت دارد، و سرانجام می‌بایست آزادی را نیز به کار گیرند و همچون آزادگان زندگی کنند.

حال ما نیز چنین است. این «قانون رهایی» دو هزار سال پیش در جُلُتّا امضا شد. این قانون (مانند قانون لغو بردگی) تا امروز معتبر است. کتاب مقدس می‌گوید که ما از قدرت گناه آزاد شده‌ایم، از این راه که انسان کهنه ما، چنانکه در گشت هوایی‌مان دیدیم، با مسیح مصلوب شد. این برای من بی‌هیچ مشارکتی از سوی من در جُلُتّا رخ داد، آن هم به واسطه مرگ عیسی که در تاریخ گواهی شده است. این پیام انجیل است: آزادی! برخی از بردگان مدتی طولانی از این قانون تازه هیچ خبر نداشتند و چنان زندگی می‌کردند که گویی هرگز به اجرا درنیامده است. کار بردگی ناروا را کاملاً ناپذیرفتنی می‌دانیم، مگر نه؟ اما چه بسیار مسیحیانی که آگاهانه یا ناآگاهانه چنان زندگی می‌کنند که گویی رهایی به واسطه مسیح وجود ندارد. چه بسیاری کسانی که خوشحال‌اند روزی در آسمان خواهند بود. اما این «قانون رهایی» جُلُتّا برای اینجا و امروز معتبر است، نه تازه برای آسمان! خدا قدرت گناه را درهم شکسته است. این یعنی ما می‌توانیم این رهایی را به‌تمامی با ایمان از آن خود بدانیم. باید این را واقعیتی بپذیریم که برای گناه مرده‌ایم، یعنی انسان کهنه ما با مسیح مرده است. خود را مرده بشمارید - کهنه گذشته است! پولس چنین می‌گوید و اصطلاحی از حسابداری مالی به کار می‌برد. در اینجا سخن بر سر منطق واقعیت‌هاست، نه منطق احساساتِ دگرگون‌شونده.

2.2 فرمان‌های آزادی

باید اصول آزادی در مسیح را برای خود روشن کنیم تا آن را تجربه نیز بکنیم. نخست سخن بر سر واقعیت‌های نجات است، که با ایمان بر آن‌ها همچون واقعیت‌هایی که برای ما معتبرند تکیه می‌کنیم، و نه بر سر احساسی مثبت از آزادی.

دومی از اولی نتیجه می‌شود: وقتی در وسوسه می‌افتم، وقتی گناه پشت در کمین کرده است، وقتی باید میان گناه و خدا یکی را برگزینم، آن‌گاه این حقیقت معتبر است: شما مجبور نیستید گناه کنید، شما آزادید! این واقعیت را به یاد خود

بیاورید. از خدا بخواهید که آن را به یادتان بیاورد. لازم نیست در برابر گناه از ترس خشکمان بزنند، بلکه عهد جدید ما را فرا می‌خواند که فعالانه با گناهان در زندگی‌مان مقابله کنیم. باید این چیزهای گناه‌آلود را با قاطعیت ریشه‌کن کنیم. خدا نیز همین کار را در جُلُتَا کرد، هنگامی که گناه را در پسرش داوری کرد.

بزرگ‌ترین مشکل روزگار ما شاید فردگرایی باشد. خودمان در مرکز می‌ایستیم و به دور خود می‌چرخیم. این ما را در زندگی با خدا پیش نمی‌برد. چشم از خود برداریم تا به مسیح بنگریم. این پیروزی ماست!

- به نجات خدا برای رهایی، همچون واقعیتی تاریخی، اعتماد کنید!
- هرگاه گناه می‌خواهد فرمان براند، بارها و بارها برای خود روشن کنید که قدرت آن درهم شکسته است!
- در وسوسه خشکتان نزنند، بلکه فعالانه گناه را رد کنید!
- تمرکزتان را نه بر گناه و کشمکش با آن، بلکه بر مسیح و قدرت روح‌القدس بگذارید!

2.3 گریختن و ایستادگی کردن

اما در چنین کشمکش‌هایی نباید خود را بیش از اندازه بزرگ بشماریم. موقعیت‌هایی هست که در آن‌ها باید فعال شویم، و موقعیت‌هایی که در آن‌ها باید یورش ببریم. چیزهای گناه‌آلود را باید محکوم کنیم، دور بریزیم یا از میان برداریم. اما از وسوسه گناه و از پیرامون نزدیک آن باید بگریزیم. به‌ویژه وقتی سخن از وسوسه جنسی است، و نیز از طمع و بت‌پرستی. یوسف نمونه گریختن در لحظه درست را مجسم می‌کند. هیچ چیز جز گریختن نمی‌توانست او را از این باز دارد که با زن فوطیفار، که همه چیز را برای انجام زنا آماده کرده بود، همبستر شود.

2.4 احساسات

کتاب مقدس در اصل می‌گوید: روی این حساب کنید، از این فرض آغاز کنید، این را از آن خود بدانید که برای بردگی گناه مرده‌اید! حق زندگی کردن همچون آزادشدگان به شما بخشیده شده است! برده ایالت‌های جنوبی با تعجب به شما نگاه

می‌کرد اگر می‌گفتید: «من این رهایی را حس نمی‌کنم.» او به شما می‌گفت که اصلاً لازم نیست آن را حس کنید، زیرا قانون امضا شده از نظر حقوقی معتبر است. برای این قانون که مهم نیست شما چه حس می‌کنید. این قانون همیشه معتبر است - صرف نظر از آنچه من حس می‌کنم. واچمن نی (Watchman Nee) مثالی بجا می‌آورد: «روزی بر دیواری باریک، واقعیت، ایمان و تجربه پشت سر هم راه می‌رفتند. واقعیت نه به راست می‌گشت، نه به چپ و نه به پشت سر، بلکه بی‌تزلزل پیش می‌رفت. تا زمانی که ایمان در پشت سر او نگاهش را به واقعیت دوخته بود، همه چیز خوب پیش می‌رفت. اما وقتی نگران تجربه شد و برگشت تا به او نگاه کند، تعادلش را از دست داد، از دیوار افتاد، و تجربه خوب و قدیمی نیز به دنبالش فرو افتاد.»⁵

البته در زندگی مسیحی احساس نقش مهمی دارد. احساس بخشی ضروری و شگفت‌انگیز از انسان بودن ماست. شادی را همچون احساس (عاطفه) تجربه می‌کنیم، و خدا می‌خواهد که شاد باشیم؛ او حتی به آن فرمان می‌دهد. شادی‌ای که او می‌بخشد پیامد نجات است. این شادی تجربه‌پذیر، حس‌شدنی و راستین است. اما ایمان و اعتماد دربردارنده احساس نیستند، زیرا احساسات دستخوش نوسان‌اند. برای ایمان، آنچه کتاب مقدس به او وعده می‌دهد، حقیقی و واقعی است. ایمان با هشیاری - با احساس یا بی‌احساس - آنچه را خدا به او وعده می‌دهد از آن خود می‌داند. کوهنورد وقتی بالای پرتگاه آویزان است، باید صد در صد به مشخصات سازنده طناب‌هایش اعتماد کند. احساس او هیچ نقشی ندارد.

2.5 کشتی با ناخدای قدیم و ناخدای جدید

زندگی‌مان را با یک کشتی مقایسه کنیم. پیش از تولد تازه، خودمان مسیر و مقصد را تعیین می‌کردیم. اما دگرگونی بزرگی رخ داده است. کشتی خریده شده است؛ دیگر از آن ما نیست. نتیجه این است که ناخدایی جدید هست. او کیست؟ هنوز هم خود من هستم، اما خدا به من حیاتی تازه و روح خود را بخشیده است. من در مسیح انسانی تازه شده‌ام.

5. واچمن نی (Watchman Nee), *Das normale Christenleben*, ص. 47.

ناخدای قدیم تجربه و مهارت فراوان دارد. پیش‌تر همه از او فرمان می‌بردند. عادت‌های بسیاری بود که نشان می‌داد ناخدای قدیم کشتی را چگونه هدایت کرده است. اما اکنون خرید کشتی در دفتر اسناد رسمی انجام شده و تغییر مالکیت به‌موجب قرارداد تنظیم شده است. هر قدر هم ناخدای جدید جوان و بی‌تجربه باشد، او به‌طور قانونی ناخدای جدید شده است. ناخدای قدیم - او را با گناه، با جسم ما یا با طبیعت گناه‌آلود کهنه مقایسه کنیم - تا روز رستگاری کامل ما بر کشتی خواهد ماند. این موقعیتی است که فهمش دشوار است. اما این واقعیت مسیحی بودن ماست. ناخدای قدیم هنوز بر کشتی است، اما باید به اتاقکی کنار برود. او دیگر حق ندارد در هدایت کشتی دخالت کند. اما ناخدای جدید باید مراقب باشد که ناخدای قدیم همان جایی بماند که جای اوست، و در عین حال بر مسیر کشتی تمرکز کند؛ او اکنون پشت سکان ایستاده است. او بر عرشه فرماندهی است، جایی که تصمیم‌ها گرفته می‌شود. مالک جدید کشتی، مسیح در من است که به‌واسطه روح خدا عمل می‌کند. عهد جدید می‌گوید که این دو، یعنی جسم و روح، در برابر یکدیگر برمی‌خیزند و هر دو به یک اندازه مدعی فرمانروایی بر زندگی‌اند. در حالی که جسم این ادعا را به ناحق مطرح می‌کند، ادعای روح خدا مشروع است، زیرا ما به دست خدا خریده شده‌ایم.

ناخدای قدیم از روی عادت می‌خواهد بارها و بارها در کار ناخدای جدید دخالت کند. با کمال میل دوباره کشتی را در دست می‌گرفت و ناخدای جدید را به اتاقکی تبعید می‌کرد که جای خود اوست. بدین‌سان تنشی بر کشتی باقی می‌ماند. این تنش بسیار کمتر است اگر ناخدای جدید به‌سادگی به قرارداد استناد کند - هر حسی که داشته باشد. او باید بارها و بارها ناخدای قدیم را به اتاقک بازگرداند. اگر چنین نکند و بگذارد ناخدای قدیم بر کشتی پرسه بزند، ممکن است کار بد تمام شود. هرچه ناخدای قدیم توجه، اعتنا و ملاحظه بیشتری دریافت کند، بیشتر دوباره پشت سکان خواهد ایستاد.

2.6 با تمام قوا به پیش!

شعار ناخدای جدید این است: با تمام قوا به پیش! ما فرمانروایی بر کشتی زندگی مان را به دست گرفته ایم. در مسیح باید و می توانیم در زندگی فرمانروایی کنیم. سرانجام خودمختار بودن یعنی خدامحور و سرشار از مسیح زیستن. و در این راه نیرو، تمرکز، علاقه و هدف هایمان را به کار می گیریم. این ها اکنون از آن مالک جدیدند. کشتی مسیر تازه ای را می پیماید، معنای تازه ای یافته است، خلاف جریان آب حرکت می کند. توفان ها، شکست ها و رخنه آب پیش خواهد آمد، اما این ها ما را از حرکت باز نخواهند داشت.

همه نامه های عهد جدید از حرکت پیوسته و از پویایی دگرگونی سخن می گویند که جزئی از زندگی مسیحی است:

- بدوید
- بکشید
- رشد کنید
- در پی ... بکوشید
- خود را پاک سازید
- پر شوید
- تازه شوید
- به فراوانی افزوده شوید
- از تن به در آورید و در بر کنید

این فراخوان ها و فراخوان های دیگر روشن می کنند که هیچ چیز خودبه خود رخ نمی دهد. خدا آنچه را که خود ما باید انجام دهیم، در زندگی مان «با جادو» پدید نمی آورد (هرچند همه چیز در اختیار اوست). قدرت خدا در دسترس ماست، و اعتماد به او مجرایی است که این قدرت از راه آن به سوی ما جاری می شود. هیچ چیز رخ نمی دهد، مگر آنکه انسان انجامش دهد! سخنی درست، از جمله درباره تقدیس ما. خدا تمام کوشش ما را می خواهد. نجات ما را این فراخوان ها احاطه

کرده‌اند؛ آن‌ها و پیروی از آن‌ها همان قدر جزئی از نجات‌اند که نفس کشیدن جزئی از زندگی است. این فراخوان‌ها به سادگی «برخاسته از منطق نجات»‌اند.

2.7 پدر ما

زندگی‌ای با تمام کوشش، هر روز موفق نمی‌شود. آن قدر واقع‌بین هستیم که بدانیم هر روز با شکست‌های کوچک یا بزرگ سروکار داریم. اما زندگی ما در دست پدر آسمانی ماست. او خودکامه‌ای نیست که در انتظار خطاهای ما باشد. ما پسران و دختران او هستیم که با بهای بی‌نهایت گران جان پسر خودش خریده است. ما از درون همین رابطه فیض زندگی می‌کنیم. ما زیر شریعتی نیستیم که بی‌رحمانه مطالبه می‌کند، بلکه زیر فیض پدر آسمانی‌مان هستیم. او دلگرمی می‌دهد و یاری می‌کند؛ او بارها و بارها به ما انگیزه می‌دهد و ما را برمی‌انگیزد. او آنچه را برای زندگی‌ای به جلال او لازم داریم، می‌بخشد. در دعا او را «آبا» (ای پدر عزیز) می‌خوانیم. او وقتی کاری ناکام می‌ماند یا ضعف‌هایی در زندگی‌مان پدیدار می‌شود، ما را سرزنش نمی‌کند. ما گناهانمان را، که متأسفانه هنوز رخ می‌دهند، نزد او اعتراف می‌کنیم. هر گناهی که انجام دهیم و اعتراف نکنیم، به رفاقت ما با پدر آسمانی و پسرش عیسی مسیح آسیب می‌زند. از همین رو باید آن را از سر راه برداریم. اگر دلتان را باخته‌اید و خود را ناشایست حس می‌کنید، اگر گمان می‌کنید آدمی شکست‌خورده‌اید، بگذارید این سخنان خدا شما را دلگرم کند: «نی خردشده را نخواهد شکست و فتیله کم‌سو را خاموش نخواهد کرد» (اشعیا 42:3).

بازگشت به آغوش پدر همیشه ممکن است. نزد او بخشش، فیض و اصلاح و نیز آغازی تازه هست. نزد او می‌توان دوباره شفا یافت، حتی اگر ایمان ضعیف و سرسپردگی تقریباً خاموش شده باشد. شمشون به پایین‌ترین نقطه رسیده بود، اما دوباره به راه آمد. مویش دوباره شروع به رشد کرد، هرچند متأسفانه بینایی‌اش را بازیافت. زمان لازم بود تا به آنجا برسد، اما روز بزرگ‌ترین پیروزی او فرا رسید، هرچند پیش از آن به سبب گناه شکستی بزرگ را تجربه کرده بود.

2.8 آنچه خدا می‌خواهد

خدا از ما چیزی نمی‌خواهد که نتوانیم به آن برسیم! او دل ما را می‌خواهد؛ او شادی و شور درونی را می‌خواهد، وقتی به او می‌اندیشیم. خدا می‌خواهد ما را خوشبخت کند. او نمی‌خواهد از ما بهره‌کشی کند، نمی‌خواهد شادی زندگی را از ما بگیرد. گاهی مسیحیان چنین تصویری پدید می‌آورند. ما به‌عنوان مسیحی چگونه خوشبخت می‌شویم؟ این را در زندگی‌ای می‌یابیم که به او سپرده شده است، و در هیچ جای دیگری. از جی ادامز (Jay Adams) نقل می‌کنم: «در بسیاری از مسیحیان کمبودی محسوس دیده می‌شود: آن‌ها از پایداری و پشتکار بی‌بهره‌اند. پایداری احتمالاً کلید زندگی‌ای منظم و پسندیده‌ی خداست. هیچ‌کس اسکیت روی یخ، اسکی، فلوت زدن، بستن بند کفش، خواندن، نوشتن یا رانندگی را یاد نمی‌گیرد، اگر به اندازه‌ی کافی تمرین نکند. انسان با پشتکار و ادامه دادن یاد می‌گیرد، با وجود ناشی‌گری و شکست، تا زمانی که مهارتی را که در پیاپی او بوده به دست آورد. انسان از این راه یاد می‌گیرد که آنچه را می‌خواهد یاد بگیرد بارها و بارها انجام دهد. کتاب مقدس به ما می‌گوید که درباره‌ی شیوه‌ی زندگی تقدیس‌شده نیز درست همین‌گونه است.

اینکه کتب مقدس بر کوشش شخصی چنین تأکیدی می‌گذارد، نباید باعث بدفهمی ما شود؛ این تلاش در فیض ریشه دارد و “عملی از اعمال جسم” نیست. تنها به‌واسطه‌ی روح القدس است که می‌توانیم پایداری به دست آوریم. اما کار روح “عرفانی” نیست. روح القدس به ما می‌گوید که به چه شیوه‌ای کار می‌کند: کتب مقدس گواهی می‌دهد که او از راه کتب مقدس عمل می‌کند.

با اطاعت از فراخوان‌های کتاب مقدس، با رغبت، با دعا و با پشتکار، شیوه‌های زندگی کتاب مقدسی جزئی از وجود ما می‌شوند. کتاب مقدس را می‌خوانیم و در همان حال از خدا می‌خواهیم که یاری‌مان کند تا آنچه را خوانده‌ایم به عمل درآوریم. برای همین، روح القدس را به ما داده است. واژه “فیض” معنایی چندلایه دارد. یکی از جنبه‌های آن “یاری” است. روح القدس کسانی را یاری می‌کند که کلام او را می‌خوانند و سپس با ایمان جرئت می‌کنند آنچه را او می‌گوید انجام دهند. او

قدرت را از پیش به ما وعده نمی‌دهد. اغلب این قدرت (تازه) زمانی می‌آید که آنچه را از ما خواسته شده انجام می‌دهیم.»⁶

2.9 او باید افزوده شود - و من ناقص شوم!

این هدف زندگی یحییای تعمیددهنده بود که پیشرو خداوند عیسی بود. این روندی است که می‌خواهیم از یحیی بیاموزیم، با این آگاهی که تمام زندگی‌مان به درازا خواهد کشید! نمودار نشان می‌دهد که این جمله ساده و در عین حال دشوار یحیی چه می‌گوید: علامت منفی مربوط به زندگی کهنه ما و نیز هدف‌ها و علایق خودمان است، در حالی که علامت مثبت بی‌گمان از آن خداوند ماست!

(نمودار: دو منحنی در جهت‌های مخالف بر یک محور زمان؛ منحنی نزولی با علامت منفی و منحنی صعودی با علامت مثبت مشخص شده است.)

- انسان کهنه را از تن به در آوردن -
- انسان تازه را در بر کردن +
- شباهت فزاینده و به‌زودی کامل به مسیح
- میدان مسابقه ایمان
- روند رشد در سراسر زندگی
- تولد تازه
- آمدن عیسی و رستاخیز

2.10 زندگی تازه در یک نمودار

نمودارهای زیر (مربع، دایره، مثلث) انسان‌های گوناگون را نشان می‌دهند. ردیف نخست نشان می‌دهد که آن شخص چگونه زاده می‌شود، ردیف دوم رشد زندگی شخصی او را، و ردیف سوم تولد تازه را. ردیف‌های چهارم و پنجم روشن می‌کنند که او چگونه در ایمان رشد می‌کند یا جسمانی زندگی می‌کند، در حالی که ردیف ششم هدف، یعنی کمال نزد مسیح را نشان می‌دهد.

6. جی ای. ادامز (Jay E. Adams), Grundlagen biblischer Seelsorge, ص. 255.

این سه شکل برای تمایز گذاشتن میان انسان‌هایی دلخواه به کار می‌روند، همان‌گونه که زاده می‌شوند. تفاوت می‌تواند در خاستگاه و پیشینه اجتماعی، در ویژگی خاص شخص، در مزاج‌های گوناگون و در استعدادهای طبیعی باشد. روی هم رفته سخن بر سر فرد است، با آنچه او را از دیگر انسان‌ها متمایز می‌کند. هویت او هنگام تولد در همین بود، بی‌آنکه خود چیزی به آن افزوده باشد. این همان چیزی است که خود شخص، جز در موارد اندک، نمی‌تواند تغییر دهد: ساختار او. این در شکل‌های خالی ردیف نخست نشان داده شده است.

شکل‌ها خالی نمی‌مانند. انسان گناهکار زاده می‌شود و گناه می‌کند. ساختار شخصیت او به واسطه گناه در جهت نادرست شکل می‌گیرد. عادت‌های گناه‌آلود پدید می‌آیند که به نوبه خود منش بد می‌سازند. این با آنچه اکنون شکل‌ها را پر می‌کند نمادین شده است. حتی اگر در انسان نیکی اخلاقی وجود داشته باشد، او با این همه از گناهی که در او ساکن است نقش پذیرفته است. شکل‌های پر شده انسان را پیش از تولد تازه نشان می‌دهند.

خدا انسان را اصلاح نمی‌کند، بلکه چیزی تازه می‌آفریند. این تازه کاملاً به اندازه شخصیت فردی بریده شده است. همان‌گونه که در آدم همه گونه‌های شخصیت‌های انسانی از پیش وجود داشت، درباره آدم آخر، خداوند ما عیسی مسیح، نیز چنین است. او انسان شد و از این رو می‌تواند در هر انسانی، با فردیت خاصش، زندگی کند. کتاب مقدس این واقعیت را با بذری مقایسه می‌کند که در ما کاشته می‌شود: این بذر باید از نخستین روز رشد کند، تا ذات ما به ذات مسیح دگرگون شود. بذر الهی کاملاً با شکل شخصیت هماهنگ است. بدین‌سان ویژگی‌های انسان که از آفرینش (یعنی از راه وراثت) دارد، با تولد تازه تغییر نمی‌کنند. «باید بپذیریم که خدا به شیوه‌ای قادر است چیزی کاملاً تازه را در هر انسانی جای دهد که به کمال با شخصیت او، که هرگز قصد نابودی‌اش را نداشته است، سازگار باشد.»⁷ اکنون ذات مسیح به شخصیت فردی هر انسان راه می‌یابد و بدین‌سان به بیانی یگانه از ذات

7. کاستنس (Custance)، آرتور سی. (Arthur C)، Man in Adam and in Christ، ص. 171.

عیسی تبدیل می‌شود. این بیان گوناگونی و غنایی است که در خلقت تازه هست، همان‌گونه که از پیش در آفرینش نخست وجود دارد.

(نموداری در شش ردیف، هر ردیف با یک مربع، یک دایره و یک مثلث)

(ردیف 1: سه شکل خاکستری و خالی)

انسان‌های گوناگون، آن‌گونه که با شخصیت فردی خود زاده می‌شوند

(ردیف 2: شکل‌ها با شکل‌های کوچک سیاه بسیاری پر شده‌اند)

شخصیت فردی پیش از تولد تازه با تجربه‌های زندگی روزمره پر می‌شود. منش شکل می‌گیرد. در کنار ویژگی‌های نیک منش، اغلب رفتارهایی هستند که از دل شریر برمی‌آیند و گاه بیش از همه از گناه نقش پذیرفته‌اند. محتوای درون مربع، دایره و مثلث با آنچه شخص بی‌خدا شده است مطابقت دارد.

(ردیف 3: در میانه هر شکل، شکلی کوچک و سفید به همان صورت پدیدار می‌شود)

در روز تولد تازه، بذر الهی کلام خدا در انسان کاشته می‌شود. اکنون خود مسیح حیات روحانی تازه‌ایماندار است. این حیات تازه با شخصیت انسان هماهنگ شده است. این از همخوانی شکل کوچک با شکل بزرگ آشکار می‌شود (برای نمونه مربع کوچک و مربع بزرگ). تولد تازه شخصیت فردی را، که خدا داده و از آفرینش دارد، تغییر نمی‌دهد، بلکه آن را با حیات تازه مسیح پر می‌سازد. هدف خدا تازه شدن و دگرگون شدن شخصیت زاده‌شده در گناه به شباهت مسیح است.

(ردیف 4: شکل سفید بزرگ‌تر شده و شکل‌های سیاه کمتر شده‌اند)

از روز تولد تازه، بذر حیات الهی شروع به رشد می‌کند. مسیح در طی روندی پیوسته از رشد، بیش از پیش در شخص شکل می‌گیرد. محتوای کهنه، شیوه زندگی کهنه و الگوهای رفتاری کهنه کاهش می‌یابند و بیش از پیش ناپدید می‌شوند. بذر پیوسته رشد می‌کند؛ یعنی ذات مسیح بیش از پیش در کسی که تولد تازه یافته است رخنه می‌کند، او را پر می‌سازد و شکل می‌دهد.

(ردیف 5: در مربع، شکل سفید دوباره کوچکتر و بخش سیاه بیشتر شده است؛ در دایره و مثلث، شکل سفید تقریباً همه چیز را پر کرده است)

زندگی این مسیحی رشد بیشتری نکرده است. زندگی کهنه دوباره به صحنه آمده است.

این دو مسیحی در ایمان رشد کرده‌اند. آن‌ها مراقب بوده‌اند که اعمال جسم را بکشند و به مسیح، همچون محتوا و هدف زندگی‌شان، اعتماد کنند و او را خدمت کنند.

(ردیف 6: مربع، دایره و مثلث کاملاً سفید)

در ابدیت هر ایمانداری بدنی رستاخیزیافته، یا به بیان دیگر بدنی پرجلال دارد. او در آن همانند مسیح است. در عین حال او تا ابد همان شخص فردی خواهد بود که خدا از راه پدر و مادرش او را چنان ساخت یا آفرید. گناه و جسم گناه‌آلود در تحقق نهایی برای همیشه گذشته و تاریخ‌اند.

بذر کاشته شده باید رشد کند، تا مسیح و ذات او بیش از پیش در شخصیت رخنه کند. این هدف خداست. خود او رشد را می‌بخشد. اما میزان و سرعت رشد را ما تحت تأثیر قرار می‌دهیم. ما فراخوانده شده‌ایم که شیوه زندگی کهنه را کنار بگذاریم، تا سبک زندگی انسان تازه بیش از پیش برای پیرامون ما دیدنی شود. شکل‌ها در نمودار همیشه یکسان می‌مانند؛ تنها محتوا تغییر می‌کند. ما فراخوانده شده‌ایم که همه بذرها و گیاهان دیگر را، که از خدا و روح او نیستند و از زندگی کهنه سرچشمه می‌گیرند، با قاطعیت بیرون کنیم، تا بذر خدا بتواند رشد کند.

ردیف پنجم روشن می‌کند که متأسفانه بازگشت به عقب نیز ممکن است و بذر، یعنی مسیح، در مرکز زندگی ما دیگر مهم‌ترین نقش را بازی نمی‌کند. بذر کوچکتر می‌شود و زندگی کهنه «من» محور دوباره افزایش می‌یابد.

یا رشد پیوسته است، چنانکه در دایره و مثلث نشان داده شده است، جایی که شخصیت به‌راستی از سوی مسیح دریافته و پر شده است.

سرانجام تنها مسیح دیده خواهد شد، در کمال جلال آسمانی. ما تا ابد خودمان خواهیم بود، همان گونه که خدا ما را آفرید، اما آن گاه بی هیچ گناهی، و با این همه همانند خداوند.

بذر خدا در زندگی من چه اندازه بزرگ است؟ تا چه حد رشد کرده است؟

2.11 همه با هم در یک نگاه

این نمودار⁸ خلاصه‌ای ساده از عوامل کلیدی زندگی مسیحی ماست که در تأثیر متقابل و وابستگی مستقیم به یکدیگر قرار دارند. ما تصمیم گرفته‌ایم نجات را تنها همچون بلبیتی برای ابدیتی سعادت‌مند رزرو نکنیم. می‌خواهیم حیاتی را که از خداست، محبت او، شادی او و آرامش او را هم‌اکنون تجربه کنیم. همان گونه که خداوند عیسی مسیح همه چیز را داد تا ما را از آن خود سازد، ما نیز می‌خواهیم از سر سپاس زندگی‌مان را در اختیار او بگذاریم.

این وظیفه‌ای حل‌نشدنی نیست. خدا شادی و رضایت کامل ما را می‌خواهد، و این را تنها در زندگی‌ای برای خدا تجربه می‌کنیم. چنین زندگی‌ای مسیح را در مرکز دارد، همچون محتوای زندگی، هدف زندگی و آینده. او روزی هر گوشه‌ای از کیهان را پر خواهد ساخت، و هم‌اکنون ما را پر می‌سازد. این پُری در تمام هستی ما رخنه می‌کند و ما را روزبه‌روز بیشتر به صورت او دگرگون می‌سازد. ما خود کمتر از همه متوجه این دگرگونی مثبت می‌شویم، اما خدا بر ما کار می‌کند.

در آغاز روح‌القدس است. او نیرو و پایه هر عملی است. افزون بر آن، تجربه روزمره است که ما را شکل می‌دهد و به نیکی فرا می‌خواند، اما به بدی نیز وسوسه می‌کند. این میدان ایمان است که نمایش‌های زندگی ما در آن رخ می‌دهد، آن گاه که از خداوند زندگی‌مان، که او را نمی‌بینیم، اطاعت می‌کنیم، به او اعتماد می‌کنیم و دوستش داریم.

در همه چیز به سرسپردگی کامل، به کوشش و اراده ما برای جدی گرفتن کار نیاز است. باید با دلی یکپارچه و سرشار از عیسی پیروی کنیم و آمادگی و انضباط آن

8. ایده برگرفته از دالاس ویلارد (Dallas Willard)، *The Divine Conspiracy*، ص. 347.

را داشته باشیم که زندگی خود، آرزوها و منافع خود را کنار بگذاریم تا حیات راستین را به دست آوریم.

(نمودار: مثلثی با سه پیکان که از بالا و از دو گوشه پایین به سوی دایره‌ای در میانه نشانه رفته‌اند؛ متن در بالا، درون دایره، پایین چپ و پایین راست)

کار خدا در فیض، قدرت و یاری، به واسطه روح القدس که در ما ساکن است و پیوسته در کنار ماست. کلام او، کتاب مقدس، حکمت زندگی ماست. او می‌خواهد ما را به سلامت به مقصد نهایی برساند، اما همچنین می‌خواهد هدف ویژه خود را برای زندگی زمینی‌مان همراه با ما تحقق بخشد.

ذات و حیات عیسی مسیح مرکز و کانون مسیحی بودن است. عیسی باید در ما شکل گیرد. خدا ما را به صورت پسرش همشکل خواهد ساخت. این روند در آمدن مسیح به کمال می‌رسد، اما از نظر اخلاقی از هم‌اکنون بر زمین آغاز می‌شود!

واقعیت زندگی، میدان مسابقه ایمان: زندگی روزمره با همه وسوسه‌ها و فریب‌های گناه‌آلودش، اما همچنین آزمون‌های دشوار و حمله‌های دشمن و آزمایش‌های گوناگون در تربیت پدر آسمانی ما

ایمان و اراده ما، تصمیم و کوشش ما، تلاش، انضباط و پایداری ما، تا با وجود ناشی‌گری‌مان، با وجود خطاها، عقب‌گردها و شکست‌ها ادامه دهیم و در میدان مسابقه ایمان به دویدن ادامه دهیم، تا به مقصد نهایی آسمانی برسیم

2.12 کوه‌پیمایی‌ها

اکنون که گشت هوایی اثری نیرومند بر جا گذاشته است، شما را به چند کوه‌پیمایی «فکری» دعوت می‌کنم. فرزندانم چندان اهل پیاده‌روی نیستند، و من نیز باید بیشتر خودم را به آن وادار کنم. اما یک چیز را دریافته‌ام: وقتی قله‌های فراوان آلپ آگویی (Allgäu) را از اتاق کارم می‌بینم، اینکه پیاده تا یکی از این قله‌ها بالا رفته و از چشم‌انداز لذت برده باشم، تجربه‌ای است که با هیچ بهایی نمی‌توان خرید. این لحظه را، پس از صعودی طاقت‌فرسا، نمی‌توان خرید؛ باید خود دست به کار شد. نگاه کردن از هواپیما یک چیز است، اما خود به کوه رفتن چیز دیگری.

این کوه‌پیمایی‌ها گردش‌هایی بی‌خطر در زمین هموار نیستند. آنچه شما را به آن دعوت می‌کنم، کوه‌پیمایی‌هایی هیجان‌انگیز است که در آن‌ها با شکیبایی از کوه بالا می‌رویم و گذرگاه‌های آسان و دشواری پیش رو داریم، اما همیشه هدف را به روشنی در نظر داریم: هدف همان واقعیت‌های نجات است که پیش‌تر از فراز آن‌ها «پرواز کرده‌ایم». اکنون سخن بر سر جزئیات مهمی است که تعلیم کتاب مقدس درباره‌ی جایگاه ما در مسیح و درباره‌ی این واقعیت را دربردارد که «مسیح در ما» چه معنایی دارد. این کوه‌پیمایی‌ها ارزشش را دارند. خود من، هنگامی که این سطرها را می‌نوشتm، آن‌ها را پیموده‌am، و این‌ها کشف‌هایی چشمگیر، تکان‌دهنده، روشنگر، رهایی‌بخش و بسیار انگیزه‌بخش بودند.

راهنمای کوهستان ما باید روح‌القدس باشد که متعهد شده است ما را به تمامی حقیقت خدا، یعنی حقیقت کتاب مقدس، هدایت کند. تمرکز او بر این است که بر او، یعنی عیسی مسیح رهاننده، شهادت دهد و او را در زندگی ما بزرگ سازد.

نخستین کوه‌پیمایی درازترین و طاقت‌فرساترین است، اما در عین حال مهم‌ترین. وقتی یک بار این قله را فتح کرده باشیم، قله‌ی بعدی دیگر چندان دشوار نخواهد بود. نامه‌ای که پولس به رومیان نوشت، عدالت خدا و نیز فیض او را در انجیل به تصویر می‌کشد. این نامه نخست ما را به خود مشغول خواهد کرد. در هیچ جای دیگری این پرسش‌های بنیادین نجات، در ارتباط با ما، چنین بررسی نشده‌اند. همین نیز دلیل آن است که می‌خواهیم در اینجا زحمت بکشیم و آیه به آیه تا قله بالا برویم.

2.13 از آدم به مسیح

ما از آغاز نامه به رومیان سوار نمی‌شویم، بلکه از پنجمین «واگن» این «قطار فیض». با این همه می‌خواهیم کوتاه اشاره کنیم که در باب‌های نخست چه می‌یابیم: پس از مقدمه در 1:1-17، پولس در 1:18-5:11 از گناهان کل بشریت سخن می‌گوید که به سبب آن‌ها در برابر خدا مقصر ایستاده است (1:18-3:20). از سوی خدا دو واقعیت نجات در برابر این وضعیت بی‌راه‌گریز نهاده می‌شود:

- رستگاری‌ای که خدا به واسطهٔ خون عیسی مسیح که بر صلیب ریخته شد، بی‌هیچ عوضی به ما پیشکش می‌کند (31-3:21)
- قدرت برخیزانندهٔ خدا که مسیح را دوباره به حیات بازآورد (25-4:1).

بخش دوم نامه از 5:12 تا 8:39 است. در اینجا پولس به این پرسش می‌پردازد که خدا در برابر گناه‌آلودگی اصلاح‌ناپذیر ما چه می‌کند. سخن بر سر گناه همچون یک اصل است، همچون قدرتی نیرومند که در انسان جای دارد. پرسش این است: عادل چگونه می‌تواند به ایمان زیست کند (1:17)؟

2.14 برای نجات ما نخست چه باید رخ می‌داد؟

آیا اگر انسان تا این حد فاسد است، نباید چیزی در درون انسان رخ دهد؟ «این دیدگاه درستی نمی‌بود. پولس رسول در نامه به رومیان پاسخی کاملاً دیگر دارد: در وهلهٔ نخست لازم نبود چیزی در ما رخ دهد؛ لازم بود چیزی بیرون از ما رخ دهد، در مسیح. در کنار کار مسیح برای گناهان ما، باید نخست به کار مسیح برای گناه ما بیندیشیم، زیرا این نیز یک واقعیت نجات است. پس از آن، تنها آن‌گاه و نه زودتر، نوبت به کار روح القدس در ما می‌رسد. کار مسیح برای ما را باید به‌روشنی از کار روح القدس در ما متمایز کرد. کار نخست به‌تمامی بیرون از ما رخ داده و به انجام رسیده است؛ دیگر نیازی نیست چیزی به آن افزوده شود. کار دوم در ما رخ می‌دهد و هنوز تا پایانش راه درازی است؛ هنوز بسیار باید به آن افزوده شود. اما باید کاملاً روشن باشد که هم حل مسئلهٔ گناه (قدرت گناه، ریشهٔ بدی) و هم حل مسئلهٔ گناهان، هر دو جزو واقعیت‌های نجات‌اند. به بیانی دیگر:

- رهایی از گناه پیش از هر چیز بیرون از ما رخ می‌دهد، و در این میان بخشی از عادل‌شمردگی است (مقایسه کنید با عبارت “عادل شمرده شده”⁹ در 6:7)؛ این کار مسیح است که یک بار برای همیشه به انجام رسیده است.
- پس از آن رهایی در ما شکل می‌گیرد، و این بخشی از تقدیس است که به جلال یافتن ما خواهد انجامید (8:30)؛ این کار روح القدس است که در طول زندگی

9. نگاه کنید به یادداشت ER (ترجمهٔ آلمانی کتاب مقدس).

زمینی ما گام به گام به انجام می‌رسد.¹⁰

10. ه. پ. مدما (H. P. Medema), *Romeinen 7 enzovoorts*, ص. 44.

3. رومیان 5:12-21: از آدم به مسیح

هنگامی که رومیان تا 5:11 با اشتیاق به کسی که نامه را می‌خواند گوش داده بودند، می‌توانستند - با آنکه پیش‌تر ایمان آورده و بدین‌سان به نجات رسیده بودند - بار دیگر نفس راحتی بکشند. گویی همین تازه رخ داده بود: آن‌ها با خدا صلح داشتند و در این دادرسی الهی مقصر شناخته نشده، بلکه از سوی داور تمام زمین عادل اعلام شده بودند. موضوع خطاها و این واقعیت که آن‌ها اکنون دیگر گناهکار نیستند، بلکه عادل‌اند، در واقع با آیه 11 به پایان رسیده به نظر می‌آید. آیا پس همهٔ پرسش‌ها دربارهٔ گناه و عدالت خدا به‌طور قطعی روشن شده است؟ پیداست که نه. کار تازه از نو و به‌طور جدی آغاز می‌شود. رسول دوباره تنشی پدید می‌آورد، همان‌گونه که در باب‌های نخست این نامه نیز حس می‌شد.

گناه از کجا آمد؟ مرگ از کجا؟ چرا همهٔ انسان‌ها گرفتار آن‌اند؟ شریعت خدا چه نقشی دارد؟ و البته این پرسش: آیا راه گریزی از دور باطل گناه، مرگ و محکومیت هست؟ شاید برخی با حیرت به هم نگاه کرده باشند، زیرا مگر پولس همین تازه بانگ شادی نجات را به گوش نرسانده بود؟ چرا اکنون باید دوباره با گناه و مرگ آغاز کند؟ پاسخ: موضوع هنوز به‌تمامی بررسی نشده است. اگر به گوش دادن ادامه دهیم، به‌زودی روشن می‌شود که اکنون سخن بر سر چیست. دیگر سخن بر سر این نیست که انسان‌ها چه کرده‌اند و با آن خود را ناعادل و گناهکار نشان داده‌اند. اکنون بیشتر سخن بر سر این پرسش است: چرا چنین است؟ موضوع اکنون این است که **انسان چیست**، چرا گناه می‌کند، علت گناهان چیست. پولس اکنون، پس از آنکه پیش‌تر به میوه‌های بد پرداخته بود، به دنبال ریشه می‌کاود. گناهکار نه تنها باید از گناهانش عادل شمرده یا به بیان دیگر تبرئه شود، بلکه باید از قدرت گناه نیز رهایی یابد. او از راه پیوندش با آدم، به تعبیری از راه شجره‌نامهٔ حیات، زیر سلطهٔ این قدرت آمده است. این مسئلهٔ اوست، و او در این پیوند گرفتار است؛ نمی‌تواند خود را از آن برهاند. تا زمانی که مسیح آمد، هیچ بختی برای گریختن از این پیوند وجود نداشت.

این متن فاجعه سقوط انسان و پیامدهای آن را نشان می‌دهد. در عین حال، از راه تضاد و مقایسه دو شخصیت اصلی (یعنی آدم و مسیح)، روشن می‌کند که خدا چگونه راه حیات را گسترده گشوده است.

پولس در این متن پایه باب‌های 6، 7 و 8 را می‌گذارد. این متن در واقع همچون مقدمه و آماده‌سازی به کار می‌رود. کسی که اینجا را به دقت بخواند، در باب‌های بعدی کار چندان دشواری نخواهد داشت.

3.1 آیه 12: چگونه همه چیز آغاز شد

بنابراین، همان‌گونه که به واسطه یک انسان گناه وارد جهان شد و به واسطه گناه مرگ، و بدین سان مرگ به همه انسان‌ها رسید، زیرا همه گناه کردند ...

یک انسان تنها در را به روی گناه گشود. نه تنها به زندگی خودش، بلکه به جهان. این یعنی هر آنچه در این جهان زندگی می‌کند، نیز گرفتار آن است: همه انسان‌ها می‌میرند، زیرا همه گناه کردند. این انسان با این کار مرگ و همه مصیبت‌هایی را که با آن همراه است نیز به درون راه داد. همچون جرقه‌ای، نخستین عملی که به ظاهر پیش‌پا افتاده بود، آتش‌سوزی گسترده‌ای به راه انداخت که تا امروز بیش از هر زمان دیگری بیداد می‌کند.

این چهره تراژیک همان آدم تاریخی، نخستین انسان است، چنانکه بی‌درنگ پیداست. پولس هرچند می‌داند که نخستین گام به سوی ناپااعتی نه از آدم، بلکه از حوا بود (اول تیموتائوس 2:14)، اما آدم خاموش ماند و همراهی کرد. او از همسرش پیروی کرد، با آنکه او بود که پیش از آمدن حوا فرمان را دریافت کرده بود. او بدین سان مسئول همه آن چیزی بود که رخ داد.

موضوع پولس تضاد میان دو شخصیت اصلی است، یعنی آدم و مسیح، که همه «نسل» آن‌ها با آنان پیوند دارند.

3.1.1 گناه و گناهان

گناه پیش از آدم نیز وجود داشت، زیرا شیطان از آغاز گناه کرد (اول یوحنا 3:8). او فربیکارانه به سراغ نخستین انسان‌ها آمد. وسوسه‌گر، آن مار کهن، در اینجا نام برده نمی‌شود. انسان با مسئولیت کامل خود عمل کرده است.

اصطلاح «گناه» در اینجا صرفاً شکل مفرد گناهان نیست. در اینجا سخن بر سر چیزی بسیار بیشتر است. چنانکه از این آیه و متن‌های بعدی برمی‌آید، در اینجا سخن بر سر گناه همچون اصلی دشمن خداست، بر سر قدرتی که در برابر خدا و فرمان‌های او می‌ایستد. سخن بر سر گناه همچون بیماری‌ای است که زندگی را تهدید می‌کند و به مرگ می‌انجامد و همه انسان‌ها را گرفتار کرده است. یوحنا رسول می‌گوید: «گناه بی‌قانونی است» (اول یوحنا 3:4). بدین‌سان گناه رد اقتدار خدا (هرج و مرج) را دربرمی‌گیرد، به هر شکل دیدنی یا نادیدنی که باشد.

واچمن نی (Watchman Nee) گناهان و گناه را بسیار روشن با این موقعیت مقایسه می‌کند: اگر بخواهیم مسئله الکل را برای همیشه حل کنیم، کافی نیست همه الکل را بیابیم و نابود کنیم. سرچشمه‌های تأمین، یعنی کارگاه‌های تولید الکل، باید تعطیل و ویران شوند. بدین‌سان خود الکل نماد گناهان است، در حالی که کارخانه‌ها نماد گناه‌اند.

3.1.2 گناه و مرگ

آدم و حوا می‌دانستند که گناه مرگ را به همراه خواهد آورد (پیدایش 2:17). خود خدا مرگ را پیامد این اعلام کرده بود که از میوه ممنوع درخت شناخت نیک و بد بخورند. مرگ در همان لحظه‌ای آغاز شد که از این فرمان سربلندی کردند. این مرگ بی‌درنگ رابطه بی‌خدشه و سرشار از اعتمادی را که آفریننده با آفریده‌هایش داشت، گسست.

مرگ به معنای محو یا از میان رفتن هستی نیست. مرگ به معنای جدایی و دگرگونی، یا به بیان دیگر بدتر شدن وضعیت پیشین است. عهد جدید از مرگی روحانی سخن می‌گوید. این مرگ به معنای محو شدن دل یا روح انسان نیست، بلکه به معنای ناتوانی او از برقراری پیوند با خداست. در اینجا پولس از مرگ بدنی همچون پیامد گناه سخن می‌گوید.

مرگ پیامد (دیررس) گریزناپذیر و اجتناب‌ناپذیر گناه است. مرگ به همه انسان‌ها رسیده است؛ نمی‌شد جلوی او را گرفت. این ممکن بود، اگر انسانی گناه نکرده بود و بدین‌سان ثابت کرده بود که طبیعت آدم را ندارد. چنین چیزی هرگز در میان انسان‌ها رخ نداده است؛ تا کنون در هیچ‌کس بی‌گناهی تشخیص داده نشده است. همه گرفتارند و دیر یا زود مرگ را متحمل می‌شوند.

3.1.3 سقوط و گناه موروثی

این بدان معنا نیست که سقوط آدم در هر انسانی تکرار می‌شود، به این صورت که او همچون آدم، در حالی که بی‌گناه است، در برابر این انتخاب قرار گیرد که اطاعت کند یا خطایی مرتکب شود. اگر چنین بود، این امکان وجود داشت که شاید انسانی موفق شود گناه نکند و در نتیجه لازم نباشد بمیرد. پولس می‌خواهد بگوید که هر انسانی ذات گناه‌آلود آدم را به ارث برده است و از این رو زندگی‌اش از گناه نقش پذیرفته است. رشته نسل‌ها هرگز گسسته نشده است. برای این دو دلیل هست: نخست مرگ، و سپس این واقعیت که هر انسانی گناه کرده است. این از آن رو با وضعیت آدم فرق دارد که انسان امروز پیشاپیش به واسطه طبیعت گناه‌آلودی که از آدم به ارث برده، از نظر اخلاقی ضعیف (آری، فاسد) شده است و در نتیجه گناه می‌کند. اصطلاح الهیاتی «گناه موروثی»¹¹ به همین متن بازمی‌گردد.

گناه به واسطه خطای آدم همراه همیشگی هر انسانی شده است، از این راه که همچون اصلی دشمن خدا، انسان را در تمام هستی‌اش مانند بیماری‌ای درمان‌ناپذیر آلوده کرده است. گناه تمام انسان را فرا گرفته است – روح او، جان او، دل او، ذهن

11. در انگلیسی original sin.

او، اراده او و بدن او را. مرگ، همچون پیامد گناه، هم بخش غیرمادی انسان - انسان درونی او - را فرا گرفته و مرگی روحانی «در ... خطاها و گناهان» (افسیسیان 2:1) پدید آورده است، و هم بخش مادی (بدن) را آسیب رسانده است. این بخش نیز زیر سلطه مرگ است: بدن به سبب گناه مرده است (8:10).

تاریخ هیچ انسانی را نمی‌توان از نیای نخستینش جدا کرد. تاریخ او از نو نوشته نمی‌شود، چنانکه فرصتی بیابد تا ثابت کند مجبور نیست گناه کند. او فرزند آدم است، با همه پیامدهای تراژیکش. هیچ کودکی که زاده می‌شود، لازم نیست گناه را یاد بگیرد. گناه در گهواره به او سپرده شده است، و تنها تربیت می‌تواند جلوی فوران کامل گناه را بگیرد.

برخی این آیه را چنین می‌فهمند که گویی ما در آدم، یعنی در خطای او، (همراه با او) گناه کرده‌ایم. در این صورت ما مسئول عملی شمرده می‌شدیم که اصلاً مرتکب نشده‌ایم. سخن بر سر این است که آدم با این عمل گناه را به زندگی خود راه داد، و ما به‌عنوان نسل او ناگزیر این ذات را به ارث برده‌ایم. خود ما نمی‌توانیم چیزی را در این تغییر دهیم.

3.1.4 یک فرمان ساده

خطایی که چنین پیامدهای ویرانگری داشت، گناهی هولناک، قتل یا دزدی نبود - نه، سرپیچی از فرمانی کاملاً ساده بود. هیچ عملی تنها زمانی گناه نمی‌شود که به‌ویژه هولناک باشد. هر عملی (از سرچشمه فکری‌اش تا انجامش) گناه است، همین که اقتدار خدا را، که در اینجا در یک فرمان ساده بیان شده است، رد کند یا حتی تنها از یاد ببرد.

در این باب‌ها گناه تقریباً هرگز با اعمال گناه‌آلود بیان نمی‌شود، بلکه تقریباً همیشه همچون اصلی نام برده می‌شود که پشت همه اعمال گناه‌آلود - یعنی پشت گناهان - ایستاده است.

گناه اصلی است که انسان را به آنجا می‌کشاند که زندگی‌اش را خود به دست گیرد و به اراده خدا، یا اصلاً به هستی او، اعتنا نکند. این ناگزیر به گناهان «هولناک»

نمی‌انجامد. زندگی انسانی که از نظر اخلاقی والاست اما درباره اراده خدا نمی‌پرسد، به همان اندازه از گناه آکنده است که زندگی یک قاتل یا یک زناکار. در باب‌های بعدی سخن بر سر همین گناه است. بذر گناه در هر انسانی جوانه زده است، هرچند در همه به یک اندازه رشد نکرده است.

پرسش بزرگی که پولس به سوی آن پیش می‌رود این است که خدا در برابر این مسئله گناه چه کرده است. برای این، بخشش یا آشتی کافی نیست. خدا آنچه را که **هستم** نمی‌بخشد، بلکه آنچه را **کرده‌ام**. رسول در همان نیمه نخست این باب 5 به صراحت می‌گوید که ما «گناهکار بودیم»، یعنی اکنون دیگر نیستیم. دقیقاً چه رخ داد تا این امر تحقق یابد؟ و خدا چگونه اطمینان خواهد یافت که گناه در زندگی ایماندار دیگر فرمان نراند، چنانکه هنوز درباره همه کسانی که همچنان در «خانواده آدم» هستند صدق می‌کند؟

آیه 12 با جمله‌ای معترضه و نسبتاً طولانی قطع می‌شود؛ گویی در میانه به پایان می‌رسد. از آنجا که ما تمام متن را می‌شناسیم، برای فهم بهتر آن را در اینجا با کلمات خودمان به پایان می‌رسانیم، همانند آیه 18 که در آن، پس از جمله معترضه، این آیه 12 ادامه می‌یابد:

بنابراین،

همان‌گونه که به واسطه یک انسان گناه وارد جهان شد

و به واسطه گناه مرگ،

و بدین‌سان مرگ به همه انسان‌ها رسید،

زیرا همه گناه کردند ...

... به همین‌سان به واسطه یک انسان و عمل عادلانه او (جُلُجُتَا)

عدالت وارد جهان شد

و به واسطه عدالت، حیات (جاودانی)

و بدین‌سان حیات به همه انسان‌ها رسید.

3.2 آیه 13: گناه پیش از دادن شریعت

... زیرا تا زمان شریعت، گناه در جهان بود؛

اما گناه به حساب آورده نمی‌شود،

آنجا که شریعتی نیست.

در اینجا جمله‌ای معترضه آغاز می‌شود که تازه با آیه 17 به پایان می‌رسد. پولس تأکید می‌کند که هیچ راه گریزی از پیوند با آدم نیست - در هر دوره‌ای از تاریخ بشر، چه با شریعت و چه بی‌شریعت.

تاریخ بشر با آدم آغاز شد، و تاریخ گناه و مرگ در جهان انسان‌ها نیز. تا تورات، یعنی شریعت موسی، احتمالاً حدود 2500 سال گذشت. شریعت گناه را ملموس و آشکار می‌سازد، اما گناه در زمانی که این شریعت هنوز نبود نیز وجود داشت. پولس بدین‌سان سخن اصلی خود را پشتیبانی می‌کند که آدم بود که به واسطه او گناه وارد جهان شد و در آن نیز ماند. همه نسل او همان شدند که او بود: آن‌ها خود را گناهکار نشان دادند. از زمان آدم گناه فرمان می‌راند، حتی اگر شریعت نمی‌توانست آن را به نام بخواند و آشکار کند. این نه تنها با مرگ همه انسان‌های آن دوران تأیید می‌شود، بلکه با رویدادهای آن دوران نیز. طوفان بزرگ در زمان نوح احتمالاً روشن‌ترین نمونه آن است. و نه کم‌اهمیت‌تر از همه اینکه پولس در باب‌های نخست نامه‌اش وضعیت فاسد و بی‌امید نسل آدم را پیش از دوران شریعت توصیف کرده است. و اگر کسی بعدها معیار شریعت را بر دورانی به کار می‌برد که شریعتی در آن نبود، در کنار شهادت وجدان، این واقعیت آشکار می‌شد که انسان‌ها در آن زمان نیز گناه می‌کردند، زیرا گناهکار بودند.

3.3 آیه 14: آدم، نمونه آن آینده

اما مرگ از آدم تا موسی سلطنت کرد،

حتی بر کسانی که گناه نکرده بودند

به شباهت خطای آدم،

که نمونه آن آینده است.

(مقایسه کنید با هوشع 6:7)

سلطنت مرگ، که هیچ انسانی نمی‌تواند از آن بگریزد، امری مسلم است و سلطنت به همان اندازه بی‌رحم گناه را ثابت می‌کند. این نشانه دیگری است بر اینکه گناه حتی بی‌فرمانی مشخص نیز وجود دارد. بیش از این: این کلمات بی‌هیچ ابهامی روشن می‌کنند که انسان‌ها در آن دوران نه از آن رو گناهکار بودند که گناه می‌کردند (هرچند این نیز درست است)، بلکه از آن رو که از نسل آدم بودند. انسان‌ها حتی بی‌خطایی مشخص می‌مردند، و این خود دلیلی است بر اینکه پیوند با آدم مسئله است.

نوزادانی که آگاهانه گناه نمی‌کنند، می‌میرند، زیرا از نسل آدم‌اند.

با تأکید سخن بر سر این است که پیوند با نیای نخستین ما، آدم، برای هیچ انسانی (با شریعت یا بی‌شریعت) گسستگی نیست. همه گناهکار زاده می‌شوند، زیرا پدر نخستین نخستین ما در گناه سقوط کرد. از همین رو این جمله بسیار مهم است: ما از آن رو گناهکار نیستیم که گناه می‌کنیم. بلکه گناه می‌کنیم، زیرا گناهکاریم و گناهکار زاده شده‌ایم.

گناه تنها وارد جهان نشده است، بلکه تا دل ما راه یافته است. عیسی می‌گوید که از دل، از درون، از ژرف‌ترین بخش وجود، اعمال شریر بیرون می‌آیند (مرقس 23-7:21). این اعمال از این واقعیت سرچشمه می‌گیرند که ما «گناهکار شده‌ایم» (مقایسه کنید با رومیان 5:19؛ Luther 1912، ترجمه آلمانی کتاب مقدس).

3.3.1 آدم و مسیح

اکنون پولس مقایسه‌ای شگفت‌انگیز میان آدم و «آن آینده» را بررسی می‌کند. آن آینده آشکارا مسیح است – آینده از آن اوست. پس آدم «نمونه‌ای» است که به مسیح اشاره دارد. می‌توان آن را نمونه‌ای وارونه نامید، زیرا همانندی هرچند در گستره و اثر اعمال هر یک از آن دوست، اما این اعمال کاملاً با هم در تضادند. آدم

نخست نماد گناه و مرگ است، و آدم آخر (اول قرن‌تیان 15:45) نماد حیات و عدالت. همانندی این دو شخص در این است که هر یک را می‌توان سر، سرچشمه یا پدر یک خانواده انسانی نامید. هر دو نمایندگان نسل یا تبار خود هستند.

3.4 آیه 15: به واسطه مسیح زبان بیش از اندازه جبران می‌شود

اما آیا عطای فیض مانند خطا نیست؟

زیرا اگر به واسطه خطای آن یک نفر

آن بسیاریان مردند،

بسیار بیشتر

فیض خدا

و عطایی که در فیض است،

که به واسطه آن یک انسان، عیسی مسیح، است،

به آن بسیاریان به فراوانی سرریز شده است.

پولس نمونه بودن آدم را با تضادهایش با مسیح شرح می‌دهد. خطای آدم مرگ را برای آن بسیاریانی می‌آورد که او پدر نخستین آن‌هاست. اما خدای فیض کار را به همین‌جا وانگذاشته است. به‌راستی این ناب‌ترین فیض است که به این خانواده آدم می‌پردازد. این تنها شامل کسانی نمی‌شود که بی‌تقصیر، به واسطه خطای آدم، به وضعیت گمگشته خود که مرگ و گناه نشانش است، افتاده‌اند، بلکه شامل کسانی نیز می‌شود که خود بر پایه شعار گناه زندگی می‌کنند.

فیض خدا عطایی پدید می‌آورد، یعنی انسانی که در برابر آدم نهاده می‌شود. عطایی که در فیض است، شخصی است که به واسطه او فیض خدا چنان جاری می‌شود که همه سدها را می‌شکند و به هر انسانی (هر جا که بر این سیاره باشد) می‌تواند برسد. فیض در شخص پسر خدا، آدم آخر، نیرومندتر از هر چیزی است که به واسطه آدم نخست وارد جهان شده است. کسانی که مردند بسیار بودند، و

کسانی که زنده خواهند بود نیز می‌توانند بسیار باشند. خدا بشریت خود را به مرگ وانگذاشته است!

3.5 آیه 16: پیامد خطا و پیامد عطا فیض

و آیا عطا نیز مانند آنچه به واسطه (آن) یک نفر

که گناه کرد، نیست؟

زیرا داوری از یک (لغزش) به محکومیت انجامید،

اما عطا فیض از خطاهای بسیار به عدالت (به عادل‌شمردگی یا به حکم عادل‌شمردگی).

تصمیم پریامد آدم محکومیت را بر همه می‌آورد – این میراثی است که او بر جا گذاشته است. از آیه 15 به بعد سخن از خداست، و از همین رو از محکومیت نیز. خدا داوری و حکم عادلانه خود را بر گناهکار اجرا می‌کند، و این تنها می‌تواند به معنای محکومیت باشد. اما عطا فیض در انسانی به نام عیسی مسیح به عادل‌شمردگی گناهکار می‌انجامد، یعنی به ضد محکومیت. این محکومیت بر آن جانشینی فرود آمد که به جای ما بود. اکنون تنها خطای آدم در جایگاه اتهام نیست، بلکه سخن بر سر خطاهای بسیار نسل پرشمار او نیز هست. دوران شریعت نیز اکنون در این میان گنجانده شده است.

3.6 آیه 17: سلطنت مرگ به واسطه مسیح برچیده می‌شود

زیرا اگر به واسطه خطای آن یک نفر

مرگ به واسطه آن یک نفر سلطنت کرد،

بسیار بیشتر کسانی که

فراوانی (افزونی) فیض

و عطا عدالت را دریافت می‌کنند،

در حیات (یعنی در قدرت حیات) سلطنت خواهند کرد

به واسطه آن یک نفر، عیسی مسیح.

فیض خدا سرریز است؛ در فراوانی‌ای سنجش‌ناپذیر خود را نشان می‌دهد. به واسطه آن، نسل آدم عدالت خدا را همچون عطا دریافت می‌کنند. به واسطه عیسی مسیح، آدم آخر، آن‌ها از سلطنت مرگ ربوده می‌شوند. اکنون دیگر مرگ بر آن‌ها سلطنت نمی‌کند؛ نه، خود آن‌ها در قدرت حیات خداوند برخاسته‌شان سلطنت می‌کنند، چنانکه باب بعد نشان خواهد داد. به واسطه عیسی مسیح آن‌ها پیروز می‌شوند - هم‌اکنون، و به زودی بی‌هیچ محدودیتی در بدن تازه، آن‌گاه که همانند عیسی خواهند بود.

در اینجا جمله معترضه‌ای که در آیه 13 آغاز شده بود به پایان می‌رسد، جمله‌ای که پولس در آن به موضوع ویژه حضور گناه با وجود نبود شریعت پرداخته است. او همه استدلال‌هایی را رد کرده است که می‌گفتند شاید استثناهایی وجود داشته باشد که آنچه آدم کرد بر آن‌ها اثر نگذاشته باشد. همه انسان‌ها ناگزیر با آدم پیوند دارند و زیر پیامدهای خطای او هستند.

این برای هر انسانی واقعیتی است که پیوند با آدم برقرار است. این درباره آن به اصطلاح «آدم خوب» نیز صدق می‌کند که با اعمال نیک شناخته می‌شود - چه یهودی و چه غیریهودی. او نمی‌تواند خود را از این پیوند رها کند. او باید این واقعیت را بپذیرد. اما، چنانکه کلمات بعدی نشان می‌دهند، لازم نیست بی‌امید بماند: خدا راه گریزی گشوده است. او به واسطه فیض خدا نه تنها وضعیت بی‌گناه آدم را باز می‌یابد، بلکه از راه پیوندی تازه با مسیح، «پدر خانواده» تازه‌اش، بسیار بیش از آنچه آدم هرگز داشت دریافت می‌کند.

مأموریت آدم فرمانروایی بر آفرینش بود. اما اکنون او و همه نسلش زیر سلطه گناه و مرگ درآمدند. اما کسانی که عطا عدالت را دریافت می‌کنند، در حیات سلطنت خواهند کرد. این سلطنت به این معناست که می‌توانند چنان زندگی کنند که خدا می‌خواهد - در آزادی و برای جلال خدا. «در حیات سلطنت کردن» چکیده پُری حیاتی است که اکنون در مسیح داریم. با این وضعیت تازه می‌توانیم انسان‌هایی باشیم که به مقصد خود دست می‌یابند، یعنی انسان‌های خدا که با او و از او زندگی

می‌کنند. آن‌ها دیگر زیر سلطهٔ مرگ و گناه، با همهٔ اثرهایش بر انسان، نیستند؛ آن‌ها از بندگی آزاد شده‌اند تا اکنون همان باشند که خدا برایشان مقرر کرده است. پولس این را باز به تفصیل شرح خواهد داد.

3.7 آیهٔ 18: محکومیت و عادل‌شمردگی حیات

پس اکنون،

همان‌گونه که به واسطهٔ یک خطا

دربارهٔ همهٔ انسان‌ها

به محکومیت انجامید،

به همین‌سان نیز به واسطهٔ یک عدالت

دربارهٔ همهٔ انسان‌ها

به عادل‌شمردگی حیات.

بار دیگر عمل تراژیک آدم، با گستره و اثرش بر همهٔ انسان‌ها، در تضاد با آن یک عملی آن یک عادل قرار می‌گیرد. محکومیت حکم عادلانهٔ خدا بر همهٔ انسان‌هایی است که بوده‌اند و خواهند بود. اما به همان اندازه کارساز، آن یک عدالت، آن یک عمل عادلانه، برپاست. این عمل مرگ داوطلبانه و مطیعانهٔ مسیح در مقام قربانی را دربرمی‌گیرد. این یک عمل بی‌همتا و یگانه به همان‌سان بر همهٔ انسان‌ها، بی‌هیچ استثنا، اثر خواهد گذاشت. این عمل عادل‌شمردگی گناهکار را به همراه دارد. این در بخش نخست نامه پیش‌تر مطرح شده بود. اکنون سخن از این هم فراتر می‌رود. اکنون عادل‌شمردگی حیات در کانون نگاه قرار می‌گیرد. حیاتی که نیرومندتر از مرگ است، اکنون به میان می‌آید. در اینجا سخن تنها بر سر یک دادرسی نیست که در آن مسئلهٔ تقصیر، یعنی آنچه من کرده‌ام، باید روشن شود. در اینجا بیشتر سخن بر سر این است که من، همچون انسان، همچون گناهکار عادل‌شمرده، حیاتی تازه دارم که در آن چیزی در من دگرگون شده است. من همچون انسان عدالت خدا را دریافت کرده‌ام، زیرا حیاتی از خدا دارم، حیات آن برخاسته. من از گناهانم تبرئه،

یا به بیان دیگر عادل شمرده شده‌ام. اما هستی من نیز، بودن تازه من در مسیح، مَهر عدالت خدا را بر خود دارد. محکومیت، یا به بیان دیگر حکم خدا، به حق نه تنها به سبب آنچه کرده‌ام بر من فرود می‌آید، بلکه به سبب آنچه هستم نیز. اما اکنون من در مسیح هستم و حیاتی تازه دارم. این متن پایه‌ای است برای آنچه پولس در ادامه با تفصیل بیشتری توضیح خواهد داد.

عادل‌شمردگی عطای حیات را به همراه دارد. عادل‌شمردگی به حیات جاودانی می‌انجامد. در پیوندم با مسیح برخاسته، در جایگاهی کاملاً تازه هستم که اکنون مطلقاً به دست بخشنده تازه حیات، به دست سَری تازه، تعیین می‌شود: به دست مسیح. در این وضعیت، تمام هستی من در عادل‌شمردگی از سوی خدا گنجانده شده است.

3.8 آیه 19: جایگاه حقوقی گناهکاران و جایگاه نجات عادلان

زیرا همان‌گونه که به واسطه ناطاعتی آن یک انسان

آن بسیاریان در جایگاه گناهکاران نهاده شدند،

به همین‌سان نیز به واسطه اطاعت آن یک نفر

آن بسیاریان در جایگاه عادلان نهاده خواهند شد.

جایگاه گناهکار موقعیتی رقت‌انگیز است که او به واسطه حکم خدا در آن قرار گرفته است: من گناه کرده‌ام، زیرا از نسل آدم هستم؛ من در تمام هستی‌ام گناهکارم و باید چنین شمرده شوم.

انسانی به نام عیسی مسیح، که برخلاف آدم تا مرگ بر صلیب مطیع بود، می‌تواند راه حیات را برای ما بگشاید. ثمره اطاعت او به من این امکان را می‌دهد که جایگاه استوار و امن یک عادل را به دست آورم.

این مقایسه‌ای انتزاعی میان دو شخصیت اصلی است: آدم و مسیح. در اینجا سخن بر سر این نیست که من به‌عنوان مسیحی چگونه زندگی می‌کنم. می‌دانم که جایگاه یک عادل را دارم. در آغاز باب 5 گویی تبرئه‌شده از دادگاه بیرون می‌آیم.

اکنون زندگی ادامه می‌یابد. اکنون من چه هستم؟ پیش‌تر سخن بر سر آنچه کرده‌ام بود، اکنون سخن بر سر آن است که چه هستم.

خدا مرا در جایگاه یک عادل نهاده است و این جایگاهی را که خود پدید آورده، جدی می‌گیرد. او به حکم خود پایبند است؛ او وفادار است.

همهٔ انسان‌ها «خودبه‌خود» در جایگاه گناهکاران زاده می‌شوند. جایگاه عادلان به روی همه گشوده است. اما تنها به کسانی بخشیده می‌شود که ایمان می‌آورند («بسیاران»، متأسفانه نه همه).

3.9 آیه 20: شریعت همهٔ گناهان را آشکار می‌کند

اما شریعت در کنار آن وارد شد،

تا خطا سرریز شود.

اما جایی که گناه سرریز شد،

فیض بسی فراوان‌تر گردید ...

شریعت نتوانسته است چیزی را به‌طور مثبت دگرگون کند. شریعت وضعیت انسان را بهتر نکرد، بلکه بدتر هم کرد، زیرا به‌واسطهٔ شریعت گناه باز هم سرریزتر شده است. گناه به‌جای آنکه سرکوب و مهار شود، بیش از پیش آشکار شده است.

شریعت موسی (که هستهٔ آن ده فرمان است) روشن کرد که گناه تا چه اندازه نیرومند فرمان می‌راند. اما خدا ارادهٔ خود را به‌واسطهٔ شریعت از آن رو آشکار نکرد که با آن آخرین سخن را بگوید و بگذارد انسان در طوفان گناهان سرریزش هلاک شود. او با فیض خود، که بی‌کران است، پاسخ داد. بدین‌سان مقایسهٔ آن دو شخصیت اصلی تنها یک مقایسه نیست، بلکه دلیلی است بر اینکه خدا بزرگ‌تر است، نه تنها در قدرت، بلکه در فیض نیز.

شریعت آنچه را که پیش‌تر وجود داشت، آشکار کرد. انسان‌ها از زمان آدم گناه می‌کردند. اکنون با شریعت گناهان به نام خوانده می‌شوند. شریعت به‌روشنی نشان

داد که انسان چه بسیار گناه مرتکب می‌شود. با این شریعت، معیاری الهی، تغییرناپذیر و فسادناپذیر برای نیک و بد وجود دارد.

3.10 آیه 21: از مرگ تا حیات جاودانی

... تا همان‌گونه که گناه در مرگ سلطنت کرد

(در قدرت مرگ)،

فیض نیز سلطنت کند

به واسطه عدالت برای حیات جاودانی

به واسطه عیسی مسیح،

خداوند ما.

برای کسانی که در مسیح‌اند، سلطنت گناه تا به مرگ اکنون گذشته است. برای آن‌ها فیض سلطنت می‌کند. اما فیض بر پایه عدالت خدا استوار است. این فیضی ارزان نیست که به سادگی از همه چیز چشم‌پوشد. نه، همه چیز درست و به حق انجام می‌شود. عدالت خدا بهترین بنیان است؛ امنیت حقوقی مطلق برقرار است.

این کلام در توصیف آنچه اکنون در «آدم آخر» (مسیح) به انجام رسیده است، چنان فشرده و پرمحتواست که به سختی می‌توان آن را دریافت.

می‌توان گفت که فیض نیز اکنون همچون مرگ در گذشته سلطنت می‌کند - بر همه موانع چیره و مقاومت‌ناپذیر. ما به همان اندازه نمی‌توانیم از پیامدهای آن بگریزیم که گناهکار از مرگ. اما این فرمانروایی فیض را با کمال میل می‌پذیریم!

برای نخستین بار در این بافت از حیات جاودانی سخن گفته می‌شود، و در اینجا مقصود داشتن آن در آینده، در رستخیزِ حیات، است. حیات جاودانی آینده‌ای در مسیح را وعده می‌دهد که پایانی ندارد. نامه به رومیان گواهی است بر اینکه خدا چگونه برای ما می‌جنگد، تا هلاک نشویم، بلکه حیات جاودانی داشته باشیم.

3.11 مروری بر رومیان 5:12-21

نماینده و سرِ آفرینش تازه؛ انسان دوم و آدم آخر	نماینده و سرِ آفرینش کهنه؛ انسان نخست	
عیسی مسیح	آدم	نمونه‌ای که به مسیح اشاره دارد
عدالت (عمل عادلانه) کار کامل رستگاری‌بخش عیسی	خطا	عمل
عدالت و حیات	گناه و مرگ	نتیجه
فیض و عادل‌شمردگی حیات	حکم و محکومیت	اثر بر همهٔ نسل
عادلان	گناهکاران	جایگاه در برابر خدا
سلطنت فیض به‌واسطهٔ عدالت برای حیات جاودانی	سلطنت گناه به سوی مرگ	ادعای کهنه و تازه بر تخت فرمانروایی

4. رومیان 6: آزاد از قدرت گناه

همهٔ انسان‌هایی که زاده می‌شوند، «به طبیعت» (افسیسیان 2:3؛ رومیان 11:24)، چه بخواهند بپذیرند و چه نخواهند، به تبار آدم، پدر نخستینشان، تعلق دارند. آن‌ها ناگزیر به همین سبب به گناه آلوده‌اند. دلیل آن روشن است: آن‌ها می‌میرند، حتی بی‌آنکه از فرمانی مشخص سرپیچی کرده باشند. اما فیض خدا بازناپستادنی است. او آدمی «تازه» به جهان فرستاده است، و این آدم پاسخ خدا به شکست آدم نخست و کل بشریت است. «آدم آخر» عیسی مسیح است، پسر خودِ خدا، که برخلاف آدم در دشوارترین شرایط در سراسر زندگی‌اش مطیع بود، تا اوج آنکه داوطلبانه خود را همچون قربانی برای گناه تسلیم کرد. این عمل عادلانه (5:18) دری را که گناه آدم به روی درخت حیات بسته بود، می‌گشاید. این درخت حیات اکنون خود مسیح است، آن هم همچون کسی که مرد و برخاست. اکنون در او نسلی از انسان‌های تازه پدید می‌آید که به واسطهٔ دخالت خدا (اول قرن‌تینان 1:30) از آدم به درون مسیح منتقل می‌شوند. چرخشی در نجات رخ می‌دهد، تغییر جبهه‌ای که پیوند با آدم را می‌برد و پیوندی تازه با مسیح پدید می‌آورد. آن‌ها گویی از درخت آدم بریده می‌شوند و اکنون با مسیح پیوند خورده و با او یکی شده‌اند (6:5)؛ آن‌ها اکنون «در مسیح عیسی» هستند (6:11). آن‌ها حیات آدم آخر را دریافت می‌کنند (اول قرن‌تینان 15:45) و به خانواده‌ای تازه تعلق دارند که سر، آغاز و سرچشمهٔ آن انسانی به نام عیسی مسیح است. او آدم دوم نیست، بلکه آدم «آخر» است: دیگر هیچ ترازدی تازه‌ای، هیچ سقوط تازه‌ای رخ نخواهد داد که بتواند روزی گناه را به درون این خلقت تازه بیاورد.

4.1 تغییر جبهه: از آدم به مسیح

پولس اکنون این موضوع را چگونه ادامه می‌دهد؟ بخش دوم رومیان 5 گونه‌ای کارمقدماتی برای سه باب بعدی است. اکنون سخن بر سر این است که این گذار از یک تبار به تبار دیگر چگونه رخ می‌دهد. این تغییر از مرگ به حیات چگونه انجام می‌شود؟ چه بر سر این انسان‌ها می‌آید؟ این برای زندگی چنین انسان‌هایی چه

پیامدهایی دارد؟ چه بر سر گناه می‌آید؟ آیا ایمانداران با بازگشت به خدا و تولد تازه اکنون بی‌گناه می‌شوند؟ این پرسش‌ها و پرسش‌های همانند، پشت توضیحات پولس در باب 6 قرار دارند.

4.2 آیات 1-2: آیا فیض مجوزی برای گناه کردن است؟

پس چه بگوییم؟

آیا در گناه بمانیم،

تا فیض سرریز شود؟

حاشا!

ما که برای (نسبت به) گناه مرده‌ایم،

چگونه دیگر در آن زندگی کنیم؟

پیداست که ایمانداران (پولس در اینجا با چنین کسانی سخن می‌گوید) هنوز می‌توانند در گناه بمانند، و بدین‌سان این پرسش که آیا ایماندار دیگر گناهی ندارد، از پیش پاسخ داده شده است. فراوانی فیض، که به سبب کار مسیح همیشه بر گناه و پیامدهایش پیشی خواهد گرفت، ممکن است عمداً یا ناخواسته بد فهمیده شود. انسان مثل همیشه به زندگی ادامه می‌دهد، گویی هنوز به خانوادهٔ آدم تعلق دارد، با آنکه پیش‌تر در مسیح است. این البته بی‌هیچ تردیدی نتیجه‌گیری‌ای نادرست و تناقضی است که پولس با قاطعیت در برابرش می‌ایستد. با این همه گویا چنین اندیشه‌هایی وجود داشته است (احتمالاً استدلال‌های یهودی‌گرایانه بر ضد انجیل پولس)، و متأسفانه برخی مسیحیان امروز نیز بر پایهٔ همین شعار زندگی می‌کنند. پولس می‌گوید که ما با این نتیجه‌گیری هیچ کاری نداریم. برای این دلیلی قاطع هست:

4.2.1 ما برای گناه و قدرت آن مرده‌ایم!

ایماندار نباید زندگی‌ای داشته باشد که زیر سلطهٔ گناه است. دلیل چیست؟ او نسبت به گناه مرده است، و این منطقاً باید چنین پیامدی داشته باشد که گناه دیگر نتواند بر زندگی او فرمان براند. مرده به هیچ چیز واکنش نشان نمی‌دهد.

باید به دقت خواند: گناه نمرده است، بلکه **ما** مرده‌ایم. اما من اکنون درمی‌یابم که هنوز سرزنده و سرحالم. این مرگ را چگونه باید توضیح داد؟

توضیح را هنوز از این آیه نمی‌توانیم دریابیم؛ در آیه‌های بعدی می‌آید. در اینجا به عنوان مقدمه نخست سخن بر سر خود این واقعیت است: تا آنجا که به گناه مربوط است، ما مرده‌ایم.

البته پیش‌تر می‌دانیم که این مرگ، مرگ عیسی مسیح است، اما از پولس پیروی کنیم که چگونه این اندیشه را گام‌به‌گام پیش می‌برد. در اینجا همین اشاره از پیش مهم است: مرگی که ما مرده‌ایم، به هستی ما پایان نمی‌دهد – نه به هستی روح یا جان، و نه به هستی بدن. این مرگی «ویژه» است؛ تنها به گناه مربوط است. در نسبت با گناه، در پیوند یا رابطه با گناه، ما مرده‌ایم. سخن بر سر مرگ عیسی است که حکم مرگ خدا بر گناه را بر خود گرفت. او برای گناه مرد (آیه 10)، زیرا خود را همچون قربانی پیش نهاد و برای ما گناه ساخته شد.

4.3 آیات 3-4: تعمید یافته در مسیح و در مرگ او

یا نمی‌دانید

که همهٔ ما که در مسیح عیسی تعمید یافتیم،

در مرگ او تعمید یافتیم؟

پس با او دفن شدیم

به واسطهٔ تعمید در مرگ،

تا

همان گونه که مسیح از میان مردگان برخیزانیده شد

به واسطه جلال پدر،

ما نیز در تازگی حیات رفتار کنیم.

شاید رومیان از خود می پرسیدند که این «مرده بودن» را چگونه باید فهمید. از همین رو پولس تعمیدشان را به یادشان می آورد. آن ها در مسیح عیسی تعمید یافته بودند. با این عمل، (برای آنکه رشته اصلی رومیان 12:5-21 را ادامه دهیم) آن ها همچون اعترافی آشکار، تغییر جبهه از آدم به مسیح را انجام داده بودند. با تعمید در یک رود یا دریاچه به همه کسانی که آن را می دیدند اعلام کردند که خداوندی تازه دارند. با آنکه در اینجا سخنی از آب نیست، در اینجا سخن بر سر تعمید آب است. خود تعمید با واقعیت درونی «مرده بودن» ربطی ندارد. تعمید همچون عملی ظاهری مرگ مرا پدید نمی آورد، و تولد تازه مرا نیز پدید نمی آورد. تعمید به تعبیری جنبه بیرونی واقعیتی است که به واسطه ایمان و تولد تازه پدید آمده است.¹² تعمید تصویری است از آنچه به طور روحانی، و در نتیجه در واقعیت، برای من رخ داده است، آن گاه که با مسیح متحد شدم.

4.3.1 تعمید در مرگ

ما نه تنها به نام مسیح عیسی تعمید یافته ایم، بلکه در مرگ او نیز. تعمید اعترافی به مرگ مسیح، یا در نسبت با مرگ مسیح است. روی آوردن تعمیدگیرنده به مسیح درست به سبب این واقعیت انجام شد که مسیح به نیابت از او مرده است. هرچند زندگی کامل عیسی را می ستاییم و چیزی همانند آن وجود ندارد، با این همه مرگ اوست که ما را نجات می دهد، نه زندگی مقدس او.

12. این تعمید روح القدس نیست. آن تعمید به واسطه مسیح رخ می دهد. او تعمیددهنده ای است که روح القدس را به ایمانداران می بخشد و بدین سان آن ها را به آن یک بدن، یعنی کلیسا، می افزاید یا به آن می پیوندد (اول قرنثیان 12:13). تعمید آب به دست انسان ها انجام می شود: مسیحیانی که شاگرد خوانده می شوند، تعمید را انجام می دهند و بدین سان مأموریت بشارتی عیسی را به جا می آورند. تعمید روح نیز در نسبت با مرگ رخ نمی دهد، بلکه بیشتر نشانه حیات است. تعمید آب شهادتی آشکار و عملی ظاهری است؛ تعمید روح رویدادی نادیدنی و درونی است که با دریافت روح القدس یک بار برای همیشه انجام می شود و به معنای عهد جدید تنها به تعلق به کلیسا مربوط است.

پس ما در تعمید آب به عیسی مسیح و به مرگ او اعتراف می‌کنیم. ضمناً هر دو برای دنیا حماقت‌اند.

«مرجع تعمید» شخص عیسی مسیح و مرگ اوست. مرجع تعمید نشان می‌دهد که انسان با تعمید خود را متعهد به کدام شخص می‌کند (برای نمونه «به موسی تعمید یافتند»؛ اول قرن‌تین 10:2). از هنگام تعمید، انسان از شخصی پیروی می‌کند که به او تعمید می‌یابد.

نمادپردازی تعمید روشن است: آنچه در عمل تعمید به تصویر کشیده می‌شود، فرایند کشتن نیست. تعمید «غرق کردن» نیست. تعمید به‌سادگی تدفینی نمادین است، به تعبیری در گوری از آب. این یعنی یک مرده تعمید داده (در آب فرو برده) می‌شود. انسان کهنه ما با مسیح مصلوب (یعنی کشته) شده است. پس اگر در تعمید به مرگ مسیح همچون نجات شخصی‌ام از حکم مرگ خدا اعتراف می‌کنم، این دربردارنده اعتراف آشکار من است که سزاوار حکم مرگ خدا بوده‌ام. با تعمید اعتراف می‌کنم که در مرگ نیابتی عیسی، حکم مرگ بر من اجرا شد. انسان کهنه‌ای که تا بازگشتم به خدا و تولد تازه‌ام بودم، در تعمید به‌طور نمادین تا گور برده و به خاک سپرده می‌شود. با این کار اعتراف می‌کنم که زندگی‌ام بی‌مسیح تنها سزاوار مرگ بوده و در عین حال برای همیشه پایان یافته است. این زندگی در تبار و شجره‌نامه آدم اکنون پایان یافته است.

تصویر آتش‌سوزی در دشت این اندیشه را روشن می‌کند: برای آنکه خود را از چنین آتش گسترده‌ای حفظ کنم، تنها می‌توانم به جایی بگریزم که آتش پیش‌تر در آن بیداد کرده است. بدین‌سان من، همچون کسی که اعتراف می‌کند، با تعمید در جایی قرار می‌گیرم که داوری پیش‌تر در آن رخ داده است، یعنی در مرگ.

بار دیگر گفته می‌شود که این تدفین در نسبت با مرگ رخ داد. پولس بی‌درنگ توضیح می‌دهد که این چه چیزی را دربردارد، وقتی واقعیت ایمان را توصیف می‌کند. پیش از تعمید، به‌واسطه ایمان، برای آن شخص وضعیتی تازه پدید می‌آید - آری، حتی زمانی که هنوز تعمید نیافته است. تعمید باید گواهی دهد بر آنچه پیش‌تر واقعیتی درونی است و آنچه دو هزار سال پیش رخ داد.

اما تعمید تنها نماد یک واقعیت روحانی نیست. تعمید همچون اعتراف، گسستن مرا از تبار آدم (و در نتیجه جدایی مرا از دنیا) به طور بیرونی به انجام می‌رساند. تعمیدگیرنده به تعبیری با عمل تعمید خود را از دنیا جدا می‌کند. این واقعیتی درونی پدید نمی‌آورد، زیرا تنها عملی ظاهری و رسمی است. تعمید برای آسمان نجات نمی‌دهد، اما از دنیا «نجات می‌دهد». با تعمید جدایی ظاهری و بنیادینی از دنیا رخ می‌دهد که با واقعیت درونی ایمانِ تعمیدگیرندهٔ ایماندار مطابقت دارد. این همان چیزی است که پطرس منظور دارد، وقتی می‌گوید که ما به واسطهٔ تعمید نجات می‌یابیم (اعمال رسولان 2:40؛ اول پطرس 3:21).

تأکید بر اینکه تعمید اعتراف به یک واقعیت روحانی را دربردارد، در برابر فهم کلیسایی نادرستی از تعمید لازم است که آن را به «آیین مقدس» (ساکرامنت) تبدیل می‌کند و بدین‌سان این تصور را پدید می‌آورد که برای نجات ضروری است. اما پولس این مسئله را که در جهان مسیحیت از تعمید ساخته شد، نمی‌شناخت. انسان این تصور را پیدا می‌کند که نزد او هر دو جنبه (جنبهٔ بیرونی اعتراف و جنبهٔ درونی ایمان راستین) در هم تنیده‌اند، چنانکه چیزی را نشان می‌دهند که یکدیگر را پشتیبانی می‌کنند و حتی مشروط به یکدیگرند. پولس احتمالاً این جداسازی جنبه‌های درونی و بیرونی را که ما به حق بر آن تأکید می‌کنیم، به‌سختی می‌فهمید. برای او مسیحیان تعمیدنیاخته (یعنی فرزندان خدای تعمیدنیاخته‌ای که تولد تازه به آن‌ها بخشیده شده باشد) وجود نداشتند، و نامسیحیان تعمیدنیاخته نیز.

هیچ‌کس تعمید نمی‌گرفت، اگر اعتراف به مرگ همهٔ ماجرا بود و مرگ آخرین سخن را داشت. هرچند تعمید یک «تدفین» است، در عین حال نشانهٔ امید و گواه حیات تازه است. از یک سو پذیرش حکم مرگ خدا بر من همچون گناهکار است، اما از سوی دیگر گام نهادن در حیات تازه به واسطهٔ آن برخاسته را نیز ثبت می‌کند:

4.4 آیهٔ 4: برخیزانیده برای تازگی حیات

... همان‌گونه که مسیح از میان مردگان برخیزانیده

شد به واسطهٔ جلال پدر،

ما نیز در تازگی حیات رفتار کنیم.

تعمید نخست از مرگ سخن می‌گوید، اما سپس از حیات نیز. در پی «مرده بودن» ما با مسیح، اتحاد ما در برخیزانیده شدن او نیز می‌آید. پیوند ما با مسیح در این بیان می‌شود که ما با او در تمام کارش – در مصلوب شدنش، در دفنش و نیز در برخیزانیده شدنش، و حتی در صعودش به آسمان و نشستنش بر تخت (افسیان 10:2-1) – متحد (در رومیان 6:5 «پیوندخورده و یکی‌شده» [مقایسه کنید با IER]) هستیم، هرچند این مورد آخر در اینجا موضوع سخن نیست (نگاه کنید به افسیان 2).

جلال پدر (عبارتی که تنها در اینجا می‌آید) ناگزیر بود به این سرسپردگی مطیعانه تا به مرگ، که مسیح برای دیگران و نه برای خود مرد، پاسخ دهد. البته عظمت پرجلال پدر و قدرت او نیز بود که او را برخیزانید. اما این ترجمه دقیق‌تر است. سخن بر سر جلال پدر بود. این جلال به تعبیری، در برابر این سرسپردگی کامل و یگانه، «ناگزیر» بود پسر محبوبش را برخیزاند. در تاریخ نجات، و بیش از همه در خود نجات، همیشه سخن بر سر جلال خداست. جلال او باید حفظ شود و دست‌نخورده بماند. تنها آن‌گاه است که نجاتی جاودان و امن می‌تواند وجود داشته باشد.

ما به جلال خدا نمی‌رسیم (رومیان 3:23)؛ ما به‌عنوان انسان‌های طبیعی به هیچ روی نمی‌توانیم با این جلال الهی همخوان باشیم یا هرگز با آن هماهنگ شویم. اما مسیح چنین کرد. او پدر را جلال داد، از این راه که اراده او را به جا آورد، جلال او را جست و سرانجام کاری را انجام داد که پدر انجامش را به او سپرده بود. این جلال پدر بود که او را برخیزانید، زیرا نمی‌توانست خاموش بماند، آن‌گاه که مرگ بر او سلطنت می‌کرد (6:9) و آن یگانه، پسر محبت او، در گور بود.

اکنون که ما چنین با او متحدیم، در برخیزانیده شدن او نیز سهم داریم. این در اینجا (هرچند نه به‌طور لفظی، اما به‌طور غیرمستقیم) گفته می‌شود. زندگی کهنه انسان کهنه به پایان می‌رسد. اکنون می‌توانیم در قدرت رستاخیز او حیاتی تازه داشته باشیم و در زندگی روزمره بر همان پایه عمل کنیم. «تازگی حیات» به معنای

حیاتی کاملاً دیگر در برابر حیات پیشین است. ما می‌توانیم زندگی‌ای دیگر از پیش داشته باشیم، زیرا حیاتی تازه به ما بخشیده شده است. این حیات با حیاتی که در تعلق به خانوادهٔ آدم داشتیم فرق دارد. این همان چیزی است که پولس پیش‌تر گفت («در حیات سلطنت کردن»؛ 5:17). حیات تازهٔ آدم آخر ما را بر فراز مرگ و گناه برافراشته است؛ ما را برای خدمت آزاد کرده است. خدمت به خدا همچون کسانی که «خود را به او تقدیم می‌کنند» (مقایسه کنید با 6:13)، به معنای در حیات سلطنت کردن است.

4.5 آیهٔ 5: متحد با او در مرگ و رستاخیزش

زیرا اگر با او متحد شده‌ایم (پیوند خورده و یکی شده‌ایم) در شباهت مرگش،

در (شباهت) رستاخیزش نیز چنین خواهیم بود ...

راه حیاتی تازه و پسندیدهٔ خدا تنها از مرگ می‌گذرد، مرگی که به زندگی کهنه پایان می‌دهد. این را تنها خود خدا می‌تواند پدید آورد. ما نیستیم که به آن پایان می‌دهیم. بلکه این کار خدا و تنها عمل اوست. تنها کسی که مرده و دفن شده است، می‌تواند برای تازگی حیات برخیزد. این نیز عمل خداست که به واسطهٔ ایمان به مسیح به حساب من گذاشته می‌شود.

پولس تأیید می‌کند که پیوند ما با مسیح نه تنها به معنای مرگ ما، بلکه به معنای رستاخیز ما نیز هست. از یک سو تاریخ انسان کهنه مطابق ارادهٔ خدا و ذات مقدس و عادل او به پایان رسانده می‌شود، یعنی خواسته‌های عادلانهٔ قدوسیت او در داوری برآورده می‌شود. تنها همین، و نه چیز دیگری، پایهٔ شایستهٔ خدا برای آغازی تازه است. پیوند با مسیح بسیار نزدیک است – آری، چنان که گویی با هم پیوند خورده و یکی شده‌ایم. در اینجا مقصود روندی نیست که ما را گام‌به‌گام صمیمانه‌تر با مسیح پیوند دهد، بلکه رویدادی یگانه و پایان‌یافته است. سخن بر سر رشد روحانی نیست که من بر آن اثر دارم، بلکه بر سر «پردهٔ پایانی» ای است که خدا آن را تضمین می‌کند. این رویداد بیرون از من و برای من (نه در من) دو هزار

سال پیش در مرگ تاریخی¹³ عیسی در جُلُتّا رخ داد.

رستاخیز او رستاخیز ماست. پولس این رستاخیز را رستاخیز آینده ما نمی‌فهمد.¹⁴ ما به‌طور روحانی مرده‌ایم – نه به معنای لفظی یا بدنی. پس معنای رستاخیز نیز به حیات تازه روحانی ما مربوط است که در آن برخاسته دریافت کرده‌ایم. پولس می‌گوید: «پس در رستاخیز او نیز (بی‌گمان، یا به‌یقین) چنین خواهیم بود.»¹⁵ این کاملاً با آنچه پولس به کولسیان می‌گوید همخوان است: «... با او در تعمید دفن شده، و در او نیز به‌واسطه ایمان به قدرت کارساز خدا با او برخیزانیده شده‌اید» (کولسیان 2:12; ER).

تازگی حیات (آیه 4) چیزی جز با مسیح برخیزانیده شدن نیست. ما زندگانی از میان مردگانیم (مقایسه کنید با عبارتی که کمی بعد در آیه 13 می‌آید).

4.6 آیه 6: انسان کهنه با او مصلوب شد

... چون این را می‌دانیم

که انسان کهنه ما با او مصلوب شده است،

تا بدن گناه از کار انداخته (بی‌اثر) شود،

تا دیگر گناه را (همچون بردگان) خدمت نکنیم.

پولس در این جمله اکنون به هسته موضوع می‌رسد. این توضیح آن چیزی است که در آغاز باب گفت: «ما برای گناه مرده‌ایم.»

انسان کهنه ما در مسیح بر صلیب از سوی خدا داوری شد؛ حکم عادلانه مرگ از سوی خدا اجرا شد. او، خداوند ما، این داوری خدا را به نیابت از ما بر عهده گرفت.

13. «تاریخی» در اینجا یعنی مرگ واقعی عیسی بر صلیب که در تاریخ گواهی شده است.

14. برخی مفسران بر این باورند که در این باب، برخیزانیده شدن یا رستاخیز همیشه به بدن مربوط است. آن‌ها به‌حق تأکید می‌کنند که انسان کهنه دفن می‌شود و دیگر برنمی‌خیزد. اما تعمید مرا با مسیحی پیوند می‌دهد که مرد، اما برخاست نیز. این تعمید کاملاً آگاهانه در آب انجام می‌شود. اینکه تعمیدگیرنده پس از فرو رفتن دوباره از آب بیرون می‌آید، همچون شهادتی روشن می‌کند: او به حیاتی تازه زیر هدایت آن برخاسته گام می‌نهد.

15. در واقع همه ایمانداران اصلاً لازم نیست از مرگ بدنی بگذرند، زیرا برخی پیش از آنکه بمیرند، دگرگون و ربوده می‌شوند. اینان نیز از هم‌اکنون در رستاخیزی (در رستاخیز دگرگون‌کننده زندگی به معنای روحانی) که در اینجا توصیف شده است، سهیم خواهند بود.

خدا بر صلیب انسان کهنه را محاکمه کرد. انسان کهنه صرفاً از پیری و ضعف نمرده؛ سخن بر سر دادرسی‌ای حقوقی بر ضد آن چیزی است که انسان کهنه هست و کرده است. نتیجه این دادرسی اجرای بی‌چون‌وچرای حکم مرگ بود.

نکته کلیدی و دشوار زندگی مسیحی ما این است که در اینجا سخن بر سر چیزی است که آن را «می‌دانیم» یا «می‌شناسیم». در اینجا چیزی بیرون از من، به نیابت از من، رخ داد. من در این داوری نماینده‌ای داشتم، مسیح، که پیش روی من ایستاد تا داوری نه بر من، بلکه بر او فرود آید. آنچه آنجا رخ داد، چیزی است که نمی‌توانم حس یا لمس کنم. این کار عیسی برای من صد در صد معتبر است – صرف نظر از احساسات و حالت‌های من.

هدف آنچه در جُلُجُتا رخ داد، درهم شکستن قدرت گناه است که بر انسان فرمان می‌راند، آن هم در زندگی هر ایمان‌داری.

4.6.1 انسان کهنه

در میان مسیحیان این اصطلاح به گونه‌های مختلف به کار می‌رود، برای نمونه همچون **طبیعت کهنه‌ای** که هنوز در مسیحی زنده است. در بافت رومیان 6 این تنها می‌تواند به این معنا باشد که انسان کهنه همان انسان یا نوعی از انسان است که به آدم تعلق دارد. انسان کهنه (یونانی: **palaios anthropos**) انسان پیش از بازگشتش به خدا، پیش از تولد تازه‌اش است. انسان کهنه را نمی‌توان با «جسم» یا با طبیعت کهنه یا با گناه یکی دانست. او انسانی است که در تبار آدم قرار دارد، یعنی به خانواده آدم تعلق دارد و گناه او را تعیین می‌کند. او همچون چنین انسانی گم‌شده است. و این انسان گناهکار بر صلیب به پایان خود رسیده است. از همین رو این نکته مهم است: ما دیگر انسان کهنه را با خود حمل نمی‌کنیم. اما جسم، یعنی طبیعت کهنه ما، تا زمانی که در هستی زمینی بدنمان زندگی می‌کنیم، هنوز در ماست.

عبارت «انسان کهنه ما» موضوع را برای هر کسی که به او مربوط است، بسیار شخصی می‌کند. انسان کهنه زندگی کهنه **من** است که پیش از بازگشتم به خدا به

من، همچون انسانی مسئول، شکل داد و من آن را بر همان پایه پیش بردم.

«انسان کهنه» در دو جای دیگر یاد شده است، آن هم تنها از سوی پولس. این اصطلاحی است که احتمالاً خود او ساخته است. این اصطلاح وجود نداشت - نه در عهد عتیق و نه در جهان اندیشه یونانیان. این اصطلاح بدین صورت و با این معنا تنها در عهد جدید می‌آید. در این آیه‌ها (افسیان 20:4-24؛ کولسیان 9:3-10) گفته می‌شود که ما انسان کهنه را (همچون جامه‌ای) از تن به در آورده‌ایم. هر سه جا عملی پایان‌یافته را توصیف می‌کنند که یک بار رخ داده است.

با این همه این آیه‌ها به همان اندازه تأکید می‌کنند که باید شیوه زندگی کهنه انسان کهنه را در عمل نیز کنار بگذاریم. در پی آن یک بار کنار گذاشتن انسان کهنه، تازه شدن پیوسته «انسان تازه» می‌آید که به تعبیری «انسان کهنه» را بیش از پیش کنار می‌زند.

هستی این انسان کهنه، انسانی را توصیف می‌کند که گناه بر او فرمان می‌راند. او گذاشته است که ذهن، اراده و جانش (خلاصه هر آنچه این انسان را می‌سازد) از گناه نقش بپذیرد. لازم نیست این در گناهای آشکار نمایان شده باشد، بلکه به سادگی در زندگی‌ای خودمختار و جدا از خدا پدیدار می‌شد که حتی می‌توانست رنگ‌وبویی دینی نیز داشته باشد.

پولس در رومیان 6، برخلاف نامه‌های افسسیان و کولسیان، به صراحت از «انسان تازه» سخن نمی‌گوید که جای انسان کهنه را گرفته است. اما همان را منظور دارد، وقتی از «تازگی حیات» سخن می‌گوید که اکنون به ما شکل می‌دهد.

پولس همین را با کلماتی دیگر چنین بیان می‌کند: «با مسیح مصلوب شده‌ام، و دیگر من زندگی نمی‌کنم، بلکه مسیح در من زندگی می‌کند» (غلاطیان 2:19-20). در اینجا انسان کهنه با «من» یکی دانسته شده است که نماینده شخص پولس است. این «من کهنه» اوست، زندگی کهنه او پیش از بازگشتش به خدا، انسان کهنه او، که اکنون با «منی» تازه، یعنی با خود مسیح، جایگزین شده است.

4.6.2 مصلوب شدن انسان کهنه

زندگی کهنه ما آنچه را که می‌کردیم و آنچه را که بودیم (و آنچه هر انسانی بی‌خدا هست) دربرمی‌گرفت. این زندگی تنها از راه مرگ می‌توانست به پایان برسد. این به نیابت از ما و بیرون از ما، دو هزار سال پیش در جُلجتا، در مرگ عیسی که در تاریخ گواهی شده است، رخ داد. عیسی مسیح برای این کار داوطلبانه خود را در اختیار گذاشت. داوری بر او فرود آمد. ویلیام کلی (William Kelly) به‌درستی توصیف می‌کند که چه رخ داد: «او که شریعت را به کمال به جا آورده بود و وارث وعده بود، لعنت را به‌جای تاج برگزید و به‌جای پادشاهی خدا، داوری خدا را بر خود گرفت. آن‌گاه شگفت‌انگیزترین همه کارها انجام شد: ریخته شدن همه آنچه خدا در برابر گناه حس می‌کرد و می‌توانست بیان کند، بر سر کسی که گناه را شناخت. هر آنچه خدا در خشم مقدس بر ضد بدی می‌توانست انجام دهد، بر او آمد که هرگز بدی نکرده بود و در دهانش هیچ فریبی یافت نشد. او که پسر خودش بود، موضوع شادی کامل او و لطف مطلق و جاودانی‌اش، به داوری‌ای بی‌امان سپرده شد. خود خدا با او چنان رفتار کرد که هرگز پیش از آن با کسی رفتار نکرده بود و هرگز نیز با کس دیگری رفتار نخواهد کرد.»¹⁶

4.6.3 بدن گناه

نتیجه مصلوب شدن انسان کهنه من این است که بدن گناه از کار افتاده (یا بهتر: **بی‌اثر شده**) است. مقصود از «بدن گناه» چیست؟ آیا مقصود تنها اصطلاح یا جنبه دیگری از عبارت «انسان کهنه» است، یا اشاره به «جسم» گناه‌آلود است؟

بدن گناه همان بدن جسمانی ماست، آن‌گونه که گذاشته است اعضایش همچون ابزار ناراستی به کار گرفته شوند. انسان کهنه از راه بدن خود را بیان کرده و نمایان ساخته است. بدن با غرایز و هوس‌هایش خود را در مرکز زندگی کهنه نشانده است. بدن عادت‌های گناه‌آلود پرورانده، آن‌ها را تحمیل کرده و به قانون زندگی

16. ویلیام کلی (William Kelly)، *Die Lehre des NT über den Heiligen Geist*، ص. 191.

تبدیل کرده است. پولس در جای دیگری «عناصر هستی انسان» را نام می‌برد و روح را در آغاز و بدن را در پایان می‌گذارد. این ترتیب وارونه شده است. بدن همچون عنصر تعیین‌کننده به جایگاه نخست آمده است، و تنها پس از آن جان، و در پایان روح، که می‌بایست خود انسان بودن را مشخص و تعیین کند (اول تسالونیکیان 5:23).

البته بدن به خودی خود گناه‌آلود نیست، اما زیر سلطهٔ گناه بود و سکویی آماده برای گناه. بدن زندگی مستقل و گناه‌آلودی برای خود پرورانده است. بدن هر چیزی هست جز بی‌طرف. وقتی پولس می‌گوید که بدن خود را می‌کوبد و آن را به بندگی درمی‌آورد (اول قرنتیان 9:27)، دربارهٔ انسان کهنه عکس آن صادق است. بدن انسان را با هوس‌هایش به بندگی می‌کشاند. بدین‌سان بدن از آن گناه است؛ به بدن گناه تبدیل شده است. درست به همین دلیل است که اکنون باید اعضای خود را به خدا تقدیم کنیم (رومیان 6:13، 19). آری، حتی فرا خوانده می‌شویم که بدن را همچون قربانی زنده وقف کنیم (رومیان 12:1).

بدن مصلوب نشد. بلکه انسان کهنه مصلوب شد، تا بدن از این پس دیگر ابزار گناه نباشد. این بدن اکنون (از این نظر که مجبور است گناه کند) بی‌اثر است – همچون فلجی که دیگر نمی‌تواند آزادانه حرکت کند. بدین‌سان بر شکوفایی آزادانهٔ گناه در جُلُجُتاً نقطهٔ پایانی الهی گذاشته شده است؛ گناه دیگر نباید در بدن فانی ما (بدن گناه و مرگ؛ 7:24؛ 8:10) سلطنت کند (6:12). به این معنا بدن جسمانی دیگر ابزاری برای گناه نیست، زیرا از این پس در اختیار خدا و عدالت است. این در بخش دوم رومیان 6 به‌طور مشخص همچون پیامد رهایی از گناه بیشتر توضیح داده می‌شود. بدن در نسبت با گناه از خدمت بازنشسته شده است. پولس در ادامه توصیف می‌کند که این چگونه رخ می‌دهد. ما – همچون زندگانی از میان مردگان – اکنون باید تک‌تک اعضای بدن را در اختیار خدا بگذاریم (6:11-13، 19). و تا آنجا که به گناه مربوط است، باید خود را برای آن مرده بشماریم و بر این پایه اعمال بدن را بکشیم (8:13)، که بعدها نیز موضوع سخن ما خواهد بود.

4.7 آیه 7: تبرئه شده از گناه

زیرا کسی که مرده است،

تبرئه شده است (عادل شمرده یا آزاد شده)

از گناه.

از نظر حقوقی یا قضایی، دیگر هیچ پیوندی میان من و گناه وجود ندارد. گناه دیگر نمی تواند به معنای تقصیر به گردن من انداخته شود؛ دیگر نمی توانم به سبب گناه متهم شوم. حتی اگر گناه هنوز در من باشد، «جسمی بیگانه و جدا افتاده» است که با من و با هستی تازه ام، که در آن برای همیشه با مسیح پیوند دارم، هیچ ربطی ندارد. اثر مرگ او برای ما و مرگ ما با او چنین بنیادین است. این به طور نمادین در تعمید اعلام می شود: ما اکنون در آن سوی «گور آبی» هستیم.

این گفته را باید نخست، اگر نه منحصرأ، از نظر حقوقی در نظر گرفت. در این گفته سخن بر سر تقدیس ما نیست، زیرا در این زمینه حتی خود ما اغلب تجربه های متناقضی داریم، یا مسیحیانی را می بینیم که زندگی ای جسمانی یا گناه آلود دارند. سخن بر سر عادل شمردگی (تبرئه) از گناه است. این تبرئه تازه با مرگ بدنی معتبر نمی شود، بلکه در واقع وضعیت حقوقی تازه ایماندار را توصیف می کند. «گناه دیگر حق قانونی ندارد که سلطه خود را تحمیل کند و ایماندار را در اختیار گیرد، زیرا او با مسیح مرده است.»¹⁷

بسیار مهم است که در این جا هنوز به دنبال توضیحات نهایی درباره اینکه چگونه می توانیم زندگی مسیحی پیروزمندانه ای داشته باشیم، نگردیم. هرچند این آیه دلیل آن است که دیگر همچون بردگان گناه را خدمت نمی کنیم (آیه 6)، پولس هنوز به پایان تعلیم خود درباره آنچه انسان در آدم بود و آنچه باید رخ می داد تا ما را از آنجا به درون مسیح منتقل کند، نرسیده است. او درباره زندگی مسیحی پیروزمندانه در باب 8 سخن می گوید، پس از آنکه موضوع را به طور فراگیر شرح

17. جان ای. ویتمر (John A. Witmer), Walvoord & Zuck, The Bible Knowledge Bible Commentary, (ویراستاران), ص. 463, 1988. Victor Books.

داده است. بعدها از قدرت برای زندگی به واسطه روح القدس و از آنچه در ما رخ می‌دهد سخن می‌گوید. به بیان دیگر، وقتی به اینجا رسیدیم، حتماً باید کوه‌پیمایی‌مان را ادامه دهیم. اگر در اینجا درباره زندگی پیروزمندانه همه‌چیز روشن شده بود، دیگر نیازی به باب‌های 7 و 8 نبود.

اینکه در اینجا سخن بر سر واقعیتی حقوقی است که دو هزار سال پیش بیرون از من پدید آمد، از این روشن می‌شود که در زندگی عملی من هنوز گناه رخ می‌دهد. **حقوقی** یعنی اینکه دیگر نمی‌توانم به سبب گناه متهم شوم و گناه دیگر حقی ندارد که بر من فرمان براند. و اگر وضعیت حقوقی من این است، پس این همان جایگاه عادلان است (5:19) که خدا مرا در آن نهاده است و برای او تنها جایگاه معتبری است که من دارم. جایگاه دیگری دیگر وجود ندارد – من نه در یک موقعیت عادل و در موقعیتی دیگر گناهکارم، و نه هر دو در یک زمان. این با خودش و بیش از همه با نجات بزرگ خدا در تناقض است.

مقایسه‌ای که پیش‌تر به کار بردیم، به روشن شدن موضوع کمک می‌کند. در 18 دسامبر 1865 قانون لغو بردگی در ایالات متحده به اجرا درآمد. این قانون شامل هر برده‌ای می‌شد. از نظر حقوقی همه بردگان از آن روز آزاد بودند، حتی اگر هنگام امضای این قانون حاضر نبودند. این بی‌مشارکت آن‌ها و در جایی دیگر رخ داد، و با این همه کاملاً معتبر بود. اکنون تنها لازم بود آن را بشنوند، از آن خود بدانند و اربابانشان را ترک کنند.

4.8 آیات 8-9: با مسیح در مرگ و زندگی شریک بودن

اما اگر با مسیح مرده‌ایم،

ایمان داریم

که با او زندگی نیز خواهیم کرد،

زیرا می‌دانیم

که مسیح، چون از مردگان برخیزانیده شده است،

دیگر نمی‌میرد؛

مرگ دیگر بر او سلطه ندارد.

پولس برای بار دوم از این واقعیت که ما با مسیح پیوند یافته‌ایم نتیجه می‌گیرد. در آیه 4، پیامد برخیزانیده شدن عیسی این بود که ما همچون «هم‌برخیزانیدگان» در تازگی حیات رفتار کنیم. در آیه 5، پولس اهمیت رستاخیز عیسی را برای ما تأیید می‌کند، نه تنها از نظر آینده، بلکه از نظر زندگی ما در همین جا و همین حالا. در آیه 8 باز سخن از رستاخیز است، اما این بار از رستاخیز آینده و بدنی. عیسی مسیح انسان، به‌عنوان کسی که از مرگ برخیزانیده شده، دیگر نمی‌تواند بمیرد؛ حیات رستاخیز او گسستنی نیست. ما که با او پیوند یافته‌ایم، همان حیات را داریم. در آدم مرگ را به ارث بردیم، در مسیح حیات را. قلمرو یا پادشاهی مرگ را (آن حوزه‌ای که انسان‌ها هنوز «در آدم» هستند) توانستیم به‌واسطه مرگ و رستاخیز عیسی ترک کنیم.

مرگ بر عیسی سلطه داشت، هنگامی که در قبر بود. به‌راستی سخنی شگفت‌انگیز است. عیسی خود را تا مرگ بر صلیب فروتن ساخت و به اختیار خود مرگ را متحمل شد؛ او حتی می‌بایست خود حیات را به مرگ بسپارد. آنگاه مرگ برای زمانی کوتاه بر او پیروز بود. اما جلال پدر نمی‌توانست جز این کند که آن یگانه و کامل را به حیاتی تازه برخیزاند.

آنچه درباره مسیح صدق می‌کند، درباره ما نیز صادق است. سلطه مرگ شکسته شده است، هرچند ما، چنانکه چند آیه بعد آمده است، بدن‌های فانی داریم. از همین رو، رستاخیز ما نیز در پیروزی بر مرگ گنجانده شده است، آنگاه که بدن‌های مرده و فروپاشیده از سلطه مرگ ربوده شوند.

4.9 آیه 10: مسیح، که برای گناه مرد

زیرا آن مرگی که مرد،

یک بار برای همیشه برای گناه مرد؛

اما آن زندگی که می‌کند،

برای خدا زندگی می‌کند.

اگر می‌خواهیم بفهمیم که برای گناه مرده بودن برای ما چه معنایی دارد، باید بفهمیم که برای مسیح چه معنایی داشت که برای گناه مرد. او همچون قربانی برای گناه مرد، به این صورت که حکم محکومیت را که بر انسان کهنه ما بود، متحمل شد.

بدین‌سان او به‌واسطه مرگ، مسئله گناه را حل کرد؛ یعنی از یک سو بهای تقصیر گناه را پرداخت، و در همان حال قدرت گناه را نیز شکست و پشت سر نهاد. حیات تازه رستخیز دیگر زیر قدرت گناه و مرگ نیست، بلکه حیاتی است که از سوی خدا و برای خدا زیسته می‌شود و تنها وقف اوست.

برای بار دوم دیگر نیازی به حل مسئله گناه نیست. قربانی دومی برای گناه دیگر لازم نیست، چنانکه نامه به عبرانیان به‌روشنی تأیید می‌کند.

«اگر مزد گناه مرگ است، مرگ آن کس که خود بی‌گناه بود و خدا او را به‌خاطر ما گناه ساخت تا ما در او عدالت خدا شویم، چه سودی برای ماست.

نه اینکه او بر صلیب کمتر از همه آنچه پیش از آن بود مقدس بوده باشد؛ بلکه او خود را داد تا به‌حق محکوم شود برای همه آنچه به حساب او گذاشته شد و او از سر فیض مسئولیتش را بر عهده گرفت. او در هیچ چیز از خود دریغ نکرد؛ و خدا نیز در هیچ چیز از او دریغ نکرد، او که آن کس را ترک کرد که خود را با گناه ما و همه پیامدهای آن زیر داوری الهی یکی ساخته بود، تا ما آزاد بیرون رویم.»¹⁸

این یگانه بودن قربانی و جایگاه روشنی که از آن پدید می‌آید، یعنی تغییر جبهه‌ای که انجام شده است، درباره ما نیز معتبر است. و این حقیقتی است که می‌توانیم و باید برای همیشه از آن مطمئن باشیم. شناختن و پذیرفتن این حقیقت درباره آزادی ما تصمیم می‌گیرد، آزادی‌ای که در آن اجازه داریم خدا را خدمت کنیم.

4.10 آیه 11: خود را برای گناه مرده شمردن، اما برای خدا زنده

شما نیز همچنین،

چنین بشمارید

که برای گناه مرده‌اید،

اما برای خدا در مسیح عیسی زنده.

ما در برابر حقیقتی که پولس هم‌اکنون شرح داده است، چه موضعی داریم؟ باید آن را همچون واقعیتی بپذیریم که قابل اعتماد است و برای ما اعتبار دارد. «چنین شمردن» همچنین به این معناست که خود را چنین «به حساب آوریم». این اصطلاحی از حسابداری است: ترازنامه بسته شده و قطعی است. نتیجه، به حساب گذاشتن صد در صد کار مسیح در حساب شخصی من است. مرگ او مرگ من است، زندگی او زندگی من است.

این آیه، چنانکه اغلب گفته می‌شود، کلید نبرد با گناه نیست. وقتی وسوسه گناه به سراغ من می‌آید، نمی‌توانم پیوسته به خود تلقین کنم که مرده‌ام. من که می‌بینم اصلاً مرده نیستم، وگرنه از اساس به وسوسه واکنش نشان نمی‌دادم. آنچه در وسوسه باید کرد، پولس در باب 8 شرح می‌دهد.

پس در اینجا نخست سخن از پذیرفتن با اعتماد کار نجات‌بخش خدا برای من است، نه از به اجرا درآوردن روزانه این واقعیت. لازم نیست آن را به اجرا درآورم، زیرا پیش از این رخ داده است. پولس نمی‌گوید که ما باید هر روز برای گناه بمیریم یا وقتی وسوسه می‌آید خود را به مردن بزنیم. بلکه شرح می‌دهد که ما مرده‌ایم. این بر زندگی من اثر دارد، زیرا به این ترتیب قدرت گناه بر زندگی من شکسته شده است.

کسی که خود را برای گناه مرده می‌شمارد، با ایمان می‌پذیرد که زندگی کهنه‌اش بر صلیب به پایان رسیده و از این رو سلطه گناه در زندگی‌اش شکسته شده است. بر این پایه نجات، من به همان اندازه با ایمان این واقعیت نجات را از آن خود می‌کنم که اکنون حیاتی تازه دارم که با آن می‌توانم آزادانه برای خدا زندگی کنم. وچمن نی (Watchman Nee) به درستی می‌گوید: «دانستن - به حساب آوردن - خود را سپردن، این ترتیبی است بر حسب نظم الهی.»¹⁹

4.11 آیه 12: سلطه گناه بر بدن شکسته می شود

پس گناه سلطنت نکند

در بدن فانی شما،

تا از هوس های آن اطاعت کنید.

این پیامد آن چیزی است که بر صلیب رخ داد. این هدف جُلُتاست: دیکتاتوری گناه، خواه در فریبکاری اش به زحمت دیده شود و خواه در وحشیانه ترین اعمال قدرت، شکسته شده است. کار عیسی این قدرت را دارد که قدرت واقعی گناه را در زندگی من بشکند. ما به همین کار استناد می کنیم. این یعنی خود را برای گناه مرده شمردن!

بدن فانی ما (همچون بخش غیرمادی انسان، یعنی انسان درونی) در معرض پیامدهای گناه است. بدن ابزاری است که گناه از راه آن دست و پا پیدا می کند. خودِ گناه هنوز در من است (یعنی در جسم من؛ مقایسه کنید با 7:18)، اما دیگر حق ندارد بر من سلطنت کند (6:6) (بخش دوم، 14). بدن چنان از گناه متأثر است که به واسطه گناهان، هوس ها و شهواتی که همواره خواهان ارضا هستند، فریفته می شود.

پولس بر جنبه حقوقی نجات تأکید می کند که همیشه و برای هر ایمانداری معتبر است. اما این امری نظری یا انتزاعی باقی نمی ماند. جنبه حقوقی نجات پایه ای است که بر آن زندگی روزانه من دیگر زیر فرمانروایی گناه نیست.

4.12 آیه 13: اکنون خود را به خدا تقدیم کردن

و اعضای خود را نیز به گناه تقدیم نکنید

تا ابزارهای ناراستی باشند،

بلکه خود را به خدا تقدیم کنید

همچون زندگانی از میان مردگان،

و اعضای خود را به خدا تا ابزارهای عدالت باشند.

اکنون از ما خواسته می‌شود که کاری انجام دهیم. تا اینجا هیچ فراخوانی نبود جز همان فراخوان که کار خدا را بپذیریم و به آن استناد کنیم (6:11). اکنون اجرای آن از این نتیجه می‌شود. تقدیم کردن اعضای بدن یعنی خود را در اختیار گذاشتن. دست‌ها و پاهایم، چشم‌ها و گوش‌هایم و دهانم (به‌سادگی تمام هستی انسانی‌ام با همه حواس و توانایی‌ها) اکنون باید به مقصدی که برای آن ساخته شده‌اند جامه عمل بپوشانند. «آن شدن که هستیم»²⁰، این تناقض نیست، بلکه راز و نیز کشش زندگی پیروزمندانه است. ما زندگانی از میان مردگان هستیم، زیرا در مسیح عیسی حیات آن برخاسته را داریم. این حیاتِ پیروز وقف خداست، دیگر نه وقف ناراستی.

4.13 آیه 14: نه زیر شریعت، بلکه زیر فیض

زیرا گناه بر شما سلطنت نخواهد کرد،

چون زیر شریعت نیستید،

بلکه زیر فیض.

این یک واقعیت است که گناه دیگر بر ما سلطنت نمی‌کند. این وضعیت به گذشته تعلق دارد. ما به پیش می‌نگریم، ما به درون زندگی گام می‌نهیم. این زندگی را شریعت خدا تعیین نمی‌کند، هرچند این سخن عجیب به گوش می‌رسد. پولس توضیح داده بود که شریعت وسیله‌ای بود که به واسطه آن گناه فزونی یافت. اما اکنون زندگی ما را فیض خدا تعیین می‌کند. شریعت به حق مطالبه می‌کند، اما نیرویی برای اطاعت نمی‌دهد. فیضی که در آن ایستاده‌ایم، آنچه را برای زندگی برای خدا نیاز داریم به ما می‌دهد. این فضای زندگی‌ای به کلی دیگر است. فیض خدا به فراوانی می‌بخشد، شریعت مطالبه می‌کند. مسیحی‌ای که با شریعت دوستی می‌کند، همان را تجربه خواهد کرد که در رومیان 7 شرح داده شده است: ناتوانی و سرخوردگی. ما برای نجات به فیض خدا نیاز داشتیم و به همان اندازه

برای زندگی به فیض خدا نیاز داریم. ما زیر حمایت، در پذیرش و در نیروی فیض خدا زندگی می‌کنیم. زیر فیض بودن هم‌معنای این واقعیت است که «در مسیح» هستیم، چنانکه در باب 8 از آن سخن به میان می‌آید.

«وقتی دیگر نه زیر شریعت، بلکه زیر فیض هستیم، سرانجام می‌توانم هر کاری را بکنم و هر کاری را نکنم – که مسیح می‌خواهد!»²¹

پولس در اینجا تنها به کوتاهی به شریعت اشاره می‌کند، اما در همین یک جمله آنچه را به کلی تعیین‌کننده است درباره آن می‌گوید و آن را در باب 7 بیشتر می‌پروراند. شاید شنوندگان یا خوانندگان این باب بی‌درنگ به شریعت همچون تدبیری مناسب می‌اندیشیدند که با آن بتوان سلطه گناه را شکست.

4.14 خلاصه

تغییر جبهه از آدم به مسیح به واسطه صلیب انجام می‌شود. گذشته من، یعنی انسان کهنه من، همان‌گونه که خدا می‌خواهد، محکوم و داوری می‌شود. عیسی مسیح این را به نیابت از من بر عهده گرفته است. اکنون در او زندگی تازه من آغاز می‌شود. ادعایی که گناه بر زندگی من داشت، بر صلیب از میان رفته است؛ قدرت آن بر من در آنجا شکسته شد.

در این متن تا اینجا در درجه نخست سخن بر سر این نیست که ما اکنون تا چه اندازه زندگی‌ای مقدس یا بی‌گناه داریم. ایماندار هنوز گناهی را دارد که تا زمانی که در بدن است در او می‌ماند. متأسفانه زندگی یک مسیحی ممکن است از جسم گناه‌آلود رنگ بگیرد، کاملاً در تضاد با آنچه پولس در اینجا می‌نویسد. موضوع در اینجا (در رومیان 1: 6-14) این نیست! پولس تغییر بنیادین و اصولی را از آدم به مسیح، از گناه به عدالت، از مرگ به حیات توضیح می‌دهد.

مسیحیانی که این را فراموش کرده‌اند یا می‌کوشند خودشان خود را برای گناه مرده بشمارند یا از آن بمیرند، باید این متن را با همه قطعیتش به طور تحت‌اللفظی برای خود از آن خود کنند.

به مسیحیانی که گناه را دوست دارند، توصیف جایگاه واقعی و حقوقی‌شان می‌خواهد روشن سازد که در تناقضی بزرگ زندگی می‌کنند. زیستن در گناه، در حالی که آدمی برای گناه مرده است، امری متناقض است.

مرگی که ما - با مسیح - مرده‌ایم، به معنای نابودی ما نیست. در معنای کتاب مقدسی، مرگ (هم روحانی و هم بدنی) به معنای جدایی چیزهایی است که به هم تعلق دارند. به واسطهٔ مرگ انسان کهنه، گناه از من جدا شده و پیوند بریده شده است، چنانکه قدرت گناه شکسته شده است.

4.15 صلیب جُلُجُتا و گناه

این برای ما رخ داده است!

رومیان 1 - 5:11: کَفَّارَه	رومیان 5:12 - 8:13: رهایی
مسئلهٔ گناهان	مسئلهٔ گناه
کارهای گناه‌آلود و مسئلهٔ تقصیر	گناه همچون سرچشمهٔ گناهان
ما به واسطهٔ خون عیسی مسیح که بر صلیب ریخته شد، آموزش گناهان داریم.	ما با مسیح مصلوب شده‌ایم. انسان کهنهٔ ما به مرگ سپرده شد.
مسیح برای گناهان ما مرد.	مسیح برای گناه و برای سرشت گناه‌آلود ما مرد که انسان کهنهٔ ما را به‌طور طبیعی شکل می‌داد.

4.16 رومیان 15:6-23: آزادشدگانی که زیر فیض زندگی می‌کنند

پولس در بخش دوم این باب (با نتیجه گرفتن از آنچه در بخش نخست دربارهٔ کار نجات‌بخش خدا شرح داده است) تأکید می‌کند که آدمی تنها می‌تواند یک ارباب را خدمت کند، نه دو ارباب را هم‌زمان.

4.17 وجه اخباری نجات و وجه امری نجات

آنچه پیچیده به نظر می‌رسد، در واقع بیانی سودمند است. سخن بر سر دو روی یک سکه است. «اخباری» (Indikativ) و «امری» (Imperativ) دو اصطلاح‌اند که از دستور زبان آمده‌اند. الهی‌دانان آن‌ها را همراه با واژهٔ «نجات» به کار می‌برند تا به‌طور فشرده بیان کنند که «دو روی یا دو جنبهٔ نجات» چیست. وجه اخباری نجات نشان می‌دهد که مسیح برای ما چه انجام داده است، یعنی واقعیت عینی

نجات. این جنبه نجاتی را در بر می‌گیرد که خدشه‌ناپذیر است و خدا آن را به‌راستی به هر ایمانداری اختصاص داده و برای او معتبر است.

از نجات، زندگی‌ای دگرگون‌شده و تازه پدید می‌آید. نجات آدمی را به زندگی و رفتاری در تازگی متعهد می‌کند. این وجه امری نجات است، فراخوان الهی به زندگی‌ای مقدس. فیضی که در نجات دریافت شده است، به ما تعلیم می‌دهد که بی‌دینی و هوس‌های دنیوی را انکار کنیم و با عدالت و خداترسی زندگی کنیم (مقایسه کنید با تیتوس 2:12). آدمی نجات را دریافت نمی‌کند بی‌آنکه تعهد اخلاقی نجات الهی را نیز دریافت کند. کسی که وجه امری نجات را جدی نمی‌گیرد، باید خود را بیازماید که آیا اجازه دارد نجات را از آن خود بداند.

وجه اخباری بیانگر رویدادی واقعی است و از این رو واقعیت نجات را توصیف می‌کند. وجه امری نجات فرمان و تشویق به زندگی‌ای مقدس است. هر دو بخشی از نجات‌اند. در رومیان 6 نیز این دو جنبه به‌خوبی دیده می‌شوند. بدین‌سان آیات 1 تا 10 وجه اخباری نجات را توصیف می‌کنند، در حالی که از آیه 11 به بعد به وجه امری نجات پرداخته می‌شود.

وجه امری نجات از ما نمی‌خواهد که نجات را به دست آوریم، بلکه از ما می‌خواهد که از نجاتی که دریافت کرده‌ایم زندگی کنیم. میدان آزمونس زیر فرمانروایی فیض است، جایی که بخشش و احیای سخاوتمندانه هست. نجات داده نشده است تا نیرومندان را جدا کند و کسانی را که از عهده برنخواهند آمد غربال کند. همه فرمان‌های نجات این هدف را دارند که ما به‌راستی در ایمان مطیع خدا باشیم، و به این معنا نیستند که ایمان می‌تواند شکست بخورد. هرچند نجات ما مطمئن است و از دست‌رفتنی نیست، اندرزها و هشدارها برای اینکه مطابق آن زندگی کنیم، با این واقعیت در تضاد نیستند. بلکه آن‌ها می‌خواهند ما را «در مسیر نگه دارند» - بر راه باریک ایمان که به حیات می‌انجامد.

واقعیت نجات – وجه اخباری نجات عطا: به واسطهٔ مسیح بخشیده شده	از آن خود کردن نجات – وجه امری نجات وظیفه: برای مسیح
آنچه هم اکنون در مسیح هستیم ...	... تنها در مسیح می‌توانیم بشویم.
ما برای گناه مرده‌ایم. رومیان 6:2	خود را به گناه نسپارید! رومیان 6:13
ما با مسیح مرده‌ایم. کولسیان 3:3	اعضای خود را بکشید! کولسیان 3:5؛ رومیان 8:13
ما عادل شمرده شده‌ایم ... رومیان 5:1	... و باید عادلانه زندگی کنیم. اول تیموتائوس 6:11
ما دیگر در جسم نیستیم. رومیان 8:9	دیگر بر حسب جسم زندگی نکنید! رومیان 8:12
ما یک بار برای همیشه به واسطهٔ قربانی مسیح تقدیس شده‌ایم! عبرانیان 10:10	در پی تقدیس باشید که بدون آن هیچ‌کس خداوند را نخواهد دید! عبرانیان 12:14
ما فراخوانده شده‌ایم. افسسیان 4:1؛ رومیان 8:28	شایستهٔ فراخوانی خود رفتار کنید! افسسیان 4:1
همه چیز به ما بخشیده شده است ...	... از این رو باید همه چیز را از آن خود کنیم.
ما انسان تازه را، یعنی مسیح را، پوشیده‌ایم. کولسیان 3:10-11؛ افسسیان 4:24	خداوند عیسی مسیح را بپوشید! رومیان 13:14
ما بخشش کامل داریم. افسسیان 1:7	ما موظفیم یکدیگر را ببخشیم! افسسیان 4:32
خدا محبت خود را به ما بخشید. رومیان 5:5	در محبت رفتار کنید! افسسیان 5:1-2
ما با خدا صلح داریم و صلح خدا را داریم. رومیان 5:1؛ فیلیپیان 4:7	در پی صلح باشید! اول پطرس 3:11
ما در مسیح آزادی داریم. رومیان 8:2؛ غلاطیان 5:1	پس در آزادی بمانید تا یکدیگر را با محبت خدمت کنید! غلاطیان 5:13
خدا به ما پیروزی می‌بخشد. اول قرننتیان 15:57	ما پیروزی را از آن خود می‌کنیم، وقتی که می‌جنگیم. دوم تیموتائوس 2:5 و جاهای دیگر
ما در خداوند نور هستیم. افسسیان 5:8 (بخش نخست)	همچون فرزندان نور رفتار کنید، یا: بگذارید نور شما بدرخشد! افسسیان 5:8 (بخش دوم)؛ متی 5:16
ما نظم تازهٔ نجات را تجربه می‌کنیم ...	... و در انتظار خلقت تازه هستیم.
مسیح زندگی ماست. کولسیان 3:4؛ غلاطیان 2:20	ما در انتظار ظهور مسیح هستیم. کولسیان 3:4
در مسیح رستگاری یافته‌ایم ... افسسیان 1:7	... و در انتظار رستگاری بدن خود هستیم. رومیان 8:23
خدا ما را همچون فرزندان و پسران خود به فرزندی پذیرفته است ... رومیان 8:15؛ اول یوحنا 3:2	... و ما در انتظار آشکار شدن آن هستیم. رومیان 8:23؛ اول یوحنا 3:2
انسان تازه به صورت آن کس آفریده شده است که او را آفرید: مسیح. افسسیان 4:24	ما (در زندگی خود) به صورت خداوند دگرگون می‌شویم. دوم قرننتیان 3:18

ما حیات جاودانی داریم ... یوحنا 3:36	... و با این همه: حیات جاودانی را به چنگ آور! اول تیموتائوس 6:12
ما همچون کلیسا یک بدن هستیم. افسسیان 4:4	از این رو یگانگی روح را نگاه دارید. افسسیان 4:3
ما هم اکنون در مسیح کامل هستیم ... کولسیان 2:10	... اما هنوز به کمال نهایی نرسیده ایم. فیلیپیان 3:12
خدا همه چیز را به عمل می آورد - صد در صد!	همه چیز را از آن خود کن - صد در صد!

«نجات خود را با ترس و لرز به عمل آورید؛ زیرا خداست که در شما هم اراده و هم عمل را پدید می آورد، برای خشنودی خود.» فیلیپیان 2:12

هم اکنون	هنوز نه
بودن - جایگاه ایمان	شدن - عمل ایمان
حاکمیت و فیض خدا	مسئولیت و کار مسیحی

ما هم اکنون به طور کامل نجات یافته ایم - اما هنوز به کمال نهایی نرسیده ایم!

هر دو جنبه به این مأموریت می انجامند: **آن شو که هستی!**

«هر باتری یک قطب منفی و یک قطب مثبت دارد. این تقابل شرط آن است که ولتاژی وجود داشته باشد. تنها در این صورت جریان می تواند برقرار شود تا چراغ روشن شود. درست به همین شکل، ما تنها زمانی مسیحیانی زنده (و در حال رشد) هستیم که از دو "قطب" واقعیت نجات و از آن خود کردن نجات آگاه باشیم و نجات را در زندگی خود به اجرا درآوریم. این کشش، پویایی حیات تازه را به ما می بخشد.»²³

4.18 آیه 15: هدف فیض

پس چه؟ آیا گناه کنیم،

چون زیر شریعت نیستیم،

بلکه زیر فیض؟

23. نقل قول از Peter Uhlmann, Heimenhausen, سوئیس، با اجازه لطف آمیز ایشان.

هرگز!

باز ممکن است کسی از آنچه پولس تعلیم داد نتیجه‌ای نادرست بگیرد. پس زندگی مسیحی اکنون زیر فیض است، دیگر نه زیر شریعت. آیا این بدان معناست که آدمی می‌تواند از این آزادی سوءاستفاده کند و لگام‌گسیخته زندگی کند؟ به هیچ وجه؛ این نیز نتیجه‌ای بی‌معنا خواهد بود. زیرا در آن صورت آدمی این نکته را نادیده می‌گیرد:

4.19 آیه 16: بردگان گناه یا بردگان عدالت

آیا نمی‌دانید که

به هر که خود را همچون برده برای اطاعت تقدیم می‌کنید،

برده همان کسی هستید که از او اطاعت می‌کنید:

یا برده گناه برای مرگ،

یا برده اطاعت برای عدالت؟

کسی که فیض و آزادی از شریعت را مجوزی برای گناه کردن می‌گیرد، فراموش می‌کند که با این کار خود را به گناه می‌سپارد و آن را دوباره فرمانروای خود می‌سازد. هیچ راه میانه‌ی طلایی وجود ندارد که بر آن بتوان بی‌کشمکش به هر دو ارباب حرمت نهاد. تنها دو گونه وابستگی هست – یا زندگی‌ای که گناه آن را تعیین می‌کند، یا رفتاری در اطاعت از خدا.

4.20 آیه 17: از دل مطیع – دیگر نه بردگان گناه

اما خدا را شکر

که شما بردگان گناه بودید،

اما از دل مطیع شده‌اید

به آن الگوی تعلیم

که به آن سپرده شده‌اید!

پولس رومیان را به آزمون نمی‌کشد و در نجاتشان تردید نمی‌کند. از آنان نمی‌پرسد که اکنون بردگان چه کسی هستند، بلکه بی‌هیچ تردیدی اعلام می‌کند که بردگی‌شان که گناه آن را شکل می‌داد، به گذشته تعلق دارد. او شادی می‌کند و خدا را شکر می‌گوید. او پیش‌تر در رومیان 5:8 گفته بود که ما زمانی گناهکار بودیم، یعنی اکنون دیگر نیستیم. این را در اینجا بار دیگر تأیید می‌کند. حتی اگر متأسفانه اکنون هنوز گناه می‌کنیم، دیگر در بندگی گناه نیستیم.

این «انتقال» کار خدا بود. او ما را از قلمرو مرگ بیرون آورد و حیات را به ما اختصاص داد. قلمرو حیات به واسطه «الگوی تعلیم» در این باب‌ها به گونه‌ای اثرگذار برای ما توصیف شده است. شناختن این تعلیم خدا درباره نجات در مسیح فوق‌العاده مهم است. تعلیم پایه‌ای است که بر آن آدمی نخست باید قانونمندی‌های تازگی حیات را بفهمد تا سپس بتواند مطابق آن نیز زندگی کند. تعلیم از تجربه ما پدید نمی‌آید، بلکه راه را نشان می‌دهد. ما تجربه خود را با آن می‌سنجیم و می‌آزماییم. تعلیم کتب مقدس ما را اصلاح می‌کند، نه برعکس.

«الگوی تعلیم» اشاره‌ای است به اینکه این تعلیم نوعی کتاب قانون پر از بندهای انتزاعی نیست. این تعلیم «حکمت زندگی» است و از همین رو می‌خواهد زندگی ما را دگرگون کند. از این رو رسول آن را چنین بیان می‌کند: ما «به الگوی تعلیم ... سپرده شده‌ایم» - یعنی به این منظور که این تعلیم در ما چیزی پدید آورد.

نظریه‌ها و آموزه‌های علمی بسیاری هست که متخصصان برای متخصصان فراهم کرده‌اند. تعلیم خدا برای هر فرزند خدا معتبر است - فرقی نمی‌کند محبت خدا او را از چه پیشینه‌ای بیرون آورده باشد. این تعلیم به زندگی نزدیک است و برای زندگی حیاتی است. این باب‌ها، که بی‌گمان همیشه آسان فهمیده نمی‌شوند، قلمرو انحصاری الهی‌دانان نیستند، بلکه پرسش‌های وجودی مسیحی بودن ما را در بر دارند. بسیار چیزها بسته به این است که آیا آن‌ها را فهمیده‌ایم یا نه. اگر آدمی این پرسش‌ها را برای خود شخصاً پاسخ نداده باشد، ممکن است سال‌ها را از دست بدهد.

خدا ما را به الگوی تعلیم سپرده است؛ اما در همان حال اطاعت ما از انجیل شرط کار خدا بود. این اطاعت «از دل» انجام شد. گامی از اطاعت بود که از ژرفای درون برخاست. اطاعتی سطحی نبود، بلکه تصمیمی راستین و ماندگار برای زندگی بود. خدا دل ما را می‌خواهد؛ او می‌خواهد اطاعت از سر اعتقاد کامل و با شادی انجام شود. هر چیز دیگری برای خدا بی‌ارزش است و تنها ظاهری بیرونی و ریاکاری را در بر دارد.

4.21 آیه 18: بردگان عدالت

اما آزادشده از گناه،

بردگان عدالت شده‌اید.

این «انتقال الهی» از آدم به مسیح ما را از گناه آزاد کرده است. این را پولس در بخش نخست باب 6 توضیح داده است.

رهایی به معنای «برداشتن» گناه نیست، چنانکه مثلاً یک تومور بدخیم را برمی‌دارند. با به کار بردن این تصویر می‌توان سخن پولس را چنین توضیح داد: تومور با لیزر درمان شد، زیرا گناه بر صلیب داوری شده است؛ گناه در جسم محکوم شد (8:3). اما در همان حال بدن گناه نیز بی‌اثر گردید، یعنی این تومور دیگر هیچ بدنی (هیچ میدان عملی) ندارد که در آن گسترش یابد. دیگر مرا بیمار نمی‌خوانند، هرچند تومور هنوز هست. رشد آن مهار شده است. به سخن دیگر: گناه هرچند هنوز در من است (در جسمم، در طبیعت جسمانی‌ام)، تا زمانی که در بدن فانی خود هستم؛ با این حال، به همین سبب از نظر ذات دیگر گناهکار نیستم، بلکه مقدسی در مسیح هستم.

ما از سلطه گناه آزاد شده‌ایم؛ دیگر بردگان گناه نیستیم. برعکس: اکنون بردگان عدالت خدا شده‌ایم.

4.22 آیه 19: خود را در اختیار عدالت و قدوسیت خدا گذاشتن

به شیوه انسانی سخن می‌گوییم،

به سبب ناتوانی جسم شما.

زیرا همان گونه که اعضای خود را تقدیم کردید

همچون بردگان ناپاکی

و بی شریعتی

برای بی شریعتی،

اکنون نیز اعضای خود را همچون بردگان تقدیم کنید

به عدالت

برای قدوسیت.

تعلیم پولس چنان «انسانی» است که به سختی می توان او را بد فهمید. او ناتوانی جسم آنان را در نظر می گیرد. این اصطلاح وضعیتی روحانی و ضعیف را نشان می دهد. گیرندگان نامه توانایی فهم شیوه بیانی را نداشتند که پولس در حالت عادی برای این تعلیم برمی گزید. وضعیت روحانی شان ناکافی بود و به رشد و تازه شدن نیاز داشت، چنانکه پولس بعدتر می نویسد. آیا این به سود ما نیز نیست؟

سپس فراخوانی می آید، یک وجه امری نجات، تا خود را همچون بردگان در اختیار عدالت بگذاریم، تا «تازگی حیات» به راستی نمایان شود.

هدف «قدوسیت» یا «تقدیس» به تغییر بنیادین جایگاه ما اشاره دارد که ما را مقدسان، یعنی جادشدگانی برای خدا، ساخته است. از سوی دیگر، برای کسانی که عادل شمرده و تقدیس شده اند، تعهدی از نجات وجود دارد که در جهت گیری پیگیر به سوی عدالت و قدوسیت خدا زندگی کنند.

4.23 آیات 20-22: از بی ثمری تا حیات جاودانی

زیرا هنگامی که بردگان گناه بودید،

از عدالت آزاد بودید.

پس در آن زمان چه ثمری داشتید

از چیزهایی که اکنون از آن‌ها شرمسارید؟

زیرا پایان آن‌ها مرگ است.

اما اکنون که از گناه آزاد شده‌اید

و بردگان خدا گشته‌اید،

ثمرتان برای قدوسیت است،

و پایانش حیات جاودانی.

به‌راستی تصویری سپاه و سفید است که پولس در اینجا ترسیم می‌کند. زیرا مخاطبان پیش از تولد تازه‌شان، پیش از تغییر جایگاهشان، با عدالت الهی کاری نداشتند، بلکه بردگان گناه بودند. چنین نبود که پیش از آن آمیزه‌ای از هر دو وجود داشته باشد – همان‌گونه که اکنون نیز برای آنان به‌عنوان مسیحی آمیزه‌ای از هر دو وجود ندارد. خداوند عیسی در این باره گفت که آدمی نمی‌تواند دو ارباب را خدمت کند، بلکه تنها یک ارباب را.

اکنون گیرندگان نامه می‌بایست به گذشته بنگرند. گناه تنها همراهی انتزاعی در زندگی‌شان نبود، بلکه باج خود را گرفته و به کارها و چیزهایی انجامیده بود که اکنون از آن‌ها شرمسارند. چنین زندگی‌ای به مرگ می‌انجامد. در اینجا هیچ گزینه دیگری نیست جز همان که در آیه بعد توصیف شده است.

رهایی از گناه و قدرت آن، و نیز آزادی راستین برای اینکه اکنون خدا را همچون بردگان خدمت کنیم، هویتی تازه و جایگاهی تازه را در بر می‌گیرد. این اکنون چیزهایی پدید می‌آورد که دیگر نباید از آن‌ها شرمسار بود، بلکه در زندگی آن اشخاص ثمری برای قدوسیت به بار می‌آورند. تازگی حیات برای خدا ثمر می‌آورد و هدفش حیات جاودانی است. این حیات را آدمی با ثمر آوردن برای خدا به دست نمی‌آورد. بلکه چنانکه آیه بعد نشان می‌دهد، این حیات بخشی جدایی‌ناپذیر از نجات خداست.

در اینجا منظور از حیات جاودانی، حیات کسانی است که در مسیح برخاسته‌اند، حیاتی که در آینده به آن می‌رسیم. در پایان زندگی‌ای که برای خدا زیسته شده، نقطه نیست، بلکه دو نقطه است: حیاتی پر جلال و وصف‌ناپذیر در مشارکتی بی‌خلل با خدا در انتظار ماست. حیات جاودانی یعنی فسادناپذیری. از عهد جدید و به‌ویژه از یوحنا رسول نیز درمی‌یابیم که این حیات تنها «درازا» یا «کمیت» را در بر ندارد، بلکه بیش از همه «کیفیت» این حیات الهی را شامل می‌شود.

هدف زندگی‌ای که برای خدا زیسته می‌شود، حیات جاودانی است. ما آن را نشانه گرفته‌ایم و در امید جلال آینده خدا فخر می‌کنیم.

4.24 آیه 23: حیات جاودانی به‌جای محکومیت جاودانی

زیرا مزد گناه مرگ است،

اما عطای فیض خدا حیات جاودانی است

در مسیح عیسی،

خداوند ما.

این کلام نه تنها محتوای رومیان 6، بلکه تمام انجیل را در یک جمله فشرده می‌کند. نخستین انسان گناه را «برای خود خرید». برای آن باید بها پردازد. یا به بیان دیگر: برای کاری که نه نیک، بلکه بد بود، به او مزد پرداخت می‌شود. اما این «معامله» برگشت‌ناپذیر است. مرگ را نمی‌توان پس داد یا با چیز دیگری عوض کرد.

مزد یا جیره چیزی است که آدمی به دست آورده و سزاوار آن است. اما پاسخ خدا چیز دیگری است. از او عطای فیض می‌آید، هدیه‌ای که سزاوارش نیستیم. پاسخ او به مرگ، حیات است. اما این تنها لغو مرگ نیست، چنانکه در مورد ایلعازر بود که عیسی او را برخیزانید. زیرا ایلعازر مدتی پس از برخیزانیده شدنش دوباره مرد. اما عطای خدا حیاتی به‌کلی تازه است، زیرا آدمی آن را در مسیح عیسی به دست می‌آورد. حیات مسیح حیات کسی است که برخاسته است؛ حیات رستاخیزی است فراتر از قلمرو نفوذ مرگ و بی‌نهایت دور و دست‌نیافتنی از آن.

این حیات جاودانی است، زیرا حیات خود خداست. این حیات توانست حیات ما شود، زیرا این حیات «در پسر» است که انسان شد (اول یوحنا 11:5-13).
مسیح عیسی، مسح شده خدا، از ما دور نیست. او خداوند شخصی ماست که در رابطه‌ای نزدیک با ما قرار دارد. او اکنون فرمانروای ماست، او خدای ماست.

5. شریعت در نامه به رومیان

واژه شریعت در نامه به رومیان 72 بار آمده است. پولس در مجموع این واژه را در عهد جدید 119 بار به کار می‌برد. همیشه منظور شریعت موسی نیست، چنانکه از

هر زمینه متن پیداست. شریعت موسی یکی از موضوعات بزرگ نامه به رومیان

است. این مرور می‌تواند کمک کند تا معناهای گوناگون را بهتر بفهمیم.

اصطلاح	معنا	فهرست آیات
شریعت (با حرف تعریف و بدون آن)، زیر شریعت، ارادهٔ خدا، تجسم حقیقت، احکام شریعت، فرمان، شریعت خدا، شریعتِ خدا، شریعت عدالت	به‌طور کلی همیشه شریعت موسی است. در نامه به رومیان بخش اخلاقی شریعت منظور است، و به‌ندرت یا اصلاً نه احکام قربانی، یعنی قوانین آیینی. این بخش از شریعت تنها به یهودیان داده شده بود.	14, 13, 2:12 20, 18, 17 25, 23 21, 20, 3:19 31 15, 14, 4:13 16 20, 5:13 15, 6:14 6, 5, 4, 7:1 10, 9, 8, 7 13, 12, 11 22, 21, 14 25 8:3, 31, 9:4 7, 4 5, 10:4 10, 13:8
«نوشته (دیگران ترجمه می‌کنند: در کهنگی حرف، یعنی در [شریعت] نوشته‌شده»)	شریعت نوشته‌شده، دو لوح، و نیز پنج کتاب موسی	29, 2:27 7:6
شریعت ایمان	اصل ایمان و اعتماد در تقابل با اعمال و عدالت از راه اعمال	28, 3:27
برای خود شریعتی بودن؛ عمل شریعت که در دل نوشته شده است؛ وجدان	بخش اخلاقی شریعت که با ذات جاودانی خدا و خواسته‌های او (یعنی محبت؛ 13:10) هماهنگ است. برخی از غیریهودیان این شریعت را بدون شناخت فرمان‌های موسی می‌شناختند. هر بار که یک غیریهودی به‌طور طبیعی از شریعت محبت اطاعت می‌کند، آن را به جا می‌آورد، اما همواره باز هم بر ضد آن گناه می‌کند.	15, 2:14
شریعت شوهر	شریعتی که به شوهر مربوط است (یعنی شریعت موسی که زن را به شوهر پیوند می‌دهد)	3, 7:2
شریعت ذهن من	اثر و اصل حیات تازه که می‌خواهد خدا را خدمت کند. این یک قانون طبیعی حیات تازه است که خدا را خدمت کند، زیرا شریعت خدا در حیات تازه ریشه دوانده است.	7:23
شریعت گناه و مرگ	اصلی گسستنی‌ناپذیر که بر پایهٔ آن گناه به‌طور قانونمند بر انسان چیره می‌شود و گناه بی‌هیچ راه گریزی به مرگ می‌انجامد	7:23 8:2

8:2	در مسیح، آن غالب بر مرگ یا آن برخاسته، شریعت (اصل، قانون نیرو) روح القدس حیات عمل می‌کند؛ این از شریعت گناه و مرگ نیرومندتر است. مقایسه: قانون طبیعی جاذبه را تنها با قانونی دیگر، یعنی قانون آبرودینامیک، می‌توان چیره شد.	شریعت روح حیات
-----	--	------------------------------

6. رومیان 7: آزاد از شریعت

در سیر موضوعی باب‌های 5 و 6 اوج‌گیری‌ای احساس می‌شود که تا باب 7، آیه 6 ادامه دارد. اما سپس در بخش دوم باب 7 به وضعیتی تیره برمی‌خوریم که به نظر می‌رسد به هیچ روی با رشته‌اندیشه جور نیست.

باب 7 یک جمله معترضه است.²⁴ که در آن پولس به رابطه ما با شریعت، اثر آن و هدف آن می‌پردازد. او شریعت موسی، یعنی تورات، را پیش‌تر در رومیان 6:14-15 دو بار نام برده بود، اما با پیامدهایی شگفت‌آور: شریعت برای زندگی مسیحی (چه یهودی باشد چه غیریهودی) دیگر معیار نیست. مسیحی زیر فیض است، دیگر نه زیر شریعت. پولس تنها در یک جمله واقعیتهای بنیادین با گستره بزرگ را اعلام می‌کند. برای غیریهودی شاید این پذیرفتنی بود، اما برای یک یهودی؟ برای او این تحریکی بود، اگر نه حتی کفرگویی. پولس که چنین واکنش‌هایی را پیش‌بینی می‌کند، نمی‌خواهد در اینجا علامت سؤالی باقی بگذارد و از این رو در یک باب کامل – یک جمله معترضه طولانی – به این موضوع می‌پردازد.²⁵

اگر رومیان 8:1 بی‌درنگ پس از 6:23 می‌آمد، یعنی اگر باب 7 وجود نداشت، ما (به‌عنوان مسیحیانی از میان امت‌ها) احتمالاً چیزی را کم نمی‌داشتیم. با این همه، تعلیم رومیان 7 در زمینه کلی این موضوع چشم‌پوشی‌ناپذیر است. خط راهنمای بزرگ رومیان 5 تا 8 را می‌توان چنین خلاصه کرد:

از آدم به مسیح، از زندگی‌ای بی‌ثمر به زندگی‌ای که برای خدا ثمر می‌آورد و دیگر زیر سلطه گناه نیست. خدا این کار را چگونه انجام داد، و من امروز چگونه توانایی دارم

24. من کل باب 7 را تا 8:1 یک جمله معترضه می‌دانم. زیرا آیات 1-6 از نظر موضوعی به باب 6 تعلق ندارند، بلکه مقدمه این جمله معترضه را تشکیل می‌دهند.

25. ضمناً پولس همین کار را با در نظر گرفتن یهودیان در باب‌های 9 تا 11 نیز انجام می‌دهد. او توضیح می‌دهد که چرا از یک سو انجیل نه تنها برای یهودیان، بلکه برای همه انسان‌هاست. اما در همان حال تأکید می‌کند که همه وعده‌ها به قوم عهد در آینده به تحقق خواهند رسید.

که به راستی در «تازگی حیات» رفتار کنم؟ اکنون این پرسش پیش می‌آید که آیا به راستی، چنانکه در باب 6 گفته شد، برای این کار به شریعت نیازی نیست. هرچه باشد، شریعت را خود خدا داده است تا نشان دهد که آدمی چگونه باید زندگی کند.

6.1 اهمیت و جایگاه رومیان 7

این باب از نامه به رومیان به شیوه‌های متضادی فهمیده شده است. پرسش داغ این است که این باب کدام وضعیت انسان را توصیف می‌کند. شناخته‌شده‌ترین توضیح‌ها این‌هاست:

- وضعیت عادی یک مسیحی
- وضعیتی استثنایی، غیرعادی و ناخواسته
- وضعیت انسانی که تولد تازه نیافته است
- وضعیت انسانی که تولد تازه یافته، اما روح القدس را ندارد.

به راستی در این تفسیر، سخن بر سر موضوعی وجودی برای زندگی مسیحی ماست. زیرا چیزهای بسیاری در میان است: آیا انجیل به راستی و به طور ماندگار می‌تواند انسان‌ها را دگرگون کند؟ یا تنها خود را فریب می‌دهیم؟ از باب 7 همچنین می‌توان چنین نتیجه گرفت که بیشتر وقت‌ها کار تنها به کوششی برای انجام نیکی محدود خواهد ماند. آیا آن واقع‌گرا درست می‌گوید که ادعا می‌کند پیروزی بر گناه تازه در آسمان در کار است؟ پس رومیان 7 را چگونه باید فهمید؟

6.2 نبرد روح با جسم؟

در باب 7 کشمکش پیوسته یک مسیحی، که در آن جسم و روح بر ضد یکدیگر برمی‌خیزند و با هم کشتی می‌گیرند، چنانکه در غلاطیان 5:16-25 توصیف شده است، توصیف نمی‌شود. زیرا در آنجا سخن از پیروزی در نیروی روح القدس است، که در رومیان 7 هیچ‌جا دیده نمی‌شود. در تجربه‌ای که در اینجا توصیف شده است، تنها سرخوردگی دیده می‌شود. انسان زیر قدرت گناه ناله می‌کند. او تنها به خود می‌نگرد و نیرو را منحصرأ در خود می‌جوید. پیروزی در واقع پیش از این در رومیان 6 توصیف شده بود. اما این چه پیروزی‌ای است، اگر همانند چیزی باشد که

باب 7 توصیف می‌کند؟ رومیان 7 زندگی عادی مسیحی را توصیف نمی‌کند، بلکه وضعیت رقت‌انگیز مسیحی‌ای را که شریعت را قاعده زندگی خود ساخته و می‌کوشد با نیروی خود آن را نگاه دارد. او آنچه را 14:6-15 می‌گوید باور نمی‌کند: ما دیگر زیر شریعت نیستیم. از همین رو این تجربه تلخ را می‌کند که از عهده آن برنمی‌آید. این او را تا لب نومیدی می‌کشاند («وای بر من که انسانی نگون‌بختم»، آیه 24).

6.3 هم‌زمان عادل و گناهکار؟

مارتین لوتر (Martin Luther) گفت که ما «هم‌زمان عادل و گناهکار»²⁶ هستیم. به گفته لوتر، درست در رومیان 7 است که گناهکار بودن نمایان می‌شود. اما در باب 5 دیدیم که ما دیگر «گناهکار» نیستیم، بلکه بودیم (8:5؛ 19:5). این را کلام خدا می‌گوید. رومیان 7 نمی‌گوید که ما از نظر جایگاهمان هنوز گناهکاریم. بلکه این باب بیان می‌کند که شریعت خدا معیار زندگی‌ای برای جلال خدا نیست. اگر هنوز گناه می‌کنیم، به این معنا نیست که هنوز گناهکاریم. اگر گناه می‌کنیم، این کار را همچون مقدسان می‌کنیم – همچون کسانی که با این همه مقدس باقی می‌مانند.

تازگی حیات در مسیح و به واسطه روح را شریعت موسی یا هیچ شریعت دیگری تعیین نمی‌کند. شریعت با انسان کهنه سروکار دارد، نه با انسان تازه. اما اگر آدمی شریعت را همچون معیار زندگی بپذیرد، دیر یا زود به وضعیتی درخواهد افتاد که در اینجا توصیف شده است. ضمناً این درباره کسانی نیز صدق می‌کند که در تجربه خود یک بار رومیان 7 را پشت سر گذاشته و به رومیان 8 گذر کرده‌اند. هر بار که آدمی شریعت‌گرا شود و شریعت را هنجار مسیحی سازد، ممکن است «بازگشتی» به عقب رخ دهد. از این نظر، این باب تجربه مسیحی‌ای را نیز توصیف می‌کند که رهایی حقیقی از شریعت را می‌شناسد و با این حال می‌کوشد با نیروی خود شریعت را نگاه دارد.

26. نظریه لوتر: هم‌زمان عادل و گناهکار (simul justus et peccator). «اکنون بنگر، چنان است که پیش‌تر گفتم: «مقدسان هم‌زمان با اینکه عادل‌اند، گناهکارند؛ عادل‌اند، زیرا به مسیح ایمان دارند که عدالتش آنان را می‌پوشاند و به حسابشان گذاشته می‌شود. اما گناهکارند، زیرا شریعت را به جا نمی‌آورند (و) از هوس گناه‌آلود خالی نیستند، بلکه همچون بیمارانی‌اند که زیر مراقبت پزشکانند؟» بیمارانی که به‌راستی و به‌حقیقت بیمارند، اما در آغاز راه و در امید سالم‌اند، یا بهتر بگوییم: سالم گردانیده شده‌اند، یعنی در آستانه سالم شدن‌اند»، Römerbriefvorlesung 1515/16.

زندگی عادی مسیحی در رومیان 8 توصیف شده است. رومیان 7 زندگی روزمره‌ای را که خدا برای مسیحی خواسته است توصیف نمی‌کند. سرخوردگی تلخی می‌بود اگر این نتیجه نجات بزرگ خدا باشد، نجاتی که برای او به بهای مرگ پسر خودش تمام شد.

6.4 تولد تازه یافته یا نه؟

زمان حال از 7:14 به بعد (در تقابل با زمان گذشته در 7:11) روشن می‌سازد که این انسان و تجربه‌اش به یک مسیحی مربوط است.

در حالی که از 5:12 تا پایان باب 6 (یا حتی تا 7:6) دو خط بزرگ توصیف می‌شود، پولس آن‌ها را قطع می‌کند تا در باب 8 دوباره ادامه دهد. در این میان (یعنی در باب 7) وضعیتی استثنایی می‌یابیم که تنها برای کسی صدق می‌کند که شریعت را می‌شناسد. شخص مورد نظر می‌خواهد خدا را خدمت کند، چیزی که درباره یک انسان بی‌ایمان لزوماً نمی‌توان گفت. یک بی‌ایمان ممکن است دیندار باشد و خدا را بجوید، اما سرانجام اراده خود را به جا خواهد آورد. همچنین یک شخص دیندار لزوماً نمی‌پذیرد که سراسر بد است. اما شخص مورد نظر در رومیان 7 به این خودشناسی می‌رسد. این شناخت که ما به کلی فاسدیم، اما خدا و شریعتش مطلقاً کامل‌اند، تنها از راه روشن‌سازی روح خدا می‌تواند پدید آید. از این رو می‌توان پذیرفت که در اینجا (7:14 به بعد) سخن از انسانی است که تولد تازه یافته است.

ناتوانی او را به این نیز نسبت می‌دهند که او (هنوز) روح‌القدس را ندارد، هرچند پولس پس از یک بار اشاره در آیه 6 («در تازگی روح») تازه در باب 8 به تفصیل به روح‌القدس می‌پردازد. اما اینکه روح در 7:25 ذکر نشده، به این برمی‌گردد که پولس (در آماده‌سازی برای باب 8) می‌خواهد پیش از آن رابطه با شریعت و بی‌نیروی جسم را نشان دهد. حضور روح در این انسان کمکی نمی‌کند، زیرا روح درست برای این نیامد که به ما کمک کند شریعت را نگاه داریم.

اگر در رومیان 7 سخن از کسی بود که هنوز تولد تازه نیافته است، درس این باب سرانجام تکرار تعلیمی می‌بود که پیش‌تر شرح داده شده است؛ زیرا اینکه یک

ناعادل - چه دیندار باشد چه نه - ممکن نیست خدا را خشنود سازد، پیش از این به تفصیل در باب‌های نخست نامه آمده است. مقصود پولس بیش از این است. آنچه او در اینجا توصیف می‌کند، ذات جسم و ناتوانی آن (حتی در کسی که تولد تازه یافته) در خشنود ساختن خداست. باید نشان داده شود که درست همان انسان رستگار شده‌ای که می‌خواهد از آن پس نیز همچنان از راه شریعت خدا را خشنود سازد، این تنگنای 14:7-25 را تجربه می‌کند - و آن هم تا زمانی که بخواهد با نیروی خود شریعت را نگاه دارد.

6.5 رومیان 7: تجربه‌ای ضروری؟

دیدگاهی نیز هست که می‌گوید رومیان 7 برای هر مسیحی تجربه‌ی عادی و نیز ضروری تقدیس عملی است. پس از آنکه انسانی به خدا بازگشته و سپاسگزار است که با خدا صلح دارد، به گفته‌ی این دیدگاه، پس از مدتی تجربه‌ی رومیان 7 برای او پیش می‌آید. او قدرت گناه را احساس می‌کند و نمی‌تواند بر آن چیره شود. این نومی‌تندی تنها در لحظه‌ای پایان می‌یابد که بفهمد رومیان 8 چه معنایی دارد: مسیح همه چیز را به انجام رسانده است. تنها در آن هنگام است که درمی‌یابد نیروی پیروزی در خود او نیست، بلکه در آن چیزی است که خدا انجام داده است و به واسطه‌ی روح القدس انجام می‌دهد.

اما این روند را نمی‌توان نوعی الگوی الزامی برای زندگی ایمانی دانست. این باب نخست برای کسی صدق می‌کند که شریعت را می‌شناسد، و این‌ها معمولاً یهودیان بودند. در اینجا نخست یهودیان (یعنی مسیحیان یهودی‌تبار) مخاطب‌اند. غیریهودیان زیر شریعت موسی نبودند.

افزون بر این، برای مسیحی‌ای که تعلیم رومیان 6 (نه زیر شریعت، بلکه زیر فیض) و 1:7-6 («برای شریعت مرده») را به‌تمامی می‌پذیرد و به اجرا درمی‌آورد، هیچ ضرورتی نیست که به گرفتاری رومیان 7 دچار شود. در اینجا بار دیگر تأکید می‌کنم که زندگی پیروزمندانه‌ی مسیحی تازه در باب 8 توصیف شده است. پس اگر کسی که شریعت برایش ناشناخته است، با باب 7 نیز آشنا نباشد، احتمالاً مسئله‌ای

را هم که در آنجا توصیف شده است نخواهد شناخت. بنابراین ضرورتی نیست که از باب‌های 5 تا 8 روندی یا پیشرفتی عادی در زندگی مسیحی استنتاج کنیم.

اما نمی‌توان به این سادگی از کنار این باب 7 گذشت، زیرا تجربه بسیاری از مسیحیان اغلب درست با وضعیتی که در آنجا توصیف شده است مطابقت دارد. اگر این باب برای کسانی صدق می‌کند که شریعت را می‌شناسند، امروز باید بگوییم که نه تنها یهودیان، بلکه همه مسیحیان نیز آن را می‌شناسند، و بسیاری آن را قاعده زندگی خود ساخته‌اند. یهودیان و غیریهودیان از نظر طبیعت کهنه آدمی‌شان و جایگاه نجاتشان در مسیح اساساً با هم فرقی ندارند. پس تجربه توصیف‌شده، اگر امروز آن را از سر بگذرانیم، می‌تواند هم تجربه مسیحیان یهودی‌تبار باشد و هم تجربه مسیحیان غیریهودی‌تبار. بسیاری از مسیحیان «تجربه رومیان 7» را داشته‌اند. بسیاری هنوز هم در آن به سر می‌برند، زیرا آن را زندگی عادی مسیحی می‌دانند. اما بسیاری نیز هستند که «تجربه رومیان 8» را داشته‌اند. رسول، رومیان 8 را زندگی عادی مسیحی می‌داند. باید امری عادی باشد که مسیحیان از روح زندگی کنند و بر حسب جسم رفتار نکنند (مقایسه کنید با غلاطیان 5:16-26؛ اول قرنیتیان 3:1-3). این همان زندگی‌ای است که خدا می‌خواهد و همه‌چیز را برای آن فراهم کرده است.

اما چرا بسیاری از ما «تجربه رومیان 7» را با درد از سر گذرانده‌ایم؟ چون پس از بازگشت به خدا دریافتیم که گناه چه قدرت نیرومندی است. آنگاه کوشیدیم با آن بجنگیم، اما با سلاح نادرست و با جهت نگاه نادرست. این نیروی خودمان بود که به کار می‌بستیم. دریافتیم که مسیح همه‌چیز را برای ما به انجام رسانده است و در همان حال به واسطه روحش تمام نیرو را به ما می‌دهد تا غالب باشیم. از این نظر می‌توانیم بسیار سپاسگزار باشیم که این باب را داریم، زیرا به کمک آن می‌توانیم این مرحله دشوار مسیحی بودنمان را (اگر اصلاً چنین مرحله‌ای بوده باشد) با کلام خدا نیز توضیح دهیم و در جای خود بنشانیم. آنگاه می‌توانیم راه بیرون رفتن را به دیگرانی که در این تنگی به سر می‌برند نشان دهیم.

6.6 انسان رومیان 7 کیست؟

درباره اینکه شخصی که در اینجا توصیف شده کیست، گمانه‌زنی‌های بسیاری شده است. آیا این به‌راستی تجربه شخصی پولس رسول است که به صیغه «اول شخص» سخن می‌گوید؟ برخی چیزها ممکن است به سود این دیدگاه باشد و برخی بر ضد آن. ما در اینجا بیش از این به این پرسش نمی‌پردازیم، هرچند پرسش جالبی است.

من باور دارم که پولس به‌طور نمونه‌وار درباره چیزی سخن می‌گوید که بسیاری از مسیحیان می‌شناسند و تجربه کرده‌اند. این چنان اهمیت بزرگی دارد که پولس از همین رو خود را در «نقش اول شخص» قرار می‌دهد، که چندان غیرعادی هم نیست (نگاه کنید همچنین به غلاطیان 2:18؛ اول قرنتیان 10:30).²⁷

6.7 رومیان 1:7-6: برای شریعت مرده

شش آیه نخست، رابطه مسیحی با شریعت را به شیوه‌ای بنیادین توضیح می‌دهند. همان‌گونه که در باب 6 درباره گناه، در اینجا نیز نخست جنبه حقوقی توصیف می‌شود. ما به‌واقع نمردیم، بلکه مسیح به‌جای ما مرد. این مرگ به گونه‌ای به حساب ما گذاشته می‌شود که گویی به‌واقع مرده‌ایم، و در اینجا با این پیامد که ما برای شریعت مرده‌ایم.

6.7.1 آیه 1: شریعت فقط برای کسانی معتبر است که زنده‌اند

یا نمی‌دانید، ای برادران (زیرا با کسانی سخن می‌گویم که شریعت را می‌شناسند)، که شریعت بر انسان سلطه دارد، تا زمانی که زنده است؟

به‌راستی چنین به نظر می‌رسد که پولس در اینجا به شیوه انسانی سخن می‌گوید و منطقی بسیار ساده پیش می‌کشد که برای توضیح حقیقتی مهم و روحانی به کار

27. در این باره نقل‌قولی از م. آرهلگر (M. Arhelger) که به یک دستور زبان یونانی استناد می‌کند: «زبان محاوره برای آنکه امری را که اعتبار عام دارد به شیوه‌ای زنده با مثال یک فرد، گویی چیزی که حاضر انگاشته می‌شود، نشان دهد، اول شخص و دوم شخص مفرد را برمی‌گزیند» (F. Blass, A. Debrunner, F. Rehkopf: *Grammatik des neutestamentlichen Griechisch*, Göttingen 1979, صفحه 231، درباره § 281).

می‌آید. شریعت، یا هر قانونی، تنها متوجه انسان‌های زنده است که می‌توانند با اطاعت یا ناطاعتی به آن واکنش نشان دهند. یک مرده به‌سادگی دیگر با هیچ قانونی سروکاری ندارد.

6.7.2 آیات 2-3: تنها راه‌هایی از شریعت

زیرا زن شوهردار، تا زمانی که شوهرش زنده است، به حکم شریعت به او بسته است؛ اما اگر شوهر بمیرد، از شریعت شوهر آزاد می‌شود. پس اگر در حالی که شوهرش زنده است از آن مرد دیگری شود، زناکار خوانده می‌شود؛ اما اگر شوهر بمیرد، از شریعت آزاد است، چنانکه اگر از آن مرد دیگری شود، زناکار نیست.

مثالی قرار است این وضعیت حقوقی را ژرف‌تر سازد و جنبه دیگری نیز بر آن بیفزاید. اگر کسی بکوشد خود را از شریعت کنار بکشد (که تنها از راه مرگ ممکن است)، به معنای مجازی زنا کرده است. جز از راه مرگ هیچ امکانی نیست که آدمی خود را از چنگ شریعت برهاند. مثال قانون ازدواج چنین است. این قانون ازدواج، مرد و زن را به‌طور قانونی و جدایی‌ناپذیر برای تمام عمر به هم پیوند داده است، چنانکه از آغاز مقصود خدا بود. قانون ازدواج برای زن و شوهر دیگر معتبر نیست، هنگامی که یکی از دو طرف بمیرد، در اینجا در این مورد شوهر. اما اگر زن در حالی که شوهر قانونی‌اش هنوز زنده است با مرد دیگری باشد، زنا کرده است. وضعیت کسی که زیر شریعت است نیز درست همین‌گونه است: هیچ گسستن یا راهی‌ای جز از راه مرگ نیست. تنها پس از آن می‌تواند پیوند زناشویی تازه‌ای باشد. اگر کسی بخواهد از راهی جز مرگ از شریعت بگریزد، به‌طریق اولی خطاکار خواهد بود و به معنای مجازی زنا خواهد کرد.

در این تصویر، شوهر نماد شریعت است، در حالی که زن نماینده مسیحیانی است که پولس در اینجا با آنان سخن می‌گوید. پس چگونه می‌توانیم از شریعت آزاد شویم؟

6.7.3 آیه 4: آن کس که اکنون از آن او هستیم – مسیح

پس شما نیز، ای برادران من، به واسطه بدن مسیح برای شریعت کشته شده‌اید، تا از آن دیگری شوید، یعنی آن کس که از مردگان برخیزانیده شد، تا برای خدا ثمر آوریم.

چون رهایی از شریعت تنها از راه مرگ است، همین امر درباره ما نیز صدق می‌کند. اکنون پولس مرگ عیسی مسیح را، که پیش از این در باب 6 از نظر گناه توصیف کرده بود، این‌گونه بر رابطه با شریعت به کار می‌بندد.²⁸

شخصیت‌های این تصویر جابه‌جا می‌شوند و تصویر چنین است: ایماندار با همسر مقایسه می‌شود. شوهر نماد شریعت است. همین که شوهر بمیرد، شریعت بی‌اعتبار است.

اما این شریعت نیست که مرده است (و گناه هم نیست؛ مقایسه کنید با باب 6)، بلکه ما مرده‌ایم. اما این مرگ را دیگری بر عهده گرفت. اگر بخواهیم در همین تصویر بمانیم، شوهر تازه مسیح است. او به نیابت از ما مرد.

اصطلاح «کشته شده» ما را به یاد اعدام او می‌اندازد. منظور پولس همین است، وقتی می‌گوید که به واسطه شریعت برای شریعت مرده است (غلاطیان 2:19-20). خطاکار شریعت باید بمیرد. پولس زمانی از شریعت تخطی می‌کرد، اما پولس مرد – در مسیح، که این پیامد حقوقی تخطی از شریعت را بر خود گرفت. اما در همین با او مرده بودن، در همان حال راه گریز از قلمرو اثر شریعت نیز نهفته بود.

مرگ عیسی مسیح مرگ کسی بود که به جای ما گناه ساخته شد. اشاره به بدن او ما را به یاد تمام هولناکی اعدامش و داوری خدا بر صلیب می‌اندازد. مرگی وحشتناک بود که انسان کهنه ما در آن با او مصلوب شد.

در اینجا نیز سخن از یک جابه‌جایی است. پیوند با شریعت گسسته می‌شود و پیوندی تازه پدید می‌آید که در اینجا حتی با پیمان زناشویی مقایسه می‌شود. ما با

28. در غلاطیان 6:14 سومین پیامد با او مرده بودن ما یافت می‌شود: ما برای دنیا مرده‌ایم.

آن برخاسته پیوند یافته‌ایم؛ اکنون از آن انسانی هستیم که مرد و برخاست. زنی که ازدواج می‌کند، نام و منزلت شوهر را می‌پذیرد؛ ما نیز چنین‌ایم، زیرا اکنون به واسطه این پیوند «در مسیح» هستیم.

4.7.6 آیه 5: شریعت عدالت را پیش نمی‌برد، بلکه گناهان را

زیرا هنگامی که در جسم بودیم، شهوات گناهان که به واسطه شریعت است، در اعضای ما عمل می‌کرد تا برای مرگ ثمر آوریم.

پولس درباره گذشته ما پیش از بازگشت به خدا اصطلاح تازه‌ای وارد می‌کند. ما «در جسم» بودیم (نگاه کنید به 8:8-9). منظور از این، بدن جسمانی ما نیست، بلکه یک وضعیت است: ما در نسل آدم بودیم. از همین رو جسم باید با گناه سروکار داشته باشد: «در جسم» «شهوات گناهان عمل می‌کرد». این جسم، هستی انسانی را توصیف می‌کند که گناه و شهوات آن در سراسرش رخنه کرده است. در اینجا سخن از جسم درون ما نیست، بلکه از **در جسم بودن** است. این وضعیت فرزند آدم بودن، تنها در جسم گناه‌آلود حوزه زندگی دارد و جز گناه نیز هیچ کاری از آن بر نمی‌آید. از همین رو خداوند عیسی، هنگامی که از ضرورت تولدی تازه سخن می‌گوید، می‌فرماید: «آنچه از جسم مولود شد، جسم است و آنچه از روح مولود شد، روح است» (یوحنا 3:6). هرچند در این بخش موضوع تولد تازه نیست، اما اساساً سخن بر سر همان امر است: ثمر برای خدا نمی‌تواند از جسم بیاید. از این رو تولدی تازه ضروری است.

شریعت گناه را «فزونی» بخشید (5:20). شریعت گناه را تنها نشان نداد، بلکه آن را برانگیخت. این به روشنی معلوم می‌کند که وقتی مسیحی خود را زیر شریعت قرار می‌دهد چه رخ می‌دهد. این را در ادامه این باب خواهیم دید، جایی که درست همین تجربه توصیف می‌شود.

6.7.5 آیه 6: خدمتی تازه به خدا، فراتر از شریعت

اما اکنون ما از شریعت آزاد شده‌ایم (فراتر برده شده‌ایم)، چون برای آن چیزی مرده‌ایم که در آن گرفتار بودیم، چنانکه در تازگی روح خدمت می‌کنیم و نه در کهنگی حرف.

شریعت هیچ‌کس را آزاد نکرده یا تبرئه نکرده است؛ همیشه حکم مجرمیت (عادلانه) خود را صادر کرده است. اما چون ما (یعنی انسان کهنه ما) مرده‌ایم، راه باز است تا گویی به «پیوند زناشویی تازه‌ای» درآییم که دیگر هرگز با مرگ پایان نخواهد یافت.

«حرف» (به‌طور تحت‌اللفظی: **نوشته**) همان شریعت است که اطاعت را مطالبه می‌کند، بی‌آنکه نیروی لازم برای انجام آن را بدهد. اما اکنون ما از شریعت «فراتر برده شده‌ایم»؛ ما به آن سو منتقل شده‌ایم. ما اکنون در مسیح عیسی هستیم، در او حیات داریم و روح‌القدس را در خود داریم. پولس بعدتر دربارهٔ اثر، نیرو و سخن گفتن این روح خواهد نوشت. در آیه 6، روح تنها همین یک بار در این باب نام برده می‌شود، به‌کلی متفاوت با باب 8.

همان‌گونه که در باب 6 سخن از **تازگی حیات** است، در اینجا سخن از **تازگی روح** است (ترجمه‌ای دیگر: «آن تازه، [یعنی] روح»). چیزهای کهنه درگذشت، چیزی تازه پدید آمده است. ما حیاتی تازه داریم و روح خدا را داریم.

6.8 رومیان 7:14-7:14: شریعت کامل

پس از آنکه رابطهٔ مسیحی با شریعت به‌روشنی معلوم شد (برای شریعت مرده، تا از آن دیگری، یعنی مسیح، باشد)، در واقع می‌شد مستقیم به 8:1 رفت. اما اکنون چه می‌آید؟ دفاعی از شریعت در پی می‌آید. این دفاع متوجه مسیحی یهودی‌تبار است، اما نیز متوجه هر کسی که یا رابطهٔ ایماندار را با شریعت نفهمیده است (نگاه کنید به 6-7:1) یا گمان می‌کند که با این همه می‌تواند بکوشد به کمک شریعت به

مقصد برسد. او خود را درگیر شریعت می‌کند - با پیامدهای ویرانگر. اکنون تجربه او شرح داده می‌شود.

اگر مثالی را که پولس هم‌اکنون درباره ازدواج به کار برد بر این مسیحی منطبق کنیم، می‌توان گفت: او به نوعی زنا می‌کند؛ او گویی با شوهری تازه، یعنی با مسیح، پیوند یافته است، در حالی که خود را درگیر پیوندی با شریعت می‌کند (غلاطیان 2:18).

شریعت برای مسیحی قاعده زندگی نیست (یا: عنصر زندگی نیست، همان‌گونه که خشکی برای ماهی عنصر زندگی نیست). این حتی زمانی نیز صادق است که او - که جز این نمی‌تواند باشد - فرمان‌های اخلاقی شریعت خدا را همچون مسیحی به‌طور طبیعی به جا می‌آورد (8:4). اما وظیفه زندگی او به جا آوردن شریعت موسی نیست. مسیحی زیر فرمانروایی موسی نیست. اکنون سخن بر سر این است که خود مسیح را محتوای زندگی و قاعده زندگی داشته باشیم، با مسیح پیوند یافته باشیم و نیروی روح او را دارا باشیم. تازگی حیات و «تازگی روح» از نهی‌هایی تشکیل نمی‌شوند که شریعت با آن‌ها شناخته می‌شد. خود مسیح در دل‌های ما شکل می‌گیرد و به واسطه ثمره روح دیده می‌شود. مسیحی بودن نگاه داشتن فرمان‌ها را در بر نمی‌گیرد، بلکه دگرگونی از درون را - به سوی شباهت به مسیح. سخن بر سر فرمان‌ها نیست، بلکه بر سر یک شخص است. او هدف است.

اما ما اکنون به هیچ روی بی‌شریعت نشده‌ایم: ما عیسی مسیح را خدمت می‌کنیم. ما او را همچون بردگان یا همچون بندگان زرخیر خدمت می‌کنیم - او را که خداوند و فرمانروای ماست و ما ملک قانونی او هستیم. ما از فرمان‌های او پیروی می‌کنیم؛ این فرمان‌ها «شریعت مسیح» را در بر دارند (غلاطیان 6:2؛ مقایسه کنید با اول قرنتیان 9:21). ما به‌طور قانونمند تابع مسیح هستیم.

در این باب روشن می‌شود که شریعت (درست به این سبب که بیشتر نهی است) متوجه کسانی نیست که در مسیح عادل شمرده شده‌اند. از همین رو پولس می‌گوید که شریعت برای عادل وضع نشده، بلکه برای بی‌شریعتان (اول تیموتائوس 1:9)، تا گناهانشان را آشکار کند و آنان را به سوی مسیح هدایت کند.

6.8.1 آیه 7: شناخت گناه از راه شریعت می‌آید

پس چه بگوییم؟ آیا شریعت گناه است؟ هرگز! بلکه گناه را جز به واسطهٔ شریعت نمی‌شناختیم. زیرا از هوس نیز آگاه نمی‌بودم، اگر شریعت نگفته بود: «طمع موز»»²⁹

این پرسش به راستی خود را پیش می‌کشد! اگر شریعت امری است که آدمی از آن با هیچ چیز کمتر از مرگ خداوند عیسی بر صلیب رهایی نمی‌یابد، پس باید چیزی در شریعت درست نباشد. باز پولس «نه» ای قاطع می‌گوید. اگر چیزی درست نیست، علت آن در انسان است.

اگر پیش از این آموختیم که دیگر زیر شریعت نیستیم، و اگر در همان حال همه چیز در این شریعت درست است، پس پولس اکنون توضیح خواهد داد که ماجرای این شریعت چیست.

شریعت آشکار ساخته است که گناه چیست. به کمک شریعت می‌شد دقیقاً گفت که یک گناه، یعنی یک تخطی، در چه بود. انسان از این راه می‌بایست بداند که گناه چیست. در این مورد سخن از یک یهودی است، اما سرانجام منظور هر کسی است که با این شریعت تماس یافته است.

پولس آخرین فرمان از ده فرمان را به عنوان نمونه برمی‌گیرد تا با آن اندیشه‌اش را ادامه دهد. شاید تخطی از این نهی که نباید به چیزی طمع ورزید، رایج‌ترین گناه باشد – گناهی پنهان که هر شنونده یا خواننده‌ای از زندگی خود آن را می‌شناسد. ما نباید به چیزی که از آن دیگری است طمع بورزیم. این گناهی است که نخست تنها در دل من رخ می‌دهد و لزوماً با کاری مطابق آن تحقق نمی‌یابد. در این باب سخن بر سر گناهان عملی آشکار نیست. قدرت گناه نخست به شدت در درون احساس می‌شود و تنها از راه کارها شناخته نمی‌شود.

29. خروج 20:17؛ مقایسه کنید با تثنیه 5:21.

بیاپید این آیه را از این نظر نیز به کار بندیم که شریعت، یعنی معیار خدا، را موعظه کنیم تا در گمشدگان شناخت گناه پدید آید. بدون این شناخت، آنان ضرورت یک نجات‌دهنده را نخواهند فهمید.

6.8.2 آیه 8: شریعت گناه را دامن می‌زند

اما گناه، با بهانه گرفتن از فرمان، هر هوسی را در من پدید آورد؛ زیرا بدون شریعت، گناه مرده است.

وقتی فرمان با انسان روبه‌رو می‌شود، بی‌درنگ اطاعت در پی نمی‌آید، که واکنش مورد نظر می‌بود. نه، گناه خود را همچون قدرتی سرکش نشان می‌دهد. گناه فرمان الهی را بهانه می‌کند تا درست همان کاری را بکند که شریعت نهی می‌کند. چنین نیست که گناه تنها همچون سگی خفته بیدار شود. **مهم‌ترین** ویژگی گناه این است که بر ضد فرمان خدا شورش کند.

هوس تنها متوجه یک چیز نیست. هوس همه‌چیزهایی را که خواستنی‌اند نشان می‌گیرد؛ در این کار چندجانبه است و مانند آهن‌ربایی نیرومند است که می‌کوشد همه‌چیز را به سوی خود بکشد.

در باب 5 پیش از این به‌روشنی نشان داده شد که بدون شریعت نیز (و مستقل از شریعت) گناه وجود داشت. تنها اینکه گناه، به‌عنوان گناه، یعنی همچون اصلی دشمن خدا، آشکار نبود.

گناه بدون شریعت «مرده» است؛ بدون شریعت نمی‌توان کسی را به‌سبب گناه متهم کرد.

پس اگر گناه بدون شریعت مرده بود، چرا خدا شریعتی داد؟ آیا گناه بدون شریعت برای همیشه مرده باقی نمی‌ماند؟ شریعت در کنار آمد تا گناه را فزونی بخشد (مقایسه کنید با 5:20). بیماری گناه که از زمان آدم هر انسانی را گرفتار کرده است، با شریعت به اصطلاح درمان‌شدنی نبود؛ تنها به‌عنوان بیماری شناسایی شد. پولس به غلاطیان می‌گوید که شریعت «لِیْهِ اِیْ بِرَای رِسانْدِن مَا بِه مِسیح»

(غلاطیان 3:24؛ ER، ترجمه آلمانی کتاب مقدس) بود؛ پس شریعت ضرورت قربانی عیسی را نشان داد (غلاطیان 3:23-26). به همین معنا باید آن را در بشارت خود نیز به کار ببریم.

6.8.3 آیات 9-11: رویارویی با شریعت به مرگ می انجامد

اما من زمانی بدون شریعت زنده بودم؛ اما هنگامی که فرمان آمد، گناه زنده شد؛ و من مردم. و فرمانی که برای حیات داده شده بود، همان برای من مایه مرگ گردید. زیرا گناه، با بهانه گرفتن از فرمان، مرا فریفت و به واسطه همان مرا کشت.

پولس به طور نمونه وار (یعنی نه لزوماً همچون چیزی که خود تجربه کرده باشد، زیرا او به عنوان فریسی احتمالاً هرگز «بدون شریعت» زندگی نکرده بود) دادن شریعت را بازسازی می کند: «... اما هنگامی که فرمان آمد».

انسان بدون شریعت از گناه آگاه نیست، زیرا نمی تواند آن را بازشناسد. اگر شریعتی به او داده شود، گناهان بیش از پیش بر او آشکار می شوند: به این معنا «گناه زنده شد». افزون بر این، روی هم رفته گناهان بیشتری نیز انجام می شود، زیرا گناه به واسطه شریعت برانگیخته می شود و ذاتاً بر ضد شریعت عمل می کند.

پس وضعیت هایی هست که گناه در آن ها زنده می شود، اما ایماندار اصلاً چنین چیزی نمی خواهد (زیرا او می خواهد از شریعت اطاعت کند). آنگاه احساس می کند که گویی می میرد. او کلامی را می شناسد که مضمونش این است: «این را به جا آورید و زنده خواهید ماند!» اما بی هیچ بختی، حکم شریعت را برای خود می پذیرد و «می میرد». این مردن، مرگ عیسی مسیح نیست که از گناه و شریعت آزاد می کند (و نیز با مسیح مردن نیست)؛ این مرگی است که تمام ناتوانی و ضعف در برابر شریعت را در خود خلاصه می کند.

افزون بر ناتوانی، ممکن است مرگ به واسطه شریعت نیز منظور باشد، چنانکه پولس می گوید: او به واسطه شریعت (برای شریعت) مرده است. گناه می کشد.

فرمان خدا نه تنها نشان می‌دهد که من با چه سرکشی‌ای واکنش نشان می‌دهم، بلکه همچنین نشان می‌دهد که پیامد سرکشی من مرگ است – گریزناپذیر. از این نظر گناه می‌کشد.

گناه دشمنی است که از شریعت بهره گرفت. گناه چگونه فریفت؟ آیا مسیحی را فریفت و وسوسه کرد که بر شریعت همچون قاعده زندگی تمرکز کند، شریعتی که گویا اکنون همچون مسیحی می‌تواند آن را به جا آورد؟ برخی سخنان در این باب ما را به یاد وضعیت در بهشت می‌اندازد، جایی که فریبکار، آن دروغگوی از آغاز، نیز حضور داشت.

شریعت نکشت، گناه کشت. در این بند سخن بر سر دفاع از شریعت خداست. شریعت برای حیات داده شده بود، اما انسان باید شکست خود را بپذیرد: او نمی‌تواند شریعت را به آن اندازه نگاه دارد که از راه آن در برابر خدا عادل باشد.

شریعت در کتاب مقدس تنها در این نور «منفی» ظاهر نمی‌شود. چنانکه در عهد عتیق اغلب می‌توان دید (کافی است به مزامیر 19 و 119 بیندیشیم)، شریعت عطایی ویژه به اسرائیل بود. شریعت برکتی بزرگ بود. در رومیان 7 نقش ویژه شریعت برای شناخت گناه برجسته می‌شود، نقشی که شکست و ناتوانی انسان را برجسته می‌سازد. منظور از نور «منفی» همین است: شریعت نیکوست، اما کمکی نمی‌کند، زیرا انسان نیکو نیست.

پرسش‌هایی که در اینجا طرح شده‌اند، تقریباً به این شکل در عهد عتیق یافت نمی‌شوند. تحمیل شریعت بر مسیحیان، فریب یهودی‌گرایانی بود که در پی پولس سفر می‌کردند تا کلیساهایی را که او بنیان نهاده بود آشفته سازند.

تازه‌هنگامی که انجیل فیض گسترش یافت، این کشمکش میان کهنه و تازه، میان شریعت موسی و فیض انجیل، آغاز شد. همین بود که به‌ویژه پولس را، این شریعت‌شناس برجسته، واداشت تا در نامه‌هایش به رومیان، قرنتیان، غلاطیان و کولسیان چنین روشن «بر ضد» شریعت موسی همچون راه نجات و قاعده زندگی مسیحی موضع بگیرد.

6.8.4 آیه 12: با این همه، شریعت نیکوست

پس شریعت مقدس است و فرمان مقدس و عادلانه و نیکو.

مسئله شریعت نیست، بلکه گناه درون انسان است. شریعت همه صفاتی را دارد که خود خدا به عنوان شریعت گذار دارد.

این جمع بندی روشن می سازد که علت اینکه ما برای شریعت مرده ایم و از این پس زیر فیض هستیم در چیست: علت، کیفیت شریعت نیست، بلکه ناتوانی انسان در نگاه داشتن آن است.

6.8.5 آیه 13: بار دیگر – نقش شریعت

پس آیا آن نیکو برای من مایه مرگ شد؟ هرگز! بلکه گناه،³⁰ تا همچون گناه نمایان شود، به واسطه آن نیکو برای من مرگ را پدید آورد، تا گناه به واسطه فرمان بی اندازه گناه آلود گردد.

و با این همه این پرسش پیش می آید: چگونه شریعت خدا، یعنی اراده خدا، می تواند به معنای مرگ من باشد؟ – پاسخ: شریعت مرگ را پدید نمی آورد؛ نه، گناه آن را پدید می آورد. گناه به واسطه فرمان نیکو سرکوب و پوشانده نمی شود، بلکه آشکار می شود.

آیا گناه می تواند گناه آلودتر شود؟ – گناه را نمی توان بدتر از آنچه هست ساخت، اما در اینجا سخن بر سر این پرسش است که ما گناه را چگونه درک و داوری می کنیم. می توان گناه را کوچک شمرد، می توان وجدان خود را بی حس کرد. اما شریعت مقدس خدا درک و داوری درست گناه را به من باز می گرداند. هدف شریعت این است که گناه را چنان ببینیم که خدا آن را می بیند، تا مرا به سوی نجات دهنده براند.

30. عبارت این آیه، که در این بخش در شماری از ترجمه های آلمانی کتاب مقدس (از جمله در Elb و ER) جمله ای کامل نمی سازد، باید چنین فهمیده شود: «پس آیا آن نیکو برای من مایه مرگ شد؟ هرگز! بلکه این گناه بود ...» (مقایسه کنید برای نمونه با Schlachter, Schl 2000 و Menge).

6.9 رومیان 14:7-25: تجربه‌های یک مسیحی زیر شریعت

6.9.1 آیات 14-15: اراده نیک و جسم ناتوان

زیرا می‌دانیم که شریعت روحانی است، اما من جسمانی‌ام، زیر گناه فروخته شده؛ زیرا آنچه انجام می‌دهم، نمی‌شناسم (نمی‌پسندم)؛ زیرا آنچه می‌خواهم، نمی‌کنم، بلکه آنچه از آن نفرت دارم، همان را به جا می‌آورم.

اکنون نورافکن از شریعت به سوی انسان می‌چرخد. شریعت روحانی است: از خدا می‌آید. اما انسان جسمانی است: ذات یا طبیعت انسان گناه‌آلود است. او خود را زیر گناه فروخته شده می‌داند، تنها رها شده همچون یوسف در چاهی تاریک. انسان در تناقضی گرفتار است که برایش توضیحی ندارد. نمی‌فهمد چرا همه چیز جز آن پیش می‌رود که می‌خواهد. او که برای خدا و شریعتش تصمیم گرفته بود! اما چرا اکنون این: ناتوان از انجام آنچه می‌خواهد (او که می‌خواهد خدا را خدمت کند)، ناچار است خلاف آن را انجام دهد. درست همین، قدرت و دیکتاتوری گناه را نشان می‌دهد که او زیر آن «فروخته شده» است.

6.9.2 آیه 16: موافقت با شریعت

اما اگر آنچه را نمی‌خواهم به جا می‌آورم، با شریعت موافقت می‌کنم که نیکو (عالی) است.

در این وضعیت انسان حتی باید بپذیرد که شریعت عالی، روحانی و نیکوست. شناخت انسان از خود گام به گام افزایش می‌یابد. انسان شریعت را و از این راه آن کس را که آن را داده است، تأیید می‌کند. اکنون می‌تواند ریشه بدی را پیدا کند. آن را نه در جایی دیگر، بلکه در خود خواهد یافت:

6.9.3 آیات 17-21: گناهی که در من ساکن است

اما اکنون دیگر من آن را انجام نمی‌دهم، بلکه گناهی که در من ساکن است. زیرا می‌دانم که در من، یعنی در جسم من، هیچ نیکویی ساکن نیست؛ زیرا خواستن در من حاضر است، اما انجام دادن آنچه درست است را نمی‌یابم (نمی‌پسندم). زیرا آن نیکویی را که می‌خواهم به جا نمی‌آورم، بلکه آن بدی را که نمی‌خواهم، همان را می‌کنم. اما اگر آنچه را نمی‌خواهم به جا می‌آورم، دیگر من آن را انجام نمی‌دهم، بلکه گناهی که در من ساکن است. پس این قانون را برای خود می‌یابم که من که می‌خواهم درستی را به جا آورم، بدی نزد من حاضر است.

ریشه بدی پیدا شده است: گناهی که در انسان ساکن است. پولس در 5:12 توصیف می‌کند که چگونه به واسطه آدم گناه به جهان آمد. در اینجا گناه همچون اصلی توصیف می‌شود که از آن روز در انسان خانه دارد. گناه اصلی انتزاعی در جهان پیرامون من نیست که بتوان خود را از آن کنار کشید (مثلاً در یک صومعه). گناه برای خود حق سکونت در انسان، در دل او، به دست آورده است. خود گناه بدی را انجام می‌دهد. انسانی که در اینجا در رومیان 7 توصیف شده، سرچشمه را پیدا کرده است. اما او مسئولیت گناهش را از خود دور نمی‌کند، گویی با آن کاری ندارد. گناه مسئول نیست؛ خود انسان مسئول کرده‌ها و ناکرده‌هایش است. گناه در او ساکن است، و از این رو در جسم او هیچ «نیکویی» (ER) یافت نمی‌شود. این خودشناسی به واسطه شریعت آمده است.

نیکویی، پیروی از شریعت است. در اینجا اصولاً سخن از شریعت خدا، یعنی شریعت موسی، است. همین اثر یک شریعت (نگاه کنید به عبارت «شریعت» بدون حرف تعریف در 7:8-9) را هر قاعده‌ای دارد که من همچون شریعتی بر خود تحمیل می‌کنم. در این باب سخن از انسانی تولد تازه یافته است که قاعده‌هایی نیکو و درست بر خود تحمیل می‌کند تا خدا را خشنود سازد. اما خطا در این است که می‌کوشد با نیروی خود این قاعده‌ها (شریعت خدا) را به جا آورد و در این میان

گناه درون خود را برمی‌انگیزد، بی‌آنکه این پیوند را بفهمد. کسی که خود را زیر اصل «باید»³¹ قرار می‌دهد، به خود و قاعده‌هایش می‌نگرد، بی‌آنکه به مسیح و به نیروی روح چشم بدوزد.

6.9.4 آیات 22-23: دو شریعت و اثر آن‌ها

زیرا بر حسب انسان درونی از شریعت خدا خشنودم؛ اما شریعتی دیگر در اعضای خود می‌بینم که با شریعت ذهن من می‌جنگد و مرا اسیر شریعت گناه می‌سازد که در اعضای من است.

«خودتشخیصی» دیگر تنها به شناخت گناه ساکن در درون محدود نمی‌شود، گناهی که نه تنها حاضر است، بلکه به‌طور قانونمند نیز خود را پیش می‌برد. زیرا همان‌گونه که سرچشمه‌ای برای بدی هست، باید دلیلی نیز باشد که چرا این شخص از آنچه از خدا می‌آید شادی دارد. علت آن در وجود «انسان درونی» است. انسان درونی در برابر گناه قرار دارد و در هماهنگی با آیات مشابه (افسسیان 3:16؛ دوم قرنتیان 4:16)، که در آن‌ها نیز از «انسان درونی» سخن رفته است، حیات تازه ایماندار را مجسم می‌کند. انسان درونی تنها در تقابل با انسان بیرونی، یعنی بدن، نیست. منظور از «انسان درونی» صرفاً جان یا روح نیست، زیرا این را هر انسانی که زاده می‌شود دارد. انسان درونی را نخست نباید از دیدگاه انسان‌شناسی (آنتروپولوژیک) فهمید که جنبه درونی انسان را توصیف می‌کند.³² بلکه انسان درونی را باید از دیدگاه نجات (سوتریولوژیک) فهمید. نجات هنوز بدن ما را فرا نگرفته است؛ نخست حیاتی روحانی به ما بخشیده شد که هنوز در بیرون دیده نمی‌شود. کمال بدنی تازه در رستائیز یا در دگرگونی رخ خواهد داد. در اینجا چیزی تازه در انسان آغاز شده است که خدا را می‌جوید. او تولد تازه یافته است.

انسان درونی «ذهنی» دارد (یونانی: *nous*، یعنی قوه اندیشه). این همان اندیشه‌ای است که به واسطه روح القدس تازه شده است. برای این قوه اندیشه،

31. H. P. Medema, *Der Brief an die Römer*, صفحه 111.

32. Jürg Buchegger, *Der neue Mensch in Christus und seine tägliche Erneuerung*, صفحه 199.

Ein Mensch – was ist das?, Wuppertal, 2004.

قانونی طبیعی است که آنچه را خدا می‌خواهد بخواهد. اما گناه، که در اینجا همچون دشمنی پیروز در انسان است، نیرومندتر است. گناه نیز «قانونی طبیعی» با خود آورده است. گناه گناه می‌کند؛ این شریعت (قانونمندی) آن است. این را انسانی سرخورده احساس می‌کند، چنانکه آیه بعد می‌گوید:

6.9.5 آیه 24: نومیدی

وای بر من که انسانی نگویم بختم! کیست که مرا از این بدن مرگ رهایی دهد؟

خودتشخیصی انسان به پایان می‌رسد و به این فریاد دردمندانه می‌انجامد. او نمی‌خواهد صرفاً بدن خود را ترک کند، گویی راه‌حل یونانیان باستان پاسخ مسئله گناه است. راه‌حل آنان این بود که بدن را علت همه بدی‌ها بدانند و آزادی را در روح بیابند. «بدن مرگ» همان بدن انسانی زیر اثر گناه است، گناهی که با تصاحب‌گری در سراسر هستی انسانی او گسترش می‌یابد.

بدن مرگ، همچون بدن گناه در باب 6، به‌راستی همان بدن جسمانی انسان است. این بدن به‌سبب گناه محکوم به مرگ است (رومیان 8:10-13). تفاوت با راه‌حل یونانی در این است که مسیحی بدن را (هرچند محکوم به مرگ است) می‌پذیرد و در اختیار خداوند می‌گذارد. او می‌تواند چنین کند، زیرا اکنون خود مسیح به‌واسطه روح القدس در این بدن ساکن است. راه‌حل نهایی سپس در رستائیز بدن است (نه در بیرون رفتن از بدن)؛ اما در این میان انسان اجازه دارد به‌واسطه روح اعمال بد بدن را بکشد (رومیان 8:12-13).

شخص مورد نظر با این فریاد نه تنها مشتاق رستگاری است، بلکه بیش از همه مشتاق یک رهاننده است! حرف شریعت بی‌احساس مطالبه می‌کرد، بی‌آنکه نیرو ببخشد. رهاننده، خداوند ما عیسی مسیح، کسی است که با فیض و محبت جان خود را برای هر کس شخصاً داده است و نیرو می‌بخشد (فیلیپیان 4:13؛ دوم قرن‌تین 12:9 و جاهای دیگر).

6.9.6 آیه 25: درس رومیان 7

خدا را به واسطه عیسی مسیح، خداوند ما، شکر می‌گویم! پس من خود با ذهن شریعت خدا را خدمت می‌کنم، اما با جسم شریعت گناه را.

برای نخستین بار نجات‌دهنده با نام خوانده می‌شود. این کلید در آن سیاه‌چال نیرومند است که ایماندار خود را در آن زندانی کرده است. اگر کسی هست که از این وضعیت نجات دهد، او عیسی مسیح، خداوند ماست. این به ایمانداری اشاره دارد که از خداوند خود سخن می‌گوید. اکنون سرانجام جهت و هدف درست است. در رومیان 7 بیش از هر باب دیگری از کتاب مقدس از «من» و «من» و «باز من» می‌خوانیم. مسئله در همین است. شاید پولس این مثال را آگاهانه چنین برگزیده است تا به گونه‌ای چشمگیر از راهی که به سوی «من» و «خود» و شریعت می‌رود هشدار دهد. تا زمانی که بر نبرد درونی خود متمرکزیم، درست نمی‌توانیم مسیح را ببینیم و راه روح را ببیماییم. مسیحی نوامید اکنون دیگر لنگر را مانند پیش در قایق خود نمی‌اندازد، بلکه آن را در عیسی مسیح فرو می‌برد.³³

شکرگزاری ناگهانی، نقطه چرخش در این گرفتاری است. شکرگزاری یعنی: نه من کاری انجام می‌دهم، بلکه دیگری برای من کاری می‌کند. باب 8 نشان می‌دهد که شکرگزاری برای چیست، یعنی برای کار نجات‌بخش خدا در مسیح که نه تنها مسئله تقصیر مرا حل کرد، بلکه «مسئله گناه» مرا نیز. آنچه من به طور طبیعی هستم، کنار گذاشته شد و به پایان رسید. بالا رفتن پرنج از کوه سینا، کوه شریعت، به پایان رسیده است. اکنون جُلُجتا و فیضی که در آنجا برای نجات و حیات بخشیده شد، هدف است!

پایان باب 7 دو طبیعتی را که در ایماندار هست در برابر هم قرار می‌دهد (7:25). اما در این بخش سخن از نبرد پیوسته و روزانه میان جسم و روح نیست (چنانکه در غلاطیان 5 توصیف شده)، بلکه از این شناخت راهگشا که در ایماندار دو قانونمندی وجود دارد. دو اصل در من هست: از یک سو – با جسم – گناه را خدمت

33. William MacDonald, Kommentar zum NT, جلد 1, صفحه 641.

می‌کنم. خاستگاه این اصل اکنون به‌روشنی شناخته شده است: گناهی است که در جسم من ساکن است. از سوی دیگر – با قوهٔ اندیشهٔ تازه‌شده – شریعت خدا را خدمت می‌کنم. این خاستگاه نیز فهم‌پذیر است: انسان درونی است – حیات تازه‌ای که خدا بخشیده است.

جسم، پویایی «منِ کهنه» است، پویایی آنچه بی‌خدا و این‌جهانی است، پویایی روزگار کنونی – آری، پویایی همهٔ آنچه گناه با خود آورده است. قوهٔ اندیشه وسیله‌ای است که انسان درونی با آن می‌خواهد شریعت خدا را به جا آورد. پولس در 7:25 این تنگنا را خلاصه می‌کند: او به‌وسیلهٔ اندیشهٔ تازه‌شده از شریعت خدا شادی دارد، و به‌وسیلهٔ جسم قانونمندی گناه را خدمت می‌کند. این شخص است، یعنی «من»، که یا این یکی یا آن دیگری را خدمت می‌کند، و آن هم با مسئولیت کامل برای تصمیم‌ش. بدین‌سان می‌توان از دو توانایی یا ظرفیت سخن گفت³⁴ که من برای هر کاری که می‌کنم از آن‌ها بهره می‌گیرم. یکی از این دو ظرفیت همیشه فعال است؛ هیچ چیز خنثایی وجود ندارد. هر عملی (به‌سادگی هر آنچه می‌اندیشم و انجام می‌دهم) را یکی از این توانایی‌ها تعیین می‌کند. پس توانایی روح چگونه در زندگی من به ظهور می‌رسد؟

مشتاقیم ببینیم پولس چگونه پاسخ می‌دهد و چه راهی را نشان می‌دهد. اما می‌توانیم پاسخ را از پیش در یک جمله چنین بیان کنیم: آنچه شریعت از انجامش ناتوان بود، مسیح اکنون برای ما انجام داده است (به‌عنوان واقعیتی تاریخی)، و روح امروز آن را در ما «به جا می‌آورد» (به‌عنوان تجربه‌ای واقعی).³⁵

34. Charles C. Ryrie, *Ausgewogen statt abgehoben*, Dillenburg 1994, صفحه 43. واژه انگلیسی

«capacity» معنای «توانایی» را نیز دارد.

35. Gordon Fee, *Der Geist Gottes und die Gemeinde*, Metzinger, 2005, صفحه 188.

7. رومیان 8:1-11: سرانجام آزاد!

زنجیره استدلال در پنج باب نخست، درباره عدالت خدا از یک سو و تقصیر و گناه انسان (چه یهودی باشد چه غیریهودی) از سوی دیگر، به نجات به واسطه خون مسیح انجامید (23:3-25). خدا پسر خود را همچون کفاره گناه داد. خون عیسی خواسته عادلانه خدا را برآورده می‌سازد. اما خدا عیسی را، پس از آنکه خود را برای ما قربانی کرد، به خاطر عادل‌شمردگی ما از مردگان برخیزانید. اکنون خدا، آن داور مقدس و عادل، کسی را عادل می‌شمارد که به عیسی مسیح و به خدایی ایمان دارد که او را از مردگان برخیزانید. پولس در 5:1 چنین خلاصه می‌کند:

پس چون از راه ایمان عادل شمرده شده‌ایم، با خدا صلح داریم!

تا اینجا ممکن است کسی گمان کند که نامه به اوج خود رسیده است، چنانکه اوجی دیگر تقریباً ممکن نیست. اما سپس پولس مسئله‌ای را پیش می‌کشد که ژرف‌تر است. از 5:12 به بعد دیگر سخن بر سر تقصیر و کفاره نیست، بلکه بر سر ذات اخلاقی انسان است. سخن بر سر گناه همچون قدرت و همچون اصلی است که با هر انسانی به طور جدایی‌ناپذیر درآمیخته است. آنچه انسان انجام داده است، می‌تواند بخشیده شود. آنچه او (از نظر اخلاقی) هست، نمی‌تواند بخشیده شود، زیرا در آن صورت گناه توجیه می‌شد.

پولس در باب 5 خاستگاه و اثر گناه را توضیح می‌دهد، در باب 6 رهایی از گناه را. در باب 7 پولس به رابطه شریعت با مسیحی پرداخته است. در نیمه دوم آن، تجربه انسانی را توصیف کرده است که می‌توانیم فرض کنیم فرزند خداست. این مسیحی با انگیزه‌های نیک می‌کوشد خدا را خشنود سازد، به این صورت که شریعت را قاعده زندگی خود ساخت. اما او چیزی تعیین‌کننده را نادیده گرفته است: مسیحی برای شریعت مرده است، همان‌گونه که برای گناه مرده است. او نفهمیده است که شریعت سینا نماینده یک «نظام» کامل است که در آن اصل دستاورد حاکم است. اما شریعت درست برای این داده شد که ضعف و ناتوانی

جسم را ثابت کند. شریعت روشن ساخت که انسان گناهکار است و به مداخله خدا نیاز دارد. به واسطه شریعت گناه زنده شد (7:9)؛ به واسطه شریعت گناه بی‌اندازه گناه‌آلود گردید (7:13). اگر ایمان‌داری خود را درگیر این کهنگی حرف کند، به نومی‌دی خواهد رسید، زیرا گناه درون او از اراده تازه‌شده‌اش نیرومندتر خواهد بود.

این سخن که «وای بر من که انسانی نگون‌بختم!» از این آگاهی برمی‌خیزد که گناه شکست‌ناپذیر است. در رومیان 7 مسیحی تنها خود را می‌بیند؛ نمی‌بیند که در مسیح عادل شمرده، شسته و تقدیس شده است. او هویت تازه‌اش را در مسیح دریافته است. کسی که هویت تازه‌اش را درمی‌یابد (چنانکه در باب 8 توصیف شده)، دیگر لازم نیست بگوید: «وای بر من که انسانی نگون‌بختم!» و با این همه: هر بار که لغزشی می‌کند یا گناه می‌کند و از این رو «عملی از اعمال جسم» (غلاطیان 5:19) در او هست، باید آن را صادقانه در برابر خدا محکوم کند و به آن اعتراف کند. هر اعتراف راستین به گناه با اندوه و پشیمانی همراه است. این بخشی از رشد روحانی و شرط آن است.

رومیان 8 در زندگی را برای ما کاملاً باز می‌کند: تبریئه در مسیح و آزادی در روح، همچون پسران و فرزندان خدا در راه جلال. ما هنوز به مقصد نرسیده‌ایم؛ هنوز در بدن مرگ هستیم و در خلقتی که اسیر فساد است.

7.1 هم‌اکنون – هنوز نه

ما در امید نجات یافته‌ایم (رومیان 8:24-25؛ ER، ترجمه آلمانی کتاب مقدس). عادل‌شمردگی ما، که ما را از گناهکاران به عادلان بدل کرد، قطعی است، اما تنها از راه ایمان به دست می‌آید. آنچه در ایمان داریم، همان «هم‌اکنون» است. اما آشکار است که ما هنوز به کمال نرسیده‌ایم. زیباترین بخش هنوز در راه است، و این را با «هنوز نه» نشان می‌دهیم.

دوران تازه مسیح: حیات جاودانی، کار روح، فیض، آزادی، رستاخیز، تازه شدن، صلح، عدالت، کمال نهایی

آمدن نخست مسیح و کار او «هم‌اکنون» را تحقق می‌بخشد: عادل‌شمردگی، عطای روح

زندگی زمینی در ایمان و امید – هم‌اکنون – هنوز نه
دوران کنونی

آمدن دوم مسیح «هنوز نه» را تحقق می‌بخشد:

- جلال آینده 8:18
- پسرخواندگی، رستگاری بدن ما 8:23
- آزادی جلال فرزندان خدا 8:21
- خلقت آزادشده 8:21

دوران آدم: گناه، مرگ، جسم، شریعت، بندگی، فناپذیری، فساد، بطالت

این نمودار قرار است این تضاد ظاهری و کششی را که میان این دو نقطه وجود دارد روشن سازد. دایره همان هم‌پوشانی است، جایی که دوران آدم هنوز به پایان نرسیده، اما دوران مسیح آغاز شده است. در این زمان، حیات آینده پیش از این به قوم خدا اختصاص یافته است، در حالی که کمال نهایی هنوز در پیش است.

این زمان ایمان، امید و پایداری در ایمان با فرمان‌های نجات (وجه امری نجات) همراه است. تشویق‌ها، اندرزها و اشاره‌های مؤکد آن‌ها برای ماست و قرار است ما را برانگیزند که تا پایان پایداری کنیم، تا بتوانیم کل دوی مارا تن ایمان را به پایان برسانیم. فیض خدا به واسطه روحش این را به انجام خواهد رساند که ما به هدف برسیم. این موضوع باب 8 است. امید ما زنده می‌شود، هنگامی که **هم‌اکنون – هنوز نه** را نزد پولس و در سراسر عهد جدید به گونه‌ای متوازن در نظر بگیریم. باب‌های 6 تا 8 نمونه برجسته‌ای از این اندیشه راهنما هستند.

وجه اخباری نجات با هم‌اکنون مطابقت دارد، یعنی با آنچه پیش از این دریافت کرده‌ایم. **وجه امری نجات** نگاه را به آنچه **هنوز نه** است متوجه می‌کند، اما به آن خواهیم رسید: جلال حیات جاودانی و خلقتی آزادشده. نجات خدا عمل، تصمیم و

پایداری انسان را نفی نمی‌کند. ما باید آن شویم که هستیم. هشدار و وعده، اندرز و اطمینان بخشی در کنار هم قرار دارند و هرگز یکدیگر را نفی نمی‌کنند.

7.2 گشایش

باب 8 شاید «بلندترین» قله کوه در این نامه باشد و یکی از بلندترین قله‌ها در سراسر کتاب مقدس. پس از آنکه رهایی از گناه به تمامی روشن شد، پولس نشان می‌دهد که راه آزادشدگان به کجا و از میان چه شرایطی از زندگی خواهد گذشت تا به هدف خدا (کمال نهایی) برسد.

«این باب ما را به درونی‌ترین حلقه و به قلب مسیحیت می‌برد؛ به وضعیت ویژه سعادت می‌پردازد، به آن پاک‌ترین شادی که به بصیرت رسیده است، شادی‌ای که دنیا به هیچ روی قادر نیست حتی از دور چیزی همانند آن عرضه کند.»³⁶

7.3 آیه 1: تبرئه – دیگر هیچ حکم محکومیتی نیست

پس اکنون هیچ محکومیتی (هیچ حکم محکومیتی) نیست برای آنان که در مسیح عیسی هستند.³⁷

این یکی از بزرگ‌ترین و پرمحتواترین جمله‌های کتاب مقدس است. این کلام هر ترسی را می‌راند. این فریاد شادی در جهانی گمشده است که به سوی داوری پیش می‌رود. برای انسان‌هایی که به سبب شناخت گناهشان گرفتار نومیدی‌اند، این خبر خوش اثری وجودی دارد: رهایی، صلح، اطمینان و امنیت. این مکان، یا این جایگاه در مسیح، از هر پناهگاه ضد بمب اتمی امن‌تر است. در مسیح هیچ چیز نمی‌تواند به ما آسیب برساند، زیرا نخست باید به او برسد. و او از عهد همه چیز برمی‌آید. در اینجا سخن از حکم محکومیت خداست که به حق بر ما فرو می‌آید، اگر او آن را بر خود نگرفته بود. و چون ما در او هستیم و برای همیشه می‌مانیم، با این

36. W. Sanday و C. J. Ellicott (ویراستاران)، *A Bible Commentary for Bible Students*، صفحه 233.

37. نسخه‌هایی خطی هستند که این ترجمه را گواهی می‌دهند: پس اکنون هیچ محکومیتی نیست برای آنان که در مسیح عیسی (هستند)؛ (آنان) کسانی‌اند که نه بر حسب جسم، بلکه بر حسب روح رفتار می‌کنند. آنان که در مسیح هستند، جایگاه خود را مدیون رفتارشان بر حسب روح نیستند؛ بلکه پیامد منطقی در مسیح بودن این است که بر حسب روح رفتار کنیم. اغلب به ناحق جایگاه و وضعیت را از یکدیگر بسیار دور می‌کنند – امری که پولس آن را نمی‌فهمد. این ترجمه کاملاً با یگانگی وجه اخباری نجات و وجه امری نجات هماهنگ است. پس سخن بر سر نجات از راه اعمال نیست، بلکه بر سر دگرگونی زندگی همچون پیامد عادی نجات یافتن است.

امنیت در زندگی روزمره گام برمی‌داریم. همهٔ مسائل حقوقی روشن شده‌اند. ما نه تنها عادل اعلام شدیم، بلکه حتی به‌طور جدایی‌ناپذیر با مسیح پیوند یافته‌ایم: در مسیح بودن معنایی جز این ندارد که خدا وقتی به ما می‌نگرد، نه ما را، بلکه مسیح را می‌بیند.

این سخن بنیادین به ما اطمینان می‌دهد که محکوم شدن آینده در روز داوری و نیز محکومیت جاودانی، برای ما که در مسیح هستیم، از آینده به گذشته منتقل شده است: محکوم شدن ما پیش از این رخ داده است.

این محکومیت پس گرفته یا باطل نشد، چون خدا صرفاً به ما رحیم است. ذات خدا تغییر نمی‌کند. او هرگز جلال، قدوسیت و عدالت خود را رها یا انکار نخواهد کرد. پس چرا برای کسانی که در مسیح هستند محکومیتی نیست؟ – زیرا حکم محکومیتی که بر ما، یعنی بر انسان کهنهٔ ما، بود، بر مسیح اجرا شد (6:6؛ 8:3). این حکم بر او فروز آمد، نه بر ما. حفاظت از محکومیت در این نیست که عیسی در زندگی‌اش کامل بود و شریعت را به جا آورد. نه، حکم محکومیت نه تنها می‌بایست صادر شود، بلکه اجرا نیز شود، و این بر صلیب و در مرگ عیسی رخ داد. نه زندگی مقدس او، بلکه مرگ او نجات ماست.

روزی هر انسانی باید به حضور آن جاودانی درآید. این روز غضب و روز آشکار شدن داوری عادلانهٔ خداست (رومیان 2:5). در آن روز امور پنهان انسان‌ها داوری خواهد شد (رومیان 2:16). همهٔ ما در برابر مسند داوری خدا قرار خواهیم گرفت و هر کس برای خود حساب پس خواهد داد (رومیان 14:10). هر زمان که این لحظه فرا رسد، ما در مسیح هستیم. ما هم‌اکنون عادل گردانیده شده‌ایم، چنانکه لازم نیست از این لحظه بترسیم. ما در انتظار هیچ محاکمه‌ای نیستیم. داوری پیش از این رخ داده است. غضب خدا (رومیان 1:18) به ما نمی‌رسد؛ ما به واسطهٔ خون مسیح عادل شمرده شده‌ایم و از غضب نجات خواهیم یافت (رومیان 5:9).

ما اکنون در ایمان جایگاه نجات خود را در مسیح درمی‌یابیم. اما در آن روز این آشکار خواهد شد، و آنگاه واقعیتهای تجربه‌شده و دیدنی خواهد بود: تبرئهٔ کامل و

پذیرفته شدن همچون فرزندان، آنجا در برابر تخت خدا! آنگاه از ایمان به دیدن رسیده‌ایم.

خدا ما را در مسیح قرار داده است (اول قرن‌تیاں 1:30). این حفاظت مطلق از داوری خداست، اما در همان حال آغاز زندگی‌ای به‌کلی تازه در آن برخاسته نیز هست. پولس برای این موضوع، که به‌ویژه خود او به آن می‌پردازد، عبارت «در مسیح بودن»³⁸ را به کار می‌برد. این قلب ایمان مسیحی است، نزدیک‌ترین پیوند با مسیح که اکنون بر تخت خداست. جایگاه حقوقی (قضایی) ایماندار در برابر خدا اکنون هیچ چیز کمتر از این را در بر ندارد، و همین امر به همان اندازه درباره‌ی فضای تازه‌ی زندگی او صدق می‌کند که اکنون به آن آورده شده است. این هم جایگاه او و هم عادل‌شمردگی و پویایی زندگی او را توصیف می‌کند. «در مسیح بودن» یعنی «در مسیح زیستن». ا. ت. پیرسون (A. T. Pierson) واژه‌های «در مسیح» را با کلیدی کوچک مقایسه کرده است که می‌تواند قفلی نیرومند را بر دروازه‌ای بزرگ به سوی یک کاخ بگشاید. ما در مسیح تا تخت خدا آورده شده‌ایم. در آنجا در آن محبوب، یعنی پسر خدا، پذیرفته شده‌ایم.

وقتی کسی می‌خواهد به جایگاه تازه («در مسیح») برسد، سخن بر سر احساس نیست و نیز بر سر کوشش خود او نیست. یک مسیحی لازم نیست برای رسیدن به این جایگاه تقلا کند. این مانند آن است که کسی در اتفاقی باشد و با این حال پیوسته بکوشد وارد همان اتاق شود، چنانکه واچمن نی (Watchman Nee) این را مقایسه کرده است.

7.4 آیه 2: آزادشده به‌واسطه‌ی شریعت روح حیات

زیرا شریعت روح حیات در مسیح عیسی، مرا از شریعت گناه و مرگ آزاد کرده است.

ایماندار در مسیح عیسی، در «خانه‌ی تازه‌اش»، چه می‌یابد؟ اکنون که در مسیح است، در چه چیزی سهیم است؟ در آنجا او در تمام نیروی حیاتی که مسیح در

38. این اصطلاح و عبارت‌های همانند که پیوند ما را با مسیح نشان می‌دهند، بیش از 190 بار در عهد جدید آمده‌اند.

رستاخیز دارد، شریک می‌شود.

دو شریعت - یا دو قانونمندی - در برابر هم قرار داده می‌شوند. یک نیرو به سوی مرگ عمل می‌کند، دیگری به سوی حیات. کسی که با مسیح پیوند یافته است، می‌تواند بر گناه و مرگ چیره شود. یک شریعت دیگری را شکسته است، زیرا نیرومندتر است. سخن بر سر هم‌زیستی دو شریعت در کنار هم نیست، بلکه بر سر پیروزی در مسیح است. این باید به‌طور کاملاً عملی تجربه مسیحی شود، چنانکه پولس در ادامه نیز توضیح می‌دهد. اما نخست باید پیروزی به دست آمده باشد تا اصلاً بتوان از چنین شریعت روح حیاتی بهره گرفت. این مسیحی نیست که باید این نبرد را انجام دهد؛ دیگری این پیروزی را برای او به دست آورده است: مسیح.

شریعت گناه و مرگ را با قانون جاذبه مقایسه کرده‌اند. پرنده با قانون آیرودینامیک بر این قانون چیره می‌شود. پرنده به زمین نمی‌افتد، بلکه به هر جا که بخواهد پرواز می‌کند. پرواز توانایی‌ای است که به‌طور طبیعی از آن اوست، بی‌آنکه برای آن با سرسختی تقلا کند. او آگاه نیست که در این کار قانون جاذبه را درهم می‌شکند. او همان کاری را می‌کند که برای آن آفریده شده است. به همین‌سان این شریعت روح حیات مسیحی را آزاد کرده است و پیوسته در او به کار خود ادامه می‌دهد. این روح‌القدس است که این آزادی را می‌بخشد و آن را زنده نگاه می‌دارد. مسیحی می‌تواند از اثر این شریعت مطمئن باشد، و این برای او - همچون برای پرنده - باید امری عادی باشد.

باب 8 به‌طور عمده به روح‌القدس می‌پردازد، در حالی که باب 7 به «من» انسانی خود آدمی می‌پردازد. روح‌القدس، روح مسیح، روح حیات است. در آدم و در همه فرزندان شریعت گناه و مرگ عمل می‌کرد. اکنون در مسیح، روح و حیات آن برخاسته با نیرویی به مراتب بزرگ‌تر عمل می‌کنند.

7.5 آیه 3: خدا مسئله گناه را در جُلُجُتا حل می‌کند

زیرا آنچه برای شریعت ناممکن بود، چون به‌سبب جسم ناتوان بود، خدا انجام داد، به این صورت که پسر خود را در همانندی (یکسانی) جسم گناه و برای گناه فرستاد و گناه را در جسم محکوم کرد ...

شریعت نه می‌توانست مسئله گناه را حل کند و نه حیات و نیرو ببخشد تا آن را نگاه داریم و بر طبق آن زندگی کنیم. شریعت نمی‌توانست انسان را از نظر اخلاقی بهتر یا تازه سازد. جسم (پویایی طبیعی و از این رو گناه‌آلود و این‌جهانی فرزندان آدم) بی‌نیرو و ناتوان بود. اما خدا همه‌چیز را به حرکت درآورد، زیرا پرفیض و رحیم است. آنچه ما نمی‌توانستیم انجام دهیم، او انجام داد. چه کلام رهایی‌بخشی، که در این زمینه به‌ویژه برای کسانی است که هنوز می‌خواهند خودشان کاری انجام دهند و خود را زیر اجبارِ «انجام دادن» و «باید» قرار می‌دهند!

7.5.1 خدا انسان می‌شود

این را خدا انجام داد. این پایان قطعی همه آن چیزی است که انسان‌ها می‌توانند یا می‌خواهند انجام دهند. خدا کاری شکوهمند و ناگفتنی می‌کند: او پسر یگانه خود را فرستاد. نه فرشتگان را فرستاد و نه انسانی را. او پسر خود را داد، که با او در محبتی بی‌پایان و مشارکتی جاودانی پیوند دارد. خدای پسر انسان شد. او در «جسم گناه» زاده نشد، بلکه در «یکسانی» جسم گناه فرستاده شد. او همانند انسان‌ها شد، اما بی‌گناه. بی‌گناه، اما برای گناه فرستاده شد. مأموریت الهی او این بود که قربانی برای گناه شود. عبارت «برای گناه» در عهد عتیق اغلب برای قربانی گناه به کار می‌رود. او درست می‌بایست همین قربانی شود، زیرا همه قربانی‌ها تا آن زمان تنها می‌توانستند یادآوری گناه باشند! اینکه او این قربانی یگانه برای گناه خواهد شد، در هر لحظه از زندگی بی‌گناهِش بر او آشکار بود.

کلمه جسم شد، اما بی‌گناه. گناه در همه انسان‌ها بود؛ ذات آن «گناه در جسم» نامیده می‌شود. درباره عیسی تنها این صدق می‌کرد که او در جسم (در هستی انسانی) بود، بی‌گناه. این شرطِ چانه‌ناپذیر و لازم بود تا بتواند برای دیگران قربانی برای گناه شود.

عبارت «همانندی جسم گناه» از یک سو این تأکید را در بر دارد که خدای پسر به‌راستی انسان شد («یکسانی» در اینجا بیش از «شباهت» معنا دارد، زیرا در غیر

این صورت تردید در انسانیت حقیقی او روا می‌بود). از سوی دیگر، این عبارت در بر دارد که انسان بودن او، برخلاف همهٔ انسان‌ها، گرفتار گناه نبود.

7.5.2 جُلُتَا

امری وصف‌ناپذیر رخ داد: خدا «گناه را در جسم» محکوم کرد (حکم محکومیت داد) و برای این کار پسر خود را قربانی گناه ساخت. بدین‌سان خدا حکم محکومیت گناه را بر او اجرا کرد. مسیح سرشت گناه‌آلود ما را بر خود گرفت (او خود را آن ساخت که ما بودیم) و خود را به‌جای ما در معرض داوری مقدس خدا قرار داد. خدا از پسر خود دریغ نکرد (8:32)! پولس در 6:6 همین را می‌گوید: ما با او مصلوب شده‌ایم. در 7:4 این را با واژه‌هایی دیگر توصیف می‌کند («به‌واسطهٔ بدن مسیح کشته شده‌اید»). بر صلیب محاکمهٔ گناه انجام شد و حکم مرگ اجرا گردید. نجات‌دهنده هم محکومیت و هم مرگ را، که مزد گناه است، به نیابت از ما بر عهده گرفته است!

خدا با آنکه او پسر جاودانی محبتش است، بر صلیب با او همچون بزرگ‌ترین گناهکار رفتار کرد – همچون کسی که تمام گناه بشریت بر او بود. خشم خدا بی‌هیچ دریغی بر کسی فرود آمد که مقدس و عادل بود و از گناه نفرت داشت. او به‌خاطر ما گناه (و قربانی گناه) ساخته شد (دوم قرن‌تیاں 5:21). این رویداد تاریک‌ترین ساعت‌های تاریخ بشر را در بر می‌گیرد. تاریکی فراگیر و استثنایی که در آن روز از ساعت 12 ظهر تا 3 بعدازظهر حاکم بود، گواه این راز است. هیچ‌کس نمی‌توانست شاهد آنچه رخ داد باشد. خدا پسر خود را می‌زند، که از نظر جسمانی در پایان نیروی خویش است، اما با آگاهی کامل با خدای مقدس روبه‌رو می‌شود. آنگاه جان خود را به مرگ می‌سپارد. نجات‌دهنده مهم‌ترین واژه‌هایی را که تاکنون گفته شده است، در کیهان فریاد می‌زند: «تمام شد.»

بدین‌سان می‌فهمیم که برای آنان که در مسیح عیسی هستند، دیگر هیچ محکومیتی نمی‌تواند باشد. او محکومیت را بر خود گرفته است. او خود را به قدوسیت و عدالت مطلق خدا سپرد، به این صورت که آنچه ما به‌طور طبیعی

بودیم (همهٔ ویژگی‌های جایگاه ما «در آدم») را بر خود بار کرد، گویی خود مسئول آن بود. هر آنچه سزاوارش بودم، او از دوش من برداشت. این قربانی‌ای الهی بود، و برای همهٔ کسانی است که اکنون در مسیح هستند. این پاسخ خدا به شکست ما، به گناه ما و به ناتوانی ما در خدمت به خداست. او عادل‌شمردگی ما را از گناهانمان و از گناه بر پایه‌ای مطلقاً عادلانه و از این رو خدشه‌ناپذیر نهاده است. خواستهٔ خدا برآورده شده بود. برای آفریدن چیزی تازه، لازم بود که کهنه داوری شود: گناه می‌بایست در جسم عیسی (در کلمه‌ای که جسم شد) بر پایهٔ معیارهای خودِ خدا و در هماهنگی با عدالت، قدوسیت و جلال او محکوم شود. با این کار خدا از هر جهت جلال یافت و به خواسته‌های او به‌تمامی پاسخ داده شد. برخیزانیده شدن عیسی و نشستن او بر تخت، دلیل این امر است. خدا در کار رستگاری پسرش به آرامش کامل رسیده است.

اما بیایید توجه کنیم که هدف این کار نجات‌بخش چیست:

7.6 آیهٔ 4: شریعت خدا سرانجام به‌راستی به جا آورده می‌شود

... تا حکم عادلانهٔ شریعت در ما به جا آورده شود، ما که نه بر حسب جسم، بلکه بر حسب روح رفتار می‌کنیم.

نجات به واسطهٔ مرگ قربانی‌وار عیسی که به انجام رسیده است، اکنون به زندگی عملی ما، یعنی به رفتار ما، می‌انجامد. هدف نجات این است که اکنون سرانجام (برخلاف باب 7) شریعت به دست مسیحی به جا آورده شود. این آیه پاسخ رومیان 7 است! پس از مطالعهٔ باب 7 این پرسش باقی ماند که آیا شریعت خدا هرگز از نقش صرفاً آشکار کردن گناه فراتر نخواهد رفت. چون شریعت خدا عادلانه و مطلقاً نیکوست، اگر هیچ‌کس - جز البته عیسی - نمی‌توانست آن را به جا آورد، این به منزلهٔ شکست خدا می‌بود. و چنین است: اکنون کسانی که در مسیح هستند، شریعت را به جا می‌آورند. خواستهٔ شریعت اکنون در آنان به جا آورده می‌شود، و آن هم به واسطهٔ روح خدا.

سخن در اینجا بر سر هر فرمان شریعت موسی نیست. مسئلهٔ انسان رومیان 7 قوانین آیینی نبود، بلکه بخش اخلاقی شریعت موسی بود. او تنگنای وضعیت خود

را با آخرین فرمان از ده فرمان (فرمانی اخلاقی) نشان می‌دهد: «طمع مورزا» (7:7؛ خروج 20:17؛ مقایسه کنید با تثنیه 5:21). گناه با فرمان‌های اخلاقی آشکار می‌شود (نگاه کنید همچنین به یعقوب 2:8-11). طمع، یا لذتِ هوس ناروا (به هر چه باشد)، چیزی است که هر روز با آن روبه‌رو می‌شویم و در دل ما آغاز می‌شود.

این فرمان اکنون به دست ایماندار در نیروی روح‌القدس به جا آورده می‌شود. او بدین‌سان می‌تواند در برابر هوس ایستادگی کند و بر آن چیره شود. بیش از این، او چنین درمی‌یابد: وقتی آگاهانه راه روح را می‌پیماید، هوس برای او بیش از پیش کشش خود را از دست می‌دهد. او دیگر نمی‌خواهد چیزی را داشته باشد که ناروا و از آنِ دیگران است – چیزی که (بر پایهٔ معیارهای زمینی) بزرگتر، زیباتر و بهتر است.

اخلاق «تازه» پولس، یعنی «تازگی روح» (7:6)، در قاعده‌ها یا قانون‌های کهنه یا تازه نیست. بلکه ما در نیروی روح، زندگی آینده را از همین امروز به سر می‌بریم – زندگی‌ای که خودِ ذات خدا را بیان می‌کند، همان‌گونه که آن را در مسیح عیسی شناخته‌ایم. معیار این زندگی شریعت موسی نیست، بلکه شریعت مسیح است (غلاطیان 6:2)، حقیقتی که در مسیح است (افسیان 4:20-22) و در سراسر عهد جدید با آن روبه‌رو می‌شویم. البته شریعت مسیح و شریعت موسی هرگز نمی‌توانند با هم در تضاد باشند، زیرا سرچشمه و پدیدآورندهٔ یکسانی دارند. هستهٔ شریعت موسی محبت است، که درست‌کانون شریعت مسیح نیز هست. اما در این شریعتِ دوم، محبت بسیار فراتر می‌رود: خودِ مسیح و محبت او معیارند.

7.6.1 شریعت موسی و اعتبار آن

باید میان «شریعت اخلاقی جاودانی خدا»³⁹ و شریعت موسی که اعتبارش از نظر زمانی محدود است، تمایز بگذاریم. شریعت اخلاقی جاودانی خدا هنجار مطلق آن چیزی است که در برابر خدا درست و نادرست است. این شریعت بیان ذات مقدس

39. Ernst G. Maier, *Die biblische Lehre von den Heilszeiten*, Hünfeld, 2007, صفحه 80 به بعد. اصطلاح «شریعت اخلاقی جاودانی خدا» به همان اندازه در کتاب مقدس نیامده است که دیگر اصطلاحات الهیاتی (تثلیث، طبیعت کهنه و تازه و غیره)، اما برای بیان فشردهٔ یک حقیقت کتاب مقدسی سودمند است.

و تغییرناپذیر خدا در برابر انسان است. شریعت اخلاقی خدا همیشه وجود داشته است، زیرا خواسته‌های ذات جاودانی اوست. انسان‌ها می‌توانند در هماهنگی با شریعت اخلاقی مطلق خدا زندگی کنند، بی‌آنکه زیر شریعت موسی باشند.

پولس درست همین وضعیت تازه را در اینجا توضیح می‌دهد. مسیحی از شریعت موسی آزاد شده است، هم از نظر راه نجات و هم از نظر معیار زندگی. اما به همین سبب هرگز «بی‌شریعت» نیست. او اکنون به‌طور قانونمند تابع مسیح است (اول قرن‌تین 9:21)، و در اینجا دست‌کم همان قاعده‌هایی معتبرند که در بخش اخلاقی شریعت موسی آمده‌اند.⁴⁰ «شریعت مسیح» (غلاطیان 6:2) به‌عنوان شریعت روح حیات (8:2) و فرمان (تازه) محبت (یوحنا 13:34؛ 15:12 و جاهای دیگر) هرچند به شریعت موسی پیوند می‌خورند و هیچ‌جا با آن در تضاد نیستند، اما بسیار فراتر می‌روند. اکنون ایمانداران تقلیدکنندگان خدا و مسیح شده‌اند. این معتبر است: در محبت رفتار کنید، در محبت مسیح که خود را تا مرگ داد (افسیان 5:2)؛ این بیش از یک شریعت است. شریعت موسی در اینجا گویی عقب می‌ماند و دیگر نمی‌تواند در پرتو مکاشفهٔ پسر خدا و کار رستگاری او از معیار تازه پیروی کند. این بیان یک رابطه است، این پسرخواندگی است، این هدایت شخصی است، این خلقتی تازه است (غلاطیان 15:16-6).

مکاشفه و به کار بستن اصول اخلاقی جاودانی خدا در دوره‌های گوناگون تاریخ نجات تغییر می‌کند. هرچند شریعت موسی اعتبار خود را از دست داده است، اصول اخلاقی جاودانی خدا که در شریعت موسی بیان شده‌اند، پابرجا می‌مانند. زیرا آن‌ها را در شریعت مسیح باز می‌یابیم. پولس نمونه‌ای در رومیان 8:13-10 می‌آورد. فرمان حیات تازه این است که یکدیگر را محبت کنیم. با این کار شریعت موسی را نیز به جا می‌آوریم، زیرا محبت خلاصهٔ شریعت است (غلاطیان 5:14-5).

40. ده فرمان در عهد جدید: جز فرمان سبت، همهٔ آن فرمان دیگر (اخلاقی) در عهد جدید نه تنها تکرار می‌شوند، بلکه سخت‌گیرانه‌تر می‌شوند و/یا از یک نهی به فرمانی مثبت تبدیل می‌شوند! فرمان اول: اول قرن‌تین 8:4-6؛ فرمان دوم: اول قرن‌تین 10:7، 14؛ فرمان سوم: کولسیان 3:8؛ فرمان پنجم: افسسیان 6:2؛ فرمان ششم: متی 5:22؛ اول یوحنا 3:16؛ فرمان هفتم: متی 5:28؛ افسسیان 5:25؛ فرمان هشتم: افسسیان 4:28؛ اول یوحنا 3:17؛ فرمان نهم: افسسیان 4:25؛ فرمان دهم: افسسیان 5:5؛ اول تیموتائوس 6:10 و جاهای دیگر.

15؛ اول تیموتائوس 1:5-11؛ متی 22:34-40). این خلاصه، یعنی محبت، با شریعت مسیح نیز مطابقت دارد.

مسیح از یک سو پایان، اما همچنین هدف و تحقق شریعت موسی است (رومیان 10:4). او تنها کسی است که شریعت موسی را به طور کامل نگاه داشت. اما افزون بر این، در انسان عیسی مسیح شریعت اخلاقی جاودانی خدا به طور کامل آشکار می شود. مسیح به عنوان کلمه جاودانی (یوحنا 1:1-3) در شخص خود بیان کامل اراده و شریعت خداست. «شریعت مسیح» مکاشفه ای کامل از شریعت اخلاقی جاودانی خدا را در بر می گیرد و از این رو بر شریعت عهد عتیق برتری دارد. از همین رو معیار مسیحی اکنون دیگر حرف شریعت موسی نیست، بلکه یک شخص است: خود مسیح به واسطه روح در دل های ما نوشته شده است.

به سخن دیگر: واقعیت های عهد تازه به اجرا درمی آیند. شریعت در دل ها (یعنی در کانون اراده و تصمیم انسان) کاشته می شود، تا این اشخاص بتوانند از درون و به واسطه نیروی روح القدس بر طبق این شریعت زندگی کنند. این شریعت را کسی جز خود مسیح مجسم نمی کند (عبرانیان 8:10؛ 10:16؛ دوم قرنتیان 3:6، 18؛ ارمیا 31:31-34؛ 32:40؛ حزقیال 24:36-27).

7.7 آیه 5: بر حسب جسم یا بر حسب روح بودن

زیرا آنان که بر حسب جسم اند، به آنچه از آن جسم است می اندیشند؛ اما آنان که بر حسب روح اند، به آنچه از آن روح است.

پولس از ادامه دادن آن دو خطی که در رومیان 5:12 آغاز کرده است، در ادامه دست برنمی دارد. او در این زمینه درباره این نمی نویسد که آیا مسیحی روحانی یا جسمانی زندگی می کند. هنوز هم دغدغه او تمایز بنیادین است. «بر حسب جسم بودن» یعنی هنوز به خانواده آدم تعلق داشتن. اما کسانی که «بر حسب روح اند»، «در مسیح» هستند. با این همه، هر دو جایگاه امری انتزاعی نیستند. زندگی، اندیشه و عمل رنگ می گیرد - یا از روح یا از جسم. جسم به بی ایمان شکل می دهد، روح به ایماندار.

جسم سرشت گناه‌آلود انسان است - آن چیزی که او در سراسر هستی و شیوه زندگی‌اش به واسطه گناه ساکن در درون شده است. بی‌ایمان «جسم» است (یوحنا 3:6). او از جسم و بر حسب جسم زندگی می‌کند؛ به خود و به آنچه این جهانی است روی آورده است. نمی‌تواند جز این کند، حتی اگر بخواهد. جسمش او را تعیین می‌کند. خواستن، اندیشیدن و عمل کردنش با پویایی آنچه این جهانی، دیدنی و دنیوی است مشخص می‌شود.

اما مسیحی «بر حسب روح» است. این بدان معناست که روح نجات را به او اختصاص داده است و او خاستگاه تازه خود را از آنجا می‌گیرد: آنچه از روح مولود شد، روح است (یوحنا 3:6). بر این پایه، جهتی تازه در زندگی، علایقی تازه و نگاهی به آنچه جاودانی و آسمانی است پدید می‌آید.

7.8 آیات 6-7: مرگ و حیات، دشمنی و سلامتی

زیرا فکر جسم مرگ است، اما فکر روح حیات و سلامتی است، زیرا فکر جسم دشمنی با خداست، چون تابع شریعت خدا نیست، زیرا نمی‌تواند هم باشد.

تفاوت از این روشن‌تر نمی‌تواند باشد. تمایل (فکر) جسم مرگ را، یعنی فناپذیری و فساد را، در خود دارد. انسانی که هنوز در جسم است، این را در نمی‌یابد. او گمان می‌کند که می‌تواند به خواست خود زندگی کند، اما گناه او را بازیچه کرده است. او متوجه نیست که این زندگی به مرگ (هم جسمانی و هم جاودانی) می‌انجامد. او مرگ را، با آنکه از آن می‌ترسد، امری عادی می‌داند و این پیوند جسم و مرگ را نمی‌شناسد.

اما روح خدا حیات و سلامتی پدید می‌آورد. این حیات زیستی نیست، بلکه حیات روحانی یا جاودانی است. صلح با خدا پایه این حیات تازه است. سلامتی آن چیزی است که همه انسان‌ها در اشتیاقش‌اند، اما تنها در نیروی روح‌القدس به دست می‌آید. زندگی در روح با این سلامتی مشخص می‌شود؛ سلامتی‌ای است که ایماندار را با اعتماد در دست خدا آرام نگاه می‌دارد. پولس در نامه‌های تعلیمی‌اش توضیح می‌دهد که این حیات روحانی و این سلامتی چگونه در هستی انسانی ما

نمایان می‌شوند. در اینجا او هنوز در همان تقابل بنیادین باقی می‌ماند که انتزاعی به نظر می‌رسد.

ذات جسم گناه‌آلود امری منفعل نیست. این ذات، حتی اگر چنین درک نشود، در دشمنی با خداست. جسم شریعت را رد می‌کند. اقتدار خدا برای جسم دشمن است. ذات جسم این است که خدا را از زندگی بیرون براند. جسم از نگاه داشتن شریعت خدا ناتوان و ناخواهان است. این دربارهٔ مسیحی نیز صدق می‌کند. جسم او، یا طبیعت جسمانی کهنهٔ او که در جایگاه تازهٔ نجات نیز هنوز در او هست، درست همین‌گونه رفتار می‌کند (اگر آزادی آن را بیابد) و آن نیز نمی‌تواند شریعت را نگاه دارد. جسم درون ما نیز دشمنی با خداست. اما ما «در جسم» نیستیم، چنانکه آیهٔ بعد نشان می‌دهد:

7.9 آیات 8-9: در جسم بودن و در روح بودن

اما کسانی که در جسم هستند، نمی‌توانند خدا را خشنود سازند. ولی شما در جسم نیستید، بلکه در روح، اگر به‌راستی روح خدا در شما ساکن باشد. اما اگر کسی روح مسیح را نداشته باشد، از آن او نیست.

مقصود از اصطلاح «در جسم بودن» آن چیزی است که انسان به‌طور طبیعی، به‌عنوان فرزند آدم، هست. زندگی او در هر آنچه هست و انجام می‌دهد، از همین نقش می‌پذیرد و به‌وسیلهٔ آن تعیین می‌شود. این محیط زندگی اوست، همان‌گونه که آب محیط زندگی ماهی است. پولس می‌گوید باید بی‌هیچ تردیدی روشن باشد که در جسم هرگز نمی‌توان خدا را خشنود ساخت، حتی با کمک گرفتن از شریعت.

مسیحی دیگر «در آدم» نیست، بلکه «در مسیح» است، و این در اینجا با این واقعیت یکی دانسته می‌شود که او «در روح» است. از آنجا که روح خدا در هر ایمان‌داری ساکن است، او نیز از زمانی که این روح او را تصاحب کرده است «در روح» قرار دارد. اگر در روح هستیم، پس در شخص روح‌القدس هستیم، همان‌گونه که در شخص مسیح هستیم. این شخص الهی، یعنی روح خدا، نیز همانند مسیح در ما ساکن است. نتیجه این است که اکنون وضعیت ما «در روح» توصیف می‌شود. ما «در مسیح» هستیم و «در روح‌القدس» هستیم. به بیان دیگر، ما در خدا هستیم

(کولسیان 3:3؛ اول تسالونیکیان 1:1؛ دوم تسالونیکیان 1:2؛ اول یوحنا 4:15-16؛ یهودا 1). این «خانه» تازه ما است، فضای تازه زندگی ما، که از حیات، فیض، سلامتی و عدالت پر است. «در روح بودن» یعنی از این پس روح خدا ثمره خود را در ما پدید می‌آورد و فکر یا به عبارتی تمایل ما را هدایت می‌کند. این روح به هیچ روی به گونه‌ای دیگر یا مستقل از عیسی مسیح، که ما در او جای داده شده‌ایم، عمل نمی‌کند. از همین رو همین روح «روح مسیح» نیز نامیده می‌شود. مسیح کانون و هدف این زندگی تازه است، و روح خدا همهٔ اهتمام خود را به کار می‌برد تا مسیح را در زندگی ما بزرگ سازد.

اگر در زندگی ایماندار مسیح جلوه‌ای نداشته باشد و آن شخص او را دوست نداشته باشد، نتیجه تنها می‌تواند این باشد که او از آن مسیح نیست. این فراخوانی به خودآزمایی است، تا هیچ‌کس در امنیتی دروغین آسوده خاطر نماند. روح مسیح در اینجا به مهربانی می‌ماند که نشان می‌دهد انسان ملک چه کسی است. هرچند در اینجا از مهر شدن با روح القدس سخنی به میان نمی‌آید (مقایسه کنید با افسسیان 1:13)، اما نشانهٔ مالکیت (یعنی این واقعیت که ضمیر «او» به معنای تعلق به مسیح به کار رفته است) به این جنبه اشاره می‌کند.

7.10 آیات 10-11: روح خدا و نجات بدن ما

اما اگر مسیح در شماست، بدن به سبب گناه مرده است، ولی روح به سبب عدالت حیات است. و اگر روح او که عیسی را از مردگان برخیزانید در شما ساکن باشد، او که مسیح را از مردگان برخیزانید، بدن‌های فانی شما را نیز زنده خواهد ساخت به سبب روحش که در شما ساکن است (یا: به واسطهٔ روحش که در شما ساکن است).

7.10.1 جایگاه نجات ما – وجه اخباری نجات – «هم‌اکنون»

- ما در مسیح عیسی هستیم.
- ما در روح هستیم.

- ما بر حسب روح هستیم.
- روح القدس در ما است.
- ما روح مسیح را داریم.
- مسیح در ما است.

میان مسیح و روح هماهنگی چشمگیری وجود دارد. آن‌ها دو شخص متفاوت‌اند، اما **یک** هدف دارند. در الوهیت، در تثلیث پدر، پسر و روح القدس، جز این نمی‌تواند باشد. خدای سه‌گانه در نجات ما در کار بود، و اکنون نیز در تقدیس ما در کار است!

7.10.2 زیستن و مردن

مرگ در باب‌های 5 تا 8 بارها و بارها مطرح می‌شود. آنچه در پیش‌زمینه قرار دارد مرگ جسمانی است، که البته نمی‌توان آن را از مرگ جاودانی (پیامد حکم محکومیت خدا) جدا کرد. بدن ما هنوز زیر این پیامد گناه است. پیداست که پولس در اینجا جنبه درونی – مسیح در شما – را از جنبه بیرونی، یعنی از بدن، متمایز می‌کند. بدن مرده است (محکوم به مرگ، رو به مرگ) – به سبب گناه. اما این درباره جنبه درونی صدق نمی‌کند، زیرا آن در دست روح حیات است. نجات خدا نخست بر جنبه درونی انسان اثر می‌گذارد. این جنبه درونی دقیق‌تر توصیف نمی‌شود (مثلاً با به کار بردن اصطلاحات «جان» یا «روح»)، بلکه تنها با ضمیر شخصی «شما» به آن اشاره می‌شود. روحی که در اینجا نام برده می‌شود، در این بافت، روح انسانی نیست، بلکه روح الهی است. این روح به واسطه شریعت روح حیات، حیات پدید آورده است (8:2).

همان‌گونه که گناه مسئول مرگ است، در ایماندار عدالت خدا مسئول حیات است. عدالت بنیاد زندگی تازه است. عمل عادلانه یگانه عیسی مسیح به عادل شمرده‌گی حیات انجامید (5:18)؛ ما در جایگاه عادلان قرار داده شده‌ایم (5:19).

ما هنوز در بدن هستیم، بدنی که در اساس با بدن یک بی‌ایمان تفاوتی ندارد. اینکه مسیح در ما است، در زندگی زمینی بر بدن اثر نمی‌گذارد. بدن به این سبب از هم‌اکنون فناپذیر نمی‌شود. اما این تنها موقتی است، زیرا نیروی رستاخیز در

مسیح بدن را نیز دربر خواهد گرفت. هدف نجات الهی کل انسان، به عنوان یک واحد کامل، است. موضوع تنها «نجات جان» نیست، بلکه بیش از آن بازگرداندن آفرینش نخستین است.

و حتی این هم کم گفتن است، زیرا نجات تنها وضعیت نخستین آدم را که به صورت خدا آفریده شد باز نمی گرداند، بلکه ما را به صورت پسرش دگرگون خواهد ساخت (29:8). زیرا روزی می آید که ما مانند او، یعنی عیسی، خواهیم بود (اول یوحنا 2:3). ما در آن روز دیگر صورت آن «خاکی» (صورت آدم) را بر خود نخواهیم داشت، بلکه صورت آن آسمانی را، یعنی مسیح را (اول قرنتیان 15:49). رستاخیز نشان خواهد داد که خدا برای جلال خود و برای نجات ما بر **همه** پیامدهای گناه چیره شده است.

7.10.3 روح خدا و بدن

روح خدا که در ما ساکن است، دلیل آن است که روزی برخیزانیده خواهیم شد. این روح در بدن ما ساکن است و بدن ما را بر عهده گرفته است. بدن ما معبد روح القدس شد، بدن از آن روح است (اول قرنتیان 6:19)؛ روح ضمانت رستاخیز آینده ما از مردگان است. دلیل برخیزانیده شدن در آینده این است که اکنون، در حالی که در بدن زمینی خود زندگی می کنیم، روح در ما ساکن است. روح می خواهد دوباره در این معبد ساکن شود، زیرا پس از آنکه مرگ جسمانی فرا رسید، ناچار شد آن را برای مدتی ترک کند. خداوند عیسی می گوید که روح تا ابد با ما خواهد بود (یوحنا 14:16)؛ او در بدن رستاخیزی ما نیز ساکن خواهد بود. مهم است که این پیوند روح با **بدن** خود را ببینیم، زیرا اغلب این روح را تنها با **روح** انسانی خود مرتبط می دانیم.

روح القدس از یک سو **دلیل** برخیزانیده شدن بدن های ما است، و از سوی دیگر **ابزار** خدا نیز برای برخیزانیدن بدن های ما خواهد بود.

7.10.4 چرا همین حالا فناپذیر نیستیم؟

آیا خدا نمی‌توانست همین حالا، همراه با نجاتش، به بدن ما فناپذیری ببخشد؟ چرا بدن (اگر مسیح پیش از آن بازنگردد) گاهی باید بیمار شود و از مرگ بگذرد؟ به نظر می‌رسد پاسخ این باشد: خدا برای جهان نقشه‌ای دارد. هدف او خلقت تازه است. این خلقت تازه در ما آغاز شده است؛ ما (ایمانداران) هم‌اکنون بخشی از خلقت تازه هستیم، به اصطلاح «پیش‌درآمدی» از آن، نوبری از آن. دوران تازه در ما آغاز شده است: «هم‌اکنون» و در همان حال «هنوز نه» – وضعیت میانی ما در راه رسیدن به تحقق نهایی را می‌توان چنین توصیف کرد.

تصور کنید که ما همین حالا فناپذیر بودیم. در آن صورت هر کسی تنها به همین دلیل با میل مسیحی می‌شد، تا او نیز فناپذیر شود. اما خدا خبر خوش را می‌فرستد تا انسان‌ها توبه کنند و ایمان آورند. این پرسش در این نامه مستقیماً مطرح نمی‌شود، با این حال پولس در همین باب به مسئله رنج‌ها و مصیبت‌ها و به رستگاری بدن ما می‌پردازد. ما در تنش «هم‌اکنون – هنوز نه» زندگی می‌کنیم، که در این است که بدن هنوز در معرض بیماری‌ها و مرگ است، اما ما برکت کامل نجات را که پیش‌چشیدی از ابدیت است، از هم‌اکنون دریافت کرده‌ایم. پاسخ پرسشی که در عنوان این بخش مطرح شد، در رومیان 8:24 آمده است: ما در امید نجات یافته‌ایم (مقایسه کنید با متن ER، ترجمه آلمانی کتاب مقدس). اما امیدی که دیده شود (برای نمونه به شکل بدن فناپذیر)، امید نیست.

8. رومیان 8:12-17: وجه امری نجات - زندگی در پیروزی

نجات خدا با ثبت شدن نام ما در دفتر حیات پایان نمی‌یابد، بلکه مستقیماً در زندگی روزمره اثر می‌گذارد. در آنجاست که نجات دیدنی می‌شود. زندگی تازه نه تنها «رابطه خدمتی» تازه‌ای را دربر دارد (از یک بردگی به بردگی دیگر)، بلکه پیش از همه «رابطه محبتی» را؛ ما به فرزندخواندگی خدا درآمدیم و بدین‌سان فرزندان خدا شدیم. به‌عنوان فرزندان خدا، اکنون در راهی هستیم که از میان آفرینشی سقوط کرده و دنیایی دشمن می‌گذرد. این وضع تا روزی که بدن‌های ما دگرگون شوند، همچنان باقی خواهد ماند. این امر از راه رستاخیز (کسانی که در مسیح خفته‌اند) یا به‌طور مستقیم (از راه دگرگون شدن کسانی که در آن زمان هنوز زنده‌اند) رخ می‌دهد - آن هم به هنگام آمدن عیسی. آنگاه سرانجام پسرخواندگی ما کامل می‌شود (8:23) و به جلال آینده می‌رسیم (8:18).

پولس نجات رومیان را زیر سؤال نمی‌برد. او آنان را برادران خطاب می‌کند، کسانی که روح خدا به آنان اطمینان می‌دهد که فرزندان خدا هستند. ما برای همیشه فرزندان خدا هستیم، زیرا آینده آشکار خواهد کرد و باید آشکار کند آنچه را که اکنون تنها با ایمان (و هنوز نه به‌طور دیدنی) درمی‌یابیم. وقتی او اکنون (مانند همه نامه‌هایش) از «اگر» و «آنگاه» سخن می‌گوید و درباره نجات جمله‌های شرطی⁴¹ به کار می‌برد، این را نمی‌گوید تا آنان را دچار تردید کند. او با این کار نه تردید را بیان می‌کند و نه یقین را. بلکه از آنان می‌خواهد که از خود پرسش‌هایی خودانتقاده بپرسند: من چه وضعی دارم؟ آیا روح را دارم؟ آیا در راه درست هستم؟ او به‌طور ضمنی فرض می‌گیرد که آنان به این پرسش‌ها پاسخ مثبت می‌دهند. این‌ها هشدارهایی‌اند که با وجود یقین نجات، ما را فرا می‌خوانند تا آن شویم که هستیم. ما باید زندگی‌ای را که از خدا دریافت کرده‌ایم، به‌راستی زندگی کنیم. این هشدارها برای آن‌اند که به هدف برسیم. نگاه ما را به «هنوز نه» معطوف می‌کنند - به پیش رو، به جلال خود خدا، جایی که در آن در خانه خواهیم بود.

41. یعنی جمله‌هایی که با شرط همراه‌اند.

8.1 آیه 12: دیگر مدیون جسم نیستیم

پس ای برادران، ما مدیونیم، اما نه به جسم، تا بر حسب جسم زندگی کنیم.

برای همه کسانی که در مسیح عیسی هستند، این یک الزام است که از این پس دیگر بر حسب جسم زندگی نکنند. پولس جسم، یعنی سرشت گناه‌آلود، را در تضاد با روح به قدر کافی روشن توصیف کرده است. ادعای مالکیت جسم به گذشته تعلق دارد: ما آزاد شده‌ایم. جسم به عنوان بخشی از انسان بودن ما برداشته نشد، بلکه بی‌اثر گردید. دیگر حق ندارد زندگی ما را تعیین کند. از این رو محال است که هنوز به هر شکلی مدیون این جسم باشیم. اما جسم چنان رفتار می‌کند که گویی ما مدیون آن هستیم، یعنی به آن ملزمیم، همان‌گونه که پیش از بازگشت به خدا نیز چنین بود. اشاره به برادران ضروری است، زیرا ما همچنان آسیب‌پذیر می‌مانیم: ما نماینده کسانی هستیم که تا آخرین روز خود در بدن در برابر وسوسه جسم آسیب‌پذیرند.

پس آیا اکنون مدیون روح هستیم؟ بی‌گمان انتظار داشتیم که پولس جمله را این‌گونه به پایان برساند. اما او به جای آن توصیف می‌کند که زندگی بر حسب جسم چگونه پایان می‌یابد و زندگی در قوت روح چگونه است:

8.2 آیه 13: زندگی یا مرگ

زیرا اگر بر حسب جسم زندگی کنید، خواهید (باید) مرد؛ اما اگر به واسطه روح اعمال بدن را بکشید، زنده خواهید ماند.

سخنان پولس بی‌پیرایه است. هشدار روشن است: ای برادران، اگر بر حسب جسم زندگی کنید، خواهید مرد. ذات جسم، یعنی دشمنی با خدا، حتی در ایماندار نیز بی‌تغییر می‌ماند. «بر حسب جسم زندگی کردن» توصیف انسان‌هایی است که در جسم هستند (8:5-8). این هشدار است که باید از خودفریبی حفظ کند. اگر کسی بر حسب جسم زندگی کند، این امکان هست که او در جسم باشد - یعنی در راه پنهانی که به هلاکت جاودانی می‌انجامد. اما این هشدار در اینجا خطاب به

برادران (راستین) است! با وجود این واقعیت که پولس به نجات آنان یقین دارد و آن را زیر سؤال نمی‌برد، هشدار را بر زبان می‌آورد: بر حسب جسم زندگی نکنید، زیرا این مرگ به بار می‌آورد! و او در این بافت مرگ جاودانی را در نظر دارد.

8.2.1 وعده‌ها و هشدارها، و نجات جاودانی

این هشدار به برادران، به از دست رفتن احتمالی نجات اشاره دارد. آیا این همان امکانی است که پولس با این هشدار در نظر می‌گیرد؟ من چنین فکر نمی‌کنم. تابلوهای راهنمایی و رانندگی از پیامدهای ممکن هشدار می‌دهند، نه از پیامدهای محتمل. وقتی در جاده رانندگی می‌کنیم، تصمیم‌هایی می‌گیریم که بر ایمنی ما اثر می‌گذارند. تابلوها از پیچ‌ها، باد جانبی و عبور حیوانات وحشی هشدار می‌دهند. آن‌ها برای این نیستند که مرا دچار تردید کنند. قرار نیست مرا بترسانند که ممکن است تصادف کنم، چون توانایی رانندگی به قدر کافی خوب را ندارم. بلکه از خطرهای گوناگون و واقعی هشدار می‌دهند. آن‌ها تصور مرا برمی‌انگیزند که اگر هشدارها را نادیده بگیرم، چه ممکن است رخ دهد. تناقضی نیست که از یک سو وعده خدا را داشته باشیم و در همان حال هشدار را نیز بشنویم، زیرا نباید در کوشش‌های خود برای بهره‌مند شدن از این وعده سستی کنیم. از زندگی پولس مقایسه‌ای سودمند در دست است. در سفرش به روم، کشتی در طوفانی سخت گرفتار می‌شود، چنان‌که همه از زنده ماندن ناامید می‌شوند. در این وضعیت پولس، به مضمون، وعده‌ای را که از فرشته‌ای دریافت کرده بود بازگو می‌کند: «همه نجات خواهند یافت!» پس از چند روز خشکی پدیدار می‌شود، و چند تن از ملوانان می‌خواهند با قایق کوچک کشتی بگریزند، تا

جان خود را نجات دهند. پولس به سربازان هشدار می‌دهد که نگذارند چنین کنند، زیرا بدون ملوانان همه هلاک می‌شدند (اعمال رسولان 27). آیا پولس هشدار داد که وعده خدا شاید تحقق نیابد؟ یا او به عقل آنان رو می‌آورد، زیرا پیش‌بینی می‌کند چه رخ خواهد داد اگر به وعده خدا پایبند نمانند؟ وعده استوار و هشدار جدی در این داستان درست همان نسبتی را با هم دارند که وعده‌های کتاب مقدس

(که به ما اطمینان می‌دهند در پایان نجات خواهیم یافت) با هشدارها و اندرزهای کتاب مقدس (که از ما می‌خواهند در ایمان به عیسی مسیح تا رسیدن به هدف پایداری کنیم).

«خدا از پیامدهای ممکن هشدار می‌دهد، نه از پیامدهای محتمل. دربارهٔ ما نیز چنین است. کتب مقدس به ما می‌گویند که خدا همهٔ کسانی را که در عیسی مسیح هستند، استوار نگاه می‌دارد (29:8-39). در همان حال ما را اندرز نیز می‌دهند که در اطاعت از عیسی مسیح پایداری کنیم، زیرا در غیر این صورت برای همیشه هلاک می‌شویم (12:8-13). آیا این تناقضی بی‌امید است؟ آیا باید در وعده‌های خدا شک کرد تا بتوان از هشدار او اطاعت کرد و ایمان داشت؟ نه! خدا ما را در مسیح استوار نگاه می‌دارد، با به کار بردن هشدارها و اندرزهایی که درست مانند دعوت آغازین انجیل، در قالب امکان‌ها یا شرط‌ها بیان می‌شوند. خدا هرگز با وعده‌هایش تناقض نمی‌گوید...⁴² او عقل ما را مخاطب می‌سازد تا در برابر ناطاعتی، به او ایمان آوریم و از او اطاعت کنیم. از این رو خدا ایمان ما را تقویت

42. نویسندهٔ این نقل قول در اینجا می‌خواهد روشن سازد که هرگز نمی‌توان وعده‌ها و هشدارهای خدا را در برابر یکدیگر قرار داد.

می‌کند، با این اطمینان که ما را تا پایان نگاه خواهد داشت، اما همچنین با این کار که ما را» با تأکید یادآوری می‌کند «که به عیسی مسیح استوار و وفادار بمانیم.»⁴³

برکت‌ها و وعده‌ها - وابسته به شرط‌ها	
رومیان 8:13 زیرا اگر بر حسب جسم زندگی کنید، خواهید مرد؛ ...	... اما اگر به واسطه روح اعمال بدن را بکشید، زنده خواهید ماند.
رومیان 8:14 زیرا همه کسانی که به واسطه روح خدا هدایت می‌شوند، ...	... آنان پسران خدا هستند.
رومیان 8:17 ... اگر به راستی در رنج شریک باشیم، ...	... تا در جلال نیز شریک شویم.
اول قرنثیان 2:15-1 ای برادران، شما را از انجیلی که به شما بشارت دادم آگاه می‌سازم، که آن را پذیرفتید و در آن نیز استوارید و به واسطه آن نیز نجات می‌یابید، ...	... اگر کلامی را که به شما بشارت دادم محکم نگاه دارید، مگر آنکه بیهوده ایمان آورده باشید.
غلاطیان 6:9 اما از نیکوکاری خسته نشویم، زیرا در موسم خود درو خواهیم کرد، ...	... اگر سست نشویم.
کولسیان 23-1:21 شما را ... اکنون در بدن جسمانی خود به واسطه مرگ آشتی داده است، تا شما را مقدس و بی‌عیب و بی‌ملامت در حضور خود حاضر سازد، ...	... به شرط آنکه در ایمان بنیاد نهاده و استوار بمانید و از امید انجیل منحرف نشوید.
دوم تیموتائوس 2:5 و اگر کسی در مسابقه‌ای نیز بکوشد، تاج نمی‌گیرد، ...	... مگر آنکه طبق قاعده کوشیده باشد.
دوم تیموتائوس 13-2:12 اگر پایداری کنیم، ... اگر او را انکار کنیم، ... اگر بی‌وفا باشیم - ...	... با او سلطنت نیز خواهیم کرد. ... او نیز ما را انکار خواهد کرد. ... او وفادار می‌ماند، زیرا نمی‌تواند خود را انکار کند.
عبرانیان 3:6 ... اما مسیح همچون پسر بر خانه او، و خانه او ما هستیم، ...	... اگر به راستی دلیری و فخر امید را تا به آخر استوار نگاه داریم.
دوم پطرس 1:10 پس ای برادران، بیشتر بکوشید تا دعوت و برگزیدگی خود را استوار سازید؛ ...	... زیرا اگر این کارها را بکنید، هرگز نخواهید لغزید.
مکاشفه 2:7 به آن کس که غالب آید، ...	... از درخت حیات که در وسط بهشت خداست، خواهیم داد که بخورد.
مکاشفه 2:11 هر که غالب آید، ...	... از موت ثانی ضرر نخواهد یافت.
مکاشفه 3:5 هر که غالب آید، ...	... به جامه سفید ملبس خواهد شد، و نام او را از دفتر حیات محو نخواهم ساخت، و نام او را در حضور پدرم و فرشتگانش اقرار خواهم کرد.

43. توماس شراینر (Thomas Schreiner), Mit Ausharren laufen – Gibt es Heilsgewissheit ohne Heiligung?, Oerlinghausen, 2009, ص. 219.

هشدارها و وعده‌هایی که به شرط پایداری و غالب آمدن پیوند خورده‌اند، برای آن نیستند که ما را دچار ترس و وحشت کنند. بلکه آن‌ها، همچون وجه اخباری نجات و وجه امری نجات، دو روی یک سکه‌اند.

این شرط‌ها را نباید بی‌اثر ساخت. همچنین قرار نیست با آن‌ها تهدید شویم که ممکن است نجات را دوباره از دست بدهیم. برکت‌ها و شرط‌ها تنش پدید می‌آورند که در آن نباید سست و تنبل شویم، بلکه باید هشیار و هدفمند در ایمان پیشرفت کنیم.

8.2.2 به‌واسطه روح اعمال بدن را کشتن

ما باید بی‌هیچ سازشی هر امکان شکوفایی را از جسم دریغ کنیم. زندگی در روح، یا به عبارتی پیروزی بر جسم، همان زندگی عادی مسیحی است که خدا خواسته است. جسم، یعنی طبیعت گناه‌آلود، هنوز در ایماندار وجود دارد و پیوسته می‌کوشد نفوذ به دست آورد. حوزه نفوذ و میدان عمل آن، بدن است با همه حواس، کارکردها و توانایی‌هایش. البته این خود بدن نیست که بد است و باید کشته شود. بلکه بدن میدان بازی جسم است، ابزار جسم، یعنی ابزار گناه.

این جسم همچنان تنها سزاوار مرگ است، و پیش‌تر در جُلُجتا داوری شده است (8:3). پولس در اینجا فرمان نمی‌دهد که خود جسم را بکشیم، بلکه اعمال (جنبش‌ها، رفتارها، نشانه‌های حیات) جسم را. در برابر هر جنبش جسم باید موضع بگیرم. باید تصمیم بگیرم و جایگاهم را روشن کنم. برای این کار، مجوزی برای کشتن از سوی خدا هست. اگر تمایلی گناه‌آلود بخواهد پنهانی به افکارم راه یابد و گسترش پیدا کند، اگر جسم بخواهد مرا به احساس یا عملی گناه‌آلود بکشانند، آنگاه باید کاملاً هشیار به آن واکنش نشان دهم و همیشه همان شیوه عمل را آشکار سازم. اینجا جای انفعال نیست، بلکه جای هشیاری یا به عبارتی واکنش فوری است. «کشتن» یعنی تحمل نکردن هیچ چیزی که از جسم می‌آید. این ممکن است گریختن فوری نیز معنا بدهد، مثلاً از وسوسه جسمانی.

اما این نبرد، نبرد خود من نیست، بلکه نبردی است در قوت یاوری نیرومند، یعنی روح. به بیان دقیق‌تر، موضوع در اینجا یک نبرد نیست، بلکه یک «اعدام» است. ما کل جسم را (به‌عنوان طبیعت گناه‌آلود و ذات آدمی) هدف نگرفته‌ایم، بلکه اعمال آن را. این اعمال تهدیدی همیشگی‌اند، اما تنها هنگامی باید «کشته» شوند که پدیدار شوند. جسم همیشه هست، اما عمل جسم نه. با اصطلاح «اعدام» نباید چیزی را زیبا جلوه داد، چنان‌که گویی این رویارویی بازی کودکانه یا روندی خودکار و پیروزمندانه است - با تضمین پیروزی. زندگی روزمره ما هرگز طبق برنامه پیش نمی‌رود، به‌سختی قابل پیش‌بینی است، و بارها با چالش‌های تازه روبه‌رو می‌شود. به همین سان، نیرنگ‌ها و ترفندهای جسم ما همیشه گواه آن‌اند که ماهرانه و غافلگیرانه حمله می‌کند. دوست جسم ما دنیاست، روزگار شریر. این اتحاد کار را برای ما آسان نمی‌کند. جسم در ما با نخستین ضربه آرام نمی‌گیرد و عقب نمی‌نشیند. هنگامی که کمتر از همه انتظارش را داریم و کمتر از همه به آن نیاز داریم، دوباره سر بر می‌آورد.

جسم سرسخت است، نه از پیری فرسوده می‌شود و نه خسته. دربارهٔ ویژگی جسم، نباید خود را به هیچ توهمی بسپاریم.

پس این نبردی نیست که در آن پیوسته جسم را به خاک بیفکنیم. این نبرد پیش‌تر در جُلُجُتا رخ داده است. در این پیروزی و به‌واسطهٔ قوت روح می‌توانیم اعمال بدن را بکشیم. می‌توانیم اطمینان داشته باشیم که (اگر همان قاطعیتی را که هم‌اکنون توصیف شد به کار ببریم) با گذشت زمان این فریب و وسوسهٔ جسم را دیگر همچون کشمکش همیشگی تجربه نخواهیم کرد. به‌واسطهٔ کار خدا در ما، دوری کردن از بدی، جا ندادن به آن و برگزیدن خودبه‌خودی نیکی، یعنی ارادهٔ خدا، همچون ارادهٔ خودمان، به طرز فکر و به عادت ما تبدیل خواهد شد.

8.2.3 «مرده شمردن» یا «کشتن»؟

پولس در رومیان 6:11 پیش‌تر گفته بود که باید خود را برای گناه مرده بشماریم، اما برای خدا در مسیح عیسی زنده. اما در 8:13 از کشتن سخن می‌گوید. در نگاه

نخست این دو فرمان با یکدیگر تناقض دارند. فرمان نخست ماهیتی منفعل‌تر دارد و فرمان دوم ماهیتی فعال‌تر.

با رومیان 6:11 هنوز همه‌چیز دربارهٔ پیروزی ما بر گناه در زندگی مان گفته نشده است. رویارویی با گناه و جسم با این به دست نمی‌آید که تنها خود را برای گناه مرده بشماریم. اگر بکوشیم با «خود را به مردن زدن» از فریب بگریزیم، چون وسوسه نمی‌تواند به مرده حمله کند، این هرچند دیدگاهی رایج است، اما راه حل نیست. جسم هنوز در من زنده است؛ من می‌توانم آن را مرده اعلام کنم، اما متوجه خواهم شد که مرده **نیست**. این مرا به کشمکشی طاقت‌فرسا می‌کشانند، که در این است که با کوشش پیوسته برای مرده شمردن خود، بسیار بر خودم و بر وسوسهٔ گناه تمرکز می‌کنم. این پاسخ نامه به رومیان به مسئلهٔ گناه و جسم **نیست**. خود را برای گناه مرده شمردن چه معنایی دارد؟ یعنی پذیرفتن کار نجات‌بخش مسیح، که در آن زندگی کهنهٔ من، انسان کهنهٔ من، با مسیح مصلوب (کشته) شد. خود را «برای گناه مرده» شمردن با این ربط ندارد که در وسوسه به وسیلهٔ گناه چگونه رفتار کنم، بلکه در رومیان 6 موضوع پذیرفتن آن چیزی با ایمان است که خدا یک بار برای همیشه برای من انجام داده است. این بیرون از من، 2000 سال پیش، رخ داد. در آنجا خدا زندگی کهنه را محکوم کرد و در مرگ مسیح به پایان رساند. این کار نجات‌بخش را با ایمان صد در صد برای خود می‌پذیرم. اکنون در مسیح زندگی تازه‌ای دارم. باید خود را چنین بشماریم؛ به‌عنوان ایمانداران باید از همین حالا این را مبنا قرار دهیم. بخش دوم جمله («اما برای خدا در مسیح عیسی زنده») توصیف می‌کند که مسیحی چه می‌کند: او در قوت روح زندگی می‌کند، همان‌گونه که در باب 8 توصیف می‌شود. تازه اکنون، در رومیان 8، پولس شرح می‌دهد که من به‌طور کاملاً عملی با جسم گناه‌آلود، با اعمال و رفتارهایش، چه باید بکنم. در اینجا انفعال (چیزی شمردن خود) در دستور کار نیست، بلکه شیوه‌ای قاطع لازم است. این اصلاً قاطع‌ترین کاری است که می‌توان تصور کرد: کشتن.

8.2.4 کشتن - چگونه؟

«کشتن» چگونه است؟ موضوع این است که جسم در زندگی تازه ما دیگر هیچ فرصتی نیابد. خدا به این جسم اعلان جنگ داده است، و ما باید از این نمونه پیروی کنیم، آن هم بی هیچ سازشی. کشتن نخست یعنی اینکه باید یک عمل را به روشنی به عنوان عمل جسم تشخیص داد. باید برایم روشن باشد که چه چیزی از جسم می آید. روح القدس به من کمک می کند، زیرا بی دلیل روح «قدوس» خوانده نمی شود. بارها و بارها برای خود روشن کنیم که هر کاری که می کنیم - بی استثنا - یا به وسیله روح تعیین می شود یا به وسیله جسم. جسم به ویژه در فعالیت ها برای خداوند خطرناک است. جسم «رگه ای» مذهبی نیز دارد؛ می تواند بسیار دیندار باشد. جسم هر استتاری را می شناسد! از این رو سودمند است که بارها از خود بپرسیم: کار من از چه سرچشمه ای است؟

جسم می خواهد غالب باشد و تحمیل کند که عملش انجام و تکرار شود. ما اکنون به روشنی به آن می گوئیم: «نه.» ما جسم را می شناسیم؛ آن دشمنی با خداست. ما با هدایت روح، بی هیچ سازشی می گوئیم: «ایست!» راه دیگری وجود ندارد. یا جسم کار ما را تعیین می کند یا روح. ما به جسم اجازه نمی دهیم عملش را ادامه دهد. پس «کشتن» یعنی محکوم کردن عمل جسمانی: پیش از آنکه کار به عمل واقعی برسد، به همه نیت ها برای انجام آن به روشنی پاسخ رد می دهیم. «کشتن» می تواند شکل های گوناگونی داشته باشد:

- لغو کردن (اشتراک یا سفارش)
- روی برگرداندن
- دست کشیدن
- اعتراف کردن
- دور کردن
- تصمیم گرفتن
- گریختن

- رها کردن
- سکوت کردن
- محکوم کردن
- آنجا را ترک کردن
- چشم برگرداندن
- خواستن
- نابود کردن
- شهادت دادن

- و بسیاری کارهای دیگر -

عهد عتیق نمونه‌ای مناسب به دست می‌دهد که نشان می‌دهد با دشمن چه اندازه باید ریشه‌ای رفتار کرد. عجلون، پادشاه موآبیان، مردی چاق و خودخواه بود - مظهر جسم گناه‌آلود. ایهود، نجات‌دهنده اسرائیل، در اقدامی بی‌باکانه که خدا از آن محافظت کرد، این پادشاه را با شمشیرش از پا درمی‌آورد (داوران 3:12-30).⁴⁴

اگر اعمال بدن را نکشیم، آن‌ها بر ما فرمان خواهند راند. «مارها را بکش، پیش از آنکه تو را بکشند»⁴⁵

پولس راهبرد ریشه‌ای و بی‌رحمانه در برابر هر آنچه از جسم می‌آید را برای کولسیان نیز به همین روشنی توصیف می‌کند:

«پس اعضای خود را که بر زمین‌اند بکشید: زنا، ناپاکی، شهوت، هوس بد و طمع (حرص)، که بت پرستی است.»

کمی بعد این فهرست را ادامه می‌دهد: «... خشم، غیظ، بدخواهی، کفرگویی، سخنان زشت ...» (کولسیان 3:5-11).

خود خداوند عیسی همین راهبرد را توصیه می‌کند و آن را باز تندتر بیان می‌کند: «هر کس به زنی نظر کند تا او را بخواند، همان دم در دل خود با او زنا کرده است»

44. جی. تی. ماوسون (J. T. Mawson), Überwinden ... aber wie?, Schwelm, 1980, صص. 28-44.
45. نقل قول از ژان گیbson (Jean Gibson).

(متی 5:28). «اما اگر چشم راست تو را بلغزانند، آن را درآور و از خود دور انداز، زیرا تو را بهتر آن است که عضوی از اعضایت تباه گردد، از آنکه تمام بدنت در جهنم افکنده شود» (متی 5:29؛ مقایسه کنید با مرقس 9:43-48).

باید در کشمکش با جسم برای ما روشن باشد که اعمال بدن را تنها در نور جُلُجُتا و به واسطه قوت روح القدس می‌توانیم بکشیم و ریشه‌کن کنیم. این خودبه‌خود پیش نخواهد رفت، بلکه در آن تصمیم روزانه ما لازم است. نگرش درست به جسم را تنها هنگامی حفظ می‌کنیم که بارها و بارها صلیب را به یاد آوریم (همان‌گونه که در شام یادبود هفتگی، یعنی پاره کردن نان، نیز چنین می‌کنیم).

8.3 آیه 14: پسران خدا که روح هدایتشان می‌کند

زیرا همه کسانی که به واسطه روح خدا هدایت می‌شوند، آنان پسران خدا هستند.

هدایت روح نخست، همان‌گونه که هم‌اکنون در آیه 13 توصیف شد، خود را نشان می‌دهد: از یک سو پیروزی بر جسم است، و از سوی دیگر این واقعیت که انسان «ثمره روح» را به بار می‌آورد، همان‌گونه که پولس آن را در غلاطیان 5 توصیف می‌کند.

هدایت شدن به وسیله روح خدا، نشانه اصلی پسران خداست. ویژگی پسران این است که اراده و هدف پدر خود را می‌فهمند و به جا می‌آورند. در این، عیسی، پسر یگانه خدا، نمونه کامل بود. او کارهای پدر را انجام می‌داد، و اراده پدر برای او همچون خوراکش بود. روح در این امر سهمی بزرگ داشت (اشعیا 11:2؛ متی 4:1؛ مرقس 1:12؛ لوقا 4:1، 14، 18؛ عبرانیان 9:14؛ و جاهای دیگر). در ایمانداران نیز چنین رخ می‌دهد، در کسانی که روح نه تنها در آنان ساکن است، بلکه هدایتشان را نیز بر عهده می‌گیرد.

پولس در اینجا موقعیت‌های خاصی از زندگی را توصیف نمی‌کند که در آن‌ها باید وظایف ویژه‌ای را از پیش ببریم یا تصمیم‌های دامنه‌داری بگیریم. همان‌گونه که در

این باب‌های نامه‌اش چندین بار دیدیم، موضوع برای او امور بنیادین است - اصول، دو خط که به روشنی از یکدیگر متمایزند.

بی‌ایمان به وسیلهٔ جسم هدایت می‌شود و ایماندار به وسیلهٔ روح. این نیز روندی خودکار، همچون روندی رباطیک، نیست که ایماندار را به آسانی به بی‌گناهی برساند. شیوهٔ عادی زندگی مسیحی این است که از دل و اندیشهٔ تازه‌شده‌اش به وسیلهٔ روح هدایت شود. اما او همیشه در خطر آن است که از جسم پیروی کند و به وسیلهٔ آن هدایت شود. از این رو این آیات فراخوانی روشن‌اند تا فعالانه و آگاهانه در قوت این روح زندگی کنیم و از حضور، قوت و یاری او آگاه باشیم. او روح عیسی است، روح پسرخواندگی. به بیان دیگر: کسانی که به وسیلهٔ روح هدایت می‌شوند، همان‌گونه نیز زندگی می‌کنند که پسران خدا باید زندگی کنند.

«روح خدا به همهٔ جنبه‌های زندگی ما دسترسی دارد و از این رو ساکنی منفعل نیست، بلکه نیرویی فعال را به کار می‌اندازد تا مقدسان خدا را هدایت کند.»⁴⁶ هدایت و رهبری به وسیلهٔ روح خدا شخصیت ایماندار را از کار نمی‌اندازد، چنان‌که او همچون کسی که از راه دور هدایت یا دستکاری می‌شود رفتار کند یا خود را چنین احساس کند. روح قوت می‌بخشد تا آنچه را خدا می‌خواهد انجام دهیم. من به‌عنوان یک شخص همیشه مسئول کاری هستم که انجام می‌دهم، و از این رو همیشه کسی هستم که تصمیم می‌گیرد. خدا را شکر که ارادهٔ مسیحی پیوسته تازه می‌شود (رومیان 2:12؛ کولسیان 3:10)، تا بتواند ارادهٔ خدا را بشناسد و به جا آورد. روح این اندیشیدن و عمل کردن را پشتیبانی می‌کند. این بیشتر بی‌آنکه انسان متوجه شود یا آن را درک کند، رخ می‌دهد. افزون بر این، برای چالش‌های خاص زندگی ما ممکن است کار ویژه‌ای از روح وجود داشته باشد - از راه شرایط خاص، از راه سخن گفتن روح با ما، از راه خواهران و برادران ایمانی. عهد جدید دربارهٔ این امر نسبتاً کم سخن می‌گوید.

هدایت روح عرفان‌گرایی (گوش سپردن پیوسته به صداها و احساس‌های درونی) نیست و «اخلاق موقعیتی» را نیز دربر نمی‌گیرد، که در آن در هر موقعیتی به

46. فرد استالن (Fred Stallan), *Was die Bibel lehrt, Römerbrief*, ص. 230.

مکاشفه یا رهنمودی تازه وابسته باشیم. هدایت روح شخصیت ما و اندیشه تازه شده آن را تقویت می‌کند تا اراده خدا را بشناسد و آنچه را درست و بهتر است انجام دهد. هدایت روح پیش از همه در چارچوب رهنمودها و فرمان‌های کتاب مقدس حرکت می‌کند. در این بافت رومیان 8 موضوع پیروزی بر جسم و گناه است.

با این همه: روح نه تنها قوت می‌بخشد، بلکه «پیشاهنگ» ما نیز هست، راهیاب ما در راه به سوی جلال. مسئله ما این است که او نادیدنی است و از این رو باید به حضور و کار او (یعنی به هدایت او) اعتماد کنیم.

8.4 آیه 15: روح پسرخواندگی در ما ندا می‌کند: «ای پدر عزیز!»

زیرا روح بندگی را نیافته‌اید تا باز ترسان شوید، بلکه روح پسرخواندگی را یافته‌اید که به آن ندا می‌کنیم: آبا، ای پدر!

رابطه تازه پدر و پسر، رابطه بندگی نیست. این تجربه باب 7 را به یاد می‌آورد. زیر شریعت انسان در بندگی است. ترس از ارباب و ترس از شکست اکنون به گذشته تعلق دارد. روح پسرخواندگی به ما امکان می‌دهد که در مشارکت با پدر زندگی کنیم. این مشارکت با دعا و پرستش نقش می‌پذیرد، زیرا ندایی که در اینجا آمده است («آبا، ای پدر») دعا یا پرستشی را در کوتاه‌ترین شکل ممکن دربر دارد. این واژه «آبا» تنها سه بار در عهد جدید آمده است. در باغ جتسیمانی (مرقس 14:36) عیسی، پسر خدا، در اوج اضطراب پدرش را این‌گونه خطاب می‌کند. این خطاب صمیمانه است که در برابر پدر به کار می‌رود، همانند «ای پدر عزیز» یا به سادگی «بابا». پولس در نامه به غلاطیان نیز عبارتی همانند به کار می‌برد (4:6). شاید شگفت‌آور باشد که خدای قادر مطلق را با این نام محبت‌آمیز خطاب کنیم، اما همین نام روشن می‌سازد که این رابطه پسری یا به عبارتی فرزندی تا چه اندازه صمیمانه است.

خدمت به خدا اکنون دیگر امری نیست که در آن موضوع ترس و اجبار و پیروی سخت‌گیرانه از امرها و نهی‌ها باشد. بلکه زندگی‌ای را دربر دارد که در رابطه‌ای بی‌ترس و بی‌هراس به سر برده می‌شود و از همین رابطه سرچشمه می‌گیرد. این

رابطه از محبت خدا و پذیرش کامل از سوی پدر پر است، و از حضور روح او، که به‌راستی در ما است، نه همچون ناظری خاموش، بلکه همچون یابوری فعال. ما پسران خدا هستیم، پذیرفته شده‌ایم، به‌وسیله روح او هدایت و رهبری می‌شویم. این یک واقعیت است! یک لغزش، یک گناه، رابطه را نمی‌شکند؛ ما پسران و فرزندان باقی می‌مانیم. «پولس پس از ندای پرشورش برای زیستن ایمانمان در زندگی روزمره، اکنون می‌خواهد دل ما را آرام سازد. نمی‌دانم شما چه وضعی دارید، اما من به این دلگرمی نیاز دارم. زیرا خدای متعال کیهان همان کسی است که در سکوت شب، یا هنگامی که به لجن افتاده‌ام، دستم را می‌گیرد و مرا دعوت می‌کند که او را «بابا» بخوانم.»⁴⁷

8.5 آیه 16: ما فرزندان خدا هستیم!

خود روح با روح ما شهادت می‌دهد که ما فرزندان خدا هستیم.

روح خدا با روح ما شهادت می‌دهد که ما به‌راستی به رابطه فرزندی با خدا درآورده شده‌ایم. مقصود در اینجا صدایی نیست که چیزی را به روح ما ندا کند. بلکه موضوع آن چیزی است که اطمینان، یعنی یقین نجات را، که پیش‌تر به‌واسطه کلام خدا به دست آورده‌ایم، تقویت و استوار می‌کند.

اراده خدا این است که رابطه استوار با پدر هر روز در افکار ما حاضر باشد. برای همه عرصه‌های زندگی من اهمیتی تعیین‌کننده دارد که بدانم پدری مهربان مرا بی‌قیدوشرط در مسیح پذیرفته است. پدر مرا دوست دارد، و من برای او چنان باارزشم که پسرش را همچون قربانی برای من داد. البته او مرا تأدیب نیز می‌کند، که خود گواه محبت اوست (عبرانیان 12:5). حق فرزند بودن (یوحنا 1:12) البته وظایفی نیز به همراه دارد. هرگز فراموش نکنیم که اکنون چه کسی هستیم! روح‌القدس هر روز در این کار به ما کمک می‌کند.

47. فرانسس شفر (Francis Schaeffer), *Allein durch Christus*, ص. 216.

8.6 آیه 17: ما وارثان جلال مسیح هستیم

و اگر فرزندانیم، وارثان نیز هستیم - وارثان خدا و هم‌ارث با مسیح، اگر به‌راستی در رنج‌های او شریک باشیم، تا در جلال او نیز شریک شویم.

تنها شادی رابطه با خدا نیست که اجازه داریم احساس و تجربه کنیم. ما به «معنای حقوقی» نیز فرزند هستیم، یعنی به همان اندازه وارث نیز هستیم. خدا درباره فرزندى ما و پدر بودنش کاملاً جدی است. آنچه از آن خداست و آنچه به پسرش خواهد داد، میراث ما نیز هست.

رنج‌ها شرط دریافت میراث در روز جلال نیستند. رنج‌ها به خاطر مسیح برای بیشتر مسیحیان همراهی همیشگی‌اند. این رنج‌ها نباید برای ما چیزی بیگانه باشند، زیرا عیسی پیش از ما این راه رنج‌ها را پیموده است، رنج‌هایی که به خاطر عدالت بر خود گرفت. در آلمان و در همه کشورهای غربی تاکنون از این رنج‌ها در امان مانده‌ایم، کاملاً برخلاف خواهران و برادران ایمانی ما در کشورهای دیگر. اگر روزی دوره‌ای از رنج‌ها پیش روی ما قرار گیرد، این اصل صادق است: این کلام را به یاد آوریم، که به قلم کسی نوشته شده است که می‌خواست در همه چیز همانند مسیح شود، حتی در مرگش. از راه رنج به سوی جلال - این بیشتر راه ایمانداران وفادار در تاریخ کلیسا بوده است.

«هم‌اکنون» فرزندان خدا هستیم و از این رو وارث. اما میراث را «هنوز نه» به دست گرفته‌ایم. وجه اخباری نجات فرزندى ما را توصیف می‌کند؛ رنج‌ها به وجه امری نجات تعلق دارند، رنج‌هایی که شرط دریافت میراث نیستند، اما اغلب بخش گریزن‌ناپذیر پیروی از عیسی‌اند. این نیز هشدارى نیست که به شکستى نهایی اشاره کند. بلکه ما فراخوانده می‌شویم که اعتراف‌کنندگانی باشیم که وفاداران در کنار عیسی می‌ایستند.

9. رومیان 12: اندیشه تازه می‌شود!

نامه به رومیان را می‌توان کلیسای جامع باشکوه انجیل و عدالت خدا نامید. انجیل نجات خدا را می‌آورد: تبرئه، عادل‌شمردگی، رهایی، یکی شدن با مسیح و نگاه داشته شدن تا پایان، از میان همه دشواری‌ها، رنج‌ها و دشمنی‌ها!

برای آنکه انسان بتواند خدا را خدمت کند، باید از تقصیر و قدرت گناه آزاد می‌شد، اما همچنین باید قوت برای زندگی تازه را دریافت می‌کرد. پولس این را در باب 8 به‌گونه‌ای چشمگیر توصیف کرده است. دنیای پیرامون ما و نیز بدن ما هنوز دگرگون نشده‌اند، اما این تنها مسئله زمان است. وعده خدا برای دگرگون ساختن بدن‌های ما امری قطعی است، که او آن را در زمانی که تنها خودش می‌داند، به انجام خواهد رساند. تا آن زمان خدا در کنار ماست: اگر خدا با ماست، کیست که جرئت کند به ضد ما باشد؟

سپس پولس از باب 9 تا 11 به پرسش‌های دیگری می‌پردازد که آن‌ها نیز با عدالت خدا ربط دارند. در باب 12 به خدمت ما به خدا بازمی‌گردد، خدمتی که برای آن آزاد شدیم. در آنجا باز موضوع زندگی شخصی ماست، که می‌توانیم آن را در تازگی و به‌واسطه روح به سر ببریم. اکنون عدالت خدا که در نجات آشکار شد، باید در زندگی روزمره نیز دیدنی شود. پولس در باب‌های 5 تا 8 نسبتاً انتزاعی و اصولی سخن گفته بود. او بنیاد را نهاده و تعلیم را شرح داده است. اکنون نشان می‌دهد که تازگی در جزئیات زندگی چگونه است. او این کار را با فراخوان‌ها، امرها و درخواست‌ها انجام می‌دهد - یعنی با فرمان‌های عهد جدید. این فرمان‌ها جای شریعت موسی را نگرفته‌اند. این سخنان نخست برای آن‌اند که اصلاً به ما نشان دهند زندگی تازه چگونه است. آن‌ها تابلوهای راهنمای محبت خدا هستند. ما بر حسب این فرمان‌ها زندگی نمی‌کنیم تا عادل شویم، بلکه چون عادل هستیم! این فرمان‌ها بیان آن‌اند که خدا کیست و عیسی مسیح کیست. بیش از 1000 فرمان عهد جدید در نهایت حقیقتی را توصیف می‌کنند که در عیسی است. زندگی او در ما درست همان ویژگی‌هایی را نشان می‌دهد که در فرمان‌های عهد جدید توصیف

شده‌اند. اکنون مسیح در ما است و روح در ما است، تا بتوانیم چنین زندگی کنیم. ما موظفیم همان‌گونه رفتار کنیم که او رفتار می‌کرد (اول یوحنا 2:6، 8).

9.1 هدف خدا با ما

هدف خدا با هر یک از ما این است که ما را همانند پسرش سازد. همه هدف‌های دیگر تابع این هدف‌اند. روزی این امر به‌طور مطلق تحقق خواهد یافت. وقتی به هدف برسیم، در این صورت، در همانندی با مسیح، خشک و بی‌جان نخواهیم شد؛ به بنای یادبود تبدیل نخواهیم شد. نه، ما انسان‌هایی فعال خواهیم بود - برای همیشه. مانند پسر خدا خواهیم اندیشید، عمل خواهیم کرد، سخن خواهیم گفت و محبت خواهیم کرد. در این حال همیشه همان کسانی خواهیم ماند که از هنگام تولدمان، به‌عنوان شخصیت‌هایی که خدا آفریده است، بوده‌ایم. اما آنگاه به سرنوشت خود رسیده‌ایم و برای همیشه در آن زندگی خواهیم کرد. ما همان کسانی خواهیم بود که همیشه می‌بایست می‌بودیم. این بزرگ‌ترین خوشبختی ماست. شادی خدا در این است که این را به ما ببخشد. بدین‌سان پسرش حرمت می‌یابد. همین حالا نیز می‌توانیم همان کسانی باشیم که همیشه می‌خواستیم باشیم. اگر مسیح در ما است، آنگاه تعیین سرنوشت خود این واقعیت را دربر می‌گیرد که او از راه ما زندگی می‌کند!

دگرگونی به صورت عیسی، یا به عبارتی همانند شدن با او، از روز صفر زندگی ما به‌عنوان کسانی که تولد تازه یافته‌اند آغاز شده است. این برنامه زندگی مسیحیان است. موضوع آماده شدن برای ابدیت است. از این رو این زندگی اهمیت بسیار دارد، و همچنین اینکه ما از آن چه می‌سازیم - یا بهتر بگوییم، مسیح از آن چه می‌تواند بسازد.

9.2 رومیان 12:1-2: عبادت - امری معقول!

پس ای برادران، شما را به رحمت‌های خدا اندرز می‌دهم که بدن‌های خود را همچون قربانی زنده، مقدس و پسندیده خدا تقدیم کنید، که عبادت (خدمت) معقول شماست.

**و همشکل این دنیا (این روزگار) مشوید، بلکه با تازه شدن ذهن خود
دگرگون شوید، تا بتوانید بیازمایید که ارادهٔ نیکو، پسندیده و کامل خدا
چیست.**

این بازگشتی مستقیم به باب 6 است. ما باید بدن خود را همچون ابزارهای عدالت تقدیم کنیم (آن را در اختیار او بگذاریم). اکنون پولس باز فراتر می‌رود و از رومیان (آری، از همهٔ مسیحیان) می‌خواهد که بدن‌های خود را همچون قربانی، به تمامی در خدمت خدا بگذارند. این قربانی، برخلاف قربانی‌های حیوانی عهد عتیق، زنده است. پس پیوسته تقدیم می‌شود، نه تنها یک بار، زیرا ما در تازگی **حیات** جاودانی رفتار می‌کنیم. قربانی ما مقدس است، زیرا ما پیش‌تر به وسیلهٔ خدا تقدیس شده‌ایم. از این رو قربانی‌ای پسندیده است. نگرش زندگی بر پایهٔ سپردگی کامل، پیامد منطقی نجاتی است که دریافت کرده‌ایم. از این رو پولس نیز به رحمت‌های خدا به این سپردگی فرامی‌خواند. ما به وسیلهٔ یک شریعت فراخوانده نمی‌شویم که هستی خود را در اختیار خدا بگذاریم، بلکه به وسیلهٔ رحمت‌های خدا. این رحمت‌ها به طور مشخص در این امر نمایان شد: هر آنچه تقصیر ما بود، و هر آنچه هستیم (یعنی کسانی که به گناه فروخته شده‌اند)، را او بر مسیح نهاد. او پسرش را دریغ نداشت! رحمت خدا نه تنها نجات ما را پدید آورد، بلکه پیوسته نیز حاضر می‌ماند، زیرا او پدر ما است و ما فرزندان او هستیم.

نباید نادیده گرفت که پولس در اینجا **اندرزی** برادرانه و محبت‌آمیز بر زبان می‌آورد. برای هر مسیحی (فرقی نمی‌کند که در آغاز راه ایمان باشد یا مدت‌ها در آن گام برداشته باشد) این خواستهٔ سپردگی کامل بارها و بارها چالش‌برانگیز و به روز است. ما باید بارها و بارها به آن «آری» بگوییم. هر مسیحی صادق درخواهد یافت که سپردگی زندگی‌اش متأسفانه دستخوش نوسان است. سپردگی روندی است که با اندیشهٔ ما ربط دارد. در آنجاست که تصمیم گرفته می‌شود آیا برای سپردگی آماده‌ایم و تا کجا در آن پیش می‌رویم. یادآوری روزانهٔ این امر چیزی سودمند است.

9.2.1 بدن‌های شما!

کسی که بدن را همچون قربانی زنده تقدیم می‌کند، با «کاری قهرمانانه و افراطی» شناخته نمی‌شود، آن‌گونه که بت‌پرستان در برابر خدایان بت‌پرستانه خود از آن انتظار داشتند⁴⁸، بلکه زندگی‌ای عادی، بی‌هیاهو و پیوسته رو به سوی خدا به سر می‌برد. بی‌گمان چنین زندگی‌ای با خدا فراز و نشیب، پیروزی و شکست، لغزیدن و برخاستن را می‌شناسد. اما تجربه‌ها و ثمره‌هایی به طرز شگفت‌انگیزی دلگرم‌کننده نیز دارد. هنگامی که زندگی خود را به خدا می‌سپاریم و بدین‌سان دست در دست خدای جاودانی اما نادیدنی گام برمی‌داریم، زندگی ما پرهیجان خواهد شد.

اما چرا پولس از «بدن» سخن می‌گوید که باید قربانی شود؟ آیا اندیشه‌ی ما (چنان‌که در آیه 2) نیز جزو آن نیست؟ البته، موضوع سپردن کل هستی ما، کل زندگی ماست. اما این درست از راه بدن ما بیان می‌شود. بدن نقطه تماس با دنیایی است که در آن زندگی می‌کنیم. و این بدن پیش از نجات ما «بدن گناه» بود (رومیان 6:6). ابزاری بود که از راه آن گناه دست و پا پیدا کرد. بدن عادت‌های گناه‌آلود پدید آورد، زندگی گناه‌آلود مستقلاً به سر برد و اطاعت طلب کرد. بیایید یک بار بسنجیم که چند بار یا چه تعداد از عرصه‌های زندگی ما به وسیله بدن ما تعیین می‌شوند یا از آن اثر می‌پذیرند. تنها چند نمونه باید نشان دهد که به آسانی ممکن است نقش بدن خود را در سپردگی‌مان دست کم بگیریم. موضوع عادت‌هاست، یا این پرسش که چگونه، چه اندازه، چه وقت و چه می‌خوریم و می‌نوشیم، عادت‌های خواب و رفتار ما در تماشای تلویزیون و استفاده از اینترنت. همه این جنبه‌ها بر بدن ما اثر می‌گذارند و به صورت شیوه‌های رفتاری درونی شده تثبیت می‌شوند. موضوع یک «فهرست گناهان» نیست، بلکه این است که نقش و اثر اغلب دست‌کم‌گرفته‌شده بدن خود را در نوری درست ببینیم. بدن در اینجا قربانی می‌شود، یعنی از خواسته‌های بدن خود دست می‌کشیم، تا بتوانیم به جای آن، بدن را در اختیار خدا بگذاریم.

48. فرد استالن (Fred Stallan)، (Fred Stallan)، Was die Bibel lehrt, Römerbrief, Dillenburger, 2001، ص. 358.

نخست باید «اعمال بدن را بکشیم» (رومیان 8:13). این کلام نیز بر نقش بدن تأکید می‌کند، اما در واقع نقشی «دشمنانه»، زیرا بدن می‌خواهد کارهایی انجام دهد که باید آن‌ها را بکشیم. این‌ها، به تعبیر یکی دیگر از سخنان پولس، اعمال جسم‌اند (غلاطیان 5:19) یا اعضای که بر زمین‌اند (کولسیان 3:5). هنگامی که عادت‌های گناه‌آلود به واسطهٔ قوت روح‌القدس مهار شوند، راه باز می‌شود تا این بدن را بیش از پیش در اختیار خدا بگذاریم. «بدن گناه» مصلوب نشد، زیرا در آن صورت ما مرده بودیم. بلکه در جُلُجتا بی‌اثر گردید. آنچه زمانی بدن گناه بود، اکنون «بدن عدالت» است! پولس بدن خود را به بندگی درمی‌آورد (اول قرنتیان 9:27). او ورق را برمی‌گرداند، چنان‌که اکنون بدن باید از او پیروی کند. بدن نباید بتواند هوس‌های گناه‌آلود خود و راحت‌طلبی بیش از اندازه را تحمیل کند: بدن باید از آن خدا باشد و ابزار عدالت شود.

9.2.2 دنیا: دوست یا دشمن؟

ما با بدن خود در دنیا زندگی می‌کنیم. جامعه (این درست همان چیزی است که پولس از **دنيا** در نظر دارد) بدن را تا حد زیادی مهم‌ترین چیز اعلام کرده است. شاخه‌های کامل صنعت هر آنچه را بدن نیاز دارد یا باید نیاز داشته باشد عرضه می‌کنند: آرامش و تندرستی، تناسب اندام، ورزش، سلامت، زیبایی، عمر طولانی، خوردنی و نوشیدنی خوب، پزشکی، جراحی زیبایی. در اصل هیچ ایرادی به چنین چیزهایی نیست، تا زمانی که زیر فرمانروایی خدا قرار گیرند. پرسش این است که ما چه نقشی به بدن می‌دهیم. آیا بدن خادم است یا ارباب؟

خطری مشخص که می‌تواند ما را از سپردگی کامل باز دارد، در دنیایی که در آن زندگی می‌کنیم در کمین است. این دنیای انسان‌هاست که ما را احاطه کرده است و در آن رفت‌وآمد می‌کنیم (هرچند، چنان‌که عیسی می‌گوید، ما همچون خود او از این دنیا نیستیم). انسان‌ها زندگی خود را بی‌خدا سامان داده‌اند. جامعه، اقتصاد و تجارت، صنعت، فرهنگ، دین، موسیقی، فلسفه، اوقات فراغت، سرگرمی، تغذیه، آموزش، زندگی خانوادگی، اخلاق – هر آنچه زندگی را می‌سازد، به خدا فراموشی

آلوده است و از آن نقش پذیرفته است: انسان نمی‌خواهد خدا در قایقش باشد (ارومیان 1:28).

دنیا برای جسم ما جذاب و فریبنده است. ما از دنیا آمده‌ایم؛ جسم ما در آنجا در خانه خود بود. اکنون باید مراقب باشیم که مانند دنیا (یعنی مانند مردمان دنیا) زندگی نکنیم. شکل زندگی دنیا در تضادی آشکار با سپردگی کامل یک قربانی زنده است! مردمان دنیا برای خود زندگی می‌کنند و درباره اراده خدا برای زندگی‌شان نمی‌پرسند!

دنیا (یونانی: **aion**) به «روزگار» نیز ترجمه می‌شود. زمان دنیا رو به پایان است. این دوران دنیا در آستانه پایان یافتن است: ما «در ایام آخر» زندگی می‌کنیم. افزون بر این، دنیا در جهتی نادرست پیش می‌رود – آن هم با سرعتی فزاینده. جهت آن به سوی دوری از خداست، دور شدن از خدا، نه نزدیک شدن به او. روی هم رفته روزگار همانند «راه پهن» است (متی 13:7-14) که به سوی هلاکت پایین می‌رود. روزگار به رودخانه‌ای می‌ماند که ماهیان مرده در آن با جریان آب رانده می‌شوند. ماهی زنده در جهت مخالف شنا می‌کند؛ و درست همین است معنای نپذیرفتن شکل (قالب⁴⁹) دنیا. **دنیا** به «روح زمانه» نیز ترجمه می‌شود. گرایش فکری، یا به عبارتی نگرش فکری انسان، همان چیزی است که دنیا را به آنچه هست تبدیل می‌کند. افزون بر این، کتاب مقدس بارها و به روشنی می‌گوید که خود شیطان خدای این دنیا است، رئیس این روزگار.

دنیا و روح (زمانه) آن شریر است. کلام خدا در این باره جای هیچ تردیدی باقی نمی‌گذارد (غلاطیان 1:4). و هر که بخواهد «دوست دنیا» باشد (چون زندگی سازگار با دنیا راحت‌تر است)، خود را دشمن خدا نشان می‌دهد (یعقوب 4:4). بی‌گمان طیفی وجود دارد که دنیاپرستی تا کجا می‌تواند پیش رود. لازم نیست کل زندگی را فرا گرفته باشد. شاید موضوع تنها این یا آن عرصه باشد، عرصه‌ای بزرگ یا تنها عرصه‌ای کوچک از زندگی که از دنیا نقش پذیرفته است. از این رو هر کس باید خود را بیازماید که شیوه اندیشه و زندگی دنیا کجا پنهانی راه یافته است.

49. یونانی: **schematizein**، یعنی خود را بر طبق یک قالب شکل دادن، یا به عبارتی گذاشتن که انسان را بر طبق شکلی از پیش تعیین شده بسازند.

پول من در چه وضعی است؟ دارایی‌ام، هدف‌های شغلی‌ام، رفتارم در ازدواج، عادت‌های محبوبم، دوستی‌هایم در چه وضعی است؟

همشکل دنیا نشدن، با آن سازگار نبودن، با امور بیرونی آغاز نمی‌شود، بلکه نخست با اندیشه. پیش از عمل، فکر می‌آید، همان‌گونه که پیش از سازگار شدن با دنیا افکاری می‌آیند.

9.2.3 دگرگونی از راه اندیشه تازه

خدا می‌خواهد ما را دگرگون کند. او می‌خواهد آن شویم که هستیم! مسیح باید بیش از پیش در ما شکل گیرد. مسیح باید افزوده شود، اما خود ما کاسته شویم. زندگی کردن مانند دنیا (در طرز فکرش و نیز در ظاهرش) درست ضد آن چیزی است که خدا می‌خواهد به آن برسد. این چگونه می‌تواند رخ دهد؟ بر پایه آنچه پیش‌تر در باب‌های 5 تا 8 شرح داده شد، اکنون دگرگونی‌ای گام‌به‌گام رخ می‌دهد، روندی روحانی از رشد و تقدیس. انسانی که تازه ایمان آورده است، هنوز الگوهای فکری کهنه و همیشگی خود را دارد. این الگوها با فشار یک دکمه پاک نمی‌شوند. آن‌ها به واسطه روند تازه شدن با اندیشه‌ای که خدا به آن شکل داده است جایگزین می‌شوند.

پولس چندین بار از روند پیوسته تازه شدن سخن می‌گوید. مقصود چیزی بیش از صرف فرایند اندیشیدن است:

- دوم قرن‌تیاں 4:16: تازه شدن روزانه انسان درونی در میدان تنش میان رنج و جلال
- افسسیان 4:23: پیوسته در اندیشه خود تازه شوید.
- کولسیان 3:10: انسان تازه پیوسته تازه می‌شود.

دگرگونی از اندیشه ما آغاز می‌شود. ذهن (یونانی: **nous**) دنیای افکار، عقل، اندیشیدن، فهم و مرکز اندیشه را دربر می‌گیرد. پشت اصطلاح «ذهن» چیزی بیش از صرف اندیشیدن، یعنی خرد، نهفته است. دل، که در کتاب مقدس به همان اندازه

نمایانگر اندیشه و اراده (و گاهی نیز احساس) است، از اصطلاح ذهن جدا نمی‌شود. ذهن مرکز فرماندهی اندیشیدن، خواستن و عمل کردن است. در این مرکز فرماندهی روندهای اندیشیدن دسته‌بندی‌کننده، ارزیابی‌کننده و کشف‌کننده و نیز تصمیم گرفتن جریان دارند. عمل پیامد اندیشیدن و تصمیم گرفتن است. «ذهن ... جایی است که روند شناخت در آن رخ می‌دهد و افکار از آن برمی‌خیزند. ذهن به معنای واقعی کلمه جایگاه «تعیین‌کننده» برای عمل ما و بدین‌سان برای کل اخلاق عملی است.»⁵⁰

9.2.4 دگردیسی

این واژه‌ای است که در متن یونانی برای «دگرگونی» آمده است (متامورفوز). تازه شدن اندیشه دگرگونی را پدید می‌آورد. اصطلاح دگردیسی در چارچوب موضوع ما سودمند است. این واژه را از دنیای جانوران می‌شناسیم. می‌دانیم که پروانه یکی از شگفت‌انگیزترین روندهای دگرگونی را از سر می‌گذراند. از یک کرم خزنده (که همیشه زیبا به نظر نمی‌رسد)، از راه مرحلهٔ پیله، پروانه‌ای پرنده پدید می‌آید. این روندی برنامه‌ریزی‌شده است که زمان می‌برد، اما نمی‌توان جلوی آن را گرفت. شگفت‌انگیز است که ما نیز باید و می‌توانیم چنین دگرگونی ریشه‌ای را از سر بگذرانیم. این نشان می‌دهد که دگرگونی، آن‌گونه که خدا می‌خواهد، همیشه ممکن است. هیچ چیز از آن مستثنا نیست. این بهانه که این یا آن چیز همین است و همین‌گونه خواهد ماند، پذیرفتنی نیست، اگر در نظر بگیریم که یک کرم زشت می‌تواند به پروانه‌ای بسیار زیبا تبدیل شود. حشره حشره می‌ماند؛ همان موجود زنده می‌ماند. اما به‌تمامی دگرگون می‌شود. آیا این به قوت انجیل نمی‌ماند، که می‌تواند انسان را به‌راستی و از ریشه (در دل و در اندیشه‌اش) دگرگون سازد؟

همین واژه «دگردیسی» آنجا به کار می‌رود که عیسی بر کوه تبدیل هیئت در برابر شاگردان دگرگون می‌شود و درخشش نور جلال خدا را به خود می‌گیرد. در بافتی دیگر همین واژه دربارهٔ ما به کار رفته است: «اما همهٔ ما که با چهرهٔ بی‌نقاب جلال

50. یورگ بوخگر (Jürg Buchegger), Wuppertal, 2004, *Ein Mensch, was ist das?*, ص. 211.

خداوند را می‌نگریم، از جلال تا جلال به همان صورت **دگرگون** می‌شویم، چنان‌که از خداوند، که روح است» (دوم قرن‌تیاں 3:18). «دگردیسی» ما هدفی دارد: نمونه مسیح. هرچه بر این هدف خدا تأکید و آن را تکرار کنیم، باز کم است. این رؤیایی آرزومندانه و هدفی دست‌نیافتنی نیست، و توهمی تازه نیست که خدا با آن بخواهد ما را ناامید کند. این نقشه و اراده اوست، که از آن شادی بزرگی دارد و می‌خواهد این شادی را به ما منتقل کند. از این رو این کار به ثمر نیز خواهد رسید. اگر بخواهیم و به عیسی مسیح بنگریم (با او و با کلامش و با پادشاهی‌اش سر و کار داشته باشیم)، او را هدف خود داشته باشیم، اگر او به‌راستی زندگی ما را پر سازد، آنگاه روند دگرگونی درست برنامه‌ریزی شده است.

9.2.5 چرا تازه شدن؟

از بدو تولد، به‌طور طبیعی، اندیشه و ذهنی داریم که نه خدا، بلکه خود را کانون قرار می‌دهد. هنگامی که انسانی توبه می‌کند، خدا در او چیزی تازه می‌آفریند، بذر کلام در دلش می‌روید؛ مسیح اکنون زندگی اوست. این زندگی اکنون باید رشد کند، همان‌گونه که در نوزاد چنین است. این رشد به انسان درونی مربوط است، و ذهن نیز در آن جای دارد. این روند تازه شدن تمام عمر ادامه دارد. رشد بر پایه هستی تازه در مسیح رخ می‌دهد. در مسیح ما در یک لحظه در برابر خدا عادل و مقدس هستیم. این نباید تنها بیان جایگاه ما بماند، بلکه باید در زندگی روزمره ما رسوخ کند. برای این کار تازه شدنی پیوسته لازم است که به‌وسیله خود خدا رخ می‌دهد و وضعیتی را که در آن هستیم، محیطی را که در آن زندگی می‌کنیم، و ویژگی‌های خود ما را (منش، مزاج، استعداد، ضعف‌ها، وضعیت زندگی‌مان و مانند آن) به‌طور کامل در نظر می‌گیرد و با این شرایط سازگار است.

9.2.6 تازه شدن چگونه رخ می‌دهد؟

تازه شدن به‌وسیله خود خدا رخ می‌دهد. دگرگونی فرمانی است که باید بگذاریم در ما رخ دهد. تازه شدن کار خداست. ما نمی‌توانیم آن را پدید آوریم. وظیفه ما

این است که کل هستی خود را به خدا بسپاریم و همشکل دنیا نباشیم. این سهم ما در این روند تازه شدن است. اگر بیش از اندازه به دنیا مشغول شویم، طرز فکرهای دنیوی را به مرکز فرماندهی اندیشیدن، خواستن و عمل کردن خود راه دهیم و خود را با آن سازگار کنیم، آنگاه ما نیز دگرگون می‌شویم و (آهسته اما بی‌تردید) همشکلی با دنیا را نشان می‌دهیم. این نخست در درون رخ می‌دهد و سپس، همچون پیامدی گریزن‌ناپذیر، در بیرون نیز. این روند اغلب خزنده و تقریباً نامحسوس پیش می‌رود. زهر دنیا زندگی روحانی را آهسته از پا درمی‌آورد، چنان‌که انسان این روند را به‌سختی درک می‌کند.

در برابر آن، زندگی در «دنیای خدا» قرار دارد، در پادشاهی او، در مشارکت با خدا، جایی که می‌گذارم خود او اندیشه‌ام را پر کند، سامان دهد و جهت بخشد. در این حالت نیز من ضرورتاً خود روند تازه شدن را درک نمی‌کنم.

تازه شدن به واسطه چه چیزی رخ می‌دهد؟ در اینجا از آن سخنی به میان نمی‌آید. این کار حاکمانه خداست. او کلام خدا را به کار می‌برد، چه مستقیماً خوانده شود و چه در موعظه شنیده شود. او سکوت، دعا و پرستش را به کار می‌برد، و پذیرش آگاهانه تازه شدن و اصلاح را. او مشارکت ایمانداران را به کار می‌برد. او از هر وضعیتی در زندگی، از هر تجربه‌ای بهره می‌گیرد. همه چیز تربیت، پرورش و تعلیم به وسیله پدر است. پس من می‌توانم این تازه شدن را شتاب بخشم و پشتیبانی کنم، اما به همان اندازه می‌توانم جلوی آن را نیز بگیرم. می‌توانم تصمیم بگیرم که بیشتر همشکل دنیا شوم، همان‌گونه که می‌توانم بیشتر همانند عیسی شوم. ما نه تنها یک بار، بلکه در نهایت هر روز در برابر این تصمیم قرار داریم.

9.2.7 میدان نبرد: دنیای افکار

«می‌اندیشم، پس هستم!» افکار ما رمزها یا به عبارتی کد زندگی ما هستند. اثر گذاشتن بر آن‌ها یا حتی هدایت آن‌ها، بزرگ‌ترین هدف دشمن خداست. هر که بر مرکز فرماندهی چیره شود، همه چیز را در دست دارد. این نیز لزوماً همه عرصه‌های زندگی را دربر نمی‌گیرد، اما می‌تواند بر رفتار ما اثری گسترده داشته باشد. ابلیس

می‌تواند کار را به جایی برساند که با یک گام بزرگ، یا در مدتی طولانی‌تر با گام‌های کوچک بسیار، دژهایی در دنیای افکار ما برپا کند (دوم قرن‌تیا 3: 10-5):

«زیرا هرچند در جسم رفتار می‌کنیم، اما بر حسب جسم نمی‌جنگیم؛ زیرا سلاح‌های نبرد ما جسمانی نیستند، بلکه از نیروی الهی برای ویران کردن دژها (سنگرها) برخوردارند، چنان‌که استدلال‌ها را ویران می‌کنیم و هر بلندی‌ای را که به ضد شناخت خدا سر برمی‌افرازد، و هر فکری را به اطاعت مسیح اسیر می‌سازیم.»

«نخستین هدف‌های نبرد که باید ویران شوند، “دژهای” درون سر ما هستند. معنای اصلی واژه یونانی که در اینجا به کار رفته است “سنگر” است. سنگرها الگوهای فکری منفی‌اند که یا با تکرار پیوسته یا با رویدادی آسیب‌زا در مغز ما حک شده‌اند.»⁵¹

الگوهای فکری و شیوه‌های رفتاری یا واکنش‌های عادت‌شده، از جمله در اثر عوامل بیرونی پدید می‌آیند: «این اثرهای محیطی هرچند هر بار کوتاه بودند، اما ماندگار. از جمله آن‌ها برای نمونه رویدادها، مکان‌ها و دیدارهای معین و نیز تجربه‌های شخصی است. افزون بر این، کتاب‌هایی که خوانده‌ایم، فیلم‌هایی که دیده‌ایم و موسیقی‌ای که دوست داریم بشنویم، به ما شکل داده‌اند ... ما روشی پدید آورده‌ایم که شاید با اراده خدا مطابقت داشته باشد (و شاید هم نه)، روشی برای اینکه این چیزها را چگونه هضم کنیم و کشمکش‌هایی را که پدید آورده‌اند چگونه حل کنیم. اثرهای ماندگار در زندگی شما از رابطه‌های درازمدت با محیط پیرامونتان می‌آیند، مانند اثر خانواده، دوستان و آشنایان، همسایگان، معلمان و همکاران.

هرچند در تولد تازه روحانی همه گناهان شما شسته شد، اما الگوهای فکری و رفتاری پیشین شما، که از سازگاری با محیط‌تان پدید آمده بودند، در جسم شما ریشه‌دار ماندند. انسان به‌راستی می‌تواند تولد تازه یابد و با این حال سبک زندگی “خداناباورانه” پیشین خود را ادامه دهد (این درباره کسانی که در محیطی

51. نیل تی. اندرسون (Neil T. Anderson), *Neues Leben – neue Identität*, 1994, Lage, ص. 153.

مسیحی بزرگ شده‌اند نیز به همان اندازه صدق می‌کند؛ یادداشت نویسنده). از این رو پولس با اصرار ما را اندرز می‌دهد که با تازه شدن فکر خود دگرگون شویم (رومیان 12:2)⁵².

همه آنچه به آن عادت کرده‌ایم و آموخته‌ایم، می‌تواند دگرگون شود، به واسطهٔ تازه شدنی که خود خدا می‌خواهد در اندیشه و زندگی ما به انجام رساند، اگر اجازه دهیم. سلاح‌هایی از سوی خدا هست که به ما کمک می‌کنند تا برنامه‌ریزی (تا اندازه‌ای) جسمانی اندیشهٔ خود را دگرگون کنیم.

9.2.8 چگونه می‌توانیم در این نبرد پیروز شویم؟

نخست به همان نگرش بنیادینی نیاز داریم که در بالا گفته شد: سپردگی در برابر خدا – و رد کردن در برابر دنیا. کتاب مقدس رهنمودهای دیگری نیز می‌دهد:

- گذاشتن که کلام خدا از راه خواندن (منظم) کتاب مقدس ما را پر کند
- گذاشتن که سلامتی مسیح فرمان براند (کولسیان 3:15)
- گذاشتن که کلام مسیح به فراوانی در ما ساکن شود (کولسیان 3:16).

سنگرها و استدلال‌ها بیشتر دروغ‌های شیطان‌اند. برای افشای این دروغ‌ها، سلاح‌های نور و عدالت را به کار می‌بریم. هنگامی که فکری یا الگویی فکری سر برمی‌آورد، هنگامی که سنگری دروازه‌های یورش خود را می‌گشاید، آنگاه آن فراخوان جدی بر این است که این فکر را بی‌درنگ به اطاعت مسیح اسیر سازیم. مسیح نیرومندتر است. او پیروز است.

نمونه‌هایی از سنگرهای دروغ:

- ترس و پندارهای وهم‌آلود
- ترس از آینده و ترس از شکست
- عقده‌های حقارت و مشکلات عزت نفس
- ناآرامی و عصبیت

52. نیل تی. اندرسون (Neil T. Anderson)، همان، ص. 155.

- وسوسه‌های فکری
 - افکار وسواسی
 - وابستگی به انسان‌ها، اشیاء، چیزها، کالاهای، دارایی، امنیت‌های انسانی و لذت‌ها.
- همه این دروغ‌ها را باید افشا کنیم و به اقتدار مسیح اسیر سازیم. در بسیاری از موارد پاسخ این است که ما در مسیح در امان هستیم و برای همیشه فرزندان محبوب خدا هستیم و از مراقبت خدا آگاهیم. گناه دیگر حق ندارد ما را سرکوب کند و آزار دهد. مسیح ما را آزاد ساخته است.

9.2.9 خیال‌پردازی‌ها و آرزوهای خیالی

توانایی اندیشه انسان شگفت‌انگیز است. در فکر می‌توان به سفر رفت، بی‌آنکه حتی یک سنت برایش پرداخت. می‌توان دنیایی موازی ساخت که در آن آرزوهای برآورده می‌شوند که در زندگی واقعی از آدم دریغ شده‌اند: می‌توان ستاره شد، در بخت‌آزمایی برنده شد و خانواده‌ای کامل، زنی دیگر یا مردی دیگر داشت؛ همه این‌ها و بسیار بیش از این در فکر شدنی است. اما مراقب باشیم! این افکار نه تنها وقت را می‌ربایند، بلکه دنیایی را به ما می‌نمایانند که وجود ندارد. این رؤیاها و آرزوها، اگر به عادت تبدیل شوند، بر اندیشه و تصمیم‌گیری ما اثر خواهند گذاشت. خود ما محور و کانون این رؤیاها هستیم! خطرناک است که کارهایی را تصور کنیم که تنها در دنیای رؤیا رخ می‌دهند. انسان پیوندش را با واقعیت از دست می‌دهد.

«ذهن انسان ذهنی سرگردان است، و ذهن سرگردان ذهنی ناشاد است.»⁵³ پژوهشگران آمریکایی در یک بررسی به نتیجه‌ای شگفت‌آور رسیده‌اند. بر پایه آن، انسان‌ها نیمی از وقت از نظر ذهنی غایب‌اند. در افکار خود فرو می‌روند، درباره آن فکر می‌کنند یا به سادگی خیال‌پردازی می‌کنند. مشکل این است: پیدا است که پرسه زدن‌های ذهنی ناشاد می‌سازند. حتی اگر این یافته همیشه صدق نکند، ما را به این فکر وامی‌دارد که دشمن جان‌های ما می‌تواند از این راه زیان برساند.

در برابر آن چه کنیم؟ چند توصیه که کمک می‌کنند در برابر نیروی جاذبه و پویایی خودبه‌خودی دنیای افکارمان ایستادگی کنیم:

- به‌طور کلی و همیشه این اصل صادق است: بر آنچه اکنون انجام می‌دهیم، یعنی بر همین لحظه، تمرکز کنیم، تا وظایف و تعهدات خود را به‌خوبی انجام دهیم!

هنگامی که آزادیم هر کاری بخواهیم انجام دهیم:

- برای هر چیزی که به ذهنمان می‌رسد دعا کنیم! از همه چیز دعا بسازیم!
- کتاب مقدس یا کتابی ارزشمند از نظر روحانی بخوانیم!
- آیه‌های کتاب مقدس را از بر کنیم، تا بتوانیم حتی بی‌آنکه کتاب مقدس در دست داشته باشیم، درباره سخنان خدا تأمل کنیم! شاید روزی هنوز دوره‌ای را بی کتاب مقدس تجربه کنیم!
- فکر کنیم که امروز چگونه می‌توانیم خدمتی برای خداوند عیسی انجام دهیم!
- درباره خداوند عیسی تأمل کنیم، درباره رویدادی از انجیل‌ها که به یاد داریم!
- برخیزیم و کاری فعال انجام دهیم! حرکت کنیم، دست به کاری بزنیم!
- گفت‌وگویی بجوییم! به کسی تلفن بزنیم و از او بپرسیم حالش چطور است!

9.2.10 اراده خدا – آزموده و نیکو یافته!

... تا بتوانید بیازمایید که اراده نیکو، پسندیده و کامل خدا چیست.

اراده خدا در تضاد با روزگار دنیاست. برای این روزگار (برای مردمان دنیا) کمابیش بی‌اهمیت است که خدا چه می‌خواهد. اما این بازی با آتش است – به معنای واقعی کلمه. یوحنا آن را چنین می‌گوید (اول یوحنا 15:2-17):

«دنیا را و آنچه در دنیاست دوست مدارید. اگر کسی دنیا را دوست بدارد، محبت پدر در او نیست؛ زیرا هر آنچه در دنیاست، یعنی هوس جسم و هوس چشم و غرور زندگی، از پدر نیست، بلکه از دنیاست. و دنیا و هوس

آن گذران است، اما کسی که اراده خدا را به جا آورد، تا ابد باقی می‌ماند.»

دنیا تاریخ انقضایی دارد. و هر که با دقت بنگرد، می‌بیند که این تاریخ تقریباً سر رسیده است. دنیایی که انسان برای خود ساخت، محکوم به نابودی است. در آن و درون آن هیچ چیزی نیست که تمدید مهلت را توجیه کند. بوی مرگ به آن چسبیده است. و چنان که به نظر می‌رسد، امروز مسیحیانی هستند که این بوی تعفن را دیگر حس نمی‌کنند.

تنها خود خدا نیکو و کامل است، و این درباره اراده او نیز صدق می‌کند، که افزون بر این پسندیده نیز هست. این قربانی‌های عهد عتیق را به یاد می‌آورد که می‌بایست بی‌عیب و بی‌نقص باشند. تنها این قربانی‌ها اجازه داشتند تقدیم شوند. به همین سان، با شناخت اراده خدا در همه موقعیت‌های زندگی، باید کل هستی ما در بدن (که انسان درونی نیز جزو آن است) به خدا قربانی شود. تازه شدن پیوسته ذهن ما شناخت اراده خدا را ممکن می‌سازد. فهرست‌های بازبینی و پندهای خوب ممکن است سودمند باشند، اما خدا می‌خواهد در اندیشه ما نیز زمینه شناخت اراده خود را فراهم سازد.

9.3 رومیان 13:13-14: مسیح را پوشیدن - هیچ تدبیری برای جسم نکردن

با شایستگی رفتار کنیم، چنان‌که در روز؛ نه در عیاشی‌ها و میگساری‌ها، نه در بی‌عفتی‌ها و هرزگی‌ها، نه در نزاع و حسد (رشک)؛ بلکه عیسی مسیح خداوند را بپوشید و برای جسم، برای ارضای هوس‌هایش، تدبیر مکنید.

پیش از آنکه بررسی نامه به رومیان را به پایان برسانیم، این بخش را نیز می‌نگریم، زیرا تنها جایی است که پس از باب 8 از «جسم» یاد می‌کند.

هدف خدا برای ما تا آخرین روز ما پابرجا می‌ماند: او می‌خواهد ما را به صورت پسرش دگرگون سازد. موضوع رونوشتی از زندگی عیسی نیست؛ قرار نیست نجار شویم. بلکه موضوع این است که در زندگی خود، به فراخور شخصیت فردی خود،

ذات عیسی را بیش از پیش به خود بگیریم. این محبت او، حقیقت او، عدالت او را دربر می‌گیرد - و در نهایت همه ویژگی‌های اخلاقی‌ای را که می‌توانیم در او بشناسیم. او پیش‌تر زندگی تازه را به ما بخشیده است؛ اکنون باید به او امکان شکوفایی بدهیم و بگذاریم خداوند در زندگی ما بزرگ شود، اما خود را کنار بکشیم.

این کلام ما را فرامی‌خواند که عیسی مسیح خداوند را همچون جامه‌ای بپوشیم. این به‌راستی استعاره‌ای نیرومند است که بیش از این شرح داده نمی‌شود. در شب دنیای بی‌خدا، گناه در هر شکلی رخ می‌دهد، و انسان حتی از انجام آن در برابر چشم همگان نیز پروایی ندارد. در برابر آن، اراده خدا قرار دارد که همه چیز را تعیین می‌کند. در ما نباید جسم دیده شود، با تسلیم شدن ما به هوس‌هایش، بلکه عیسی مسیح.

در اینجا نیز اشاره می‌شود که در فکر می‌تواند بسیار چیزها رخ دهد و اجازه یابد، تا اینکه هوس سرانجام به‌راستی ارضا شود و انسان در برابر وسوسه از پا درآید. جسم را نباید تیمار کرد یا پرورش داد. Schlachter (ترجمه آلمانی کتاب مقدس) به‌روشنی چنین ترجمه می‌کند: «جسم را تا برانگیختن هوس‌ها پرورش ندهید» (Schl 2000). ما باید افکار و اعمال جسم را بکشیم! نگرشی بی‌سازش لازم است، که پولس در رومیان 8 به تفصیل توصیف کرده است. «آرزوی زندگی‌ای خوشایند و بی‌کشمکش می‌تواند ما را بفریبد تا از تصمیم‌های مهم و پیامدهای آن‌ها شانه خالی کنیم، تا جسم خود را آسوده بگذاریم. اما با این کار ناگزیر آن را پرورش خواهیم داد، و جسم بی‌مانع ثمر خواهد آورد. اگر جسم تیمار و پرورش داده شود، دیکتاتوری خود را در زندگی ما برقرار خواهد کرد. اگر به سبب ناپیگیری از آن چشم‌پوشی شود و خواهشش برآورده گردد، همواره گرسنه‌تر و پرشورتر خواهد شد. پرورش جسم (آن‌گونه که امروز اغلب ادعا می‌شود) در خدمت پذیرش خود و رشد شخصیت نیست، بلکه هوس‌هایی را برمی‌انگیزد که با افکار خدا در تضادند.»⁵⁴

54. والتر نیچه (Walter Nitsche), *Versagen und innere Zerrissenheit*, ص. 76.

9.4 جمع‌بندی

هر که بدن و زندگی خود را بر مذبح خدا تقدیم کند، جان خود را از دست می‌دهد، یعنی زندگیِ «من» خود را. اما خداوند عیسی به مضمون چه می‌گوید؟ «هر که زندگیِ «من» خود را از دست بدهد، آن را خواهد یافت» (مقایسه کنید با لوقا 17:33؛ 9:24). جیم الیوت (Jim Elliot) نوشت: «نادان نیست کسی که آنچه را نمی‌تواند نگاه دارد می‌دهد، تا آنچه را نمی‌تواند از دست بدهد به دست آورد.»⁵⁵

اگر خواهان آن باشیم، خدا به دگرگون ساختن اندیشه‌ما ادامه خواهد داد. آنگاه به جایی خواهیم رسید که به عنوان کسانی که اراده‌ی خدا را به جا می‌آورند، چنین احساس کنیم که گویی اراده‌ی خودمان را به جا می‌آوریم. این است شریعت آزادی (یعقوب 1:25؛ 2:12): آزادانه و از دل خواستن آنچه خدا می‌خواهد. این تنها زندگی‌ای است که ارزش زیستن دارد. اما کسی که اراده‌ی خدا را به جا آورد، تا ابد باقی می‌ماند!

55. متن اصلی چنین است: «He is no fool who gives what he cannot keep to gain what he cannot lose.»

10. کهنه و تازه – نگاهی کلی

کهنه	تازه	ارجاع
چیزهای کهنه درگذشت	چیزهای تازه پدید آمده است	دوم قرن تیان 5:17
در آدم	در مسیح	رومیان 5:12 – 8:11 و جاهای دیگر
گناهکاران	عادلان	رومیان 5:19
انسان کهنه	انسان تازه	رومیان 6:6؛ افسسیان 4:20-24؛ کولسیان 3:9-11
بدن گناه	بدن و اعضای خود را به خدا تقدیم کردن	رومیان 6:6، 12-23؛ 8:13؛ 2-12:1
در جسم	در روح	رومیان 8:8-9
شریعت گناه و مرگ	شریعت روح حیات	رومیان 8:2
جسم (در ما)	روح القدس (در ما)	رومیان 8:1-11؛ غلاطیان 5
گناه – زیر سلطه آن، به آن فروخته شده	برای گناه مرده: تازگی حیات؛ «زندگان از میان مردگان»	رومیان 6 (و رومیان 8)
مرگ روحانی	حیات روحانی تازه، زنده گردانیده	اول قرن تیان 15:45؛ اول یوحنا 3:14؛ افسسیان 2:5؛ و جاهای دیگر
جسم (هیچ سودی ندارد؛ آن شخص نمی تواند شریعت خدا را به جا آورد)	از نو مولود	یوحنا 3:6؛ 8:7 رومیان
در پایان: مرگ	در مقصد: حیات جاودانی	رومیان 21:6-23
مردن	تازه شدن	رومیان 21:6؛ افسسیان 4:22-24
زمینی – اعضای که بر زمین اند: زنا، ناپاکی، شهوت، هوس بد، طمع، خشم، غیظ، بدخواهی و مانند آن	آسمانی – دعوت، هدف	کولسیان 3:1-11؛ اول قرن تیان 49-15:48
پر از خودمان: در ما هیچ نیکویی نیست، تا زمانی که مسیح در ما نباشد.	مسیح در ما	کولسیان 3:11؛ غلاطیان 2:19-20؛ و جاهای دیگر رومیان 7:18

11. جسم چیست؟

جسم در میان مسیحیان اغلب «طبیعت کهنه» نامیده می‌شود، در برابر «طبیعت تازه» که در تولد تازه دریافت کرده‌ایم. تعبیرهای دیگر عبارت‌اند از: **طبیعت آدمی**، **طبیعت گناه**، **طبیعت جسمانی**، **ذات انسانی** یا به عبارتی **ذات خودکامه**، **ذات گناه‌آلود**، **کهنه** یا نیز **ذات زمینی**. هرچند این اصطلاحات سودمندند، عهد جدید آن را همیشه «جسم» می‌نامد.

مقصود از «جسم» آن نقشی است که گناه بر انسان زده است، آن‌گونه که در هستی بدنی و روانی او ریشه دوانده است.⁵⁶

واژه **جسم** (آلمانی: Fleisch، یونانی: sarx) با معناهای گوناگون به کار می‌رود. در بیشتر موارد موضوع انسان است. معنای واژه را باید در هر بافت متنی روشن ساخت. در این میان ممکن است موضوع جنبه اخلاقی، یا جنبه آفریده‌بودن و مادی، یا جنبه فانی (اشعیا 40:6-8)، درمانده (ارمیا 17:5، 7) یا به عبارتی ناتوان گوشت و تن انسان باشد، یا پیوند زناشویی (پیدایش 2:24؛ اول قرن‌تیا 6:16)، خویشاوندی خانوادگی (رومیان 1:3؛ 9:3) یا کل بشریت (رومیان 3:20). پولس این واژه را روی هم رفته 78 بار (که 63 بار آن در نامه‌های رومیان و غلاطیان است) برای نامیدن ذات سقوط کرده و گناه‌آلود انسان به کار می‌برد.

پس پولس اصطلاح «جسم» را از نظر اخلاقی به کار می‌برد. پطرس (اول پطرس 2:11؛ دوم پطرس 2:10، 18) و یوحنا (اول یوحنا 2:16) نیز آن را به همین معنا به کار می‌برند. یعقوب از هوس سخن می‌گوید (یعقوب 1:4-3).

اصطلاح «جسم» - در برابر «روح» - برای موضوع «تغییر جبهه (Seitenwechsel)» اهمیتی محوری دارد. سخن اصلی، وقتی موضوع کشمکش در زندگی مسیحی است، این گفته پولس است:

56. رولاند آنتهولتسر (Roland Antholzer)، انجمن Gemeindeorientierte Initiative für biblische Beratung e.V. (GIBB).

«زیرا خواهش جسم به ضد روح است و خواهش روح به ضد جسم؛ زیرا این دو با یکدیگر در ستیزند» (غلاطیان 5:17).

در زندگی مسیحی دو طرف، آن‌گونه که کمابیش در هر انسانی وجود دارند، در برابر هم قرار ندارند. موضوع صرفاً کشمکش میان بد و خوب نیست که کمابیش در هر انسانی رخ می‌دهد. در اینجا موضوع بُعدی دیگر است: روح، روح القدس است، خود خدا، که به زندگی انسانی که ایمان آورده است و پیش‌تر زیر سلطهٔ جسم بود، وارد شده است. جسم آن بخش از انسان بودن است که در مسیحی، پس از تولد تازه‌اش، هنوز از زندگی کهنه در آدم باقی مانده است.

در زندگی روزمره واژهٔ آلمانی **Fleisch** («گوشت») هنگامی به کار می‌رود که سخن از قصاب و خوراک است، و نیز در کالبدشناسی، هنگامی که سخن از بافت بدن انسان است. هر دو کاربرد با کاربرد این واژه در کتاب مقدس مطابقت دارند. اغلب مقصود به سادگی بدن انسان است (برای نمونه رومیان 2:28). اما معنای این واژه از صرف مادی بودن فراتر می‌رود. جسم (انسان در هستی زمینی‌اش) نه تنها ناتوان، شکننده و فانی است، بلکه به سبب گناه ویژگی‌هایی به خود گرفته است که با ذات خدا در تضادند. معنای جسم، آن‌گونه که پولس آن را در رومیان 7 و 8 و جاهای دیگر به کار می‌برد، جنبهٔ مادی انسان را توصیف نمی‌کند، بلکه جنبهٔ اخلاقی و رفتاری او را. پس جسم یعنی شکنندگی هستی انسان و سقوط‌کردگی طبیعت انسان. «جسم طبیعت انسان است، آن‌گونه که به سبب گناه شده است.»⁵⁷

جنبهٔ اخلاقی و رفتاری توصیف می‌کند که انسان چگونه است: انگیزه‌اش چیست، هدف‌هایش چیست، در برابر خدا چگونه رفتار می‌کند، و در برابر هموعانش چگونه؟ موضوع ذات او، منش او، طبیعت او از نظر اخلاقی است، با معیار ذات و طبیعت خدا. جسم (یعنی ذات و جهت زندگی انسان) رو به خدای حقیقی ندارد، هرچند می‌تواند دیندار باشد. خداوند عیسی برای نیکو دیموس روشن ساخت که تولدی تازه لازم است، زیرا آنچه از جسم مولود شد، جسم است (یوحنا 3:5-8). از

57. ویلیام بارکلی (William Barclay)، 1968، *Fleisch oder Geist*، Augsburg، ص. 19.

آنجا که جسم در رابطه با خدا هیچ سودی ندارد (یوحنا 6:63)، تولدی از خدا، از روح، لازم است تا چیزی تازه آفریده شود.

11.1 گناه و جسم

گناه اصلی است که رو به ضد خدا دارد و انحصار اقتدار او را رد می‌کند. این اصل پیش از آن وجود داشت که «جسمی» به معنای انسان‌های آفریده‌شده، یعنی آفریدگانی از گوشت و خون، در کار باشد. ابلیس، که شاید والاترین موجود روحانی آفریده‌شده بود، با سوءاستفاده از آزادی خود از این اصل پیروی کرد. آدم، نخستین انسان، با سرپیچی از یک فرمان ساده در را به روی گناه گشود. بدین‌سان گناه به درون انسان راه یافت، آن هم تا ژرف‌ترین ذات و هستی او (تا دلش). از آن زمان گناه در هر انسانی ساکن است (رومیان 7:17)؛ او **گناهکار** است. آدم ذات خود را به همهٔ فرزندان منتقل کرد. بدین‌سان ما از راه تولد گناهکار شدیم.

جسم همان انسان است، ذات او، شخصیت فردی او، که گناه ساکن در او تعیینش می‌کند. پولس این را به روشنی بیان می‌کند، وقتی می‌گوید: «من ... جسمانی و زیر گناه فروخته‌شده هستم» (رومیان 7:14). گناه در اینجا ارباب و برده‌دار است، و جسم (یعنی انسان) بردهٔ او. گناه و جسم سخت در هم تنیده‌اند، تقریباً به جای یکدیگر به کار می‌روند.

جسم نه تنها اصلی برای شورش به ضد خداست (همانند گناه)، بلکه به معنای هر انسانی بی‌مسیح در فردیت او نیز هست. جسم ترکیبی از ویژگی‌های شخصیت و منش است. جسم از نظر اخلاقی ابزار گناه است. جسم من، یعنی تن من، اسیر بندگی گناه است. گناهان به وسیلهٔ بدن (یعنی با دست‌ها، پاها و زبان) انجام می‌شوند. بدین‌سان بدن نه تنها ابزاری خنثی است، بلکه عادت‌ها، هوس‌ها و شهوات گناه‌آلود نیز بر آن نشان گذاشته‌اند.

11.2 جسم و انسان بی‌ایمان

در هیچ جایی نمی‌توان برای «جسم» چیزی مثبت گواهی داد. از دیدگاه خدا جسم اصلاح‌ناپذیر است. نخستین اشاره به این معنای جسم، که تازه در عهد جدید به

تفصیل گسترده می‌شود، سخن خدا درباره انسان اندکی پیش از طوفان است: «و خدا زمین را دید، و اینک فاسد شده بود، زیرا که تمامی بشر راه خود را بر زمین فاسد کرده بودند» (پیدایش 6:12؛ نیز نگاه کنید به آیه 3).

انسان بی‌ایمان «بر حسب جسم» و «در جسم» است (رومیان 8:5-8). کل هستی او در نگاه به قدوسیت و عدالت خدا چیزی جز «جسم» نیست، یعنی چیزی جز موجودی گناه‌آلود که اندیشه خودش، هوس‌هایش (آرزوهای نامشروع) و غرایزش آن را تعیین می‌کنند. بی‌ایمان «جسمانی» نامیده نمی‌شود. این اصطلاح تنها برای مسیحیانی به کار می‌رود که از ذات کهنه پیروی می‌کنند، هرچند به واسطه روح ساکن در آنان در اصل باید روحانی زندگی کنند (اول قرنتیان 3:1).

انسانی که از مسیح دور است، به آنچه پیش چشم (یعنی دیدنی) است می‌نگرد. امت‌ها (که خود را در «اندیشه‌های ... زندگی»⁵⁸ گرفتار می‌کنند) در طلب چیزهای زمینی یا به عبارتی این‌جهانی‌اند، و همه‌چیز را برای آن به کار می‌گیرند، بی‌آنکه دریابند خدا بخشنده همه‌چیز است (متی 6:32). به این معنا جسم این‌جهانی است و رو به سوی چیزهای دیدنی دارد. به دیدنی‌ها دل بسته است – به آنچه ظاهراً مطمئن است. این نیز نشانه‌ای از جسم است که در نگاه نخست به‌عنوان نشانه جسم شناخته نمی‌شود، زیرا ما **نگرانی پراضطراب** برای هستی خود را اغلب به‌طور مثبت حس مسئولیتی جدی می‌شماریم.

11.3 جسم و مسیحی

مسیحی دیگر «در جسم» نیست؛ او «در مسیح» و «در روح» است. اما جسم هنوز در ما وجود دارد، البته دیگر نه در آن جایگاهی که حق داشته باشد اندیشه و کردار ما را تعیین کند. جسم دشمن خونین روح‌القدس و بدین‌سان دشمن مسیحی می‌ماند. حتی هنوز این امکان را دارد که زندگی یک مسیحی را تعیین کند و به آن شکل دهد، اگر آنچه را خدا برای ما انجام داده است نپذیریم و حکم مرگ بر اعمال جسم را خود به کار نبریم (رومیان 8:13). خدا در عیسی گناه و جسم را محکوم و مصلوب کرده است. این را با ایمان پذیرفته‌ایم، و جسم درون خود را چنین

58. مقایسه کنید با لوقا 8:14.

می‌نگریم. با این حال جسم هنوز در ما است، با سرشتی بی‌تغییر. اشاره‌های تأکیدآمیز فراوان به اینکه با هوس جسم قاطعانه رفتار کنیم (یعنی به جسم هیچ جایی ندهیم)، فرض را بر این می‌گذارند که این جسم هنوز در ما است.

عیسی برای نیقودیموس بی‌فایده‌گی و ناتوانی جسم را گواهی داد. «عیسی بار دیگر به هسته مسئله می‌پردازد و ناممکن بودن کامل روحانی ساختن جسم را نشان می‌دهد. آنچه از جسم مولود شد جسم است، و هرگز چیز دیگری نخواهد بود. ممکن است جسمی خوب آموزش‌دیده باشد، جسمی با فرهنگ، جسمی با تجربه فراوان زندگی، جسمی از نظر اخلاقی خوب، آری، حتی جسمی دیندار، و با این حال جسم می‌ماند.»⁵⁹

«جسم گناه‌آلود می‌ماند! آیا کاملاً آگاهانه خود را آماده کرده‌ایم که در وضعیت زمینی خود “جسمی” داریم که هنوز میل دارد در برابر شریعت خدا بایستد و با میل خود را همچون ابزاری برای گناه عرضه می‌کند؟ آیا برای این آماده‌ایم؟»⁶⁰

اما نباید صرف حضور جسم و نشانه‌های حیات آن را از پیش گناه بنامیم. گناه هنگامی رخ می‌دهد که تسلیم جسم شویم و بگذاریم جنبش‌ها و اعمال جسم پیش بروند و آن‌ها را نکشیم. با گذشت زمان، بی‌آنکه بر حسب جسم زندگی کنیم، بیش از پیش بدی کامل و تغییرناپذیر جسم خود را خواهیم شناخت. جسم همچون جانوری درنده است، اختاپوسی با بازوهای بسیار. هرچه فهم روحانی بیشتری به زندگی ما راه یابد، فساد کامل جسم خودمان را روشن‌تر درمی‌یابیم. این خودشناسی باید افزایش یابد، هم‌پای شناخت فیض و محبتی که مسیح در آن برای ما مرد. هر که از بدی و تباهی جسم خود سرخورده است، هنوز درنیافته است که از جسم هیچ انتظاری نمی‌توان داشت و آن اصلاح‌ناپذیر است.

خدا تصمیم گرفته است که جسم را از ما برنگیرد. پیداست که حضور و پرخاشگری جسم در ایماندار برای رشد روحانی ضروری است:

59. روث پکسون (Ruth Paxson)، *Life on the Highest Plane*، ص. 190.
60. والتر نیچه (Walter Nitsche)، *Versagen und innere Zerrissenheit*، ص. 11.

- ضعف درونی ما را آشکار می‌کند.⁶¹
 - غرور و تکبر ما را می‌کشد.
 - بارها و بارها ما را فروتن می‌سازد.
 - پیوسته ما را وامی‌دارد که خدا را برای یاری بخوانیم.
 - بی‌فایده‌گی کوشش انسانی را به ما نشان می‌دهد.
 - به ما می‌آموزد که تنها به خداوند توکل کنیم.
 - ما را به آنجا می‌رساند که نجات‌دهنده‌ای را دوست بداریم که ما را از گناه رها کند.
 - ما را به زندگی‌ای در توبه پیوسته می‌کشاند.
 - ما را در برابر تجاوزهای گناه هشیار می‌سازد.
 - اشتیاق به آسمان را افزون می‌کند.
 - ما را وامی‌دارد که از همه امکانات فیض الهی بهره بگیریم.
 - ما را دلگرم می‌کند که عادت‌های مقدس (یا نیکو و روحانی) پدید آوریم.
 - ما را وامی‌دارد که از یاری خواهران و برادران خود بهره بگیریم.
- جسم ما را بر آن می‌دارد که هر روز راه‌حل بجوییم، آن هم در نور آنچه خدا در کلامش در این باره به ما می‌گوید. نباید منتظر معجزه‌ای ناگهانی بمانیم. خدا مشکلاتی را که با جسم ما ربط دارند، به‌سادگی با «جادو» از میان بر نمی‌دارد، زیرا ما باید و می‌توانیم عمل کنیم، چون او آنچه را برای زندگی پیروزمندانه نیاز داریم به ما داده است.
- این را به‌ویژه در فصل بعد عمیق‌تر بررسی خواهیم کرد. در این میان بیش از یک بار تکرارهایی پیش خواهد آمد. این درباره فصل‌های پس از آن نیز صدق می‌کند. همه فصل‌ها در نهایت به یک موضوع می‌پردازند، اما از زاویه‌های گوناگون. اما از آنجا که موضوع **یکی** است – تغییر جبهه (Seitenwechsel) از آدم به مسیح – در پرداختن به هر زاویه دید، دوباره به موضوعات گوناگونی خواهیم پرداخت که

61. <http://www.keepbelieving.com/sermon/2001-08-26-Full-Speed-Ahead-One-Step-at-a-Time-How-You-Can-Walk-in-the-Spirit-Every-Day>

پیش‌تر با آن‌ها سر و کار داشته‌ایم. یک زاویه دید به زاویه‌ها یا جنبه‌های دیگر
بازمی‌گردد. یک جنبه را نمی‌توان جدا از جنبه‌های دیگر توضیح داد.

12. جسم در برابر روح

خواهش جسم به ضد روح است و خواهش روح به ضد جسم؛ زیرا این دو با یکدیگر در ستیزند.

غلاطیان 5:17

غلاطیان به گونه‌ای چشمگیر تجربه کرده بودند که انجیل چه پدید آورد: آنان عادل شمرده شدند و روح را یافتند، روحی که با آیات و معجزات تأیید کرد که خود خدا سرچشمهٔ پیام پر جلال انجیل است. اما چه رخ داده بود؟ یهودی‌گرایانی که به عنوان معلمان شریعت فعال شده بودند، به دنبال پولس آمدند و کوشیدند شریعت موسی را در کلیساهای تازه بنیاد وارد کنند. آنان شریعت را برای نجات و زندگی ضروری معرفی کردند، و احتمالاً به‌ویژه مسیحیان یهودی‌تبار به آن واکنش مثبت نشان دادند. این دلیل نوشته شدن نامه به غلاطیان است، که پولس در آن با شدت به مقابله با این امر برمی‌خیزد: هنگامی که شریعت با انجیل آمیخته شود، بنیادهای انجیل آسیب می‌بینند. با شریعت و انجیل، دو دنیای ناسازگار با یکدیگر برخورد می‌کنند.

12.1 مسئله چه بود؟

غلاطیان با وارد کردن دوبارهٔ شریعت، به دوران شریعت و بدین‌سان به زندگی جسمانی بازگشتند. آنان به شریعت پناه بردند و ادعا کردند که شریعت برای نجات و به عنوان معیار زندگی ضروری است. احتمالاً همین نظر را در برابر پولس نیز پیش کشیده بودند. اما رسول برایشان روشن می‌سازد که از این راه نجات نمی‌یابند. افزون بر این (و این به موضوع اصلی ما مربوط است)، آشکار شد که آنان نمی‌توانستند شریعت را نگاه دارند. با یکدیگر همچون جانوران درنده رفتار می‌کردند، که گویی چشمان یکدیگر را درمی‌آوردند و یکدیگر را می‌بلعند. پولس کمی با طعنه می‌گوید که باید مراقب باشند یکدیگر را نخورند. او بدین‌سان این واقعیت را رسوا می‌کند که شریعت‌دوستی و وفاداری پنداری‌شان به شریعت،

نتیجه عکس داشت. هیچ چیز نیکویی از آن پدید نیامد. غلاطیان فراموش کرده بودند که دوران شریعت و بدین‌سان دوران جسم به سر آمده بود. نظام کهنه برچیده شده بود. اکنون دوران روح و آزادی فرا رسیده بود.

جسم (طبیعت کهنه سقوط کرده آدمی) به شریعت و امرها و نهی‌هایش نیاز دارد. اما ناتوان است و ناتوان می‌ماند: نه شریعت، بلکه انسان شکست خورد. پولس در برابر این چه می‌نهد؟ روح خدا را. این نامه دفاعیه‌ای چشمگیر برای روح خداست به جای تورات! روح خدا، که مسیح فرستاده است، برای همه چیز کافی است! پولس می‌گوید به واسطه او زندگی و رفتار می‌کنیم. مسیح کانون است، بنیاد عادل‌شمردگی ما؛ روح کسی است که به واسطه او زندگی می‌کنیم و ذات مسیح را می‌پوشیم. اما هدف بی‌قانونی نیست؛ شریعت مسیح اکنون به واسطه روح خدا در زندگی روزمره ما تحقق می‌یابد.

12.2 عملکرد جسم

اشاره به جانوران وحشی تا اندازه‌ای به ما نشان می‌دهد که جسم ما چگونه است. جسم به گریه‌سانی درنده می‌ماند که همیشه در پی شکار و سلطه است. در سیرک چنین گریه‌سانان بزرگی را رام‌کننده رام می‌کند، اما این تنها با رفتاری مطمئن و نگاهی پیوسته و مراقب به چشمان آن‌ها ممکن است. این نگرش برای ما نیز نمونه است. در این باره بعداً بیشتر خواهیم گفت.

از آنجا که غلاطیان شریعت را به جای روح دوست داشتند، اعمال جسم پدیدار شد. زندگی آنان با یکدیگر با رفتاری جسمانی (یعنی گناه‌آلود) تعیین می‌شد. برای پولس در کشمکش روح و جسم، موضوع آنچه در **ما** رخ می‌دهد نیست، بلکه آنچه **میان ما** رخ می‌دهد. در این کشمکش موضوع توجهی رو به درون و خودنگری نیست – یعنی آنچه در من جریان دارد – بلکه رفتاری است که دیگران آن را احساس می‌کنند: یا جاه‌طلبی و حسد، یا آمادگی برای حمل بار دیگری (5:26) – (6:2). سرچشمه اولی جسم است. روح نیکی را برای دیگری می‌خواهد، همان‌گونه که به واسطه عیسی مسیح تحقق یافت. از این رو مسیح باید در ما به واسطه ثمره روح شکل گیرد، ثمره‌ای که چیزی جز بیان ذات او نیست. اعمال مرده جسم، که

گواه آدمی محکوم به مرگاند، باید از مشارکت ایمانداران رانده شوند. این تنها به واسطه کار روح ممکن است. ثمره الهی با کوشش خودمان نمی‌روید، بلکه به وسیله خدا پدید می‌آید، که تنها او رشد می‌بخشد.

روح و جسم در کشمکش بی‌پایانند. موضوع دو اصل بزرگ است که از یک سو طبیعت گناه‌آلود و از سوی دیگر روح خدا نماینده‌شان هستند. همه ما شخصاً درگیریم، زیرا جسم هنوز در ما ساکن است. و خدای قدوس با به کار گرفتن روح القدس خود به مقابله با آن برمی‌خیزد. شگفت‌انگیز است! چه نیرویی باید لازم باشد - خود خدا نزد ما فرود می‌آید تا این نبرد را بر عهده گیرد.

کشمکش روح و جسم در نامه به غلاطیان در درجه نخست به این اشاره ندارد که دو دل در سینه ما می‌تپد. این نامه کشمکش بی‌وقفه در درون ما را تعلیم نمی‌دهد (همانند آنچه در رومیان 7 توصیف شد). بلکه موضوع نخست رفتار اهل خانه خدا با یکدیگر است. موضوع آن چیزی نیست که هنگام تنهایی تجربه می‌کنم، بلکه اینکه ما هنگامی که با یکدیگر مشارکت داریم چگونه‌ایم. البته موضوع کشمکش در درون ما نیز هست، زیرا خود ما جسم را در خود داریم، در حالی که در همان حال روح خدا در ما ساکن است. جنبش‌های جسم هنگامی که تنها هستیم نیز به‌هرحال وجود دارند.

پس از این ورود شتابان به نامه به غلاطیان در چارچوب موضوع کلی، نخست آنچه را از این نامه گرد می‌آوریم که ما به‌عنوان مسیحیان شده‌ایم. پولس تازه در پایان نامه به کشمکش روح و جسم می‌پردازد.

12.3 مسیحی در نامه به غلاطیان

- عیسی خود را برای گناهان ما قربانی کرد (1:4).
- رهاکننده از این دنیای شریر کنونی (یا این روزگار کنونی) (1:4)
- آزادی در مسیح عیسی (2:4؛ 5:1)
- عادل‌شمرده از راه ایمان به مسیح (2:16-17)
- برای شریعت مرده (2:19)
- برای خدا زیستن (2:19)

- با مسیح مصلوب شده (2:19)
- مسیح در ایماندار زندگی می‌کند (2:20)
- محبوب مسیح (2:20)
- روح را یافته (3:2، 5)
- برکت‌یافتگان از راه ایمان (3:9)
- فدیة شده از لعنت شریعت (3:13)
- وعده روح القدس را یافته (3:14)
- حیات نه از راه شریعت، بلکه از راه ایمان (22-3:21)
- پسران خدا از راه ایمان (3:26)
- ما مسیح را پوشیده‌ایم (3:27).
- ما در مسیح هستیم (5:6؛ 3:28).
- ما از آن مسیح هستیم (ملک او) (5:24؛ 3:29).
- فدیة شده برای پسرخواندگی (6-4:5)
- روح پسر در دل‌های ما است (4:6).
- خدا پدر عزیز ما است (4:6).
- وارثان به واسطه خدا (4:7)
- مسیح در ما شکل می‌گیرد (4:19).
- بر حسب روح (از روح) مولود (4:29)
- خوانده شده از سوی خدا (5:8، 13)
- ما به روح رفتار می‌کنیم (5:16، 25).
- روح ما را هدایت می‌کند (5:18).
- ما به روح زندگی می‌کنیم (5:25).
- وارثان پادشاهی خدا (5:21)
- حیات جاودانی (در رستخیز) (6:8)
- اهل خانه ایمان (6:10)
- برای دنیا مصلوب شده (6:14)
- خلقتی تازه (6:15).

این مجموعه‌ای عظیم از کار نجات‌بخش خداست. این است وجه اخباری نجات - آنچه «هم‌اکنون» بر زمین از راه ایمان دارایی ما است. پس از آنکه این فهرست نجات را به تفصیل برای خود روشن ساختیم، از همین چشم‌انداز به این می‌پردازیم که چگونه باید با جسم و هوس‌هایش رفتار کنیم و ثمره روح چگونه می‌تواند رشد کند.

12.4 شریعت و جسم - دو چرخ‌دنده در یک دستگاه

چرا پولس در این نامه به غلاطیان چنین مشخص به موضوع شهوت جسم و هوس‌ها می‌پردازد؟ او نشان می‌دهد که شریعت به‌هیچ‌وجه به آنان برای زندگی مقدس کمک نکرد. برعکس، شریعت زندگی کهنه غلاطیان را دوباره بیرون کشید. شریعت با نهی‌ها و امرهایش گناه و شهوت جسم را برمی‌انگیزد (نیز نگاه کنید به رومیان 7). پولس بی‌درنگ دلیل آن را می‌آورد: غلاطیان شریعتی را نگاه نمی‌داشتند که می‌خواست همسایه را دوست بدارند. حتی این فرمان (که نه تنها فرمان موسوی، بلکه فرمانی مسیحی نیز هست) برایشان دشوار بود، زیرا با یکدیگر هر رفتاری داشتند جز رفتار دوستانه (غلاطیان 5:15). ادعای وفاداری به شریعت و واقعیت فاصله زیادی از هم داشتند. جسم و شریعت با هم‌اند، زیرا شریعت خطاب به انسان طبیعی است که تولد تازه نیافته است. غلاطیان این پیوند را، که در کسی که ایمان آورده است گسسته می‌شود، دوباره برقرار کردند. آیا آنان بدین‌سان انسان کهنه را دوباره زنده نمی‌کردند؟ اما پولس به آنان نشان می‌دهد که تازگی حیات در روح چگونه است.

12.5 کشمکش کیهانی دیرین و کشمکش شخصی امروز

در آغاز تاریخ بشر سقوط رخ داد. در پی آن، دشمنی میان نسل زن و نسل مار، یعنی ابلیس، نهاده شد (پیدایش 3:15). مسیح نسل زن است و سر مار را خواهد کوبید، هرچند با درد. این دشمنی، که در نهایت رویارویی نور و تاریکی است، ماهیتی کیهانی و همه‌جا حاضر دارد، اما به **درون** هر مسیحی نیز راه یافته است. به‌واسطه زندگی تازه و ورود روح به دل مسیحی، اکنون در آنجا دو قطب مخالف هست که هرگز نمی‌توان آن‌ها را با هم سازگار کرد یا جهتشان را یکی ساخت؛

جنگی میان دو گونه ذات. دو فرمانده، یعنی روح و جسم، در برابر یکدیگر ایستاده‌اند و با هم می‌جنگند. «مسیحی هم‌زمان صحنه و موضوع، میدان نبرد و جایزه نبرد در رویارویی جسم و روح است.»⁶² این دو دشمن آتش‌بس نمی‌شناسند. هرگز. هر جا که هستیم، جسم آنجاست؛ ما آن را با خود به هر سو می‌بریم. اما روح نیرومند خدا نیز در ما است. او همیشه در کنار ماست تا در این کشمکش یاری‌مان کند. بهتر بگوییم: او می‌خواهد فرماندهی این نبرد را بر عهده گیرد. اما پولس نه بر نبرد پیوسته، بلکه بر زندگی روزانه به روح تأکید می‌کند. مسیحی می‌تواند اطمینان داشته باشد که روح پیروز خواهد شد. استثنایها، یعنی لغزش‌ها، تأییدی بر این قاعده‌اند!

12.6 به روح زیست کنید و به روح رفتار کنید!

در روح (به روح) رفتار کنید، و هوس جسم را به جا نخواهید آورد. زیرا خواهش جسم به ضد روح است و خواهش روح به ضد جسم؛ زیرا این دو با یکدیگر در ستیزند، تا آنچه می‌خواهید نکنید.

غلاطیان 16:5-17

غلاطیان به جای آنکه بر حسب شریعت زندگی کنند، می‌بایست به روح خدا رفتار کنند، تا به جسم و اثرهای آن جایی ندهند. تنها بدین‌سان ممکن بود گیرندگان نامه با یکدیگر رفتاری محبت‌آمیز داشته باشند.

جسم چیزی سرشار از زندگی است. شهوت و هوس نیروهای قوی‌اند؛ آن‌ها نشانه زنده بودن جسم‌اند. شهوت جسم هر هوس نامشروعی را دربر می‌گیرد که در آن موضوع برآوردن و دنبال کردن هدف‌های خودمحورانه است. این می‌تواند چیزهای بسیاری باشد – حتی چیزهایی که شاید هرگز گمانش را نمی‌بردیم. انسان به‌عنوان مسیحی می‌تواند یک کار واحد را هم به روح انجام دهد و هم به جسم. سرچشمه، انگیزه و هدف تعیین می‌کنند که آن شخص کار مورد نظر را در روح (یا با فکری روحانی) انجام می‌دهد یا در جسم (یا با فکری جسمانی). مالک کهنه خلع‌شده

62. ه. شلیر (H. Schlier), Galater, ص. 181، به نقل از ا. ماورهورف (E. Mauerofer), Der Kampf zwischen Fleisch und Geist bei Paulus.

زندگی کهنه من، در جسم یا به عبارتی در گناه تجسم می‌یابد. مالک کهنه هنوز هست، هرچند دیگر هیچ اختیار و حقی ندارد. او هنوز همراه ما در راه است، تا زمانی که نزد خداوند نیستیم و در بدن زمینی خود زندگی می‌کنیم. **جسم** با بدن زیستی یکی نیست، بلکه بیشتر آن را به کار می‌برد، همان‌گونه که جان و روح نیز آن را همچون ابزار به کار می‌گیرند. اعمال جسم نه تنها کارهایی را دربر می‌گیرند که با دست و پا انجام می‌شوند، بلکه امور ذهنی‌ای را نیز که به قلمرو افکار، دریافت‌ها و احساسات تعلق دارند (غرور، خودرایی، تحقیر، ناسپاسی، نفرت، افکار ناپاک، زنا در فکر، جاه‌طلبی نادرست یا به عبارتی افراطی، امور غیبی و بسیاری چیزهای دیگر).

جسم در برابر روح مخالفت می‌کند و می‌خواهد حقوق کهنه خود را به کرسی بنشانند. روزگاری انحصار تعیین همه‌چیز را داشت، و عادت‌های گناه‌آلود را در اندیشه و کردار ما برنامه‌ریزی کرده است. اما اکنون روح مالکیت و رهبری را به دست گرفته است، تا در برابر جسم و عادت‌هایش موضع بگیرد. این برنامه‌ریزی کهنه در روز نجات من (روز دگرگونی شخصی‌ام در نجات و بازگشتم به خدا) پاک نمی‌شود. بلکه به واسطه روح به جایی برده می‌شود که به آن تعلق دارد: به مرگ.

در مسیحی کشمکشی هست که میان جسم من و روح القدس رخ می‌دهد. پطرس از آن سخن می‌گوید، وقتی می‌گوید باید از هوس‌های جسمانی دوری کنیم، **که با جان در ستیزند** (اول پطرس 2:11). یعقوب می‌گوید هوس‌ها در اعضای ما در ستیزند (یعقوب 4:1؛ نیز نگاه کنید به 13:1-15)، به این شکل که خواهان آن‌اند که تغذیه و ارضا شوند.

12.7 کار خدا و کار ما – تضاد؟

در عهد جدید بارها به عمل کردن فراخوانده می‌شویم، در حالی که در همان حال خداست که آن را پدید می‌آورد. در اینجا نیز چنین است. پس سخنی که در اینجا آمده است («در روح رفتار کنید») یک وجه امری نجات است. این یک «شکل فعال-مجهول» است. ما هستیم که رفتار می‌کنیم (فعال)، اما باید آن را با قوت روح انجام دهیم (مجهول).

جسم و روح با یکدیگر در ستیزند، **تا آنچه می‌خواهید نکنید**. پولس با این چه می‌خواهد بگوید؟ آیا در این کشمکش سه طرف وجود دارد؟ پیداست که چنین است: جسم هست، روح خدا هست، و من هستم، شخص مسئول که یک طرف را برمی‌گزیند. این جمله کوتاه «... تا آنچه می‌خواهید نکنید» دست‌کم سه جنبه دارد:

1. ما به آزادی خوانده شدیم (5:13)، تا آنچه را جسم ما می‌خواهد انجام ندهیم.
2. نبرد نه به وسیلهٔ ما، بلکه به وسیلهٔ روح انجام می‌شود.
3. ما («من» ما) به عنوان کسانی که درگیرند، در میانهٔ این کشمکش ایستاده‌ایم.

12.8 به آزادی خوانده شده – اما این چه آزادی‌ای است؟

شعار کشمکش روح و جسم (5:1) – یعنی پیام این نامه – آزادی را دربر می‌گیرد. اما پولس در همان نفس هشدار می‌دهد که این آزادی از شریعت موسی را مجوزی برای جسم نسازیم. زیرا بیرون از شریعت موسی، شریعتی تازه معتبر است، یعنی شریعت مسیح (6:2)! شریعت تازه، شریعت روح است، که مسیح با آن به زندگی ما شکل می‌دهد و اثرهای آن در ثمره‌های روح شناختنی است. «آزادی درون قانون پدید می‌آید، نه بیرون از آن. لوکوموتیو کی بیشترین آزادی را دارد؟ وقتی از روی سنگ و چوب تلوتلو می‌خورد؟ البته که نه! وقتی بگذارد او را بر روی ریل‌ها “مجبور” کنند، نرم و بی‌اصطکاک حرکت می‌کند، زیرا این‌گونه ساخته شده است. او به “نظم” و “انضباط” ریل‌ها نیاز دارد تا بتواند نرم و تند حرکت کند.»⁶³ پولس این ریل‌گذاری را «هدایت» و «رفتار» به واسطهٔ روح خدا می‌نامد. در نتیجه، ثمرهٔ گوناگون روح رشد می‌کند، در حالی که در همان حال اعمال جسم بیش از پیش ناپدید می‌شوند. این جایگزین الهی برای شریعت موسی است، هرچند هنگامی که به واسطهٔ روح خدا «یکدیگر را محبت می‌کنیم»، در همان حال شریعت موسی را نیز به جا می‌آوریم (5:14؛ نیز نگاه کنید به رومیان 8:3).

در اینجا موضوع ترک کردن قلمرو شریعت است. این امر پیش‌تر در جُلُتّا برای ما رخ داده است: ما برای شریعت مرده‌ایم (غلاطیان 2:19؛ رومیان 7:6). وقتی این رخ داده است، در سرزمینی بی‌صاحب نایستاده‌ایم که در آن هیچ قانونی معتبر

63. جی. ای. آدامز (Jay E. Adams)، *Grundlagen biblischer Lebensberatung*، ص. 256.

نباشد. ما از آن خدا هستیم - این سرزمین او است. بر سر این سرزمین نبرد است، زیرا هنوز به هدف نرسیده‌ایم. کشمکش روح و جسم در انتظار هر کسی است که به زندگی تازه گام می‌نهد. اگر به واسطه روح هدایت شویم، زیر شریعت نیستیم؛ این دو شیوه زندگی (شریعت و روح) یکدیگر را نفی می‌کنند.

12.9 روح برای ما می‌جنگد

به راستی چنین به نظر می‌رسد که گویی ما در این کشمکش نقشی همچون تماشاگر داریم. چون روح و جسم در ما می‌جنگند، اصلاً دیگر نمی‌توانیم آنچه را می‌خواهیم انجام دهیم، زیرا آن دو آنچه را می‌خواهند انجام می‌دهند! جسم اعمال جسم را پدید می‌آورد و روح ثمره روح را. Albrecht (ترجمه آلمانی کتاب مقدس) چنین ترجمه می‌کند: «زیرا جسم با خواهشش با دشمنی در برابر روح می‌ایستد، و روح نیز به همین سان در برابر جسم. هر دو با یکدیگر در نبردند و نمی‌گذارند که بر حسب اراده خود عمل کنید.» درس این است که ما در این رویارویی «آنچه را می‌خواهیم نمی‌کنیم»، هر چه هم نیتمان خوب باشد. نبرد با جسم را روح پیش می‌برد. اما این نبرد از کنار ما نمی‌گذرد، چنان‌که گویی به ما مربوط نیست. نمی‌توانیم به مرخصی برویم و بگذاریم روح بجنگد. مقصود این است که نبرد با جسم جزو تجربه‌های خود ماست، اما با کوشش خودمان به شکست می‌انجامد. ما هیچ نیرویی نداریم، تا زمانی که نبرد را به خدا نسپاریم. هر چند اراده را داریم، اما وسیله را نه. این کشمکش در جان من یا به عبارتی در دل من رخ می‌دهد، اما در آنجا فرمانده تازه، یعنی روح، فرماندهی را به دست گرفته است.

12.10 در میانه نبرد

بیاید متن را با سخنان (NGÜ) Neue Genfer Übersetzung، ترجمه آلمانی کتاب مقدس) تکرار کنیم:

«با این چه می‌خواهم بگویم؟ بگذارید روح خدا رفتار شما را تعیین کند، آنگاه دیگر تسلیم هوس‌های طبیعت خودتان نخواهید شد. زیرا طبیعت

انسانی با خواهش خود به ضد روح خدا برمی‌خیزد، و روح خدا با خواهش خود به ضد طبیعت انسانی. این دو با یکدیگر در ستیزند، و هر طرف می‌خواهد جلوی آن را بگیرد که شما آنچه را طرف دیگر شما را به آن وامی‌دارد انجام دهید.»

هیچ «من» بی‌طرفی وجود ندارد که بتواند از این کشمکش جسم و روح بگریزد. من ما نیروی محرکه کار خود را یا از جسم می‌گیرد یا از روح. ما هرگز تماشاگرانی منفعل نیستیم، بلکه در کانون کشمکش ایستاده‌ایم. ما مسئول هر چیزی هستیم که تصمیم می‌گیریم، می‌اندیشیم و انجام می‌دهیم. اگر در رویارویی مستقیم، در وسوسه و آزمایش، قرار بگیرم، آنگاه باید به‌روشنی تصمیم بگیرم و موضع بگیرم. «هرچند ... روح القدس به درون تو آمده است و در شخص خود هم خدای پدر و هم خدای پسر را در آنجا نمایندگی می‌کند، با این حال هرگز حاکمیت اراده خودت را زیر پا نخواهد گذاشت. او تو را از تصمیم‌گیری بر پایه مسئولیت خودت معاف نخواهد کرد. ... اگر با این حال او در هر گوشه‌ای از دلت فرمانروایی کند، اگر بدین‌سان رفتارهایت را تعیین کند، این تنها بر پایه انتخاب آزاد خودت و رضایت شادمانه‌ات رخ می‌دهد. اما همین حق اعتراض است که تو را به‌عنوان انسان از قلمرو جانوران برتر می‌سازد و از تو موجودی اخلاقی می‌سازد که خدا تو را برای آن مقرر کرده است. همین است نیز – و تنها همین – که تو را توانا می‌سازد تا خدا را در پاسخ دوست‌داری و بدین‌سان محبت او را پاسخ دهی. این “آری” شادمانه به خدا در هر لحظه از زندگی‌ات، دل‌آفریننده را از شادی‌ای بزرگ‌تر پر می‌سازد تا همه شگفتی‌های هیجان‌انگیز (جالب) میلیون‌ها جهان که با کلام قادر مطلق او به بی‌کرائگی کیهان پرتاب شده‌اند. هیچ‌یک از آن‌ها توانایی دوست داشتن او را ندارند، زیرا توانایی انتخاب آزاد را ندارند. پس امتیاز خودت بودن و انسان بودن در این است که اجازه داری خدا را بشناسی، برگزینی و دوست‌داری. این امتیاز کاملاً شخصی توست.»⁶⁴

64. دلیو. ایان توماس (W. Ian Thomas), *Tote können nicht sterben*, ص. 115.

حضور روح روندی خودکار با تضمین پیروزی از پیش ساخته شده نیست. شعار زندگی ما باید این باشد: با عیسی زندگی کردن، نزدیک او ماندن و گذاشتن که کلامش به فراوانی در ما ساکن شود. بدین سان روح را بر خواهیم گزید و جسم را رد خواهیم کرد.

کار خدا و مسئولیت ما هرگز یکدیگر را نفی نمی کنند. اگر تنها از کار خدا سخن بگوییم، ممکن است بگذاریم به سوی انفعال رانده شویم. اگر پیوسته وظیفه و مسئولیت خود را ببینیم، آنگاه نه به مسیح، بلکه به گناهی می نگریم که می خواهیم بر آن پیروز شویم. با این چشم انداز در خطر آن خواهیم بود که با نیروی خود بجنگیم و دچار تنش و انقباض شویم. روح هم قاعده تازه زندگی را دربر می گیرد و هم قوت زیستن بر طبق آن را. هدایت او تنها راهنمایی نیست، بلکه روح همسفر ماست؛ او پیشاپیش ما می رود.

12.11 ویروس ها و واکسن

در این باره مقایسه دیگری نیز هست که نقش اراده من، جسم و روح را روشن می سازد. عوامل بیماری زای خفته در بدنم را با جسم خود مقایسه کنیم. با شیوه زندگی سالم، به ندرت بیماری پیش می آید. اگر تغذیه ام ناسالم باشد و به قدر کافی لباس نپوشم، این می تواند به سرما خوردگی بینجامد. اگر آنگاه دارو بخورم (این تصمیم را باید خودم بگیرم)، دارو در بدنم نبرد با سرما خوردگی را آغاز خواهد کرد. هرچند این نبرد در بدن من رخ می دهد، اما من خودم آن را پیش نمی برم. اما می توانم این نبرد را با تصمیمی آگاهانه برای خوردن دارو آغاز کنم. افزون بر این، می توانم با استراحت فراوان، تغذیه خوب و هوای تازه به موفقیت دارو کمک کنم.

12.12 اعمال جسم چیست؟

پولس جای هیچ تردیدی باقی نمی گذارد که از جسم و اعمالش چه منظوری دارد. فهرست او از این اعمال کامل و جامع نیست، چنان که گویی جز آنچه در اینجا نام برده شده است، گناه دیگری وجود ندارد. کلام خدا با واژه پایانی این فهرست، «و مانند این ها»، به هر خواننده نه تنها این امکان را می دهد که فهرست را ادامه دهد، بلکه به طور غیرمستقیم این فرمان را نیز که اعمال جسم خود را شناسایی کند.

اعمال جسم گوناگون‌اند، هم در اثرشان و هم در داوری درباره‌شان. زنا بی‌دلیل در جای نخست قرار ندارد. اما فرقی نمی‌کند که «گناهان کوچک یا بزرگ» باشند، همه از یک سرچشمهٔ شریر می‌آیند. جسم ما توانایی انجام هر یک از چیزهایی را که در اینجا نام برده شده است دارد (هم از نظر کردار و هم از نظر فکر). از این رو جسم همانند بذری است که همهٔ گناهان ممکن در آن پنهان‌اند تا روزی بتوانند سر برآورند. اینکه پولس، برخلاف آنچه دربارهٔ روح می‌گوید، از **ثمرهٔ** جسم سخن نمی‌گوید، به نظر می‌رسد با اعمال شریعت ربط داشته باشد که غلاطیان می‌خواستند بر آن تکیه کنند. به بیان دیگر: ما قادریم اعمال جسم را با نیروی خود انجام دهیم، در حالی که از به بار آوردن ثمره‌های روح به دست خود ناتوانیم. برای این کار به روح القدس نیاز داریم. اما اعمال جسم آشکار است (19:5-21):

- **زنا** (یونانی: **porneia**) – بی‌عفتی، **هر گونه** فعالیت جنسی بیرون از ازدواج
- **ناپاکی** – امور منحرف و پلید؛ رفتار بی‌مهار یا به عبارتی بی‌شرمانه در قلمرو جنسی، چه درون ازدواج و چه بیرون از آن؛ فساد کل شخصیت، آن‌گونه که هر عرصه‌ای از زندگی را مسموم می‌کند
- **هرزگی** – بی‌اندازگی، لگام‌گسیختگی، کرخت کردن حواس
- **بت‌پرستی** – پرستش هر آنچه خدا و ارادهٔ او را از جایگاه نخست در زندگی آن شخص کنار می‌زند (هم آیین بت‌پرستی و هم بت‌پرستی فکری روزگار ما)؛ خودخواهی
- **جادوگری** (یونانی: **pharmakeia**) – سحر، جادو، علوم غیبی، احضار ارواح، مواد مخدر
- **دشمنی** – روی‌گردانی از انسان‌ها، کشمکش، نفرت، بدخلقی با دیگران
- **نزاع** – ناسازگاری، جدال، روحیهٔ ستیزه‌جویی
- **رشک** – حسادت، رفتارهای خودخواهانه و دیگر رفتارهایی که در پی سود خود است، بدگمانی‌ها
- **خشم** – غیظ، فوران‌های خشم، یورش بی‌مهار بر اطرافیان، پافشاری تند بر نظر خود
- **مشاجره** – ستیزه‌ها، دسیسه‌ها

- **تفرقه** – پراکندگی، گسستگی‌ها، اختلاف‌ها
- **دسته‌بندی‌ها**⁶⁵ – بدعت، شکاف‌ها، فرقه‌ها؛ گروه‌بندی‌های آزارنده
- **حسد** – عادت به اینکه هیچ چیز را برای دیگری روا ندانیم
- **قتل** – نفرت، آدم‌کشی (در عمل و نه تنها در فکر)
- **مستی** – زیاده‌روی در نوشیدن الکل، حالت‌های سرمستی
- **عیاشی** – بزم‌های میگساری و شکم‌بارگی، پرخوری، خوش‌گذرانی
- **و مانند این‌ها.**

برای انسان‌هایی که این کارها را انجام می‌دهند، که چنین چیزهایی برایشان عادی است، که در آن‌ها پافشاری می‌کنند و گناه را اعتراف نمی‌کنند و رها نمی‌سازند، هیچ آینده‌ای در پادشاهی خدا نیست (5:21).

12.13 ثمرهٔ روح خدا

ثمرهٔ گران‌بهایی که پدر و پسر از آن شاد می‌شوند و به همان اندازه برای کسانی که به واسطهٔ آن برکت می‌یابند شادی است، به وسیلهٔ روح خدا در ایماندار به بار می‌آید. من نمی‌توانم سبب شوم که ثمره‌ای بروید، زیرا خداست که رشد می‌بخشد⁶⁶ (اول قرن‌تیان 3:6). خود من باید «شرایط لازم» را فراهم کنم که بر پایهٔ آن‌ها رشد خوب ممکن شود. می‌توانم بکوشم خاکی خوب فراهم سازم، می‌توانم جلوی علف هرز جسم را بگیرم و آن را برکنم، و می‌توانم «آبیاری» کافی را از راه کلام خدا تأمین کنم. اما در همهٔ این‌ها نباید آن جنبهٔ «معجزه‌آسا» را نادیده بگیریم: بیش از هر آیت و معجزه‌ای، این کاری فراطبیعی از سوی خداست که انسان‌ها از گناهکارانی پر از نفرت به آفریدگانی تبدیل شوند که محبت خدا در دلشان ریخته شده است و سپس خودشان همان‌گونه محبت می‌کنند که خدا محبت می‌کند. اما ثمرهٔ روح این است (23-5:22):

65. این عبارت پانوشت در Elb 2003 (ترجمهٔ آلمانی Elberfelder) است. در متن اصلی این ترجمهٔ کتاب مقدس در اینجا «فرقه‌ها» آمده است.

66. نیز نگاه کنید به متی 6:28: «سوسن‌های صحرا را بنگرید که چگونه نمو می‌کنند: نه زحمت می‌کشند و نه می‌ریسند» (تأکید از نویسنده است).

1. **محبت** - محبت الهی و ازخودگذشته، در اینجا به‌ویژه درون کلیسای خدا، که احساس نیست، بلکه تصمیمی ارادی است. بدون این محبت به خدا و انسان‌ها، در زندگی مسیحی نیز همه‌چیز بی‌ارزش است (اول قرن‌تیان 13). ما محبت می‌کنیم، زیرا او نخست ما را محبت کرد.
 2. **شادی** - شادی مشترک کسانی از قوم خدا که به روح رفتار می‌کنند، از جمله در گردهمایی‌هایشان؛ شادی راستین از آنچه خدا در ما و در دیگران انجام داد، آنچه اکنون انجام می‌دهد و آنچه بر طبق وعده‌اش انجام خواهد داد؛ شادی از زندگی در مسیح
 3. **سلامتی** - نه تنها نبود نزاع، بلکه آشتی، همدلی صمیمانه، پیوستگی، تمامیت
 4. **حلم** - صبر و بزرگواری در رفتار با دیگران؛ آمادگی پایدار برای تحمل هموعان و شرایط؛ محبت از سوی منفعل اما پایدارش
 5. **مهربانی** - نگرشی خیرخواهانه، همیشه یاری‌رسان و همدلانه، سرشتی ملایم، سخاوت؛ سوی فعال محبت
 6. **نیکویی** - نیکی صمیمانه، همانند مهربانی؛ دادن آنچه درست و نیکوست به دیگری
 7. **وفاداری (ایمان)** - توکل بر خدا؛ فضیلت قابل اعتماد بودن، صداقت، وفاداری؛ پیروی از خدا که همیشه بر سر سخن خود می‌ایستد و به وعده‌هایش وفادار است
 8. **ملایمت** - نرمی، قوت و لطافت (واژه آلمانی کاملاً مناسبی برای آن وجود ندارد)؛ ضد خودخواهی و توقع بیش از اندازه؛ فروتنی در نگاه به خود
 9. **خویش‌ن‌داری** - تسلط بر خود، انضباط شخصی و مهار خود، تعادل.
- این ثمره یا به عبارتی ثمره‌ها گوناگون و گسترده‌اند. این «فهرست» نیز مانند فهرست پیشین کامل نیست، بلکه نمونه‌وار است. ویلیام بارکلی (William Barclay) می‌گوید دشوار است که در این فهرست هم تعریفی دقیق و هم مرزی میان آن‌ها با یکدیگر یافت.⁶⁷ در همهٔ این ویژگی‌ها و فضیلت‌های اخلاقی می‌توان

67. ویلیام بارکلی (William Barclay)، 1968، Augsburg، *Fleisch oder Geist?*.

دید که برای انسان تقریباً ناممکن است که آن‌ها را کمابیش به‌طور پایدار در زندگی خود تجربه کند. این به‌راستی ثمره‌ای از خداست.

پولس فهرست خود را با بازگشت به رشته اصلی سخن به پایان می‌برد: «**چنین چیزها را شریعتی مخالف نیست**» (آیه 23). به بیان دیگر: هنگامی که این فضیلت‌ها به برکت حضور روح در میان ما دیدنی‌اند، شریعت بی‌ربط است. به انسان‌هایی که به‌واسطه روح یکدیگر را محبت می‌کنند، دیگر تورات لازم نیست فرمان دهد: قتل مکن.

12.14 جای جسم بر صلیب است

مسیحی در برابر جسم روشن‌ترین موضع را گرفته است. او خود جسم را بر صلیب می‌خکوب کرده است. ما به این ایمان داریم و بر طبق آن عمل می‌کنیم. جسم ما سزاوار چیزی جز مرگ بر صلیب نیست. پولس نیز درست همین را می‌گوید:

«و آنان که از آن مسیح‌اند، جسم را با شهوات و هوس‌هایش مصلوب ساخته‌اند.»

غلاطیان 5:24

هر که از آن مسیح است، این کار را یک بار برای همیشه انجام داده است: هنگامی که به مسیح ایمان آوردیم، زندگی کهنه خود را محکوم کردیم و از آن دست شستیم. حکم مرگ خدا را بر زندگی بی‌خدای خود پذیرفتیم، و بر آنچه نیروی محرکه این زندگی بی‌خدا بود: جسم. چرا مصلوب؟ زیرا مسیح حکم مرگ بر انسان کهنه ما را به نیابت از ما بر صلیب بر خود گرفت.

جسم شهوت و هوس را همچون اکسیر حیات در خود دارد. با گام ایمان به سوی مسیح از آن دست شستیم. این ما را موظف می‌سازد، زیرا آنچه خود انسان مصلوب کرده و کشته است، باید آنگاه در مرگ بماند و دیگر در زندگی ما دیده نشود. اما با وجود مصلوب شدن، با وجود کشته شدن، جسم با اعمالش هنوز هست. هنوز در ما اصلاح‌ناپذیر است. این با سخن خطاب به رومیان مطابقت دارد که باید خود را برای گناه مرده بشماریم (رومیان 6:11). خدا کاری برای ما کرد تا

گریختن از دیکتاتوری گناه ممکن شود. در این کلام نیز چنین است. صلیب عیسی مسیح پایان جسم است، پایان انسان کهنه، پایان «من» کهنه. بدون صلیب و بدون این آگاهی، رفتار در روح ممکن نیست.

گفته نشده است که باید هر روز جسم خود را مصلوب کنیم. این اغلب با نیت خوب گفته می‌شود. اما حقیقت این است که باید این را مبنا قرار دهیم که جسم یک بار مصلوب شد – با مسیح. این آغاز زندگی تازه است با بهترین شرایط، که خود خدا داده است. اکنون، پس از رویداد صلیب، در تازگی حیات، با تکتک اعمال جسم سر و کار داریم. جسم از کمینگاه «جنگ چریکی» به راه می‌اندازد. این یورش‌ها را باید به واسطه قوت روح القدس «بکشیم» (رومیان 8:13؛ کولسیان 3:5). کشتن یعنی نگذاریم دوباره جان بگیرند. من مرگ مسیح را برای انسان کهنه‌ام به یاد می‌آورم، و بهایی را که مردن برای این امر برای او داشت. بدین‌سان بارها و از نو به دیدگاه و داوری خدا درباره جسم می‌رسم، و این به من کمک می‌کند تا قاطعانه با آن مقابله کنم.

12.15 انسان پس از آنکه با مسیح مصلوب شد، کیست؟

اگر ما همچون کسانی توصیف می‌شویم که خود جسم را مصلوب کرده‌اند، این تنها یک روی سکه است. پولس روی دیگر را در آغاز نامه توصیف می‌کند:

... با مسیح مصلوب شده‌ام، اما زنده‌ام، دیگر نه من،⁶⁸ بلکه مسیح در من
زندگی می‌کند؛ و زندگی‌ای که اکنون در جسم می‌کنم، به ایمان می‌کنم، به
ایمان بر پسر خدا، که مرا محبت کرد و خود را برای من داد.

غلاطیان 2:19-20

این شاید گویاترین توصیف از مسیحی بودن باشد. زندگی کهنه ما، یا به عبارتی وضعیت تعیین سرنوشت به دست خودمان، که در آن عقربه قطب‌نما همیشه به سوی خود ما نشانه رفته بود، با مسیح مصلوب شده است. این تنها راه برای رهایی واقعی از زندگی کهنه بود – و پیش از همه به‌گونه‌ای که در برابر عدالت و

68. «اما زنده‌ام، دیگر نه من» متن پانوش 2003 Elb را در این جا بازگو می‌کند.

قدوسیت خدا از نظر حقوقی معتبر باشد. هیچ انسانی نمی‌خواهد زندگی‌اش را از دست بدهد و از تعیین سرنوشت خود دست بکشد، زیرا از زیان در برابر آنچه پس از آن می‌آید می‌ترسد. جسم ما را این‌گونه «برنامه‌ریزی» کرده است، و این «نرم‌افزار» هنوز در ما کار می‌کند. چه بسیار به آنچه هستیم و داریم دل بسته‌ایم! ما بسیار کم درمی‌یابیم که خدا چه چیزی را به‌جای کهنه می‌نشانند. اما این کلام کاملاً روشن است. «کاملاً ریشه‌ای: من مرده‌ام، من زنده‌ام! مرده در مرگ مسیح، زنده در زندگی مسیح. این چنان قوی بیان شده است که درکش برای قدرت فهم ما آسان نیست. فکر می‌کنیم: این نمی‌تواند درست باشد، زیرا انسان همان خودش می‌ماند؛ تو همان شخصی می‌مانی که هستی، نه؟ برخی در اینجا راه‌حلی جستجو می‌کنند، به این صورت که انسان را به سه بخش تقسیم می‌کنند: روح، جان و بدن، که در آن بدن و جان باید بمیرند تا روح بتواند زنده بماند. اما نباید سخنان پولس را از دیدگاه غربی نگریست، بلکه باید آن‌ها را به همان منظوری گرفت که برایش گفته شده‌اند، و کوشید آن‌ها را همان‌گونه فهمید که هدفشان بوده است. زندگی در آدم به سر آمده است، زیرا اکنون عدالت خدا در انجیل آشکار شده است. زندگی مسیح برای هر کسی که انجیل را بپذیرد آغاز می‌شود.»⁶⁹

به‌راستی باید این آیه کتاب مقدس را که برای زندگی ما محوری است، تا جای ممکن ساده بفهمیم. «تو همیشه خودت خواهی ماند و هیچ‌کس دیگر. انسانی که صبح برمی‌خیزد، درست همان کسی است که شب پیش به بستر رفت. از این رو باید با این واقعیت کنار بیایی: خود تو همان انسانی هستی که باید تا پایان روزهایت با او سر کنی. اما دوم اینکه این اراده خداست! او هرگز نمی‌خواست که تو کسی جز خودت باشی. اما می‌خواهد که اکنون به‌راستی همان انسانی باشی که تو را برای آن مقرر کرده است ...

من من (همان منی که در من گناه می‌کند) با مسیح مصلوب شده است. “زنده‌ام (همان منی که مسیح از من ساخت)، اما اکنون نه من، بلکه مسیح در من زندگی می‌کند” (غلاطیان 2:20) ... هنگامی که با ایمان جای خود را با مسیح بر صلیب

69. ه. پ. مدما (H. P. Medema), Romeinen 7 enzovoorts, ص. 80.

می‌گیری، هیچ چیز از شخصیت خودت را از دست نمی‌دهی. برعکس، شخصیت تو دگرگونی را تجربه می‌کند. تو به سادگی زیر رهبری دیگری قرار می‌گیری، چنان‌که آنگاه دربارهٔ تو گفته می‌شود: “اگر کسی در مسیح باشد، خلقت تازه‌ای است؛ چیزهای کهنه درگذشت، اینک همه چیز تازه شده است” (دوم قرنتیان 5:17).⁷⁰

اکنون به جای انسان کهنه و «من» کهنه، دیگری جای می‌گیرد، آن هم با پُری حیاتش. این زندگی پیروزمندان است، زندگی رستاخیز، زندگی الهی. سرانجام این خود خداوند عیسی مسیح است که اکنون به زندگی من، به شخصیت من یا به عبارتی به دل من وارد می‌شود تا برای همیشه در آنجا بماند. این است مسیحی بودن! نشانهٔ مسیحیت صلیبی خالی است، قبری خالی، مسیح بر تخت و مسیح در من! نه دگرگونی زندگی که از بیرون بر من تحمیل شده باشد، نه، این مسیح است که در من زندگی می‌کند و آنچه را خدا می‌پسندد به انجام می‌رساند. این زندگی‌ای تازه است که از دل تازه‌شده سرچشمه می‌گیرد. خود مسیح است که عمل می‌کند و سرچشمهٔ پایان‌ناپذیر نیرو برای زندگی تازهٔ من است. او نه تنها سرچشمهٔ «امور روحانی» (خواندن کتاب مقدس، دعا، بشارت و مانند آن) است، بلکه سرچشمهٔ کل زندگی من، از جمله کار من، و به سادگی سرچشمهٔ هر ثانیه از زندگی من. من فقط وانمود نمی‌کنم که چنین است – این واقعیت است که مسیح در من زندگی می‌کند. این زندگی با توکل بر پسر خدا شناخته می‌شود، که تازه با قربانی خود برای من و برای هر کس به‌طور شخصی، همه چیز را ممکن ساخت.

12.16 هر روز صلیب را برداشتن

عیسی پیش از آنکه در جُلُجُتا مصلوب شود، از صلیب سخن گفت، نه تنها از صلیب خودش، بلکه از صلیب هر کسی که از او پیروی می‌کرد. در لوقا 9:23 (نیز نگاه کنید به لوقا 14:27؛ متی 10:38؛ 16:24؛ مرقس 8:34) آمده است:

«و (عیسی) به همه گفت: اگر کسی بخواهد از پی من آید، باید خود را انکار کند و هر روز صلیب خود را بردارد و از من پیروی کند.»

70. دبلیو. ایان توماس (W. Ian Thomas), *Tote können nicht sterben*, ص. 106 به بعد.

خداوند عیسی در اینجا از انکار خود (که اغلب دردناک است) سخن می‌گوید. هر که از او پیروی می‌کند، نه از خود، از «من» خود و از هدف‌هایش، بلکه از استاد و معلمش پیروی می‌کند. **من** من به مرگ سپرده شده است و دیگر اهمیتی ندارد. آگاهانه برداشتن این صلیب و کشیدن آن تا محل اعدام، وظیفه روزانه شاگرد است. البته این یک مقایسه است. موضوع اصلی است که خداوند با این نمونه تکان‌دهنده روشن می‌سازد. هر که جان خود را از دست بدهد (یعنی بر صلیب انکار خود و از خود گذشتن)، زندگی راستین، زندگی در پُری را خواهد یافت (متی 10:39). اما این سخنان عیسی دقیقاً با آنچه پولس به غلاطیان درباره اینکه جسم را مصلوب کرده‌اند گفت، مطابقت ندارد. این برای نمونه از آن روست که نزد پولس موضوع امور بد جسم است. اما عیسی چیزهایی را نیز در نظر دارد که لزوماً بد نیستند، بلکه برعکس. چیزهای بسیاری هستند که به خودی خود خوب‌اند، اما اگر دقیق زیر ذره‌بین قرار گیرند، ما را از پیروی قاطعانه از عیسی باز می‌دارند.

صلیب (شخصی) **من** چیزی انتزاعی نیست، بلکه خود مرا، ویژگی‌هایم و وضعیتم را نشانه می‌گیرد. این همان عرصه‌هایی است که در آن‌ها جسم هنوز در من دیده می‌شود. صلیب خواهرم و برادرم احتمالاً شکل دیگری دارد. چنین انکار خودی بهایی بسیار سنگین دارد. حمل صلیب نیز نمایشی از بدترین نوع است. هر که صلیب را حمل می‌کند، نمی‌تواند از انسان‌ها انتظار احترام داشته باشد.

12.17 به روح زیستن و رفتار کردن: بودن و نبودن

اگر به روح زیست کنیم، به روح هم رفتار کنیم.

غلاطیان 5:25

صلیب با دقت و کمال خدا به کهنه پایان داد. ما همچنین به واسطه روح از نو مولود شدیم، زیرا جسم فاسد بود. ما زنده گردانیده شدیم و از مرگ روحانی به حیات منتقل شده‌ایم. این حیات، هستی تازه در مسیح است؛ این همان انسان تازه است. در اینجا روح القدس سرچشمه و نیروی این حیات تازه خوانده می‌شود. حال این دو واژه، زیستن و رفتار کردن، چه نسبتی با یکدیگر دارند؟ چه چیزی آن‌ها را از هم جدا می‌کند؟ زیستن ضربان قلب انسان تازه است – این واقعیت که او وجود دارد.

او مظهر خلقت تازه است که خود مسیح، در مقام نجات‌دهنده و برخاسته از مردگان، آفریده است. ما شاهکار او هستیم. چیزهای کهنه درگذشت، اینک همه چیز تازه شده است.

اما کسی که تولد تازه یافته مجسمه نیست، بلکه **انسانی** تازه و زنده است که به الگوی عیسی مسیح آفریده شده است. انسان تازه به الگوی خود رفتار می‌کند، یعنی به الگوی مسیح، آغاز و بنیان‌گذار خلقت تازه. رفتار کردن تنها به معنای **بودن** (زیستن) نیست، بلکه به معنای **عمل کردن** نیز هست. زندگی ما را به حرکت و سرزندگی متعهد می‌کند. رفتار یعنی یک گام پس از گام دیگر برداشتن. حیاتی که از خداست همیشه ثمر می‌آورد، یعنی ثمره روح را. خودرو برای حرکت به سوخت نیاز دارد. وقتی باک خالی است، باید آن را هل داد. موتور برقی به جریان برق نیاز دارد، وگرنه به کار هیچ‌کس نمی‌آید. مسیحی به روح القدس نیاز دارد تا ثمره روح را به بار آورد. «هدایت روح یعنی اینکه او در ما و با ما می‌ماند، همچون رهبری توانا، معلمی حکیم و مربی‌ای شکيبا. این “هدایت کردن” رویدادی یک‌باره و پرهیجان نیست، بلکه فرایندی است که پیوسته پیش می‌رود.»⁷¹ بار دیگر: زیستن به‌تنهایی همان‌قدر کافی نیست که صرف حضور روح. ما نه تنها اجازه داریم روح را از آن خود بدانیم، بلکه باید خود را در معرض ادعای مالکیت، رهبری و هدایت او نیز قرار دهیم. این آتش را باید بارها و بارها، و نیز برای یکدیگر، برافروزیم، به‌جای آنکه روح را خاموش کنیم.

12.18 به روح رفتار کردن – چگونه؟

شاید متوجه شده باشیم که پولس هرچند می‌گوید که باید به روح رفتار کنیم، اما به‌طور مشخص توصیف نمی‌کند که چگونه باید چنین کنیم. کل این نامه به «دفاعیه‌ای برای روح» می‌ماند. از همین رو شریعت به‌طور قطعی کنار می‌رود: «برای جانی که هنوز درنیافته است رهایی حقیقی‌ای که خدا برای ما فراهم کرده چیست، طبیعی‌ترین (و نزدیک‌ترین) چاره این است که آن را با شریعت بیازمایند. این چاره نیست، بلکه درست عکس آن است.»⁷² کمک گرفتن از شریعت درست

71. H. P. Medema, Romeinen 7 enzovoorts, صفحه 138.

72. F. W. Grant, Numerical Bible, جلد 6, صفحه 313.

عکس آن چیزی است که رفتار کردن به روح در بر دارد. به نظر می‌رسد که پولس زیستن به روح را به عنوان تجربه‌ای واقعی و محسوس به سادگی مفروض می‌گیرد. متن خود او نشانه‌های هدایت روح را به دست می‌دهد:

- شریعت (یا قانونی) را قاعده زندگی نساختن
- آن شخص می‌خواهد به روح رفتار کند. کسی که به روح رفتار می‌کند، با این فراخوان و با تصمیم آگاهانه و همواره تکرارشونده روبه‌رو می‌شود که فرمانروایی بر زندگی ما را به او بسپارد.
- با ایمان پذیرفتن اینکه جسم ما شریر و بی‌فایده است و می‌بایست با مسیح مصلوب می‌شد
- مراقب بودن که ثمرات روح را در برابر دیگران به بار آوریم
- مراقب بودن که به اعمال جسم میدان ندهیم
- اذعان می‌کنم و ایمان دارم: مسیح و روح او در من زندگی می‌کنند.
- نه با تلاش خود که بر خویشتن متمرکز است رفتار کردن، بلکه با وابستگی به خدا، هدایت روح را از او درخواست کردن و چشم به راه آن بودن
- نه بر کشمکش با جسمی که در من است، بلکه بر مسیح و بر هر آنچه به او مربوط است تمرکز کردن.

12.19 لغزیدن و برخاستن

ای برادران، اگر کسی به خطایی گرفتار شود، شما که روحانی هستید چنین شخص را به روح تواضع اصلاح کنید؛ و خود را ملاحظه کن که مبدا تو نیز در تجربه افتی.

غلاطیان 6:1

«آمدن روح بدان معناست که «عفونتی الهی» سر برآورده ... ، اما کمال الهی فرا نرسیده است. زندگی ما اکنون زیر هدایت کسی است که در اصل روزگاری الهام شریعت را پدید آورد، و این البته به آن معنا نیست که انسان‌ها در قوم خدا نمی‌توانند «ناگهان به خطایی گرفتار شوند».⁷³ واقع‌بینانه نیست که فرض کنیم

73. Gordon Fee, *Der Geist Gottes und die Gemeinde*, Metzinger, 2005, صفحه 192.

پیوسته و منحصرأ در پیروزی زندگی می‌کنیم. کشمکش روح و جسم استعارهٔ نبرد را به کار می‌برد، و شکست‌ها نیز جزئی از آن‌اند. در مسیح ما «هم‌اکنون» پیروزیم، اما «هنوز نه» به مقصد رسیده‌ایم. پیروزی نهایی برای ما قطعی است، اما در خط مقدم گاهی این یا آن سنگر به دست دشمن می‌افتد. این برای کسی رخ داد که پولس در اینجا او را «کسی» (انسانی) می‌خواند و لغزشی از او سر زده بود.

کسانی که فکرشان روحانی است باید با فروتنی چنین شخصی را اصلاح کنند. مشارکت زنده، پر از اعتماد و فعال ایمانداران، با هم بودن و دوستی‌ها در خداوند، در کشمکش روح و جسم نقشی مهم دارند - هم در دلگرمی دادن به یکدیگر و هم در بازگشتن به راه درست و بازگرداندن دیگران. در این کار کسانی که فکرشان روحانی است باید هشیار باشند که خود نیز به همان وسوسه تن ندهند؛ زیرا هرچند نگرش آنان روحانی است، جسم با همهٔ هوس‌ها، شهوات و فریبندگی‌هایش در آنان نیز خطری همیشگی است.

در اینجا سخن پولس بر سر لغزشی معین نیست. برای همهٔ لغزش‌های بی‌شمار و گوناگون، کوچک و بزرگ، همان برنامهٔ اضطراری الهی برای اصلاح برقرار است. لغزش یعنی خطا، گامی نادرست، سکندری خوردن در میدان مسابقهٔ ایمان. لغزش شامل گناه، عملی از اعمال جسم، و تسلیم شدن در برابر وسوسه است.

بی‌آنکه خود را بزرگ بشماریم، می‌توانیم به‌عنوان کسانی که زیر فیض ایستاده‌اند و زندگی می‌کنند بگوییم که چنین شکست‌هایی در یک زندگی مسیحی عادی قاعده نیستند. اما باید فروتنانه اذعان کنیم که با تجربهٔ روزانهٔ ما مطابقت دارند. یوحنا می‌گوید اگر گمان کنیم که گناه نداریم، خود را فریب می‌دهیم. ما باید گناه را در زندگی خود بسیار جدی بگیریم.

12.20 بازگشت به راه درست

پس از لغزش باید به راه درست بازگشت. لغزش همیشه زیانی روحانی در پی دارد که اندازه‌اش به نوع و دامنهٔ آن لغزش بستگی دارد. در اینجا سخن بر سر یک اصل است، یعنی اینکه پس از لغزش نباید چنان ادامه داد که گویی هیچ اتفاقی نیفتاده

است. فعالیت ما لازم است. ما نباید با بی‌اعتنایی از کنار گناه بگذریم، گویی چیزی رخ نداده است.

بازگشت به راه درست یعنی: مسیح و روح مرا هرچه زودتر به جایی می‌رسانند که گناه‌ها را پنهان نکنم، بلکه به آن اعتراف کنم و آن را آشکار سازم. من باید گناهی را که (در مقام فرزند نور) کرده‌ام بشناسم، از آن پشیمان شوم (یعنی برای آن اندوهگین باشم)، به آن اعتراف کنم (یعنی آن را بپذیرم) و از بخشش الهی آگاه باشم.

12.21 یاور ما در آسمان

وقتی گناه کرده‌ایم، باید اتفاقی بیفتد. مسیح، مدافع ما در آسمان، در این حالت در مقام یاور برای ما فعال است:

ای فرزندان من، این را به شما می‌نویسم تا گناه نکنید؛ و اگر کسی گناهی کند، شفيعی داریم نزد پدر، یعنی عیسی مسیح عادل.

اول یوحنا 2:1

یاور و مدافع ما، در مقام آن عادل، مسئله گناه را با قربانی خود یک بار برای همیشه حل کرده است. اما اکنون، هنگامی که گناه در زندگی ما رخ می‌دهد، او پس از لغزش بر دل و وجدان ما کار می‌کند. این یاور به ما می‌پردازد، نه به پدر که بر تخت او نشسته است. او لازم نیست پدر را آرام کند تا بر ما خشمگین نباشد. گناه مسئله پدر نیست، بلکه مسئله ماست. عیسی مسیح می‌خواهد ما را به آنجا برساند که گناه خود را بشناسیم، توبه کنیم (یعنی از آن پشیمان شویم) و به آن اعتراف کنیم. او در همان حال محبت پدر را برای ما تأیید می‌کند تا دریابیم که بی‌قید و شرط پذیرفته شده‌ایم. گناه پیوند جاودانی حیات با پدر را نمی‌گسلد.

عهد جدید فرزندان خدا را فرا نمی‌خواند که وقتی گناه کرده‌اند، طلب بخشش کنند. همه گناهانشان، حتی گناهان آینده، برای همیشه بخشیده شده است (افسیان 1:7؛ 4:32؛ کولسیان 1:14؛ 2:13؛ 3:13؛ عبرانیان 10:18؛ اول یوحنا 2:12). ضمناً تفاوت بزرگ با عهد عتیق همین است، جایی که حتی ایمانداران، برای

مثال داود، طلب بخشش می‌کنند. این پس از صلیب دیگر لازم نیست. با این همه: ما به گناه اعتراف می‌کنیم و از آن پشیمان می‌شویم، زیرا باید مقدس باشیم، چنانکه پدر آسمانی ما مقدس است. به این معنا ما به پاک شدن به واسطهٔ آب کلام خدا نیاز داریم: کلام گناه را به ما نشان می‌دهد، و آنگاه باید به آن اعتراف کنیم و البته آن را ترک کنیم: «اگر به گناهان خود اعتراف کنیم، او امین و عادل است تا گناهان ما را ببخشد و ما را از هر ناراستی پاک سازد» (اول یوحنا 1:9). بخشش کامل در روز بازگشت به خدا به واسطهٔ خون عیسی نصیب ما شد. اما چون هنوز می‌توانیم گناه کنیم، ما در مقام ایمانداران به پاک شدن به واسطهٔ آب کلام خدا نیاز داریم.

12.22 اگر گناه کرده باشیم، چه؟

آیا باید ثابت کنیم که با این همه می‌توانیم بهتر عمل کنیم؟ آیا باید با ریاضت‌های توبه، تقصیر خود را پاک کنیم؟ یا اینکه لغزش اهمیت چندانی ندارد، چون همهٔ گناهان ما از پیش بخشیده شده است؟

ما باید گناهان خود را بشناسیم، به آن‌ها اعتراف کنیم و آن‌ها را ترک کنیم. هیچ راهی از کنار این نمی‌گذرد؛ این یک الزام است: هر گاه ما - ایمانداران - گناه کرده‌ایم، و همهٔ ما بسیار و به طرق گوناگون می‌لغزیم (یعقوب 3:2)، باید به گناه اعتراف کنیم. اعتراف کردن به معنای «آشکار کردن» است. اعتراف کردن یعنی چیزی را همان‌گونه نامیدن که به‌راستی هست. ترجمهٔ تحت‌اللفظی آن «همان را گفتن» است، یعنی همان چیزی را که خدا دربارهٔ آن می‌گوید. گناه را باید گناه بنامیم. در این باره نباید هیچ چیز را توجیه کنیم یا بزرگ کنیم.

اعتراف ایماندار به گناه، تقصیر گناهی را که ما را به دوزخ می‌برد پاک نمی‌کند. تقصیر گناه ما برای همیشه به واسطهٔ خون عیسی زدوده شد. گناه در ایماندار رابطهٔ پدر و فرزندی را که آگاهانه تجربه می‌شود، یعنی مشارکت با خدا را، آسیب می‌زند. مشارکت عملی و تجربه‌پذیر با پدر و پسر آسیب می‌بیند و با زندگی جسمانی مختل و زخمی می‌شود. اما فرزند پدر حتی آنگاه نیز فرزند می‌ماند که آن دو دیگر با هم سخن نمی‌گویند و فرزند نافرمانی کرده است. ولی برای داشتن

مشارکتی حقیقی، زنده و در عین حال پرمحبت، باید همه عوامل مزاحم برطرف شوند؛ و این عوامل در رابطه پدر و فرزند آسمانی ما تنها در جانب ما یافت می‌شوند. ما باید بازگردیم و بارها و بارها خود را در آغوش پدر آسمانی پرمحبت خود بیفکنیم.

آیا اعتراف به گناه کار ساده‌ای نیست؟ نه، نه همیشه. این دلایل گوناگونی دارد. رایج‌ترین دلیل این است که ما اغلب در آغاز چنان واکنش نشان می‌دهیم که گویی این گناه گناه نبوده است. دل ما می‌تواند در نیروی جسم چنان مغرور باشد که هر بهانه‌ای ممکن بیابد تا ثابت کند که موضوع گناه نیست. شگفت‌آور است که اغلب چه مدت طول می‌کشد تا به شناخت گناه برسیم.

دلیل دیگر این است که در مورد گناهانی که بارها و بارها مرتکب می‌شویم، دیگر جرئت نمی‌کنیم به آن‌ها اعتراف کنیم. چون بسیار شرمساریم، می‌خواهیم نخست ثابت کنیم که با این همه می‌توانیم بهتر عمل کنیم. اما این پرسش را درباره تصویری که از خدا داریم پیش می‌کشد. در این صورت تصویری نادرست از خدا داریم که بر پایه آن، پذیرفته شدن خود از سوی او را به کارهایمان وابسته می‌کنیم. در برابر این، ما برای همیشه پذیرفته شده‌ایم؛ پدر ما را در هر زمان دوست دارد، همان‌گونه که پسر خود را دوست دارد. این محبت به ما نه با گناه ما کمتر می‌شود و نه با وفاداری ما بیشتر!

اینکه اصلاح، بازسازی روحانی و شفا در جزئیات چگونه پیش می‌روند و تجربه می‌شوند، یا چه مدت طول می‌کشند، همیشه به این نیز بستگی دارد که چه گناهی مرتکب شده‌ایم و چه پیشینه‌ای داشته است، و نیز به اینکه آیا ناگهانی رخ داده یا دیگر به عادت تبدیل شده است. مهم این است که رابطه ما با پدر و پسر پس از اعتراف به گناه دوباره بی‌غبار و بی‌خلل باشد، حتی اگر ناچار باشیم پیامدهای برخی گناهان را تحمل کنیم.

12.23 اعتراف کردن

جالب است که در عهد جدید درباره این موضوع که ما در مقام ایمانداران با گناهانی که در زندگی‌مان یافت می‌شود چگونه باید رفتار کنیم، کم سخن گفته

شده است. گناهی را که در حق یکدیگر مرتکب می‌شویم، باید نزد یکدیگر اعتراف کنیم (یعقوب 5:16) و یکدیگر را ببخشیم (افسیان 4:32؛ کولسیان 3:13).

در قرن‌تس کلیسا مقصر شده بود، زیرا مردی را که در زنا زندگی می‌کرد زیر انضباط کلیسایی قرار نداده بود. در این زمینه، اصلاح به معنای اندوه، غم و توبه، و دریافتن گناه و اعتراف به آن بود (دوم قرن‌تس 2:5؛ 11:9-7:11).

- اعتراف به گناه یعنی گناه را به نام نامیدن. ما در پایان روز اعترافی کلی نمی‌کنیم تا با آن همه گناهان را «بیوشانیم». کودکی را تصور کنید که نزد پدرش می‌آید و می‌گوید: «همه کارهای بدی را که امروز کرده‌ام نزد تو اعتراف می‌کنم.» پدر چه خواهد گفت؟ – پدر آسمانی ما می‌خواهد به‌طور مشخص بداند که ما به چه اعتراف می‌کنیم.
- اصلاً لازم نیست تا پایان روز صبر کنیم. همین که گناه می‌کنم، بی‌درنگ به گناه اعتراف می‌کنم. ما که نمی‌خواهیم گناه را تا پایان روز میان خود و پدر آسمانی باقی بگذاریم یا آن را به‌سادگی فراموش کنیم!
- در یک کنفرانس کتاب‌مقدسی کسی پرسید که آیا گناهی که ناآگاهانه مرتکب شده‌ایم، مشارکت با پدر را آسیب می‌زند. پاسخ این بود: «آری.» اما این پاسخ نادرست است! ما باید دریابیم که بسیار بیش از آنچه ممکن می‌دانیم، ناآگاهانه کارهایی می‌کنیم که گناه‌آلودند. این کارها عادی نیستند یا عمدی نیستند، اما رخ می‌دهند. گاهی نیز شناخت این را نداریم که آیا چیزی گناه است یا نه. از همین رو هرگز نخواهیم توانست به همه گناهی که در مقام مسیحی مرتکب می‌شویم اعتراف کنیم، هرچند این آرزوی صادقانه ماست. مشارکت با پدر آنجا آسیب می‌بیند که به گناهی که از آن آگاهیم اعتراف نکنیم.

پولس در اینجا بر «شبان‌ی جان‌ها»، یعنی خدمت شبانی، تأکید می‌کند که انجام آن به کسانی سپرده شده است که فکرشان روحانی است (و کسانی که گناه کرده‌اند باید آن را بپذیرند). این موضوعی است که در اینجا بیش از این به آن پرداخته نمی‌شود. اصلاح در هر لغزشی لازم است. در لغزشی بزرگ، شکل آن با لغزشی

کوچک فرق خواهد کرد. یک فکر بد لغزشی نیست که ما را از مسیر ایمان بیرون بیندازد. با این همه باید به آن اعتراف کنیم.

12.24 مسیحی روحانی و مسیحی جسمانی – آیا چنین چیزی هست؟

از مسیحی روحانی خواسته شده است کسی را که ناگهان به لغزشی گرفتار شده و سکندری خورده یا در وسوسه افتاده است، دوباره (از نظر روحانی) «روی پا» کمک کند. نخست: «روحانی» کیست (مقایسه کنید با غلاطیان 1:6)؟ این هر کسی نیست که روح القدس در او ساکن است، به واسطه روح حیات دارد و از همین رو فرزند خداست. بلکه کسی است که به واسطه روح رفتار هم می‌کند و هدایت می‌شود. روحانی صاحب منصبی کلیسایی نیست، بلکه کسی است که روح او را شکل داده است: مسیح برای او زندگی است، و ثمره روح در او دیده می‌شود. روحانی بی‌خطا نیست، بلکه کسی است که در کشمکش روح و جسم در جانب روح ایستاده است.

مسیحی لغزیده که باید از هم‌خانگان روحانی ایمانی خود کمک بگیرد، «جسمانی» خوانده نمی‌شود، گویی با خواهران و برادران روحانی خود فرق داشته باشد. با یک لغزش، انسان خودبه‌خود مسیحی جسمانی نمی‌شود. «لغزش» یا «خطا» چیزی نیست که سراسر زندگی مرا مشخص کند. (چنین چیزی آنگاه صادق می‌بود که دنیای افکار من از مدت‌ها پیش تسلیم وسوسه شده باشد و در نتیجه به‌راستی لغزیده باشم.)

غلاطیان هنگامی که ایمان آوردند، در روح آغاز کرده بودند. اما چون می‌خواستند خود را تابع شریعت سازند، پولس آنان را هشدار می‌دهد که مبدا بکوشند از این راه، با نیروی جسم گناه‌آلود و فاسد خود، بالغ و کامل شوند. در چارچوب شریعت، جسم به کار می‌افتد، نه روح خدا (غلاطیان 3:3). پیامد آن نزد غلاطیان نیز همین بود که مانند جانوران درنده با یکدیگر رفتار می‌کردند. افسوس که از روح القدس چیز زیادی دیده نمی‌شد.

پولس قرن‌تیان را جسمانی می‌خواند (اول قرن‌تیان 3:1-3). آنان سال‌ها پیش ایمان آورده بودند، اما از بلوغ روحانی نشان چندانی دیده نمی‌شد. وضع قرن‌تس را

می‌شناسیم. حاصل جمع این رفتار، که نشانه‌اش نزاع و تفرقه بود، آنان را مسیحیانی جسمانی ساخت.

مسیحی جسمانی کمابیش می‌گذارد جسمش (امور حسی، امور این‌جهانی، تصورات، اندیشه‌ها و نیروهای خودش) او را هدایت کند. او به‌راستی نمی‌کوشد با اعمال یا کارهای جسم مبارزه کند. این تنها از راه اعتراف به گناه (اول یوحنا 1:9) و تقدیم دوباره خود (رومیان 6:13؛ 12:1-2) و نیز از راه نیروی کارساز روح‌القدس که ما را دگرگون می‌کند، رخ می‌دهد.

اما مسیحی‌ای که دهه‌هاست ایمان دارد و با این حال خودپرستی آشکاری او را مشخص می‌کند، نشان می‌دهد که جسمانی است. او تولد تازه یافته است، چنانکه دربارهٔ بسیاری در کلیسای قرن‌تس صادق بود. اما به‌رغم تولد تازه و داشتن روح‌القدس، انسان می‌تواند مدتی طولانی (یا دوره‌هایی طولانی) یا حتی سراسر عمر جسمانی‌فکر باشد. این در داوری آشکار خواهد شد، هنگامی که همهٔ کارهای جسمانی می‌سوزند و خود شخص «چنانکه از میان آتش»، به اصطلاح به‌زحمت، نجات می‌یابد (اول قرن‌تیان 3:15).

رشد روحانی در این پرسش نقشی بزرگ دارد. روحانی بودن یعنی در ایمان پخته و بالغ بودن. «یکی از پیش‌شرط‌های روحانیت⁷⁴ زمان است. زیرا زمان لازم است تا انسان آن چیزی بشود که در اول قرن‌تیان 2:15 انسان روحانی خوانده می‌شود. همان‌گونه که رشد بدنی زمان خود را می‌طلبد، بالیدن روحانی نیز زمان خود را لازم دارد. هیچ‌کس همین که تولد تازه می‌یابد، بی‌درنگ روحانی نیست. زمان لازم است تا انسان، انسانی روحانی شود»⁷⁵.

12.25 جوهر کشمکش روح و جسم

رشتهٔ اصلی کشمکش روح و جسم را تا پایان دنبال کنیم: روح و جسم در زندگی ما، در زندگی روزمره و در روابط ما با یکدیگر، دشمنانه در برابر هم ایستاده‌اند. این

74. «روحانیت» (Spiritualität) را در اینجا نباید به معنای «دینداری مدرن» فهمید. بلکه سخن به‌سادگی بر سر «بلوغ روحانی»، «فکر روحانی» یا «سرشت روحانی» است. چون این یک نقل‌قول است، واژهٔ مربوط در متن اصلی تغییر داده نشد. 75. Arnold G. Fruchtenbaum, *Gesetz und Gesetzlichkeit*, Hünfeld, 2010, صفحهٔ 109.

تا زمانی صادق است که به مقصد برسیم. این نظریه‌ای خاک‌گرفته نیست، بلکه تجربه زندگی هر مسیحی است. روح و جسم را بی‌گمان از ثمراتشان می‌توان شناخت. هر دو بر سر رهبری زندگی ما می‌جنگند. خود ما در هر زمان در میانه این کشمکش ایستاده‌ایم: هر آنچه می‌کنیم و هر آنچه نمی‌کنیم، از یکی از این دو سرچشمه تغذیه می‌شود. به بیان دیگر: هر حرکت بدن یا افکار ما، نیروی محرکه و انرژی خود را از یکی از این دو سرچشمه می‌گیرد. در نهایت ما تصمیم می‌گیریم. ما آری یا نه می‌گوییم! «نقش ویژه‌ای که خود اشخاص در این نبرد بر عهده می‌گیرند، نه منفعل است و نه بی‌طرف. آنان باید تصمیم‌هایی بگیرند که مسیر این نبرد را تعیین می‌کند. رفتار کردن در روح تصمیمی جدی در پی دارد، اما نه تصمیمی که شامل کوشش سخت اراده برای چیره شدن بر مقاومت‌هایی عظیم به منظور انجام کاری باشد. بلکه مسیحیان فرا خوانده می‌شوند که خود را به روح و به فعالیت خدا بسپارند و به سادگی از هدایت او پیروی کنند.»⁷⁶

طرح تازه زندگی در این است که روح خدا در ما آنچه را که خدا را خشنود می‌سازد به انجام می‌رساند. دیگر معیار این کار شریعت موسی نیست، بلکه مسیح یا شریعت اوست. اکنون آزادیم که نه خود را، بلکه مسیح را خشنود سازیم. به واسطه روح و در نیروی او رفتار کردن، یعنی برای آینده کاشتن و روزی در برابر آن حیات جاودانی درو کردن (غلاطیان 6:8).

«به کار بستن پیروزی مسیح و بهره‌گیری کامل از آن، بیش از تنها یک عمل ایمان می‌طلبد. یک نگرش کامل ایمانی می‌طلبد. این حساب کردنی پیوسته بر خداست. روز به روز، ساعت به ساعت، لحظه به لحظه. و حساب کردن تو بر او در این لحظه برای لحظه بعد کافی نخواهد بود.»⁷⁷ در روح رفتار کنید، پس شهوات جسم را به جا نخواهید آورد.»⁷⁷

جسم به پایین می‌کشد، به جست‌وجوی کامیابی و ارضا در همین جا و همین اکنون؛ گرایش آن پیوسته به سوی گناه است. روح به بالا می‌کشد، به سوی مسیح. بگذاریم ما را به بالا بکشند! هواپیمای بادبانی (گلایدر) خود نمی‌تواند برخیزد؛

76. Charles B. Cousar, Galatians, صفحه 138.
77. W. Ian Thomas, Tote können nicht sterben, صفحه 111.

فقط می‌تواند هدایت کند و از باد بهره گیرد. باید آن را به بالا کشید. پس بیایید در آنچه بالاست تفکر کنیم، جایی که مسیح هست!

13. انسان تازه و انسان کهنه: چیزهای کهنه درگذشت، اینک همه چیز تازه شده است

پولس تنها سه بار از **انسان تازه** سخن می گوید: یک بار در نامه به کولسیان و دو بار در نامه به افسسیان. **انسان تازه** چکیده آن چیزی است که خدا به واسطهٔ مسیح به انجام رسانده است. کار نجات بخش خدا **یک** انسان تازه به الگوی پسر انسانِ جلال یافته می آفریند، و در همان حال **بسیاری** انسان های تازه را!

این انسان ها نمی خواهند صرفاً با سازگار شدن با هنجارهای رفتاری تازه، گونه ای دیگر باشند - نه، آنان به راستی خلقتی تازه اند. همان گونه که خدا انسان نخستین را آفرید، آفرینش انسان تازه نیز به همان اندازه واقعی است! این دگرگونی ریشه ای، این معاوضهٔ کهنه با تازه، از درون رخ می دهد؛ دگرگونی دل است که از آن چیزی کاملاً تازه، یعنی خود حیات خدا، می روید.

انسان تازه مظهر آن چیزی است که گناهکار نجات یافته اکنون در مسیح شده است. هر دو نامهٔ پولس که این اصطلاح را به کار می برند، جنبه های گوناگون جایگاه نجات تازه ما را در **مسیح** توصیف می کنند. می توان مجموع این جنبه های بسیار و ناشایستهٔ نجات را **انسان تازه** نامید. متنهایی که اصطلاح **انسان تازه** در آنها آمده است چنین اند:

«... تا آن دو را در خود به یک انسان تازه بیافریند و صلح برقرار سازد.»

افسسیان 2:15

«... که شما، در آنچه به رفتار پیشین مربوط است، انسان کهنه را که بر حسب هوس های فریبنده فاسد می شود، از تن به در کرده اید، و در (یا به واسطهٔ) روح فکرتان (یا ذهن اندیشنده تان) تازه می شوید، و انسان تازه را پوشیده اید که به صورت خدا در عدالت و قدوسیت حقیقی آفریده شده است.»

افسسیان 24-4:22

«به یکدیگر دروغ مگویید، زیرا انسان کهنه را با کارهایش از تن به در کرده و انسان تازه را پوشیده‌اید که برای شناخت، به صورت آفریننده خود تازه می‌شود؛ جایی که یونانی و یهودی، ختنه و نامختونی، بربری، سکیتی⁷⁸، برده و آزاد نیست، بلکه مسیح همه و در همه است.»

کولسیان 11-3:9

پیش از آنکه این سخنان را زیر ذره‌بین بگذاریم، همچنان که در نامه به غلاطیان کردیم، در این دو نامه نیز جنبه‌های بسیار نجات را گرد می‌آوریم:

13.1 انسان تازه در نامه به افسسیان

- مقدس (1:1، 4)
- مبارک (1:3)
- برگزیده (1:4)
- بی‌عیب (1:4)
- فرزندخواندگی خدا (1:5)
- مورد فیض قرار گرفته (1:6)
- مهرشده (1:13)
- زنده گردانیده (2:5)
- همراه او در جای‌های آسمانی، یعنی در عالم آسمانی، نشانده‌شده (2:6)
- نجات‌یافته (2:8)
- ما **صنعت او** هستیم (ساخته او، آفریده‌های او)، آفریده‌شده در مسیح عیسی (2:10).
- ما که دور بودیم، نزدیک شده‌ایم (2:13).
- ما به یک **انسان تازه** آفریده شده‌ایم (یهودیان و غیریهودیان در مسیح متحد شده‌اند) (2:15).
- با خدا آشتی‌یافته (2:16)
- دارای دسترسی به پدر (2:18)

78. یعنی عضوی از قومی از سوارکاران کوچ‌نشین در کنار دریای سیاه.

- هم وطن (2:19)
- اهل خانه خدا (2:19)
- هم ارث (3:6)
- عضو همان بدن (3:6)
- شریک در وعده (3:6)
- تقویت شده به واسطه روح خدا در **انسان درونی** (3:16)
- مسیح در دل او ساکن است (3:17).
- پر شده تا تمامی پُری خدا (3:19)
- فرزند نور (5:8).

13.2 انسان تازه در نامه به کولسیان

- مقدس (2:1، 22)
- شایسته شده برای میراث در نور (1:12)
- رها شده از قدرت ظلمت (1:13)
- منتقل شده به پادشاهی پسر محبتش (1:13)
- در او رستگاری دارد (1:14)
- آمرزش گناهان (1:14)
- آشتی یافته (1:22)
- بی عیب (1:22)
- بی ملامت (1:22)
- **مسیح در ما**، امید جلال (1:27)
- **کامل در مسیح** (1:28)
- **کامل شده - به پُری رسیده - در او** (2:10)
- (به طور روحانی) در مسیح ختنه شده (2:11)
- همراه او برخیزانیده (2:13؛ 3:1)
- با مسیح مرده (2:20؛ 3:3)
- **مسیح زندگی ماست** (3:4).
- برگزیده خدا (3:12).

این «فهرست نجات» چشمگیر، نوری روشن بر آن چیزی می افکند که انسان تازه در مسیح است.

13.3 انسان کهنه در نامه های افسسیان و کولسیان

اگر بخواهیم توضیح دهیم که **انسان کهنه** کیست و چیست، این نامه ها در این باره نیز روشنگری می کنند:

افسسیان

- مرده در خطایا و گناهان (افسسیان 2:1؛ مقایسه کنید با 5:6)
- هدایت شده و بازیچه رئیس قدرت هوا (2:2)
- پسران نافرمانی (2:2)
- تعیین شده به واسطه هوس های جسم (2:3)
- به طور طبیعی فرزندان غضب (2:3)
- بی مسیح (2:12)
- بیگانه از حقوق شهروندی اسرائیل (2:12)
- غریب نسبت به وعده های وعده (2:12)
- بی امید (2:12)
- بی خدا در دنیا (2:12)
- زیستن در بطالت ذهن (4:17)
- تاریک شده در فهم (4:18)
- بیگانه از حیات خدا (4:18)
- سخت دل (4:18)
- بی احساسات سالم (4:19)
- بی بهره از میراث در پادشاهی مسیح و خدا (5:5)
- (از نظر اخلاقی) سراسر ظلمت (5:8).

کولسیان

- در قدرت ظلمت قرار داشتن (1:13)

- بیگانه (از خدا و از انسان بودنی که خدا می خواهد) (1:21)
- دشمن خدا در فکر (1:21)
- آشتی نیافته (1:22)
- پسران نافرمانی (3:6).

بدین سان تفاوت های انسان کهنه و انسان تازه به روشنی تعیین شده است. انسان کهنه همان رفتار کهنه است، پیش از آنکه دگرگونی کامل نجات رخ دهد و خدا با عمل آفرینش خود در کار رستگاری، انسانی تازه بیافریند. حال، انسان تازه صرفاً مظهر رفتار تازه یا شیوه رفتاری تازه یا بهتری در برابر زندگی کهنه نیست. انسان هایی هستند که با عیسی کاری ندارند و می توانند با انضباطی قوی زندگی خود را نیز به سوی بهتر شدن دگرگون کنند. آنان حتی از برخی مسیحیان که «انسان تازه» هستند، رفتار اخلاقی بهتری دارند. اما انسانی که در جسم است، هرچند می تواند از نظر اخلاقی خوب رفتار کند، تا زمانی که در جسم است شاید بتواند انسان ها را خشنود سازد، ولی خدا را نه. در اینجا با بعد دیگری از دگرگونی سروکار داریم و نه فقط با یک شیوه رفتار. سخن بر سر اصلاح انسان هم نیست، بلکه بر سر آفرینشی حقیقی و تازه است، یعنی آفرینش حیاتی تازه در انسان. این تازه، یعنی حیات تازه، به طور مشخص یک شخص است: مسیح (اول یوحنا 5:11-12؛ کولسیان 3:4، 11). افسوس که از دید خدا از انسان کهنه دیگر هیچ چیز به کار نمی آمد.

13.4 داستان آفرینش انسان تازه

انسان تازه بر پایه معیارهای ذات خدا آفریده شده است، یعنی در عدالت، قدوسیت و راستی. به راستی انسانی تازه پدید آمده است و نه فقط الگوی رفتاری تازه ای. این دو جدایی ناپذیر به هم پیوسته اند: انسان تازه رفتار اخلاقی و اخلاق مدار تازه ای نیز دارد. این تنها زمانی ممکن است که انسان از نظر اخلاقی و اخلاق مداری نیز تازه شده باشد. این آنگاه دل، وجدان، احساس، روح، ذهن و جان او را در بر می گیرد که همه با اخلاق و اخلاق مداری سروکار دارند و آن ها را تعیین می کنند.

با این سخنان کتاب مقدس، انسان به یاد داستان آفرینش انسان نخستین می افتد، زیرا دست کم یک همانندی در اینجا هست. آدم به صورت خدا و به شباهت او آفریده شد (پیدایش 1:26-28). «و خداوند خدا آدم را از خاک زمین سرشت و در بینی او نفس حیات دمید، و آدم نفس زنده شد» (پیدایش 2:7). این روند آفرینش انسان را، به خلاف حیوان، به آفریده ای از روح، جان و بدن تبدیل می کند. نام بردن از این سه جنبه نمی خواهد پرستی انسان شناختی پیش بکشد، بلکه تنها می خواهد نشان دهد که انسان در مقام حامل صورت خدا، روح نیز دارد. در این مقام او قادر است با خدا ارتباط برقرار کند، به او ایمان آورد و نزد او دعا کند.

انسانی هم که در مسیح تازه است، همتا یا الگوی خود را در کسی می یابد که او را آفرید. چه کسی انسان تازه را آفرید؟ خدا او را آفرید. تنها خدا می تواند چیزی تازه بیافریند. اما با تاریخ آغازین تفاوت هایی نیز وجود دارد. آفرینش تازه انسان به سبب گناه آلودگی کامل و فساد اخلاقی انسان ضروری شد. از همین رو انسان تازه اکنون با نقطه مقابل کامل آن مشخص می شود: با عدالت، قدوسیت و راستی، چنانکه در زندگی عیسی در مقام انسان بر زمین نیز یافت می شد. این برای زندگی روزانه ما اهمیتی ویژه دارد، جایی که سخن بر سر این است که بر این سیاره انسان های کهنه و تازه هنوز با هم زندگی می کنند.

پس خدا نفس حیات را در بینی آدم دمید. بدین سان بدنی که از خاک آفریده شده بود، به موجودی زنده، به یک شخص تبدیل شد. روح خدا نیز در این رویداد سهم داشت. پس این نفس خدا بود که آدم را شخص ساخت، موجودی که روح دارد. حال، در آفرینش تازه انسان چنین است که حیات مسیح، در مقایسه با آفرینش آدم، گویی در ما دمیده می شود (مقایسه کنید با یوحنا 20:22). در ما این حیات با شخص ما، با «من» ما، پیوند می یابد. از همین رو می توان درباره ما گفت که انسان های تازه ایم.

انسان تازه همچون نوعی جانشین برای هر انسان فردی است. به بیان دیگر: انسان تازه همان Hans-Jörg تازه، همان کریستینه (Christine) تازه است – در مسیح. آنچه در این انسان تازه تعیین کننده است، مسیحی است که در ما زندگی

می‌کند و ما در او زندگی می‌کنیم. او همان تازه حقیقی است. حیات مسیح در ما می‌تپد! الگوی مسیح تنها به واسطهٔ مسیح ساکن در ما شکل می‌گیرد! هیچ چیز دیگر (نه قوانین، نه قواعد، نه تصمیم‌ها، نه کوشش و نه تربیت) نمی‌تواند جای این مسیح را که در ما زندگی می‌کند بگیرد.

در عیسی این سه ویژگی ذاتی یادشده (عدالت، قدوسیت و راستی) به‌تمامی حاضر بودند. او بر صلیب آفرینش انسان تازه را اساساً ممکن ساخت، زیرا همهٔ پیامدها، یعنی تمام صورت‌حساب انسان کهنه، را بر صلیب بر عهده گرفت (رومیان 6:6). تنها همین راه را برای چیزی کاملاً تازه گشود. اکنون خود مسیح آن صورتی است که انسان تازه بر پایهٔ آن آفریده شده است. مسیح صورت اصلی و نیز صورت بازتابیده است؛ صورت بازتابیده، از آن رو که اکنون خود او در من ساکن است و همین حیات تازه است. «و چنانکه صورت خاکی را گرفتیم، صورت آسمانی را نیز خواهیم گرفت» (اول قرنطیان 15:49). این تنها یکی از سخنان کتاب مقدس در کنار بسیاری دیگر است که گواهی می‌دهند نقشهٔ خدا این است که ما را به صورت عیسی دگرگون سازد (برای مثال رومیان 8:29؛ دوم قرنطیان 3:18؛ اول یوحنا 3:2). صورت آسمانی در نهایت بدن را نیز در بر می‌گیرد، اما روند دگرگونی به صورت عیسی تازه از روز آفرینش (یا تولد) انسان تازه آغاز شده است. و راه رسیدن به آن از خود مسیح می‌گذرد. مسیح در ما همان حیات تازه است و به این معنا «انسان تازه».

13.5 بسیاری، یک انسان تازه‌اند

اصطلاح **انسان تازه** در نامه به افسسیان نخستین بار در 2:15 آمده است: «... تا آن دو را در خود به یک انسان تازه بیافریند و صلح برقرار سازد.» در اینجا سخن بر سر پیوستن یهودیان و غیریهودیان به یکدیگر برای شدن **یک انسان تازه** است. در اینجا خود مسیح آفرینندهٔ انسان تازه است. در اینجا کلیسای جهانی در مقام معبد خدا و مسکن خدا در روح در کانون توجه قرار دارد، و بدین‌سان آن جنبه‌ای برجسته می‌شود که یگانگی و اشتراک را به‌عنوان ویژگی بنیادین انسان تازه بودن مورد تأکید قرار می‌دهد. سخن در اینجا بر سر چیزی است که اکنون میان همهٔ

مسیحیان مشترک است. و به همین معنا نیز این پیکره تازه در نهایت خود مسیح است: اول قرن‌تین 12:12: «... مسیح نیز چنین است»: مسیح هم بدن است و هم در همان حال سر.

انسان تازه همیشه به صورت مفرد آمده است. به این معنا سخن بر سر یک جامعه انسانی تازه نیز هست که مسیح سر و آغاز آن است (کولسیان 1:17-18). این جامعه در تضاد با جامعه انسانی‌ای است که سر آن آدم سقوط کرده است (رومان 5:12-21). همه ایمانداران لازم‌اند تا ذات کامل مسیح، یعنی ذات انسان تازه، را در رفتار خود بازتاب دهند.

«تمرکز فردی در کار آفریننده خدا در نجات، در افسسیان 2:10 بیان می‌شود، جایی که پولس به هر شخص در مقام “آفریده‌شده در مسیح عیسی” اشاره می‌کند. تغییر به دیدگاهی بیشتر جمعی در 2:11-22 می‌آید. گونه‌شناسی آدم و مسیح پشت این بخش نیز قرار دارد. اما تمرکز در افسسیان 2:15 نه چندان بر جایگاه فردی در برابر خدا و “بودن در مسیح” آن در تضاد با “بودن در آدم”، بلکه بیشتر بر روابط تازه‌ای است که در سطح میان انسان‌ها برای کسانی برقرار است که “در مسیح” هستند. یهودیان و غیریهودیان آشتی داده شدند و با هم در مسیح “انسان تازه” را تشکیل می‌دهند. “انسان تازه” جامعه‌ای تازه است که در آن همه دسترسی آزاد و برابر به خدا دارند و به عالم آسمانی (یعنی به قلمروهای آسمانی) منتقل شده‌اند (5:2-6). بر پایه طرح خدا برای “انسان تازه”، میان اعضای آن هیچ جدایی و هیچ دشمنی نیست، بلکه تنها صلح (2:16).»⁷⁹

انسان تازه دیگر با تبار قومی ما، با پیشینه اجتماعی و دینی ما و نیز با همه مزایا و معایب و پیامدهایی که روزگاری با آن پیوند داشت، هیچ کاری ندارد. همه این روابط و پیوندها پایان یافته‌اند. روابط تازه‌ای پدید آمده است – درون خانه خدا، درون کلیسا، درون بدن مسیح. ما گویی در این انسان تازه خانه‌ای تازه یافته‌ایم.

اکنون جنبه شخصی انسان تازه نیز برای ما مهم است، یعنی آنچه ما – هر یک شخصاً و به‌طور فردی – شده‌ایم.

79. Greg Herrick, *Old Man and New Man in Paul*, 1999, صفحه 5.

13.6 شخصیت فردی، انسانی تازه می شود

«نمونه نخستین»، یعنی الگوی انسان تازه، انسان مسیح عیسی است. او معیار همه چیز است. با این حال او انسانی یکسان ساز نیست که همه ویژگی های فردی را که شخصیت هر انسانی را می سازند، هموار، همسان یا محو کند. حتی اگر جنبه ای که هم اکنون توصیف شد و بر اشتراک و یگانگی تأکید می کند، شاید چنین تصویری پدید آورد، با این همه انسان تازه از بسیاری آفریده های تازه تشکیل شده است (مقایسه کنید با دوم قرن تیان 5:17). این گواهی بر قدرت مطلق، و نیز بر حکمت و هنر خداست که آفرینش او از گوناگونی و فردیت لبریز است. می گویند هیچ برگی با برگ دیگر یکسان نیست، و حتی یک دانه برف در ساختار بلورینش به دانه دیگر نمی ماند. درباره انسان نیز چنین است. هیچ انسانی، نه از نظر ظاهر و نه از نظر شخصیت، صد در صد با انسان دیگری یکسان نیست.

به همین سان شخصیت فردی هر انسان در تولد تازه اش باقی می ماند. وقتی انسانی ایمان می آورد، در ظاهر (در رفتارش) در آغاز تقریباً چیزی تغییر نمی کند. اما در درون او چیزی عظیم آغاز می شود: بذر کلام خدا کاشته می شود، به اصطلاح DNA خدا، که به واسطه آن از نو مولود می شود (اول پطرس 3:1، 23).

همان انسان اکنون زندگی ای معاوضه شده دارد: «دیگر من نیستم که زندگی می کنم، بلکه مسیح در من زندگی می کند؛ و آنچه اکنون در جسم زندگی می کنم، به ایمان ... به پسر خدا زندگی می کنم که مرا محبت نمود و خود را برای من داد» (غلاطیان 2:20). در اینجا «من» کهنه که دیگر زندگی نمی کند، با انسان کهنه یکی است. اما اکنون هنوز «من» وجود دارد، و گر نه آن شخص دیگر وجود نمی داشت. این «من» اکنون انسان تازه است، «من» تازه، من در مسیح، مسیحی که اکنون در من (در درون من) زندگی می کند. پس «من زندگی می کنم، و مسیح در من زندگی می کند» نمایانگر انسان تازه است که در همان حال همان شخصی است که پیش تر بود، اما اکنون خود مسیح او را تعیین می کند و خود مسیح او را پر ساخته است.

«حیاتی تازه مطلقاً ضروری بود. در آنچه به آنچه من هستم مربوط است، همه کوشش، همه ضرورت کوشیدن، به پایان رسیده است. من نمی توانم به “من” خود دینداری ببخشم. در “شخصی در مسیح” (دوم قرنیتیان 12:2)، جسم و گناه دیگر وجود ندارند (در خلقت تازه ای که من در مسیح هستم). بیش از این – به حقیقی ترین معنا: “من” (به معنای انسان کهنه) دیگر وجود ندارم – “من با مسیح مصلوب شده ام، من مرده ام؛ با این حال زندگی می کنم، اما نه من، بلکه مسیح در من زندگی می کند.” یا دقیق تر: “زندگی می کنم، اما دیگر نه من.” این “من، دیگر نه من” راز و نیروی تحقق عملی ایمان مسیحی است. زندگی می کنم، زیرا البته شخص (فرد، یعنی هر انسان منفرد) همان می ماند. سخن بر سر عرفان افلاطونی نیست، و نه بر سر محو شدن همه خدایانه در اقیانوس هستی. شادی ای که دل مرا پر می کند، و نوری که زندگی مرا روشن می سازد، از آن من است. این ها به تمامی از آن مناند. نه، من از این پس حیات جاودانی حقیقی ای را می گذرانم که به راستی می توان آن را چنین نامید. من برای نخستین بار، چنانکه رسول می گوید، “حیات حقیقی” را دارم (اول تیموتائوس 6:19).

سلامتی او، شادی او، حیات او و روح او اکنون از آن من است؛ کوشش او، هدف های او، علاقه های او اکنون از آن من است؛ محبت پدر اکنون از آن من است؛ طردشدگی کنونی او و جلال آینده او نیز؛ و همه این ها در قدرت محبتی که با آن او، به حساب شخصی خود و با پرداخت خود، مرا به کلی آزاد ساخته است.⁸⁰

انسان تازه (یعنی مسیح در من) حاصل و ثمره رنج فداکاری شخصی نجات دهنده ماست. این خلقت تازه برای همیشه با محبت عیسی نشان دار است!

13.7 انسان تازه چیست؟

در کولسیان 3:11 این توضیح مشخص برای آن چیزی است که انسان تازه است:

مسیح همه و در همه (است).

نخست، مسیح الگوی انسان تازه است - هم در آفرینش او و هم برای رفتار او؛ او فضای زندگی و امید اوست. اما مسیح در ما نیز هست. این همان انسان تازه است. و این پیام نامه به کولسیان نیز هست: **مسیح در شما، امید جلال (1:27). مسیح زندگی ماست (3:4).**

حال، اگر خود مسیح را انسان تازه بنامیم، نمی‌توان از آفرینش سخن گفت. مسیح آفریده نشده است؛ او جاودانی است، زیرا خداست. چیز دیگری باید آفریده می‌شد، زیرا پیش‌تر وجود نداشت: انسانی خلقتی تازه می‌شود، از این راه که حیات مسیح و سهمی در طبیعت او را دریافت می‌کند. حیات او در درونی‌ترین بخش وجود من کاشته می‌شود. حیات مسیح گویی در شخصیت فردی من فرو برده می‌شود، همان‌گونه که خدا نفس حیات را در بینی آدم دمید. بدین‌سان ما «به پُری رسانده شده‌ایم» (کولسیان 2:10؛ ER، ترجمه آلمانی کتاب مقدس)، یعنی کامل گشته‌ایم. حیات مسیح اکنون تمام هستی ما را، چنانکه روزگاری زاده شدیم، پر کرده یا لبریز ساخته است. «All of HIM in all of me» - «همه او در همه من»⁸¹. بدین‌سان البته من مسیحی تازه نمی‌شوم، بلکه انسانی تازه، یک Hans-Jörg تازه. از «تازه» از آن رو می‌توان سخن گفت که زندگی او اکنون به واسطه مسیح پر می‌شود، از این راه که این حیات تازه تمام هستی درونی او (انسان درونی، دل، ذهن، وجدان، جان) را فرا می‌گیرد. این در آغاز هیچ احساسی در بر ندارد، بلکه واقعیتی از نجات است که خدا آن را انجام داده و به کمال رسانده است!

«انسان کهنه، آن آدم بود، یا بهتر بگوییم، ما در اتحاد با آدم. انسان تازه، آن مسیح است، یا دقیق‌تر: خود ما متحد با مسیح»⁸².

آرتور سی. کاستنس (Arthur C. Custance)⁸³ این روند آفرینش تازه را جسم‌پوشی (تجسم) مسیح در ایماندار توصیف می‌کند. همان‌گونه که پسر جاودانی به هنگام انسان شدن، گوشت و خون به خود گرفت، اکنون مسیح عیسی

81. W. Ian Thomas, *The Indwelling Life of Christ*.

82. C. K. Barrett, به نقل از H. P. Medema, *Romeinen 7 enzovoorts*, صفحه 79.

83. Arthur C. Custance, *Man in Adam and in Christ*, صفحه 273.

در مقام انسان حقیقی به معنای روحانی (فراطبیعی) در ما زاده می شود تا از آن پس رشد کند و در زندگی ما شکل بگیرد (همچنین نگاه کنید به غلاطیان 4:19). بدین سان هر انسانی در تولد تازه اش «کریسمس شخصی خود» را تجربه می کند. و تنها از این جهت است که انسان شدن عیسی در نهایت برای او معنا می یابد.

«ایماندار در مسیح عیسی صاحب دارایی ای می شود که هرگز پیش تر نداشت - او شریک طبیعت الهی می شود. حیات جاودانی خدای نیافریده در درونی ترین بخش شخصیت انسانی او کاشته شده است، و تمام ذات و هستی او از انرژی الهی حیاتی تازه به تپش درمی آید. تولد تازه، بخشیدن طبیعتی تازه است که عقل، احساسات و اراده را در بر می گیرد، در انسان حیاتی به کلی تازه پدید می آورد و او را توانا می سازد که در قلمرویی به کلی تازه زندگی کند.»⁸⁴

13.8 خلقت تازه

در اینجا بار دیگر به خود یادآوری می کنیم که به راستی و در جوهر (به طور روحانی) چیزی تازه پدید آمده و اکنون در ایماندار حاضر است. به موازات اصطلاح «انسان تازه» نام گذاری های خویشاوند دیگری نیز وجود دارد:

«ما **صنعت او** (شاهکار، ساخته او) هستیم، آفریده شده در مسیح عیسی» (افسیان 2:10). این بیشتر جنبه فردی است. نشان می دهد که درست همان گونه که خدا محبت، حکمت و قدرت الهی خود را در آفرینش نخست نهاد، این درباره آفرینش تازه نیز صادق است. در آنجا محبت او حتی روشن تر جلوه می کند، زیرا نه قدرت او، بلکه محبت بی پایان او لازم بود. زیرا مرگ پسرش (که دانه گندم کاشته شده، بذر حیات تازه، نماد آن است) ثمره تازه را به بار می آورد.

«پس اگر کسی در مسیح باشد، **خلقت تازه ای** است؛ چیزهای کهنه درگذشت، اینک **چیزی تازه** شده است» (یا «همه چیز تازه شده است» [Elb]؛ دوم قرنتیان 5:17). به راستی کهنه درگذشته است، حتی اگر امروز هنوز طبیعت کهنه را در خود داشته باشیم. صلیب پایان انسان کهنه است. ما برای خدا هم اکنون «در مسیح» کامل هستیم؛ او دیگر کهنه را نمی بیند.

«زیرا در مسیح عیسی نه ختنه چیزی است و نه نامختونی، بلکه **خلقت تازه**. بر همه کسانی که بر حسب این قاعده رفتار می کنند...» (غلاطیان 16:6-15; Schl 2000، ترجمه آلمانی کتاب مقدس). خلقت تازه زندگی دیگری با خود می آورد که خود را با آفرینش کهنه و با شریعت موسی هماهنگ نمی کند. بلکه این آفرینش ما را از درون تجهیز می کند و به ما نشان می دهد که چگونه باید زندگی کنیم: زیرا چنانکه مسیح خداوند را پذیرفته ایم، باید در او رفتار کنیم (مقایسه کنید با کولسیان 2:6).

مسیح نخست زاده تمامی آفرینش است (آفرینش تازه نیز؛ کولسیان 1:15)، او آغاز و بنیان گذار آن است (کولسیان 1:18؛ مکاشفه 3:14) در مقام نخست زاده از میان مردگان. در نتیجه خلقت تازه به روشنی به مسیح بازمی گردد، زیرا حاصل این است که مرگ شکست خورده است. این خلقت آن سوی مرگ، در نیروی حیات زوال ناپذیر او آغاز می شود (عبرانیان 7:16). از همین رو انسان تازه در مسیح، آن سوی مرگ نیز نابودنشده، از دست نرفته، فسادناپذیر و جاودانی است.

13.9 چه چیزی از نو آفریده شد؟

در این آیات گفته نمی شود که دقیقاً چه چیزی از نو آفریده شد. «انسانی موازی» در انسان آفریده نمی شود، به طوری که اکنون در یک انسان دو شخصیت وجود داشته باشد. در دگرگونی نجات هر انسان، تاریخ، یعنی تمام هستی انسان کهنه، بر صلیب جُلُجُتا پایان یافته است. انسان کهنه و انسان تازه در کنار هم به وجود خود ادامه نمی دهند. **انسان تازه جای انسان کهنه را گرفته است.** انسان تازه چکیده آن چیزی است که ما اکنون در مسیح – به طور شخصی و نیز با هم – شده ایم.

آفرینش تازه فعلاً به درون انسان محدود است (که البته در رفتار نمایان می شود). از همین رو از «انسان درونی» سخن گفته می شود (افسسیان 3:16؛ رومیان 7:22؛ دوم قرنتیان 4:16؛ مقایسه کنید با اول پطرس 3:4) که با حیات تازه و انسان تازه مطابقت دارد. بدن تنها در دگرگونی یا رستاخیز آینده از خلقت تازه سهم می برد. در پایان هیچ چیز از این آفرینش تازه بیرون نمی ماند، زیرا ما در رستاخیز به تمامی و با همه جنبه های انسان بودنی که خدا می خواهد، کامل خواهیم بود.

آنگاه ما از نظر بدنی، جانی و روحانی همانند خداوند عیسی خواهیم بود، البته آنگاه نه در مقام زمینیان، بلکه همچون او در مقام آسمانیان.

خلاصه می‌توان گفت که ما - در آنچه به شخصیت‌مان مربوط است - از یک سو همان مانده‌ایم و در همان حال به کلی تازه شده‌ایم. خدا می‌خواهد ما را در مقام شخصیت‌ها همان‌گونه داشته باشد که هستیم (یعنی همان‌گونه که در مقام آفریده‌های او زاده شدیم، و در مقام کسانی که هویت خاص خود را دارند). اما او ما را تنها «در مسیح» می‌پذیرد، یعنی تنها در مقام کسانی که در مسیح جای داده شده‌اند. و برای این کار خود تدارک دیده است، از این راه که خود ما را در مسیح جای داده است (اول قرن‌تین 1:30). بدین‌سان ما را در تمام کار نجات عیسی نیز «پیوند زده» است. مرگ، تدفین، رستاخیز، صعود و جلال یافتن مسیح درباره ما صادق است، زیرا ما همراه با او در جای‌های آسمانی نشانه شده‌ایم (افسیسیان 2:6).

13.10 آیا انسان تازه به تازه شدن نیاز دارد؟

هر دو نامه (افسیسیان و کولسیان) تأکید می‌کنند که انسان تازه پیوسته تازه می‌شود. آیا خطر آن هست که او کهنه و بی‌رمق شود یا حتی بمیرد؟

در این باره نکته‌ای بنیادین: هیچ چیز، هیچ آفریده‌ای، در خود و از خود وجود ندارد. هر آنچه آفریده شده و زنده است (خلقت تازه نیز)، به واسطه آفریننده نگاه داشته و حفظ می‌شود (کولسیان 1:17؛ عبرانیان 1:3؛ نحمیا 9:6). اینکه قلب من می‌تپد (هر روز تا 80000 بار)، از نیروی خداست که آفرینش را نگاه می‌دارد. آفریده به او وابسته است! انسان تازه نیز چنین است. او به واسطه آفریننده خود، مسیح، زنده نگاه داشته می‌شود.

انسان درونی باید پیوسته تازه شود و جان بگیرد. حیات روحانی مسیحی باید پیوسته تغذیه شود. مسیحی باید به واسطه روح خدا همواره در قوت افزوده شود. این قوت «به درون انسان درونی» کار می‌کند (چنانکه افسسیان 3:16 به‌طور تحت‌اللفظی می‌گوید). این تازه شدن و جان گرفتن پیوسته لازم است، زیرا مسیحی هنوز در بدنی فانی و ناتوان به سر می‌برد و هنوز بازمانده زندگی کهنه

(طبیعت کهنه) را با خود دارد، و اندیشه‌اش اغلب هنوز از آن تأثیر می‌پذیرد. ما در «هم‌اکنون» و در «هنوز نه» زندگی می‌کنیم. تازه شدن لازم است، زیرا مسیحی در معرض دشواری‌ها و تنگناهای آفرینشی سقوط کرده است و در دنیایی دشمن و فریبنده به سر می‌برد. و نه کمتر از همه، تازه شدن و جان گرفتن لازم است، زیرا دشمن جان‌ها، فریبنده و قاتل از آغاز، در برابر ایماندار ایستاده است.

مسیحی در میدانی پرکشش قرار دارد. مسیحی بودن ما هر روز در جبهه‌های گوناگون مورد حمله قرار می‌گیرد. این حمله‌ها یک هدف دارند: می‌خواهند ما را بفریبند تا زندگی خود را با دنیا همسو کنیم و چنان زندگی کنیم که انسان کهنه زندگی می‌کند، یعنی برای خود، بی‌آنکه در بند ایمان و اطاعت باشیم. دشمنان را با کمک کتاب مقدس می‌توان دقیقاً شناسایی کرد: در من جسم است، یعنی طبیعت کهنه. بیرون از من دنیاست (انسان‌ها و دنیای آنان) که پروای خدا را ندارد. و سپس دشمن بزرگ هست که ابلیس و شیطان نامیده می‌شود. در آسمان دیگر نیازی به تازه شدن نیست، زیرا آنگاه این دشمنان دیگر وجود ندارند: جسم با بدن فانی ما پایان خواهد یافت، دنیا با هوس‌هایش درمی‌گذرد، و ابلیس زیر پاهای ما کوبیده خواهد شد.

«واژهٔ «تازه» در عبارت «و انسان تازه را پوشیده‌اید» در یونانی **neos** است؛ این نه تنها به زندگی‌ای دیگر، بلکه به زندگی‌ای از گونه‌ای به‌کلی تازه اشاره دارد، یعنی اینکه این «گونهٔ انسانی» در جوانی و طراوت معرفی می‌شود، و در آن روندی زنده از رشد مفروض است. سخن بر سر حیاتی جوان و پرتوان است که با رشد و افزایش در زندگی معمول شکل می‌گیرد. روند رشد همچون تازه شدنی پیوسته توصیف می‌شود که در آن روح‌القدس به این انسان تازه (تیتوس 3:5) شیوهٔ اندیشیدنی به‌کلی تازه و نشانه‌های (تازه‌ای) می‌بخشد، و نه اینکه انسان کهنه را دورهٔ جوان‌سازی بگذرانند. این نشانه‌ها با صورت آفرینندهٔ او هماهنگ‌اند، یعنی با خود خدا و با مسیح: زیرا هم خدا (افسیان 2:10) و هم مسیح (2:15) مسئول انسان تازه‌اند. آنان می‌خواهند انسان‌هایی که با هم این «گونهٔ انسانی» تازه را تشکیل می‌دهند، از این کار آفرینش آگاه‌تر شوند – این تازه شدنی «برای شناخت» است. آنچه مطرح است این واقعیت است که مسیح، که در ایمانداران ساکن است،

برای آنان همه چیز است: “انسان تازه” همان مسیح است، آن گونه که در غنای کامل شخص خود در ایمانداران شکل می گیرد، یا به طور خلاصه: مسیح در ایمانداران.⁸⁵

شناخت و اندیشه تازه می شوند. وقتی انسانی ایمان می آورد، الگوهای فکری و رفتارهای گناه آلود کهنه هنوز در او هستند. این ها در جسم او نیز باقی می ماند. اما در برابر آن، کار روح خدا قرار دارد، و این کار در مرکز فرماندهی ما آغاز می شود – همان جایی که تصمیم ها گرفته می شوند. انسان بیرونی در فرسایش زندگی روزانه فرسوده می شود. اما کلام خدا به ما اطمینان می دهد که انسان درونی ما (یعنی انسان تازه) روز به روز تازه می شود (دوم قرنتیان 4:16). شخص این تازه شدن را تجربه می کند، از این راه که به ابدیت، یعنی به خود مسیح، می نگرد که جلالش بر ما می تابد (دوم قرنتیان 3:18) و ما را نیرومند می سازد (کولسیان 1:11).

13.11 انسان تازه: پوشیده همچون جامه

انسان تازه به جامه ای می ماند که آن را می پوشند. روند وارونه درباره انسان کهنه صادق است که او را همچون جامه ای از تن به در کرده اند. «تصویر» پوشیدن⁸⁶ و “از تن به در کردن” با عوض کردن جامه سروکار دارد و به دگرگونی منش در پرتو دگرگونی هویت اشاره می کند، از این راه که شخص، قلمرو کهنه زندگی (بی خدا) را با قلمرو تازه زندگی (نزد خدا) معاوضه کرده است.⁸⁶ از تن به در کردن و پوشیدن در دگرگونی نجات ما رخ داد، هنگامی که مسیح به زندگی ما گام نهاد.

انسان کهنه از هر جهت به گذشته تعلق دارد، یا نه؟ هر سه آیه کتاب مقدس که در آن ها از انسان کهنه نام برده شده است، پایان او را توصیف می کنند: یا در مقام «مصلوب شده» یا در مقام «از تن به در شده». همه نمایانگر عملی یکباره و به پایان رسیده است. از تن به در کردن جامه در یک لحظه رخ می دهد، اما تازه شدن پیوسته است. تازه شدن ممکن می سازد که این جامه تازه تازه بماند و فرسوده یا آلوده نشود.

85. G. H. Kramer, *Christus ons leven*, صفحه 117.
86. Greg Herrick, *Old Man and New Man in Paul*, 1999, صفحه 7.

جامه به انسان شخصیت می‌دهد. جامه آن چیزی است که از یک انسان دیده می‌شود. و پولس در اینجا همین را می‌خواهد بگوید: باید روشن شود که انسان تازه تنها یک ایده هوشمندانه یا یک نظریه نبود، بلکه نیروی حیات‌آفرین و تازه‌کننده خدا شاکهاری حقیقی پدید آورده است. دلیل آن این است که انسان تازه در زندگی روزمره دیده می‌شود. او اکنون زندگی خود را به سوی رهاننده خود و آفریننده خود جهت می‌دهد. او خداوند عیسی مسیح را می‌پوشد (رومیان 13:14). پس سخن بر سر این است که انسان تازه هرچه بیشتر دیده شود؛ مسیح (ذات او، محبت او) باید ذات خودخواه پیشین انسان کهنه را کنار بزند.

راه انسان تازه با تابلوهای راهنمای خدا احاطه شده است که به ما نشان می‌دهند حیات تازه چه صورت‌هایی از بیان دارد و چه صورت‌هایی ندارد. تأکید بسیار بر دگرگونی شیوه زندگی است. انسانی که ایمان می‌آورد، زندگی خود را یک‌باره از کهنه به تازه تغییر نمی‌دهد. اگر چنین بود، نه به تازه شدن نیازی بود و نه حتی به فرمان‌های عهد جدید که نشان می‌دهند زندگی انسان تازه چگونه است.

ما لازم نیست انسان‌های تازه بشویم، مثلاً از راه کوشش‌های تشنج‌آلود و سرسختانه‌ای که هدفشان زندگی‌ای همانند مسیح است. نه! سخن بر سر این است که آنچه را در مسیح از پیش هستیم، در زندگی به عمل درآوریم: عادل، مقدس و راستین.

امتیاز انسان تازه بودن، ما را به چنین زیستنی نیز متعهد می‌کند. ما باید آن بشویم که هستیم! انسان‌های تازه بودن و در همان حال انسان‌های تازه شدن، به تناقضی می‌ماند، اما تناقض نیست. یکی وجه اخباری نجات است – آنچه ما در برابر خدا به‌طور تردیدناپذیر هستیم. دیگری وجه امری نجات است که ما را فرا می‌خواند از دل این بودن، به‌گونه‌ای درخور زندگی کنیم. هیچ‌یک از این دو جنبه نباید در برابر دیگری قرار داده شود یا تعادلش به هم بخورد. کسی که بر جایگاه، یعنی بر وجه اخباری نجات، بیش از تحقق عملی تأکید کند، امور را از تعادل خارج می‌کند. کتاب مقدس اغلب در یک نفس از هر دو جنبه سخن می‌گوید تا برای ما روشن سازد که نباید آن‌ها را (اغلب به‌عنوان بهانه یا توجیه) با بندبازی‌های الهیاتی کالبدشکافی

کنیم. برای عهد جدید، جایگاه نجات قطعاً همان قدر مهم است که اثر آن در زندگی روزمره. منظور از این مورد اخیر، وجه امری نجات است که با تمام توان بکوشیم چنان زندگی کنیم که خدا می خواهد و نیز ممکن ساخته است.

13.12 خلاصه - یک تصویر

تصویرها و مقایسه ها با حقیقت های کتاب مقدس می توانند بسیار سودمند باشند. خود کتاب مقدس (بیش از همه خداوند عیسی) تصویرها و مَثَل ها را به کار می برد تا حقیقت های روحانی را قابل فهم سازد. اما تصویرها حدود خود را نیز دارند. آن ها می خواهند جنبه هایی معین را روشن کنند، و این همچنین به آن معناست که هر جنبه موجود در چنین تصویری با حقیقتی که قرار است مجسم کند، جور در نمی آید. آنچه در تصویر یا در مقایسه نام برده می شود، اهمیت دارد. اما آنچه نام برده نمی شود یا به آن اشاره نمی شود، بی اهمیت است.

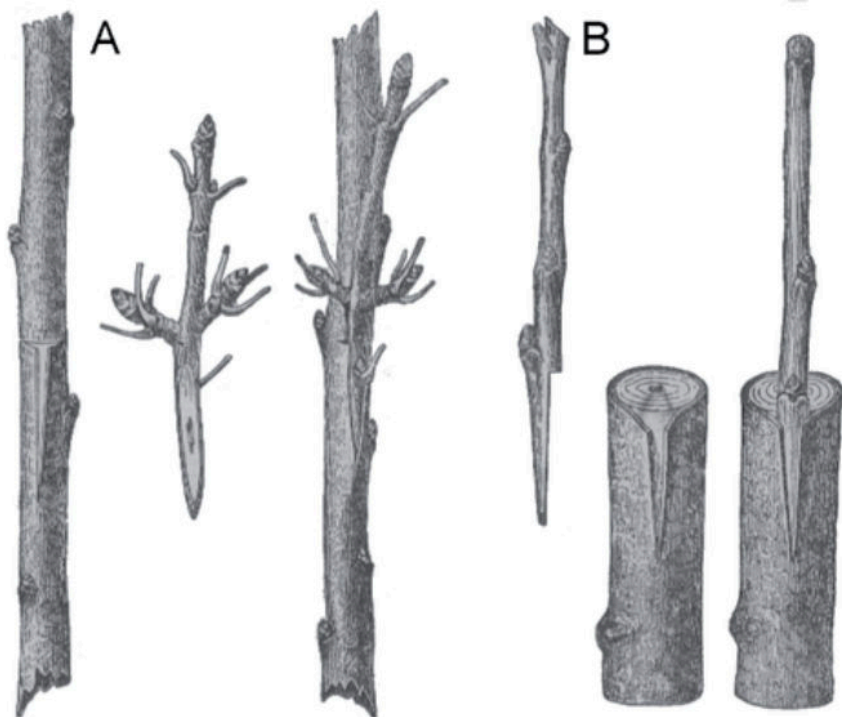
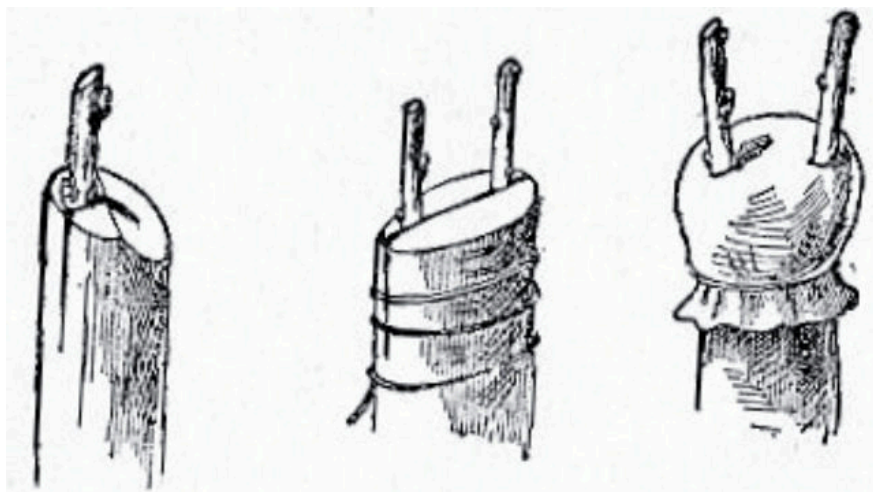
13.12.1 درخت کهنه

کتاب مقدس چند بار انسان را با درخت مقایسه می کند. نمونه ای کلاسیک، پادشاه بزرگ نبوکدنصر است. او با درختی بزرگ و نیرومند مقایسه می شود. چون به سبب بزرگی و قدرتش مغرور شد، خدا تصمیم گرفت آن درخت را قطع کند. تنها کنده ریشه باید باقی می ماند: زیرا پادشاه نمرود، بلکه مدتی دل حیوان یافت تا سپس دوباره پادشاه شود (دانیال 4؛ همچنین نگاه کنید به داوران 9:7-15). بدین سان این درخت، به زبان تصویر، به دست خود خدا با تبر قطع شد. این تصویر انسانی است که بی خدا زندگی می کند، یکی از نوادگان آدم. عیسی می گوید که هیچ درخت بدی نیست که میوه نیکو بیاورد (لوقا 6:43). به بیان دیگر: انسان هایی که در جسم اند، نمی توانند خدا را خشنود سازند. انسان کهنه درختی است که میوه نیکو نمی آورد. این درباره تمام بشریت همان قدر صادق است که درباره هر انسان به تنهایی (مزامیر 37:35). چنین درخت بدی، وقتی سخن از میوه اش در میان است، سزاوار چیزی جز این نیست که بریده و در آتش افکنده شود (لوقا 3:9). این برای انسان کهنه ما رخ داد: او بر صلیب محکوم شد، و حکم مرگ اجرا شد. او

گویی در داوری قدوسیت خدا سوخت. زندگی کهنه ما بدین سان پایان یافت. نه ما خود به آن پایان دادیم، بلکه او چنین کرد. این مسیح بود که به نیابت از ما مرد. اگر ما به معنای واقعی کلمه مرده بودیم، ریشه نیز همراه آن از بن کنده می شد. ریشه - در تصویر ما - نمایانگر شخص است. ریشه مظهر آن چیزی است که من در مقام انسان، در مقام آفریده خدا، هستم.

13.12.2 درختی تازه

حال هدف خدا چیست؟ خدا می خواهد که من درختی شوم که کنار نهرهای آب نشانه شده است. این را مزمور 1 درباره مرد عادل می گوید (مقایسه کنید با مزامیر 92:12؛ ارمیا 17:8). من باید درختی نیکو شوم که میوه نیکو می آورد (متی 7:17)، ثمره روح (غلاطیان 5:22-23). برای این کار درختی تازه لازم است. این درخت باید کاشته شود و رشد کند. و برای آنکه روزی درختی نیرومند با ریشه هایی نیرومند و میوه های نیکو شود، مراقبت و بیش از همه آب لازم است. تصویر ما جنبه دیگری را نیز روا می دارد: ما به واسطه بذر فسادناپذیر کلام خدا از نو مولود شده ایم (اول پطرس 1:23). این بذر، بذر خداست (اول یوحنا 3:9) که در انسانی پس از بازگشتش به خدا (به زبان تصویر) سر برمی آورد و رشد می کند تا از آن درختی نیرومند پدید آید. این بذر خود مسیح است (غلاطیان 3:16). بدین سان همتای این واقعیت را داریم که خود مسیح انسان تازه است، حیات او در ما (کولسیان 3:4، 11). تمامی توان رشد انسان تازه، هرچند این بذر کوچک باشد، به طور کامل در آن نهفته است. این انسان اکنون باید شکوفا شود، رشد کند، افزوده شود، گسترش یابد. این در یک لحظه رخ نمی دهد، بلکه تنها با رشد پیوسته و تازه شدن همیشگی. تنها خداست که رشد، تازه شدن و قوت را می بخشد. عهد جدید در زمینه ای دیگر از درخت زیتونی سخن می گوید (رومیان 11:16-24) که شاخه ای دیگر در آن پیوند زده می شود تا بر درخت کهنه به رشد خود ادامه دهد. کنده درختی را تصور کنیم که آن را با شخص خود مقایسه کردیم. اکنون شاخه تازه، یعنی بذر کلام (خود مسیح)، در این کنده درخت پیوند زده می شود تا بتواند رشد کند و درختی تازه شود. این روند را کارشناس «پیوند زدن» می نامد.



13.12.3 ریشه کهنه که هنوز زنده است

ریشه کهنه (کندۀ ریشه درخت کهنه اما قطع شده) هنوز هست. حتی هنوز زنده است. در تصویر ما این انسان کهنه نیست، بلکه جسم ماست - طبیعت کهنه، فاسد و گناه آلود آدمی. این طبیعت زندگی کهنه ما، یعنی زندگی انسان کهنه، را شکل داده است. حتی به این بها که تکرار این حقیقت ها خسته کننده شود، بار دیگر گفته شود: انسان کهنه همان جسم نیست. بلکه انسان کهنه مظهر هستی من بی خداست، پیش از آنکه ایمان آورم. اما جسم، طبیعت و ذات انسان کهنه را نشان می دهد. این هنوز وجود دارد. تا زمانی که زنده ایم، این ریشه کهنه در ما یافت خواهد شد. حال، این ریشه این ویژگی را دارد که دوباره فعال شود (ایوب 7: 14-9). از این کندۀ ریشه، جوانه های کوچکی می رویند - میوه های بد، اعمال و عادت های بدن و جسم. در حالی که خدا برای رشد درخت تازه تدارک می بیند، به ما فرمان داده می شود که اعضای زمینی، یعنی اعضای جسم گناه آلود، را بکشیم (کولسیان 3: 5؛ رومیان 8: 13). این باید به واسطه ایمان و به واسطه روح رخ دهد. ما باید این جوانه ها را همچون علف هرز برکنیم، شاخه ها را ببریم یا (اگر از آن ها حتی دوباره تنه های کوچکی پدید آمده باشد) آن ها را با تبر قدرت خدا قطع کنیم. وظیفه «باغبانی» که پیگیرانه به علف های هرز می پردازد، در حوزه مسئولیت ما قرار دارد. در این کار به حال خود رها نشده ایم: ما به واسطه روح القدس خدا زیست و رفتار می کنیم (رومیان 8: 13؛ غلاطیان 5: 18)!

13.13 تنها از راه ایمان

این تنها در ایمان و به واسطه ایمان به پسر خدا رخ می دهد که (به گفته پولس) «مرا محبت نمود و خود را برای من داد» (غلاطیان 2: 20). ایمان، وابستگی به خداست. ایمان آن نگرشی را در بر می گیرد که همه چیز را از مسیح و هیچ چیز را از خود انتظار دارد. کشتنی که برای نمونه در رومیان 8: 13 و در کولسیان 3: 5 توصیف شده است، در نهایت به واسطه ایمان رخ می دهد. نه گفتن به گناه، در حالی که در همان حال به مسیح آری می گوییم، جزئی از آن است (رومیان 6: 13، 19).

عادل (هر روز) به ایمان خود زیست می‌کند (رومیان 1:17). ما از راه ایمان به خدا نزدیک می‌شویم (رومیان 5:2)، ما به ایمان پایداریم (رومیان 11:20؛ دوم قرنتیان 1:24). من می‌گذارم مسیح به واسطه ایمان در دل من ساکن شود (افسیان 3:17). من به واسطه ایمان استوارم و استوار می‌شوم (اول پطرس 5:9). این ایمان را باید امروز به کار ببرم. کلید همین است. ایمان احساس نیست. برای ایمان، آنچه خدا می‌گوید مطلقاً راست و معتبر است: این نه تنها نجات جاودانی من، بلکه زندگی روزانه مرا نیز در بر می‌گیرد. زیرا بدون ایمان، خشنود ساختن خدا محال است!

13.13.1 باغبان تنبل

امثال 32-24:30 می‌گوید: «از کنار کشتزار مردی کاهل گذشتم، و از کنار تاکستان شخصی بی‌خرد. و اینک سراسر آن را خار فرا گرفته بود، سطح آن از علف هرز پوشیده بود و دیوار سنگی‌اش فرو ریخته بود. و نگریستم و دل خود را بر آن نهادم؛ دیدم و پند گرفتم.»

اغلب درست زیر قلمه اصیل پیوندزده شده (این نامی است که به این جوانه تازه و اصیل می‌دهند) جوانه‌های کهنه دوباره می‌رویند. این‌ها را حتماً باید برید، زیرا آب را از جوانه تازه می‌گیرند و در ادامه رشد، نور را نیز.

اگر باغبان به وظایف خود عمل نکند، مشکلی پیش می‌آید. پویایی خودبه‌خودی جسم را نباید دست‌کم گرفت. اگر جسم را تغذیه کنیم و از آن مراقبت کنیم، به جای آنکه پیوسته یا بارها و بارها آن را به مرگ بسپاریم، جوانه‌های کهنه در جاهای بسیاری خواهند رویید. این بر رشد درخت تازه اثر منفی دارد. رشد آن کند می‌شود، ریشه‌ها دیگر در مسیح فرو نمی‌روند، به‌طوری که درخت دیگر خوراکی دریافت نمی‌کند. تقریباً چنین است که گویی پولس نیز همین تصویر را پیش چشم داشته است (کولسیان 2:7).

زندگی جسمانی و خودخواهانه به درختی خشکیده می‌ماند که جوانه‌های بسیاری از ریشه کهنه گرداگردش را گرفته‌اند، جوانه‌هایی که می‌توانند چنان بلند شوند که

درختی که روزگاری تازه بود، دیگر دیده نشود. آبی که برای این درخت تازه در نظر گرفته شده است، به جوانه‌های بسیار ریشه کهنه درخت روان می‌شود. درخت می‌تواند بیمار شود، در حالی که شاخه‌هایی تمام می‌توانند بخشکند و میوه‌اش کم یا کوچک شود.

چندی پیش شگفت‌زده شدم، هنگامی که سیب‌هایی را که از آن‌ها آب‌میوه می‌گیریم جمع می‌کردیم و می‌چیدیم: بر یک درخت دو گونه متفاوت سیب یافتیم. این نتیجه پیوند زدن بود. صاحب پیشین می‌خواست دو گونه سیب بر یک درخت داشته باشد. بی‌درنگ به زندگی مسیحی اندیشیدم: در آنجا نیز دو گونه متفاوت میوه یافت می‌شود - میوه‌هایی که روح می‌رویاند، اما نیز میوه‌هایی که جسم به بار آورده است.

13.14 آینده انسان تازه

تا کنون انسان تازه را در میدان پرکشش دنیایی دیدیم که درمی‌گذرد. نگاهی کوتاه به آینده او نیز نباید از قلم بیفتد. نسیم آفرینش تازه آینده، چنانکه در مکاشفه 21 توصیف شده است، از هم‌اکنون بر انسان تازه می‌وزد. این خلقت تازه در ما از هم‌اکنون آغاز شده است. ما گونه‌ای نوبر خلقت تازه خدا هستیم (یعقوب 1:18). ما در مسیح از هم‌اکنون در جای‌های آسمانی (در قلمرو آسمانی) نشانده شده‌ایم (افسیسیان 2:6). کلام خدا جایگاه ما را چنین توصیف می‌کند. ما در مقام انسان‌های تازه در خلقت تازه زندگی خواهیم کرد، روزی نیز با بدنی تازه که آنگاه با همان کیفیت خلقت تازه مطابقت دارد، چنانکه اکنون درباره انسان درونی ما صادق است (اول قرن‌تیا 15:35-57). آینده انسان تازه نفس‌گیر و به همان اندازه بی‌نهایت پر جلال است که خود آفریننده او: هنگامی که او، که زندگی ماست، ظاهر شود، آنگاه ما نیز با او در جلال در برابر تمامی کیهان ظاهر خواهیم شد (کولسیان 1:3-4)!

اما جنبه جمعی یا اشتراکی را فراموش نکنیم که شاید حتی مهم‌تر باشد. بشریتی تازه، که مسیح آغاز و سر آن است، ساکنان آسمان تازه و زمین تازه خواهد بود. مسیح همه و در همه!

واقعیت نجات انسان تازه را کلیسای عهد جدید مجسم می‌کند که تازه در روز پنتیکاست پدید آمد. کلیسا (متشکل از همهٔ ایمانداران) همین انسان تازه خواهد بود که مسیح آفریده و سر آن است. این **یک انسان**، که از همهٔ اعضای بدن تشکیل شده است، برای همیشه – تا ابدالآباد – برای ستایش جلال، فیض و محبت خدا، یعنی مسیح، خواهد بود.

انسان کهنه به واسطهٔ هوس‌ها تباه می‌شود؛ به سبب مرگ روحانی، به سوی مرگ جسمانی می‌رود که در نهایت به مرگ جاودانی می‌انجامد. او بهتر نمی‌شود، او محکوم به زوال است و تباه می‌شود. انسان تازه به واسطهٔ پیوند حیاتی با آفرینندهٔ خود تازه می‌شود، تا زمانی که حیات جاودانی، یعنی کمال، در رستاخیز آغاز شود.

13.14.1 زندگی آینده را از هم‌اکنون زیستن

آیندهٔ انسان تازه موضوعی انتزاعی یا جدا از واقعیت زندگی ما نیست. این آینده از یک سو امید ما را در بر می‌گیرد، اما از هم‌اکنون آن چیزی را نیز شامل می‌شود که زندگی ما را تعیین می‌کند. می‌توان آن را چنین بیان کرد: ما از مقصد زندگی می‌کنیم، با چشم دوختن به عیسی و به آنچه آفریده است و انجام خواهد داد. اگر حیات خلقت تازه از هم‌اکنون در ما می‌تپد، این به معنای چیزی جز این نیست که ما زندگی آینده را از هم‌اکنون می‌گذرانیم.

ثمرهٔ روح‌القدس، زندگی بی‌همتا و الگوی خود عیسی، فرمان‌های محبت او و روی‌هم‌رفته همهٔ فرمان‌های عهد جدید به ما نشان می‌دهند که زندگی در خلقت تازه از نظر اخلاقی چگونه خواهد بود. در خلقت تازهٔ خدا همه چیز از محبت خدا پر خواهد بود – از همان محبتی که ما باید از هم‌اکنون در زندگی خود به عمل درآوریم.

کلیساهای ما سرپل‌ها و پاسگاه‌های پیشرو دنیای تازهٔ خدا هستند. در اینجا کسانی که خدا و رستگاری در مسیح را نمی‌شناسند، باید با «انسان تازه»، یعنی با خلقت تازه، تماس پیدا کنند. در ما باید آن چیزی دیده شود که خدا به زودی در دنیای تازه

خود، در همه جا، همچون امری عادی و در همان حال شگفت انگیز و پرجلال خواهد داشت.

وقتی دنیای تازه خدا را این گونه می نگریم و این واقعیت را در نظر می گیریم که این دنیا در ما از هم اکنون آغاز شده است، زندگی آینده را نه از روی اجبار یا زیر اجبار، و نه از انگیزه های شریعت گرایانه، می گذرانیم. شیوه تازه زندگی باید برای ما امری عادی شود، همان گونه که به زودی در جلال جاودانی خدا چنین خواهد بود.

آنگاه، به خلاف امروز، دیگر هیچ دشمن و هیچ مانعی نیست که بتواند سد راه حیات تازه شود. از همین رو امروز همانند عیسی شدن با تصمیم های اراده، با کوشش و تلاش همراه است. اما ما (برخلاف برای نمونه انسانی بی ایمان که می خواهد منش خود را از نظر اخلاقی بهتر سازد) به خود وانهاده نیستیم، بلکه فیض خدا و روح نیکوی او را در کنار خود داریم.

13.15 فراخوان

فیض ما را تعلیم می دهد، آری، ما را تربیت می کند (تیتوس 2:11-12)، به طوری که انسان تازه به راستی در زندگی روزمره ما جا باز می کند. نه شریعت، بلکه فیض ما را تربیت می کند، از این راه که نخست بارها و بارها آنچه را که در مسیح از پیش هستیم و لازم نیست هنوز بشویم، به یاد ما می آورد. فیض ما را در غنای بی کران مسیح جای می دهد و ما را از آن پر می سازد، زیرا تنها از دل فیض، زندگی دگرگون شده ممکن است.

ما انسان کهنه را با رفتار کهنه اش از تن به در کرده ایم. اما طرز فکر، ذات یا طبیعت این انسان کهنه تا زمانی که در بدن خود هستیم، هنوز در ماست. در برابر سر برآوردن جهت کهنه زندگی، تازه شدن پیوسته اندیشه ما قرار دارد.

مسیح در ما: این واقعیت زندگی انسان تازه است. ایان توماس (Ian Thomas) این را با دستکشی مقایسه کرده است که بدون دستی زنده، چیزی مرده است. ما همین هستیم – بدون مسیح و بیرون از مسیح، به کلی ناتوان. اما وقتی دست زنده در دستکش می رود، آنگاه دستکش می تواند هر کاری بکند! پس می توانیم با

اطمینان بر این پایه بایستیم و ایمان داشته باشیم که به واسطه او که ما را نیرو می بخشد، همه چیز را می توانیم!

14. تولد تازه برای حیاتی تازه

با آخرین قلّه کوه خود، به موضوعی می‌رسیم که در این زمینه شاید شناخته‌شده‌ترین باشد. سخن بر سر تولد تازه است، بر سر دریافت حیاتی تازه و جاودانی. بدین‌سان به آن چیزی می‌رسیم که می‌توانیم از یوحنا رسول دربارهٔ نیروی دگرگون‌کنندهٔ انجیل که چیزی تازه می‌آفریند، بیاموزیم. ما از قدرت گناه آزاد شدیم، روح‌القدس به ما بخشیده شد، ما انسان‌های تازه گردانیده شدیم. این به‌ویژه موضوع پولس بود. اما ما همچنین می‌بایست از نو مولود می‌شدیم، زیرا زندگی کهنهٔ ما به سبب گناه بی‌مصرف از کار درآمد و ما بدین‌سان حیات حقیقی نداشتیم، یعنی از نظر روحانی مرده بودیم.

اما نخست به اصطلاحی می‌نگریم که تا کنون چند بار به کار برده‌ایم: «طبیعت تازه و کهنه». حتی اگر این اصطلاحات بدین شکل در کتاب مقدس نیامده باشند، با این همه مطلبی که نمایانگر آن‌اند در آن یافت می‌شود. آنچه ما در برابر «طبیعت کهنه» (یعنی جسم) «طبیعت تازه» می‌نامیم، چیزی جز «طبیعت الهی» نیست. پطرس در نامهٔ دوم خود، باب 1:4، می‌نویسد:

«... تا شما به واسطهٔ این‌ها (وعده‌ها) شریک طبیعت الهی شوید.»

همیشه سودمند است که زمینه‌ای را که اصطلاحات در آن جای گرفته‌اند در نظر داشته باشیم. این زمینه در اینجا چنین است:

مسیحی همه‌چیز را از خدا دریافت کرده است تا بتواند برای او زندگی کند. نخست خود حیات را. این را می‌توان حیات انسان تازه نامید. به عمل درآوردن این حیات الهی در زندگی روزمره یعنی «دینداری» (ترس درست از خدا؛ زندگی‌ای مطابق با خدا)، یعنی زندگی‌ای برای جلال خدا. خدا به واسطهٔ کلام خود جلال خویش را به ما نشان داده است، جلالی که ما را فرا گرفته و این عزم کامل را پدید آورده است که خود او را به‌عنوان هدف زندگی و سفر زندگی خود پیش چشم داشته باشیم. این سفر از میان دنیا می‌گذرد – نه تنها از میان آفرینش خدا، بلکه از میان دنیایی

که انسان‌ها دگرگون و فاسد کرده‌اند، یعنی جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنیم. ما در مقام دریافت‌کنندگان و شریکان طبیعت الهی، از فساد دنیا گریخته‌ایم. با طبیعت الهی اکنون قادریم به‌گونه‌ای دیگر از دنیایی زندگی کنیم که نشانه‌اش هوس است. در اینجا همچنین روشن می‌شود که این طبیعت الهی چیست و چه نیست. این طبیعت به جلال ظاهری خدا مربوط نیست، بلکه به ذات اخلاقی خدا. سخن بر سر حیات روحانی و فراطبیعی است که ویژگی‌های اخلاقی و اخلاق‌مدارانه خدا را در خود دارد، ویژگی‌هایی که پطرس در اینجا آن‌ها را در برابر رفتار دنیای گمشده می‌نهد.

این طبیعت به‌طور مشخص در روندی پویا بروز می‌کند که در جریان آن، کسی که تولد تازه یافته است، همهٔ اهتمام خود را به کار می‌گیرد و ثمرهٔ روحانی می‌آورد. بدین‌سان او دعوت و برگزیدگی الهی خود را استوار می‌سازد. بدین‌سان کار نجات‌بخش خدا را در خود، در زندگی‌اش تأیید می‌کند. «شریک طبیعت الهی شدن» تنها به معنای داشتن چیزی نیست، بلکه به همان اندازه به معنای چیزی شدن نیز هست: سخن بر سر همانند خدا شدن و بدین‌سان پیرو او شدن است.

دلیل اینکه طبیعت یا ذات خدا به‌راستی می‌تواند در انسانی جای گیرد و زندگی انسانی را شکل دهد، خود عیسی است. در او حیات الهی هست، او خود حیات جاودانی است. او انسان شد تا این حیات برای ما انسان‌ها دست‌یافتنی و تجربه‌پذیر شود. از همین رو یوحنا می‌تواند بگوید: «آنچه در او و در شما راست است» (اول یوحنا 2:8).

14.1 اصلاً طبیعت چیست؟

منظور از طبیعت، ذات یا سرشت طبیعی‌ای است که چیزی را از آغاز یا موجودی زنده را از تولد مشخص می‌کند. طبیعت حیوانی با طبیعت انسانی فرق دارد (یعقوب 3:6-7). طبیعت در زمینهٔ ما چیزی را در بر می‌گیرد که انسان دریافت کرده است – در برابر آنچه خود پدید آورده است. واژهٔ طبیعت (یونانی *physis*) به معنای «شده‌بودگی»⁸⁷ است، فعل آن به معنای پدید آوردن، پرورش یافتن،

87. Kittel, Theologisches Wörterbuch zum Neuen Testament (یونانی *phyein*).

جوانه زدن و رشد کردن است (به‌ویژه درباره گیاهان)؛ اسم آن به معنای **سرچشمه** و تولد نیز هست.

ما انسان‌ها به‌طور طبیعی، یعنی از تولد و بر حسب ذات و طبیعت خود، فرزندان غضب هستیم (افسسیان 2:3؛ غلاطیان 2:15). در طبیعت این قانون حاکم است که هر گونه‌ای فرزندان خاص خود را پدید می‌آورد. این درباره انسان نیز صادق است: هم درباره بدن، یعنی انسان بیرونی، و هم درباره دل او، یعنی انسان درونی. انسان امروز نیز در قرن بیست‌ویکم هنوز مظهر ذات آدم (نخستین انسان آفریده‌شده) است، اما نیز مظهر آن چیزی که آدم با سقوطش شد. ما میان طبیعت انسان که یعقوب از آن یاد می‌کند (یعنی آنچه ما در نتیجه در مقام آفریده‌های خدا به صورت او شده‌ایم) و سرشت گناه‌آلودی که از آدم (پس از سقوط) به ارث برده‌ایم، فرق می‌گذاریم. به بیان دیگر: «باید میان طبیعت انسان و طبیعت ما در مقام انسان‌های سقوط‌کرده فرق بگذاریم».⁸⁸ ما انسانیم و همیشه خواهیم بود، هر دگرگونی‌ای که با تولد تازه در روح و جان تجربه کنیم، و هر دگرگونی‌ای که در آن لحظه در انتظار بدن ماست که خداوند می‌آید تا ما را نزد خود فرا خواند. ما هرگز هویت ذاتی‌ای را که خدا نخست (با تولد) ما را با آن آفرید، از دست نخواهیم داد. ما همان اشخاص هستیم و می‌مانیم – همان افراد. از همین رو باید میان اصطلاحاتی چون «طبیعت انسانی ما»، «طبیعت سقوط‌کرده ما»، «طبیعت تازه ما»⁸⁹ فرق بگذاریم. سقوط (طبیعت) انسان بودن ما را از میان نبرده است؛ از سوی دیگر، تولد تازه ما نیز انسان بودن ما را از میان نمی‌برد. آنچه برای انسان بودن ذاتی است، هرگز از دست نخواهیم داد، و فردیت ما هرگز دگرگون نمی‌شود.⁸⁹

طبیعت سقوط‌کرده آدمی، واقعیت انسانی را ترسیم می‌کند که دیگر نه به‌واسطه روح انسان و پیوندش با خدا (به خلاف حیوان که روح ندارد)، بلکه به‌واسطه جان و بدن تعیین می‌شود. روح انسان، آگاهی او از خدا و توانایی بنیادین او را برای شناختن وجود آفریننده در خود جای می‌دهد، و نیز توانایی او را برای ایمان آوردن

88. این تفاوت را می‌توان به‌خوبی با شخص عیسی روشن ساخت: او در جسم‌پوشی (تجسم) خود طبیعت انسانی را به خود گرفت، اما نه طبیعت کهنه و در نتیجه گناه‌آلود را.

89. F. W. Grant, *The two Natures*, صفحه 5.

به او، دعا کردن نزد او، جست‌وجوی او و حرمت نهادن به او. اما این کارکرد به سبب گناه زبانی سنگین دیده است. روح خاموش نشده است، بلکه کارکرد آن دیگر به سوی خدای زنده جهت ندارد. پولس پیامد آن را چنین توصیف می‌کند: «انسان **نفسانی** (یونانی **psychikos**، در اصل **جانی**) ... آنچه را از روح خداست نمی‌پذیرد» (اول قرن‌تیا 2:14). سقوط همه جنبه‌های واقعیت انسانی را در بر گرفته است. «پیوند (با آفریننده در) دلبستگی، حرمت و وابستگی که او را نزدیک خدا نگاه می‌داشت، گسسته است؛ او به خانه‌ای می‌ماند که سقفش فرو ریخته و بر زمین افتاده است. او که به نام پست‌ترین جنبه‌ای خوانده می‌شود که روح و جان به آن فرو افتاده‌اند، «جسم» است. پس «جسم» نام‌گذاری کتاب مقدسی طبیعت کهنه یا سقوط کرده اوست.»⁹⁰

14.2 شریکان طبیعت خدا

با **طبیعت کهنه** ما به دنیا تعلق داشتیم، جایی که نه مسیح، بلکه شیطان فرمان می‌راند. اما با دریافت حیات تازه، از فساد دنیا و آلودگی‌های آن گریخته‌ایم (دوم پطرس 1:4؛ 2:18، 20). با بدن هنوز در دنیا هستیم. پس ما هم‌زمان در دو دنیا زندگی می‌کنیم (افسسیان 2:6؛ کولسیان 2:20؛ 3:1-5). با حیات الهی به دنیای تازه خدا تعلق داریم، به خلقت تازه او که در مسیح و به واسطه مسیح آفریده شده است.

زندگی خودمختار ما به پایان رسیده است؛ «شرکت سهامی من» ورشکست شده است؛ بنگاه زندگی ما، یعنی دنیای «من» ما، ورشکسته است. روند ورشکستگی در جُلُجُتا تسویه شد. مسیح بدهی‌ها را پرداخت. اما اکنون ما شریکان حیات خدا هستیم؛ اکنون «سهام مطمئن» داریم، ما «سهامدار» هستیم، زیرا در حیات خدا سهم داریم. با این «سهام» آغازی حقیقی و تازه هست، زیرا خود خدا پدیدآورنده آن‌هاست.

14.3 حیات جاودانی، حیات مسیح است

ما به معنای واقعی کلمه در حیات خدا سهم یافته‌ایم، در حیات جاودانی او. این در نهایت چیزی جز این واقعیت نیست که خود مسیح در مقام یک شخص، حیات تازه ماست (با این تنها جنبه دیگری از همان مطلب بیان می‌شود). همان‌گونه که خود او انسان تازه‌ای است که ما برای آن آفریده شدیم، او مظهر حیات تازه ماست.

این واقعیت که ما حیات الهی را داریم، ما را به جایگاه خدایان بر نمی‌کشد. به همان اندازه، وقتی مسیح زندگی ما می‌شود، ما مسیح نمی‌شویم. ما آفریده می‌مانیم، انسان‌هایی به صورت خدا که اکنون به سبب این حیات می‌توانند دوباره در مشارکت با خدا باشند. ما این حیات را «در مسیح» داریم، که پدیدآورنده آن است و ما به او وابسته‌ایم. ما این حیات را جدا از او نداریم.

14.4 چگونه شریک حیات الهی می‌شویم؟

واژه **طبیعت** با تولد و رشد سروکار دارد و توجه ما را به همان چیزی جلب می‌کند که عیسی آن را برای نیکو قدیموس، عالم شریعت، روشن ساخت: **تولد تازه**.

در اصل سخن بر سر تولد تازه است که به واسطه آن شریک طبیعت الهی می‌شویم. **تولد تازه** اصطلاحی کتاب مقدسی است که هیچ ربطی به دین‌های خاور دور، به «چرخه جاودانی پدید آمدن و از میان رفتن» (چنانکه برای نمونه در آیین بودا) یا به هر گونه جهان‌بینی دیگری ندارد. چند نویسنده عهد جدید از تولد تازه سخن گفته‌اند، اما یوحنا رسول آن را از همه مفصل‌تر توصیف کرده است. در حالی که گذر ما از آدم به مسیح جنبه‌های گوناگونی دارد، جنبه تولد تازه را به‌ویژه یوحنا توصیف می‌کند. تولد تازه حیاتی تازه و دیگرگونه می‌آفریند. این حیات با آن حیاتی که به‌طور طبیعی (از آدم) به ارث برده‌ایم فرق دارد.

همه نویسندگان عهد جدید سهم خود را با نظر به این ادا کرده‌اند که انسان چگونه حیات تازه می‌یابد و این حیات در زندگی روزمره چگونه بروز می‌کند. وجه مشترک همه این است که مسیحی بودن به معنای دگرگونی انسان است، دگرگونی‌ای که انسان خود پدید نمی‌آورد، بلکه از بالا، از خود خدا، می‌آید. با این، از

هم‌اکنون در میانهٔ موضوع خود هستیم. «از بالا» درست همان واژه‌ای است که عیسی در پیوند با تولد تازه به کار می‌برد.

14.5 تولد تازه – از خدا مولود شدن

نیقودیموس می‌خواست با عیسی دربارهٔ پرسش‌های الهیاتی گفت‌وگو کند. اما خداوند عیسی برای این کار وقت نداشت. برای او ضرورت تولد تازه مهم‌تر بود. خداوند عیسی بدین‌سان در یک جمله می‌گوید که آنچه انسان به سبب تولدش (به‌طور طبیعی) هست، نمی‌تواند پادشاهی خدا را ببیند، چه رسد به اینکه راه ورود به آن را برایش بگشاید (یوحنا 1:36-3). ضرورت تولدی تازه از آنچه ما به‌طور طبیعی هستیم، هیچ چیز نیکویی باقی نمی‌گذارد. این دربارهٔ نیقودیموس، معلم اسرائیل، نیز صادق است. عیسی به او می‌گوید که این تولد از راه تولیدمثل انسانی رخ نمی‌دهد، بلکه «از آب و روح». سخن بر سر تولیدمثل طبیعی نیست، بلکه بر سر کاری از بالا، از جانب خدا. فرزندان خدا نه از خواهش انسان، بلکه از خدا مولود می‌شوند (یوحنا 1:13). انسان تنها از راه تولد تازه فرزند خدا می‌شود! انسان می‌توانست صدها بار از پدری جسمانی پدید آید و از مادرش زاده شود، و نتیجه همیشه همان می‌بود: آنچه از جسم مولود شد، جسم است. پس اگر قرار است انسان از نو مولود شود، باید سرچشمه را جایی کاملاً دیگر جست‌وجو کرد. اما این تولد شگفت‌انگیز چگونه پدید می‌آید؟ این به‌طور مشخص از آب و روح رخ می‌دهد، چنانکه خداوند عیسی می‌گوید (یوحنا 3:5).

14.5.1 مولود از آب

در اینجا سخن نه بر سر تولدی به معنای واقعی کلمه است و نه بر سر ابزارهایی که در تولد به کار می‌روند. پس آب باید نمایانگر معنایی مجازی باشد. آب نماد چیست؟ آب نماد کلام خداست، چنانکه پولس به افسسیان می‌نویسد: «... به غسل آب به وسیلهٔ کلام» (5:26). کلام خدا ابزاری مشخص در تولد تازه است:

«او بر حسب ارادهٔ خود ما را به وسیلهٔ کلام حق تولید نمود.»

یعقوب 1:18

«... که از نو مولود شدید، نه از بذر فانی، بلکه از بذر غیرفانی، یعنی به کلام خدا که زنده و تا ابدالابد باقی است.» (همچنین نگاه کنید به 1:3)

اول پطرس 1:23

«الحال شما به سبب کلامی که به شما گفته ام پاک هستيد.»

یوحنا 15:3

آب همان کلام خدا و نیروی پاککننده آن است. کلام به واسطه روح خدا زنده می شود و بر گناهکار اثر می گذارد. کلام خدا که موعظه، شهادت داده یا خوانده می شود، گناه را آشکار می سازد و به توبه و ایمان می انجامد. پذیرفتن عیسی مسیح با ایمان، تولد تازه را پدید می آورد (یوحنا 1:12). ایمان پیامد موعظه کلام خداست (رومیان 10:17). کلام در مقام بذر خدا، حیات تازه را پدید می آورد.

کلام، این بذر فسادناپذیر، دست کم دو چیز را پدید می آورد: حیاتی پدید می آورد که همچون خود کلام فسادناپذیر (یعنی جاودانی) است. و حیاتی می آفریند که درست همان ویژگی هایی را دارد که کلام خدا دارد. کلام خدا DNAی حیات تازه است. بذر همه اطلاعات را درباره اینکه گیاه یا موجود زنده پدیدآمده چگونه خواهد بود، در خود دارد. بدین سان کلام خدا نقشه اولیه، «تمام رمز ژنتیکی» حیات تازه است. این کلام، که می توانیم آن را بخوانیم، نشان می دهد که این حیات چگونه تحقق می یابد و بروز می کند. به این معنا یعقوب می گوید که ما به وسیله کلام حق تولید شده ایم و این کلام در همان حال بذری است که در ما کاشته شد تا بتواند رشد کند (یعقوب 1:18، 21). طبیعت بذر، شکل حیات را تعیین می کند. طبیعت الهی در خود کامل یا تمام است (که درباره آن بذر نیز صادق است)، اما در ما می تواند و باید شکل بگیرد و افزوده شود.

پیش از آنکه به ابزار دوم برسیم، پس از ملاحظات پیشین این اشاره کافی است که در اینجا سخن از تعمید آب نیست. آب تعمید آب انسان تازه ای پدید نمی آورد و ما را فرزندان خدا نمی سازد. بلکه تعمید آب ما را به طور ظاهری (در اعتراف ایمانمان) با مسیح پیوند می دهد.

14.5.2 مولود از روح

این روح انسان نیست که از نو مولود می‌شود. به همان اندازه این روح انسان نیست که تولد تازه را پدید می‌آورد. بلکه این روح القدس خداست که به واسطه او تولد تازه آغاز می‌شود و به انجام می‌رسد.

آنچه از روح مولود شد، روح است. درست است که در عطای تولد تازه، سخن بر سر حیاتی تازه از نظر بدنی یا زیستی نیست. این حیاتی روحانی است، در برابر هستی طبیعی انسانی که نجات نیافته است. اما این حیات با روح القدس، روح خدا، نیز هماهنگ است، زیرا حیات الهی است. حیات تازه با طبیعت روح القدس مطابقت دارد؛ زیرا ما شریکان طبیعت الهی (حیات الهی) شده‌ایم.

نیقودیموس با همه دانشش از درک این ناتوان است. او می‌توانست از عهد عتیق بداند که «آب و روح» چه پدید می‌آورند، هنگامی که هر دو با عمل خدا بر انسان اثر می‌گذارند!

14.5.3 نبوت حزقیال: دل‌های تازه و روح تازه

این حزقیال بود که از تولد تازه به معنای تحت‌اللفظی سخن نگفت، اما بی‌گمان همان رویداد را در نظر داشت، رویدادی که در آن آب و روح به کار گرفته می‌شدند. خدا چنین خواهد کرد (حزقیال 11:19؛ 27-36:25):

- آب پاک بر اسرائیلیان خواهد پاشید تا آنان را پاک سازد
- دلی تازه و روحی تازه به آنان خواهد داد
- به جای دل سنگی، دلی گوشتین به آنان خواهد داد
- روح خدا در درون آنان نهاده خواهد شد تا در فرایض خدا زندگی کنند.

در اینجا اجزای مهم نجات الهی در تولد تازه نام برده شده‌اند. نخست پاک شدن است که حساب گذشته را می‌بندد. به جای زندگی کهنه، که پاک شدن برایش لازم بود، اکنون دلی تازه و روحی تازه می‌نشیند.

هم واژه «دل» به طور خاص و هم اصطلاح «روح» (به معنای «روح انسان») درونی ترین بخش وجود شخص را در نظر دارند (امثال 4:23). سخن بر سر کانون شخصیت انسانی است که باید به کلی دگرگون شود. انسان با این دگرگونی بی اراده نمی شود، بلکه از این راه توانا می گردد که اراده خدا را به جا آورد. دل سنگی دلی سخت است - دلی مرده که نمی تواند و نمی خواهد رو به خدا زندگی کند. وقتی اراده انسان تازه می شود، او به نیرو نیاز دارد تا بتواند اراده خدا را به جا هم بیاورد. او روح خدا را دریافت می کند که به واسطه آن توانا می شود به راستی بر پایه فرمان های خدا زندگی کند.

در اینجا نیز روشن می شود که انسان از درون دگرگون می شود و نه به واسطه فرمان هایی که از بیرون بر او تحمیل می شوند و تنها به تغییر رفتار ظاهری می انجامند. انسان ها می توانند با انضباطی سخت رفتار خود را تغییر دهند، اما مسیحی به گونه ای دیگر رفتار می کند، زیرا دلی تازه و روح خدا را دریافت کرده است. اطاعت تازه برای او امری از دل است. در این میان انضباط نیز مهم است، اما تعیین کننده نیست.

آنچه از روح مولود شد، روح است! بدین سان حزقیال از پیش میان «روح تازه» که با حیات تازه مطابقت دارد و روح القدس در مقام شخصی که در کسی که از نو مولود شده ساکن است، فرق می گذارد. هرچند عیسی با نیکودیموس مستقیماً درباره عطای روح القدس سخن نمی گوید، این در اینجا نیز گنجانده شده است. یوحنا چند بار از روح در مقام دارایی ما یاد می کند (یوحنا 7:39؛ 14:17، 26؛ 15:26؛ 16:13).

پولس سخنان حزقیال را برمی گیرد و توضیح می دهد که این سخنان برای ما نیز معتبرند: روح خدا بر دل های ما می نویسد که برخلاف لوح های شریعت نه از سنگ، بلکه از گوشت اند. این مستلزم آن است که دل های ما نیز به کلی دگرگون شده باشند. این «کار کردن» خدا بر دل ما بار دیگر نشان می دهد که خدا چه می کند تا ما را هرچه بیشتر به صورت پسرش دگرگون سازد. نوشتن او بر دل های ما هدفی

دارد: ما باید از نظر اخلاقی به همان صورت مسیح جلال یافته بر تخت خدا دگرگون شویم – و آن هم به واسطه روح (دوم قرنتیان 3:18).

14.6 رهانیده از مرگ به حیات: زنده گردانیده

تولد تازه از آن رو ضروری نیست که ما هیچ زندگی‌ای نداریم، بلکه از آن رو که زندگی **درست** را نداریم. آنچه از جسم مولود شد، جسم است و در نتیجه بی فایده. ما باید از روح مولود شویم. تنها بدین سان به پادشاهی خدا راه می یابیم و صاحب چیزهای آسمانی می شویم.

اما به طور منطقی پیامد یک تولد نیز حیاتی است که پیش تر وجود نداشت. از همین رو خداوند عیسی می گوید که از هم اکنون انسان ها را از مرگ به حیات خواهد آورد. او این کار را همین جا و امروز (نه تازه در آینده) انجام خواهد داد: «ساعتی می آید، بلکه اکنون است، که مردگان آواز پسر خدا را خواهند شنید و هر که بشنود زنده خواهد گشت» (یوحنا 5:25). همان گونه که کلام خدا بذر تولد تازه است، در اینجا نیز کلام (آواز پسر) است که زنده می سازد. انسان به طور طبیعی تنها گناهکار نیست (یعنی موجودی که جسم بر او فرمان می راند و به هیچ کاری نمی آید). او همچنین مرده ای است که به حیات نیاز دارد. او به طور طبیعی در گناهانش مرده است (افسیسیان 2:1؛ کولسیان 2:13 و جاهای دیگر). مرگ همیشه به معنای جدایی چیزهایی است که بر حسب طبیعت به هم تعلق دارند. بدین سان انسان هر چند از نظر زیستی و ذهنی سرزنده است، اما به **معنای روحانی**، در آنچه به پیوندش با خدا مربوط است، مرده است. این رابطه، با هر آنچه به چنین رابطه ای تعلق دارد، وجود ندارد. گناهکار از نظر روحانی مرده، به واسطه برخیزانیده شدن **روحانی** (یا زنده گردانیده شدن، که در نهایت جنبه دیگری از تولد تازه را در بر می گیرد) حیات جاودانی را دریافت می کند. بیگانگی او از حیات خدا (کولسیان 1:21؛ مقایسه کنید با افسسیان 4:18) بدین سان از میان برداشته می شود. به واسطه این حیات، رابطه با خدا تنها بازسازی نمی شود و به سطح رابطه آدم با خدا پیش از سقوطش بازگردانده نمی شود. بلکه بدین سان رابطه ای بسته می شود که ما را فرزندان و پسران خدا می سازد. ما از مرگ به حیات منتقل

شده‌ایم! خداوند عیسی می‌گوید: «روح است که زنده می‌کند و اما جسم فایده‌ای نمی‌بخشد؛ کلامی که من به شما می‌گویم روح و حیات است» (یوحنا 6:63).

14.7 راز پدید آمدن و رشد کردن

سودمند است که به‌طور کلی نکته‌ای درباره‌ی روند تولد تازه بیان کنیم. کتاب مقدس نمی‌گوید که حیات جاودانی، هنگامی که خدا آن را به انسان می‌بخشد، در کدام بخش انسان جای دارد. برخی می‌گویند که در روح ماست، دیگران بر جان تأکید می‌کنند. وسوسه‌انگیز است که رویدادهای نجات را که در انسان رخ می‌دهند، به جنبه‌های جداگانه‌ی هستی انسان نسبت دهیم. اما کتاب مقدس کتاب انسان‌شناسی نیست، نه درباره‌ی انسان کهنه و نه درباره‌ی انسان تازه.⁹¹ ما در تولد تازه با رازی سروکار داریم که بخشی از آن آشکار شده، اما بخشی معین از آن نیز پنهان است، و این ریشه در پیچیدگی طبیعت انسانی دارد. این بار دیگر حدود شناخت ما را نشان می‌دهد، اما از این واقعیت چیزی نمی‌کاهد که ما به‌راستی حیات جاودانی (روحانی) خدا را در مقام حیات خود داریم. خود خداوند عیسی روند تولد تازه را که به‌واسطه‌ی روح پدید می‌آید، با باد مقایسه می‌کند: صدای آن را می‌توان شنید (یعنی می‌توان در انسانی که روح بر او کار می‌کند، اثرات آن را دریافت). اما نمی‌توان دید که از کجا می‌آید و به کجا می‌رود (یوحنا 3:8). تولد تازه برای ما رویدادی پنهان است که نه با شناخت ما و نه با فناوری می‌توان آن را دیدنی ساخت.

روند رشد حیات تازه نیز به‌تفصیل توصیف نمی‌شود، بلکه مسلم فرض می‌شود. تقریباً همه‌ی نویسندگان عهد جدید اطمینان می‌دهند که رشد و تازه شدن (پیوسته)، حرکت، و نیز پیشرفت و بلوغ فزاینده در ایمان وجود دارد (یوحنا 3:30؛ افسسیان 4:13؛ اول پطرس 2:2؛ دوم پطرس 3:18؛ کولسیان 1:10؛ 3:10؛ اول یوحنا 17-2:12؛ غلاطیان 4:19؛ رومیان 12:2؛ دوم قرنتیان 3:18؛ 4:16؛ افسسیان 4:23). این کمابیش به‌صورت اصولی توصیف می‌شود. در این میان سخن همیشه بر سر رویدادی است که از یک سو خود خدا آن را به راه می‌اندازد و ادامه می‌دهد،

91. Hans-Jörg Ronsdorf، و با این حال مردگان زنده‌اند (Und die Toten leben doch)، فصل 3 (تصویر کتاب مقدس از انسان)، صفحه 147 به بعد.

اما از سوی دیگر تنها با مشارکت ما، موافقت و تصمیم ما و نیز با انضباط و پیگیری ما در پیروی از فرمان‌های مسیح می‌تواند تحقق یابد (لوقا 8:15؛ دوم پطرس 1:8؛ یعقوب 3:18؛ تیتوس 3:14). روند دگرگونی همیشه بر پایه اصول یادشده رخ می‌دهد. اما در میلیون‌ها مسیحی (به سبب تفاوت‌های این مسیحیان در سرشت ذاتی، وضعیت زندگی و نیز عزمشان) با سرعت و شدتی متفاوت پیش می‌رود. باغبان الهی با محبت به هر گیاه به‌طور جداگانه می‌پردازد (عبرانیان 12:11؛ یوحنا 15:2) – در همه با یک هدف بزرگ، اینکه به صورت پسرش هم‌شکل شوند (رومیان 8:29). اگر این بزرگ‌ترین هدف **خدا** است، پس باید بزرگ‌ترین دغدغه ما نیز باشد. این مشارکت با خدا، یعنی این هم‌داستانی در داشتن هدفی یکسان، بسیاری چیزها را در زندگی ما ساده‌تر خواهد کرد و به ما هدفمندی بیشتری خواهد بخشید. بدین‌سان نگاهی کاملاً دیگر – یعنی نگاهی الهی – به وضعیت زندگی روزانه خود خواهیم یافت.

تنها حکمت خداست که هم **پدید آمدن** حیات تازه و هم **رشد** آن را پدید می‌آورد. آنچه تعیین‌کننده است نتیجه است که از آن کار خدا شناخته می‌شود، یعنی ثمره نیکوی روح در زندگی دگرگون‌شده مسیحیان.

14.8 رشد – حیات رشد می‌کند

رشد امری بسیار مهم است. حیات خدا در خود کامل است، اما وقتی در انسانی نهاده می‌شود، باید رشد کند. این حیات باید به‌طور عملی نیز سراسر وجود انسان را فرا گیرد. حیات تازه رفتار انسان، شناخت او یا ذات او را هرچه بیشتر از زندگی کهنه به سوی زندگی تازه دگرگون می‌کند (یعنی ذات عیسی مسیح هرچه بیشتر در او شکل می‌گیرد؛ غلاطیان 4:19؛ دوم قرنتیان 3:18).

به طبیعت آزاد بنگریم. در آنجا هیچ گندم‌زاری نیست. گندم‌زار تنها آنجا هست که انسان‌ها آن را برپا کرده و بذر مناسب کاشته‌اند. بدین‌سان ما در زندگی کهنه خود تنها خار و خس به بار آوردیم (افسسیان 5:11). اما اکنون بذر کلام پاشیده می‌شود؛ و غله نیکو، ثمره‌ای برای خدا، می‌روید (متی 13:23؛ رومیان 6:22؛ 7:4). بذر در «خاک حاصلخیز دل» جوانه می‌زند. بدین‌سان حیات تازه‌ای که از خداست،

انسان را دگرگون می‌کند. نتیجه آنچه در درون رخ داد و از آن پس همچنان رخ می‌دهد، در رفتار انسانی که تولد تازه یافته است دیده می‌شود: او اکنون رو به سوی کسی دارد که او را زاده است.

در انسانی که بذر در او کاشته می‌شود، بدی هنوز وجود دارد، همان‌گونه که در گندم‌زار نیز هنوز می‌توان کمابیش خار و خس یافت. اما حیات تازه، ثمره تازه، حیاتی پیروزمند نیز هست (اول یوحنا 4:5). در آن، دگرگونی‌های نوزاد می‌توانند شکوفا شوند: او اکنون پیرو خدایی شده است که به او حیات بخشیده است. در حالی که خاک نیکو ثمره نیکو می‌آورد، ما در کشتزار زندگی خود آنچه را ثمره نیکو نیست برمی‌داریم: خارهای رفتارهای کهنه و گناه‌آلود خود و نیز خسهایی که ریشه‌های بلند و عمیق دارند و نمایانگر عادت‌های کهنه و سرسخت‌اند. برخی علف‌های هرز انضباط و پایداری سختی می‌طلبند تا بی‌خطر شوند، اما این زحمات می‌آرد، وقتی خود را به هدفی که خدا با ما دارد بسپاریم. سنگ‌هایی که در کشتزار زندگی ما پراکنده‌اند، بارها و وزنه‌هایی زائدند؛ گاهی گناهانی‌اند که به آسانی ما را در بر می‌گیرند و رشد و پیشرفت ما را کند و مانع می‌شوند (اشعیا 1:5-7؛ عبرانیان 12:1).

شگفت‌آور است که رشد در کتاب مقدس چه جای مهمی دارد و چه بسیار درباره انسان به کار می‌رود. اسرائیل تاکستان خداوند بود و می‌بایست میوه نیکو بیاورد. خود خدا باغبان است.

مهم است که از تاکستان زندگی خود، یعنی از «تاکستان خودمان» (غزل غزل‌ها 1:6)، به‌خوبی نگهداری کنیم. مسیح تاک است و ما شاخه‌های آن هستیم تا برای پدر میوه بیاوریم (یوحنا 15:1-8).

رشد روحانی روندی عادی است، چنانکه در طبیعت و نیز در طبیعت انسانی ما رخ می‌دهد. این رشد به زمان و به همه شرایط لازم نیاز دارد. رشد جهشی رخ نمی‌دهد، و هیچ میان‌بری هم وجود ندارد – از راه هر چیز و هر تجربه‌ای که باشد. «هیچ کجای کتاب مقدس تعلیم داده نمی‌شود که جهشی ناگهانی از جسمانی بودن به روحانی بودن، یا از زندگی‌ای نسبتاً بی‌خیال به زندگی‌ای وقف مسیح وجود داشته

باشد. به عکس، رشد در دینداری همچون رشدی نمایانده می‌شود که باید همان قدر عادی و طبیعی باشد که رشد عادی انسان از کودکی تا انسانی پخته و بالغ.⁹²

با گلخانه‌ها می‌توان از قانون‌مندی‌های فصل‌ها گریخت و بسیاری گیاهان و انواع سبزی را در هر فصلی برداشت کرد. اما همه ما می‌دانیم که در گلخانه هرگز نمی‌توان گیاهانی با کیفیتی پرورش داد که گیاهان فضای باز به آن می‌رسند. این درباره طعم میوه‌های گیاهانی که در گلخانه کشت می‌شوند نیز صادق است. به همین‌سان ثمره روحانی در زندگی روزمره بهتر از همه رشد می‌کند. میوه در طبیعت آزاد، جایی که در معرض باد و هوا، گرما و سرما، خشکسالی و باران است، بهترین شرایط رشد را دارد. ما نمی‌خواهیم «مسیحیان گلخانه‌ای» شویم.

14.9 پروردن

«پروردن» (کشت کردن) برای نمونه به معنای برپا کردن گندم‌زاری است در جایی که پیش‌تر جنگل یا استپ بود. پولس در زمینه «ثمر آوردن» می‌گوید (فیلیپیان 13:2-12):

«نجات خود را

با ترس و لرز به عمل آورید؛

زیرا خداست که در شما پدید می‌آورد

هم اراده کردن

و هم عمل کردن را،

برای خشنودی خود.»

احتمالاً هیچ آیه دیگری از کتاب مقدس مسئولیت ما برای عمل کردن و در همان حال کار خدا در عمل ما را چنین کوتاه و فشرده نشان نمی‌دهد. در حالی که ما «به عمل می‌آوریم»، در همان حال خدا در کار است. نجات ما را به عمل کردن متعهد می‌کند: زیرا باید دلیل نجاتی را که به دست آورده‌ایم ارائه دهیم – آری، آن را به

92. Henry Allen Ironside, *Heiligung – Zerrbild und Wirklichkeit*, صفحه 153.

کمال برسانیم. این آیه کششی بزرگ میان مسئولیت ما و کار خدا را در بر دارد. اما نباید این کشش را به سادگی از میان برداریم، با این گمان که نجات را باید جدا از کار ما دید و هیچ ربطی به کوشش‌های خود ما ندارد. کلام خدا را همان‌گونه که هست بپذیریم! حتی با ترس و لرز (یعنی با این آگاهی که ممکن است خطا کنیم) باید نجات را در زندگی به ظهور برسانیم و «وجه امری نجات» را که بارها از آن یاد شد، جدی بگیریم. روزی که به مقصد برسیم، درخواهیم یافت که با همه تلاش ما، این خدا بود که در فیض خود همه چیز را به انجام رساند.

اما پیوند این آیه با رشد روحانی در چیست؟ اصطلاح «به عمل آورید» در زبان یونانی برای کشاورزی، یعنی کار کردن روی زمین زراعی، نیز به کار می‌رفت. این برای ما تأیید می‌کند: خدا کلام خود را در دل ما کاشته است، حیات تازه به ما بخشیده شده است. اکنون ما باید از این کشتزار حیات تازه مراقبت کنیم و آن را بیوریم: در این کار باید هر چیز مزاحم را برداریم و هر آنچه رشد را پیش می‌برد فراهم سازیم. افزون بر این باید اطمینان یابیم که بتوان محصولی نیکو برداشت کرد. زندگی ما به کشتزار می‌ماند، که البته به معنای مجازی است. این کار کشاورز، به نوبه خود، کار خود خداست. با اعتماد به خدا که همه چیز را پدید می‌آورد و می‌خواهد پدید آورد، آنچه را خدا در ما آفریده است می‌پروریم.

چیزهای دنیا خاک دل را سخت و در برابر سخن گفتن خدا ناپذیرا می‌سازند. خاکی که تا کنون سخت بوده، باید با زحمت نرم شود تا بتواند آب را جذب کند و دوباره ثمر آورد. علف هرز افکار بد و ناپاک را نیز باید پیوسته بکنند. گیاهان جوان را آسان‌تر از گیاهان کهنه با ریشه‌های عمیق می‌توان از میان برد. پس بی‌درنگ و پیوسته با آن مقابله کنیم!⁹³

14.10 سرگرمی یا وظیفه؟

باغبان آماتور به علف‌های هرز می‌پردازد، چون داشتن باغی زیبا به هر حال سرگرمی اوست. او ناچار نیست چنین کند؛ کسی او را مجبور نمی‌کند. اگر تصویر باغبان یا کشاورز را بر تقدیس خود به کار ببریم، سخن بر سر گزینه‌ای نیست که

93. C. G. Willis, *Betrachtungen über den Brief an die Philipper*, C. G. Willis, 184.

بتوانیم آن را برگزینیم یا نادیده بگیریم. برگزیدن زندگی تقدیس و رشد روحانی تنها برای طبقه‌ای خاص از مسیحیان نیست که می‌خواهند به مأموریت بروند یا واعظ شوند. بلکه نجات ما را متعهد می‌کند که در پی قدوسیتی باشیم که بدون آن هیچ‌کس خداوند را نخواهد دید. هرچند این برای برخی ناآشنا به گوش برسد: بدون قدوسیت در زندگی‌مان، در پایان خداوند را نخواهیم دید (عبرانیان 12:14)! «زیرا زمینی که بارانی را که بارها بر آن می‌بارد می‌نوشد و گیاهی سودمند برای کسانی که به خاطرشان کشت می‌شود می‌رویاند، از خدا برکت می‌یابد؛ اما اگر خار و خس برویاند، ناپسند و نزدیک به لعنت است، و پایانش سوختن است» (عبرانیان 8:6-7).

14.11 وجه اخباری نجات نزد یوحنا

حیات خدا (حیات جاودانی) موضوع یوحناست. او همچنین تولد تازه را بررسی می‌کند که به واسطه آن این حیات را دریافت می‌کنیم. می‌خواهیم در سه نامه او آنچه را گرد آوریم که در مقام فرزندان خدا شده‌ایم و آنچه به ما بخشیده شده است. نزد او **وجه اخباری** نجات چنین است: (به همانندی‌های بسیار با پولس توجه کنید):

- مشارکت با پدر و با پسرش عیسی مسیح (اول یوحنا 1:3)
- خوشی کامل (1:4)
- ما در نور رفتار می‌کنیم (1:7؛ 2:9-11).
- او، پسر خدا، جان خود را برای ما نهاد (3:16).
- خون عیسی مسیح ما را از هر گناه پاک می‌سازد (1:7).
- او کفاره گناهان ماست (2:2؛ 4:10).
- گناهان ما بخشیده شده است (2:12).
- گناهان ما برداشته شده است (3:5).
- بخشش پیوسته (پس از اعتراف) و پاک شدن از ناراستی (1:9)
- وقتی گناه کرده‌ایم، شفיעی (مدافعی) نزد پدر داریم (2:1).
- در ما محبت خدا به‌راستی کامل شده است (2:5؛ 4:12؛ 17).

- محبت پدر به ما بخشیده شده است (3:1).
- خدا ما را دوست دارد (4:16).
- ما در او هستیم (2:5).
- ما در آن حق، در پسرش عیسی مسیح، هستیم (5:20).
- آنچه در او راست است، به همان اندازه در ما راست است، یعنی حیات الهی (2:8).
- ما تا ابد باقی می‌مانیم (2:17).
- ما روح القدس را داریم، یعنی مسح از آن قدوس (27، 2:20).
- او روح خود را به ما داده است (4:13؛ 3:24).
- ما در پدر و در پسر هستیم (2:24).
- وعده او به ما: حیات جاودانی (2:25).
- خدا به ما حیات جاودانی داده است؛ این حیات در پسر اوست (13، 5:11).
- ما پسر را داریم و با او حیات را (5:12).
- حیات جاودانی در ما می‌ماند (یعنی ساکن است) (3:15).
- ما از خدا مولود شده‌ایم (2:29؛ 3:9؛ 4:4؛ 7-6؛ 5:1؛ 3، 18-19؛ سوم یوحنا 11).
- ما فرزندان خدا هستیم (3:1).
- بذر خدا در ماست (3:9).
- ما همانند پسر خدا خواهیم بود (3:2).
- ما پسر خدا را چنانکه هست خواهیم دید (3:2).
- ما از مرگ به حیات منتقل شده‌ایم (3:14).
- ما در او هستیم و او در ما (4:4؛ 3:24).
- ما به واسطه پسر حیات داریم (4:9).
- ما در روز داوری دلیری داریم (4:17).
- ترس به واسطه محبت کامل خدا از ما برداشته شده است (4:18).
- ما با اطمینان و بر حسب اراده او دعا می‌کنیم (15-5:14).
- ما برگزیده‌ایم (دوم یوحنا 13).

- حقیقت الهی (همچون روح خدا) در ما و با ما تا ابد می ماند (دوم یوحنا 2).

14.12 وجه امری نجات نزد یوحنا

جایی که برکت ها و امتیازها یافت می شوند، وظایف و مسئولیت نیز هست. این شناخت تازه نیست، اما این گردآوری ما را مخاطب قرار می دهد:

- نگاه داشتن فرمان های او (3:22؛ 4-2:3؛ 3-5:2؛ دوم یوحنا 5)
- نگاه داشتن کلام او (2:5)
- موظف بودن به رفتار کردن چنانکه او رفتار می کرد (2:6؛ مقایسه کنید با (4:17)
- دوست داشتن برادر (2:10؛ 3:10، 14؛ دوم یوحنا 5)
- دوست نداشتن دنیا (2:15)
- غلبه بر دنیا به واسطه ایمان (5:4)
- اعتراف به پسر (2:23)
- ماندن در او (2:28)
- به جا آوردن عدالت (2:29)
- پاک ساختن خود، چنانکه او، پسر خدا، پاک است (3:3)
- گناه نکردن (3:6، 9؛ 5:18)
- نهادن جان خود برای برادران و گشودن دل خود بر آنان (17-3:16)
- دوست داشتن یکدیگر در عمل و راستی (3:18؛ 4:7؛ 4:11)
- ماندن در محبت (4:16)
- به جا آوردن آنچه در نظر خدا پسندیده است (3:22)
- ما محبت می کنیم، زیرا او نخست ما را محبت نمود (4:19).
- رفتار کردن در راستی (دوم یوحنا 4؛ سوم یوحنا 4)
- مراقب خود بودن تا آنچه را به دست آورده ایم از دست ندهیم (دوم یوحنا 8)
- ماندن در تعلیم مسیح (دوم یوحنا 9)
- استوار ماندن در حقیقت (سوم یوحنا 3)
- پناه دادن به خادمان خدا (سوم یوحنا 5-8)

- نیکویی کردن و از نیکویی پیروی کردن (سوم یوحنا 11).

14.13 حیات جاودانی – کیفیت و کمیت

حیات تازه بُعدی دارد که هر آنچه تا کنون بوده و هر آنچه انسان‌ها ممکن می‌دانسته‌اند را تحت الشعاع قرار می‌دهد. حیات جاودانی صرفاً هستی بی‌پایان نیست. چنین هستی‌ای را هر انسانی دارد، حتی کسی که تولد تازه نیافته است. بلکه به واسطه تولد تازه هستی‌ای می‌یابیم که ما را توانا می‌سازد روزی در آسمان باشیم، یعنی در جایی که حیات جاودانی «خانه» خود را دارد. اما در پیام یوحنا سخن بر سر پُری این حیاتی است که آسمان آن را شکل داده و ما آن را نه تازه آن زمان، بلکه از هم‌اکنون، در حالی که هنوز بر زمین هستیم، در خود داریم. پُری، غنا و محتوای این حیات اکنون در ما یافت می‌شود. بدین‌سان نه فقط هستی‌ای پدید آمده است، بلکه انسانی تازه با هر آنچه انسان را انسان می‌سازد: اراده، محبت، شناخت و بسیار چیزهای دیگر. با این حیات، شناخت پدر را دریافت کرده‌ایم (یوحنا 17:3). ما به رابطه و مشارکتی زنده، صمیمی و سرشار از محبت با پدر و پسر درآمده‌ایم. این هرگز ممکن نمی‌بود، اگر همان حیاتی را نداشتیم که پدر و پسر دارند.

14.14 نشانه‌های حیات

کسی که توانسته است هنگام تولد فرزندانش حاضر باشد، می‌داند منظورم چیست. همه با اشتیاق چشم به راه نخستین صداهای کودک‌اند. وقتی کودک گریه می‌کند، معجزه تولد به انجام رسیده است. در زندگی روحانی نیز چنین نشانه‌های حیاتی هست. پطرس اندکی پس از آنکه از تولد تازه سخن گفته است (اول پطرس 1:23)، می‌گوید که ما باید همچون کودکان نوزاد مشتاق شیر خالص کلام خدا باشیم (اول پطرس 2:2). به بیان دیگر: انسانی که تولد تازه یافته است، به کلام خدا گرسنه است یا به آن علاقه دارد. او دیگر نمی‌تواند بدون کلام خدا باشد، زیرا کلام برای او همچون خوراک است. نشانه‌های دیگر حیات، که پیش‌تر در میان وجوه امری نجات برشمردیم، این‌هاست:

- کسی که از خدا مولود شده است، عدالت را به جا می‌آورد (اول یوحنا 2:29).

- کسی که از خدا مولود شده است، خدا را دوست دارد و می‌شناسد (اول یوحنا 4:7).
 - کسی که از خدا مولود شده است، ایمان دارد که عیسی همان مسیح است (اول یوحنا 5:1).
 - کسی که از خدا مولود شده است، خواهران و برادران ایمانی را دوست دارد (اول یوحنا 5:1).
 - کسی که از خدا مولود شده است، بر دنیا غلبه می‌کند (اول یوحنا 5:4).
- یکی از نشانه‌های حیات تازه را مفصل‌تر بررسی می‌کنیم (اول یوحنا 3:6، 9؛ 5:18):

«هر که در او می‌ماند،

گناه نمی‌کند؛

هر که گناه می‌کند،

او را ندیده است

و نشناخته است.»

«هر که از خدا مولود شده است،

گناه به عمل نمی‌آورد،

زیرا بذر او در وی می‌ماند؛

و او نمی‌تواند گناه کند،

زیرا که از خدا مولود شده است.»

«می‌دانیم

که هر کس

که از خدا مولود شده است،

گناه نمی‌کند.»

14.15 کسی که از خدا مولود شده است، گناه نمی‌کند

این نشانهٔ حیاتی است که در نگاه نخست ما را به تردید می‌اندازد و شاید حتی اندوهگین می‌سازد. آیا یوحنا می‌خواهد بگوید که مسیحی دیگر هرگز نمی‌تواند گناه کند؟ اگر منظورش این بود، با خود تناقض گفته بود؛ زیرا در باب 2:1 می‌نویسد:

«ای فرزندان من، این را به شما می‌نویسم

تا گناه نکنید؛

و اگر کسی گناهی کند -

شفیعی داریم نزد پدر،

یعنی عیسی مسیح عادل.»

و پیش از آن می‌گوید:

«اگر گوییم که گناه نداریم،

خود را گمراه می‌کنیم و راستی در ما نیست.

اگر به گناهان خود اعتراف کنیم،

او امین و عادل است

تا گناهان ما را ببخشد

و ما را از هر ناراستی پاک سازد.»

اول یوحنا 8:1-9

وقتی یوحنا فرا می‌خواند که گناه نکنیم، آشکارا این امکان هست که آن شخص هنوز بتواند گناه کند و بی‌گناه نشده باشد. افسوس که تجربهٔ روزانهٔ ما نیز دلیلی انکارناپذیر بر این است که چنین است. اما معیار یا میزان یوحنا به‌روشنی این است که ما (اصلاً) گناه **نکنیم**؛ او نمی‌گوید، چنانکه احتمالاً ما بیان می‌کردیم:

«بکوش تا جای ممکن کمتر گناه کنی!» بلکه یوحنا معیار زندگی ما را از آنچه خود عیسی درباره خدا گفته است برمی‌گیرد، که بر پایه آن «خدا نور است (مطلقاً مقدس و عادل) و هیچ ظلمتی (گناهی) در وی هرگز نیست» (اول یوحنا 1:5). وقتی در آغاز می‌گوید: «اگر کسی گناهی کند...»، روشن می‌شود که در اینجا نه از قاعده، بلکه از استثنا سخن می‌گوید. لازم نیست بندبازی کنیم تا این سخنان را با سخنانی هماهنگ سازیم که در آن‌ها آمده است که کسی که از خدا مولود شده است گناه نمی‌کند یا (با بیانی روشن‌تر) **نمی‌تواند** گناه کند. این سخنان که چنین متناقض به نظر می‌رسند، باید با هم سازگار باشند.

یوحنا در اینجا ما را همچون کسانی می‌بیند که نیرو و ذات حیات تازه به آنان بخشیده شده است. در چشم او ما در اینجا کسانی هستیم که این حیات را دارند، حیاتی که از بذر الهی کلام پدید آمده است. و این ناگزیر چنین پیامی دارد: مسیحی پیوسته (این صورت دستوری استمرار می‌بود) و از روی عادت گناه نمی‌کند. او، به زبان پولس، از قدرت گناه آزاد شده است. «هرچند ایماندار گاهی گناه می‌کند، با این همه اصل حاکم بر زندگی او نه گناه، بلکه نقطه مقابل گناه است. ما فرزندان خدا هستیم، و گناه برای ما نابهنجار و غیرطبیعی است.»⁹⁴ مسیحی خدا و فرمان‌های او را دوست دارد. نفرت از گناه جزء ذات اوست. او به روح زیست و رفتار می‌کند تا شهوت جسم را به جا نیآورد (غلاطیان 5:16، 25).

برخی این را چنین توضیح می‌دهند: منظور یوحنا منحصرأ حیات تازه (حیات مسیح در او) است که نمی‌تواند گناه کند. این توضیح تنها تا اندازه‌ای درست است. البته این حیات نمی‌تواند گناه کند. اما در اینجا سخن بر سر فعالیت‌های حیات تازه نیست، بلکه بر سر رفتار آن **شخصی** است که از خدا مولود شده است. حیات تازه به‌خودی‌خود هیچ کاری **نمی‌کند**. بلکه آن شخص است که هماهنگ با حیات خود، با طبیعت خود، کاری **می‌کند**. شخص با مسئولیت کامل و با تصمیم خود کاری **می‌کند**، و در این میان حیات یا طبیعت او درباره سرچشمه آن عمل تصمیم می‌گیرد - یعنی درباره چشمه‌ای که شخص از آن برمی‌گیرد. این بذر است که

94. Alfred Plummer، به نقل از John R. W. Stott، *The Letters of John*، صفحه 138.

به واسطه آن هر شخص از نو مولود شد، و این بذر در همان حال حیات تازه است. یوحنا اکنون انسانی را که تولد تازه یافته است همچون کسی می بیند که این حیات را می گذراند، یعنی این حیات او را تعیین می کند و نشان دار می سازد. در این حیات هیچ گناهی نمی گنجد؛ گناه جسمی بیگانه است. «نامه یوحنا تضادهای تندی در بر دارد. افزون بر این، گفته های انتزاعی بسیاری نیز دارد. درباره گناه و عدالت نیز چنین است. همیشه آن چیزی برجسته می شود که ویژگی یک امر است. بدین سان ایماندار بر حسب ذاتش عادل است؛ عدالت را به جا می آورد و گناه نمی کند. اما این بدان معناست که ویژگی زندگی او نیکوست؛ او عادلانه زندگی می کند، و در نتیجه گناه آلود زندگی نمی کند. درباره بی ایمان عکس آن صادق است.»⁹⁵

یوحنا نه از آرمانی سخن می گوید که **می توانست** باشد، بلکه از آنچه **هست**. گاهی ممکن است این تصور پیش آید که او جدایی میان **جایگاه** و **وضعیت** عملی را (کمکی برای فهم که به ویژه در تعلیم نجات پولس از آن بهره گرفتیم) به سادگی نادیده می گیرد. از همین رو این گفته نه تنها به طور «نظری»، بر حسب جایگاه یا به طور عینی راست است، بلکه به راستی آن چیزی را توصیف می کند که ما در زندگی روزمره خود نیز به طور عملی هستیم (وجه امری نجات). این گفته از آنچه ما در جایگاه خود (وجه اخباری نجات) از روی فیض شده ایم، فراتر می رود.

14.15.1 چهار مرحله در تاریخ نجات: انسان و گناه

آگوستین اهل هیپو (Augustinus von Hippo) (430 – 354) در مباحثه با پلاگیوس (Pelagius)⁹⁶ تقسیم بندی زیر را بر پایه سه اصطلاح لاتینی انجام داد: **posse** (به معنای «توانستن، قادر بودن، از عهده برآمدن»)، **peccare** (به معنای «گناه کردن، خطا کردن، تخطی کردن») و **non** (به معنای «نه»).

95. همان، صفحه 137.

96. راهبی بریتانیایی که هم عصر آگوستین بود و تعلیم او درباره فیض و نجات را رد کرد و به جای آن بر آزادی اراده انسان تأکید ورزید.

14.15.2 دیگر گناه نکردن: ممکن یا ناممکن؟

روشن است: یوحنا این واقعیت را می‌شناسد که ایماندار «می‌تواند گناه کند». او آن را منتفی نمی‌داند. گناه کردن در زندگی مسیحی قاعده نیست. عادی این است که مسیحی گناه نکند، زیرا قدرت خدا هر آنچه را برای زندگی در خداترسی لازم است، به واسطه شناخت خدا به او بخشیده است (دوم پطرس 1:3). «مسیحی حقیقی کسی نیست که توانایی گناه کردن را از دست داده است، بلکه کسی است که اراده و آمادگی برای آن را از دست داده است.»⁹⁷

یوحنا از این سخن نگفت که بی‌گناهی و کمال مطلق می‌تواند وجود داشته باشد (وگرنه به‌گونه‌ای آشکار با خود تناقض می‌گفت). بی‌گناهی به‌خودی‌خود از همین رو ممکن نیست که گناه در ما ساکن است و به‌طور جدایی‌ناپذیر با بدن و هستی زمینی ما درهم‌تنیده است. اینکه دیگر گناه نکنیم، امروز هدفی است که باید در پی آن بود (مقایسه کنید با سخنان یوحنا: «... تا گناه نکنید»)، اما تازه در جلال ممکن است، هنگامی که به‌تمامی همانند او، خداوند خود، شویم.

1. انسان پیش از سقوط	2. انسان سقوط کرده	3. انسانی که تولد تازه یافته است	4. انسان در کمال نهایی
Posse peccare	Non posse Non peccare	Posse non peccare	Non posse peccare
او می‌توانست گناه کند (اما می‌توانست از آن پرهیز نیز بکند).	او نمی‌تواند گناه نکند؛ از گناه نکردن ناتوان است.	او می‌تواند گناه نکند (اما گناه نیز می‌تواند بکند).	او دیگر نمی‌تواند گناه کند.
انسان به سبب اراده آزاد می‌توانست تصمیم بگیرد که فرمان خدا را محترم بشمارد یا آن را بشکند.	او در جسم است، فروخته شده زیر گناه. هر عمل انسان سقوط کرده گناه نیست، اما او نمی‌تواند بی‌گناه زندگی کند.	از نظر روحانی، حیات تازه و حیات کهنه در او هستند. اجبار به گناه شکسته شده است. او توانا شده است که گناه نکند، اما هنوز می‌تواند گناه کند.	گناه و جسم، یعنی طبیعت کهنه، در مسیحی به هستی زمینی و بدنی آفرینش کهنه پیوسته بودند که در کمال نهایی پایان یافته است و بدن جلال و نزدیکی همیشگی به مسیح جای آن را می‌گیرند.

آیا اکنون باید به سبب تجربه خود سرخورده باشیم - با این آگاهی که هرگز نمی‌توانیم به این هدف برسیم؟ یا آیا در کتاب مقدس دلیلی هست که برای ما تأیید کند که **نخواهیم** توانست بی‌گناه باشیم؟ چنین گفته‌ای ما را بسیار شگفت‌زده می‌کرد. چگونه می‌توان از یک سو مسیحی را تشویق کرد که گناه نکند و در همان حال به او فهماند که این هرگز عملی نخواهد شد؟ این با هم جور در نمی‌آید، و از نظر تربیتی بسیار نابخردانه می‌بود. معیار زندگی ما همیشه کمال خداست، هرگز کمتر.

اما اگر کسی به‌جد گمان کند که به وضعیت کمال (زندگی‌ای بی‌گناه) رسیده است، احتمالاً نگاه و حساسیت خود را نسبت به ذات گناه و نسبت به واقعیت از دست داده است. وجدان او دیگر در این باره حساس نیست. حتی در بسیاری از کارهای نیکویی که انجام می‌دهیم، اغلب هنوز سایه‌ای از گناه دیده می‌شود. کسی که ادعا می‌کند دیگر گناه نمی‌کند، باید دلیل بیاورد و برای بی‌گناهی خود «شاهدانی» حاضر کند: همسرش، فرزندانش و دیگر هم‌نوعانی از پیرامون نزدیکش. من تنها یک نفر را می‌شناسم که این درباره او صادق است: عیسی. در اینجا این جمله پرکاربرد و از هر جهت راست را می‌افزایم: «مسیحیان می‌توانند ناامید کنند، مسیح هرگز.» این جمله نباید بهانه باشد، بلکه مایه دلگرمی.

14.16 کمال - چیست؟

عهد جدید اغلب از کمال سخن می‌گوید، حتی وقتی سخن بر سر زندگی ایمانی ماست. منظور از آن کمال مطلق یا بی‌گناهی نیست. برای فهم ما از تقدیس مهم است که این کمال را درست بفهمیم. در آیاتی که این اصطلاح در آن‌ها می‌آید، دست‌کم سه معنای آن را می‌توانیم از هم تشخیص دهیم:

14.16.1 کمال جایگاه نجات ما

«زیرا به **یک** قربانی، مقدسان را کامل گردانیده است تا ابدالآباد» (عبرانیان 10:14). به واسطه قربانی کامل و کافی عیسی، ما برای همیشه از گناهانمان رها شده‌ایم. این نجاتی تغییرناپذیر، بی‌نقص و از دید خدا کامل است. ما شسته،

مقدس و عادل شمرده شده‌ایم (اول قرن‌تین 6:11). در خلقت تازه خدا (دوم قرن‌تین 5:17) ما کاملانیم (اول قرن‌تین 2:6؛ فیلیپیان 3:15). در مسیح به پُری رسانده شده‌ایم، یعنی کامل گشته‌ایم (کولسیان 2:10).

این کمال، عطای فیض و کار نجات‌بخش خدا را در بر می‌گیرد. «این کمالِ بخشیده‌شده را نباید با بی‌گناهی مطلق یا کمال اخلاقی اشتباه گرفت؛ اما اگر کمال بنیادین وجود نداشته باشد، هیچ رشدی به سوی کمال و بلوغ اخلاقی در کار نیست.»⁹⁸

14.16.2 کمال (بلوغ) در زندگی ما: بالغ شدن

در حالی که معنای نخست به‌راستی کمالی بی‌عیب و تغییرناپذیر را در نظر دارد، عهد جدید این اصطلاح را برای امری نیز به کار می‌برد که پدید آمده و در حال رشد یا پیشرفت است. هدف آن کمال (یونانی: بلوغ) است، یعنی بلوغ بزرگسالی روحانی. این معنای واژه **کامل** را در اول قرن‌تین 14:20 می‌یابیم. در آنجا گفته می‌شود که قرن‌تین در گردهمایی‌هایشان از نظر فهم نباید کودک باشند، بلکه کامل، یعنی بزرگسال و بالغ. کلیسا روی هم‌رفته باید به یگانگی ایمان و شناخت پسر خدا برسد، به انسان بالغ (کامل یا پخته)، به اندازه قامت پُری مسیح (مقایسه کنید با افسسیان 4:13). بدین‌سان خوراک **سخت** تعلیم کتاب مقدس برای بالغان (کاملان، پختگان) در نظر گرفته شده است که بر اثر ممارست، حواسی ورزیده دارند – هم برای تشخیص نیک و هم بد (مقایسه کنید با عبرانیان 5:14).

وقتی عیسی به ما فرمان می‌دهد که کامل شویم، چنانکه پدر آسمانی نیز کامل است (متی 5:48)، این دو چیز را نشان می‌دهد: از یک سو کمال خدا را و از سوی دیگر روندی را در زندگی ما که همانند پدر خود شویم، زیرا پیروان او هستیم.

98. Erich Mauerhofer, *Der Kampf zwischen Fleisch und Geist bei Paulus*, صفحه 124.

14.16.3 کمال همه‌جانبه در تحقق نهایی آینده

ایمان ما هدفی دارد: نزد مسیح و با مسیح بودن و به‌تمامی همانند او بودن. وقتی همانند او خواهیم بود، چه چیزی جز این را می‌توان کامل یا به کمال رسیده نامید؟ پولس در پی این یکی شدن کامل با مسیح، حتی در رستاخیزش، می‌کوشید، اما هنوز به آن نرسیده بود: «نه اینکه تا به حال به چنگ آورده باشم (رستاخیز از مردگان و بدین‌سان رستگاری بدن را نیز) یا تا به حال کامل شده باشم (به کمال رسیده، یعنی به مقصد رسانده شده)» (فیلیپیان 3:12). روز دگرگونی یا رستاخیز ما، ما را از نظر روح، جان و بدن کامل خواهد ساخت (به مقصد خواهد رساند، به کمال خواهد رساند) (مقایسه کنید با کولسیان 1:28).

14.17 مسئولیت برای کرده‌هایمان، نه برای بودنمان

گاهی درباره کسی می‌گوییم: «او بر حسب طبیعتش رفتار کرد.» منظورمان این است که او خود تصمیم نگرفت که آیا کاری بکند و چه بکند، زیرا طبیعتش او را می‌راند. انسان‌ها در روز داوری بر پایه آنچه به‌طور طبیعی بودند داوری نمی‌شوند، بلکه بر پایه آنچه با مسئولیت خود و کاملاً آگاهانه انجام داده‌اند (رومیان 2). این درباره ایماندار نیز صادق است. وقتی گناه می‌کند، نمی‌تواند آن را با این بهانه توجیه کند که طبیعت کهنه‌اش، «من» کهنه‌اش یا جسم بوده است. ما همیشه باید تصمیم بگیریم که آیا می‌خواهیم به روح رفتار کنیم یا به جسم. زیستن از روح خدا می‌تواند و باید برای ما روالی عادی باشد. این مقصود خدا و هدف او با ماست. لازم نیست کشمکش دائمی، سرسختانه و فرساینده باشد، تصمیمی پیوسته برای نیکی. ما باید با ایمان این واقعیت را بپذیریم که انسان‌های تازه‌ایم - با دلی تازه، با حیاتی تازه و با روحی تازه‌شده. ما می‌توانیم با آگاهی از این هستی تازه زندگی کنیم. پروانه روزگاری کرمی (کرم پروانه) بود، تا اینکه با معجزه دگردیسی دگرگونی کاملی را تجربه کرد. هرچند همان حشره است، میان این دو صورت هستی هیچ شباهتی نیست. پروانه از گلی به گل دیگر پرواز می‌کند. اگر پروانه «آن چیزی نمی‌بود که شده است» و هنوز خود را مانند کرم احساس می‌کرد،

بسیار شگفت‌آور می‌بود. پروانه‌ای که گمان می‌کند کرم است! مقایسه‌ای خنده‌دار، اما در همان حال جدی، زیرا بسیاری از مسیحیان در زندگی خود همین تصور را القا می‌کنند. مانند کرمی رفتار نکنیم که شکم خود را از چیزهای «زمینی» پر می‌کند، بلکه مانند پروانه‌هایی که پرواز می‌کنند و از «برکت آسمانی» زندگی می‌کنند! ما اجازه داریم و باید هویت تازه خود را در زندگی به ظهور برسانیم: زندگی می‌کنم، اما دیگر نه من! مسیح در من زندگی می‌کند (مقایسه کنید با غلاطیان 2:20).

14.18 طبیعت تازه و کهنه هم‌زمان در ما هست

این برای ما رازی است و خواهد ماند که طبیعت کهنه و طبیعت تازه هم‌زمان در ما هستند و (به بیان کتاب مقدس) مسیح و گناه در یک زمان در ما ساکن‌اند. اما کتاب مقدس این واقعیت را تعلیم می‌دهد، و تجربه ما نیز آن را تأیید می‌کند. مقصود خدا از اینکه بدی را تا روز رستگاری در ما باقی می‌گذارد چه می‌تواند باشد؟ بدی نباید به عمل درآید، اما باید درک شود، تا ما در این زمان کوتاه بیش از پیش دریابیم که بدی به‌راستی چگونه است و برای مسیح چه معنایی داشت که گناه ساخته شود.

این تعلیم که مسیحی تنها یک طبیعت دارد (یعنی تنها طبیعت تازه)، پس از بررسی آیه‌های مربوط باید صریحاً رد شود. ما به همان اندازه که در مسیح کامل هستیم، جسمی که هنوز با خود داریم فاسد است. این جسم به‌طور جدایی‌ناپذیر با هستی بدنی ما پیوند دارد (از همین رو نیز نام «جسم» به کار می‌رود، که یک اصطلاح واحد هم برای هستی زمینی در بدن و هم برای سرشت گناه‌آلود کهنه یا طبیعت کهنه به کار می‌رود که در بدن، یعنی در جسم، زندگی می‌کند). تنها با مرگ جسمانی یا با دگرگون شدن همه ایمانداران به هنگام ربوده شدن، پایان مطلق جسم گناه‌آلود هر مسیحی فرا می‌رسد.

14.19 جمع‌بندی

از نو و از بالا مولود شدن رویدادی چنین عظیم است، زیرا همه حکمت، فن و نیروی انسان به همان اندازه از پدید آوردن آن ناتوان است که از پدید آوردن دگرگونی‌ای که در پی آن به‌طور دیدنی رخ می‌دهد.

آسمان از شادی به جنبش درمی‌آید، هنگامی که گناهکاری توبه می‌کند - همان‌گونه که برای مادر و پدری رخ می‌دهد، هنگامی که فرزند زاده شده است و نخستین نشانه‌های زندگی را «می‌شنوند». نوزاد تا مستقل شود به مراقبت و نگهداری فراوان نیاز دارد. این به شکلی همانند درباره‌ی زندگی روحانی نیز صدق می‌کند. آفرینش اغلب تصویری از واقعیت‌های روحانی است که به نوبه‌ی خود به ما کمک می‌کنند حقیقت‌های روحانی را بهتر بفهمیم. از کودکان جوانانی پدید می‌آیند که روزی به پدرانی در مسیح بالغ می‌شوند (اول یوحنا 2:13-14).

وقتی امروز از «طبیعت تازه» سخن می‌گوییم، منظور در واقع «حیات جاودانی تازه یا حیات جاودانی‌ای است که خدا بخشیده است» و خود خداوند عیسی آن را در شخص خود مجسم می‌کند. این حیات ناگزیر نوعی معین، سرشتی معین یا طبیعتی خاص دارد. این به آن معناست که این حیات نه تنها یک هستی (یعنی بودن) را توصیف می‌کند، بلکه گواهی می‌دهد که امضای چه کسی بر آن نقش بسته است و از نظر اخلاقی به چه شیوه‌ای بروز می‌کند. باز یادآوری می‌کنم: اصطلاح «طبیعت الهی» تنها یک بار در عهد جدید آمده است و اشاره‌ای است به اینکه ذات و صفات خدا چگونه در ما شکوفا می‌شوند و در زندگی ما بروز می‌کنند. اکنون، پس از آنکه با پولس آغاز کرده بودیم، هم با یوحنا و پطرس و هم با یعقوب از همه‌ی کوه‌ها بالا رفته‌ایم. چشم‌اندازها و نگاه‌های درونی شگفت‌انگیز بسیاری پیش روی ما گشوده شد که عظمت خدا را در ذات او و در نجاتش برای ما بزرگ ساخت. شناخت خدا، ذات و کارهای او می‌خواهد دل‌های ما را پر سازد.

زندگی کسانی که تولد تازه یافته‌اند تنها هستی نیست، تنها بودن و انتظار کشیدن برای آسمان نیست، بلکه بیش از همه زندگی از سرچشمه‌ی پُری است. خدا با شادی و به فراوانی می‌بخشد، و نباید این را تازه زمانی دریابیم که در آسمان هستیم.

15. مزاج و منش

آغاز مسیحی بودنِ راستین با نوسازی‌ای بنیادین شروع می‌شود که بر پایهٔ آن دگرگونی‌ای پیوسته به سوی شباهت به مسیح در پی می‌آید. مزاج چه تأثیری بر زندگی ایمانی و زندگی پیروزمندانهٔ من دارد؟

ویکی‌پدیا، دانشنامهٔ آزاد اینترنتی، توضیح کوتاه و فشردهٔ زیر را می‌دهد: «مزاج شیوه‌ای را توصیف می‌کند که یک موجود زنده عمل و واکنش نشان می‌دهد، یعنی سبک رفتاری او را. این سبک عمیقاً ریشه‌دار است و از واکنش‌های عاطفی، حرکتی و مربوط به توجه و نیز از خودتنظیمی تشکیل می‌شود. این اصطلاح ویژگی‌های نسبتاً ثابت و از این رو نمونه‌وار رفتار را توصیف می‌کند، مانند پشتکار، آستانهٔ تحریک، حال و هوا و سرعت.»⁹⁹

«نظریهٔ مزاج‌ها، که نزدیک به 2500 سال قدمت دارد، انسان‌ها را بر اساس سرشت بنیادینشان دسته‌بندی می‌کند و امروز از دیدگاه علمی نظریه‌ای منسوخ است ... این نظریه به طب اخلاط (نظریهٔ اخلاط چهارگانه) بازمی‌گردد که به بقراط (Hippokrates) اهل کوس (پزشک یونانی، 460 – 375 پیش از میلاد) نسبت داده می‌شود ... پیوند نظریهٔ اخلاط چهارگانه با نظریهٔ مزاج‌های چهارگانه به دست جالینوس (Galenus) اهل پراگامون انجام شد، که برای هر یک از چهار مایع بدن («humores») مزاجی تعیین کرد. بسته به اینکه کدامیک از این چهار مایع غلبه داشته باشد، مزاج مربوط به آن به‌ویژه برجسته می‌شود ...:

- خون («Sanguis»): دمو (شاد، فعال)
- بلغم («Phlegma»): بلغمی (منفع‌ل، گُند)
- مایع صفراوی سیاه، یعنی سودا («Melas Cholé»): سوداوی (اندوه‌گین، اندیشناک)

99. به صورت آنلاین در <http://de.wikipedia.org/wiki/Temperament> در دسترس است.

- مایع صفرای زرد («Cholé»): صفراوی (زودرنج و برانگیختنی).¹⁰⁰

15.1 کتاب مقدس و نظریه مزاجها

از یک سو باید گفت که نظریه مزاجها خاستگاهی بت پرستانه دارد. از سوی دیگر این واقعیتی است که از نظر علمی منسوخ شده است. این دو نکته با این واقعیت ربط دارند که این نظریه نه در کتاب مقدس آمده است و نه می توان آن را از کتاب مقدس استنتاج کرد. کتاب مقدس این نظریه را، که در زمان پدید آمدن بخش دوم آن (عهد جدید) وجود داشت، به سادگی نادیده می گیرد.

با این حال نمی خواهیم خوب را همراه بد دور بریزیم. مزاجها واقعیت دارند، و از این رو نگاهی به مزاج (خودمان) می تواند مفید باشد. حتی اگر این نظریه منسوخ باشد، هر انسانی مزاجی دارد که اغلب کم و بیش با یکی از چهار مزاج یادشده یا با آمیزه های از آنها مطابقت دارد.

من پس از تولد تازه نیز همان شخصی می مانم که پیش تر بودم، اما حیات روحانی تازه ای که طبیعت و ذات مسیح را دارد به من بخشیده شد. این حیات باید به شخصیت من شکل دهد. حتی به اصطلاح نقاط قوت مزاج من نیز بدون مسیح بی ارزش اند. تنها شخصیت هایی که از او پر شده اند با معیار خدا برای زندگی تازه سازگارند: مسیح شاقول و معیار خلقت تازه ای است که ما شده ایم. ذات مسیح نیز به نوبه خود در ثمره روح بیان می شود. این معیار ما برای شکل گیری شخصیتمان است. بررسی مزاجها تا زمانی موجه است که تابع هدف اصلی مسیحی بودن ما باشد.

سودمند است که به نقاط قوت و ضعف مزاجها نگاهی بیندازیم. هر روز با آنها سروکار داریم؛ آنها بخشی از زندگی ما هستند و بنابراین به زندگی ایمانی ما نیز تعلق دارند. می دانیم که نمی توانیم ساختار (آنچه از والدینمان به ارث برده ایم) را به سادگی تغییر دهیم. شناختن اینکه چگونه ساخته شده ایم بی گمان سودمند است، زیرا بدین سان امور منفی و رفتارهایی نیز آشکار می شوند که می توانند رشد ما را به سوی شباهت به مسیح مانع شوند و سد کنند. رفتار کاهلانۀ شخص بلغمی

100. به صورت آنلاین در <http://de.wikipedia.org/wiki/Temperamentenlehre> در دسترس است.

اغلب مانعی برای زندگی ایمانی فعال است. همین دربارهٔ عمل و داوری شتابزدهٔ شخص صفراوی صدق می‌کند. باید از چنین جنبه‌های منفی‌ای آگاه شویم تا بتوانیم در برابرشان بایستیم. برای این کار یک آزمون می‌تواند به خوبی کمک کند.

پرداختن بیش از اندازه به مزاج‌ها در رابطه با زندگی روحانی و عطایای ما، توجه را به شدت به خودمان معطوف می‌کند. چند فرمان هست که خودمان و کارمان را بیازماییم، اما شعار تقریباً همیشه این است که به مسیح بنگریم. این کار دگرگونی پدید می‌آورد، که البته ما نیز در آن سهمیم هستیم.

و. ی. اوونیل (W. J. Ouwenneel): «آنان (اوله هالسبی (Ole Hallesby)، تیم لاهای (Tim LaHaye) و هنری برانت (Henry Brandt)) نشان داده‌اند که زندگی در چهار مزاج چگونه است، هنگامی که دل از خدا روی گردانده و خود را به گناه سپرده است؛ آنگاه جنبه‌های بد مزاج‌ها غالب می‌شوند. اما هنگامی که دل رو به خدا دارد و خود را به هدایت روح القدس می‌سپارد، آنگاه نقاط قوت می‌توانند در شخصیت پرورش یابند، و مسیح شکل می‌گیرد: در گرمی، صداقت، سرزندگی، مهربانی و خوش‌بینی شخص دموی؛ در رهبری، قاطعیت، روحیهٔ کار گروهی، عزم و شوق ابتکار شخص صفراوی؛ در دوستی وفاداران، خلاقیت و آمادگی برای فداکاری شخص سوداوی؛ و در آرامش، خوش‌خلقی، آمادگی برای شنیدن، نظم و سنجیدگی شخص بلغمی ...

به رغم همهٔ مطالعات دربارهٔ ساختارهای زیستی و روانی و ... مزاج‌ها و تیپ‌های شخصیتی، انسان ربانی از پیش برنامه‌ریزی شده نیست که یکسره در معرض جنبه‌های زشت منش خود باشد. در اینجا نیز کتاب مقدس و همچنین تجربهٔ شبانی به ما می‌آموزند که همه چیز به جهت‌گیری دل بستگی دارد. در واقع مزاج انسان با ساختمان ارثی او تعیین شده است؛ بنابراین تقریباً تغییرناپذیر است (هرچند در طول زندگی ممکن است تغییرات کوچکی در آن پدید آید، اما انسان بر آن تأثیری ندارد). اما باید مزاج را به خوبی از منش متمایز کرد. منش حاصل ویژگی‌های رفتاری یک انسان است، که نه تنها به وسیلهٔ مزاج، بلکه ... بیش از همه به وسیلهٔ دل تعیین می‌شوند.

وقتی انسانی به مسیح ایمان می‌آورد و بدین‌سان تولد تازه می‌یابد، مزاج تازه‌ای دریافت نمی‌کند (همان‌گونه که بدن دیگری هم دریافت نمی‌کند)، اما “دلی تازه” دریافت می‌کند: طرز فکری از بنیاد تازه در دل، نگرشی کاملاً تازه، رویکردی تازه، طرحی تازه برای زندگی. اکنون عوامل عملی و انگیزشی کاملاً دیگری در زندگی او نقش‌آفرینی را آغاز می‌کنند، و نیز شناختی تازه و اندیشه‌ای تازه (یعنی “شناخت” یا “کاغیشن” تازه) و اراده‌ای که جهتی تازه یافته است (عامل کوناتیو¹⁰¹). بدین‌سان انسان نوشته می‌تواند در درون مرزهای (گسترده‌ا) ساختمان مزاج خود منشی کاملاً تازه پرورش دهد، که در آن، چنان‌که گفتیم، مسیح به شیوه‌ای کاملاً بی‌همتا شکل می‌گیرد.¹⁰²

مزاج، یعنی استعداد و سرشت به‌ارث‌رسیده، در ایماندار تقدیس می‌شود و بدین‌سان برای خدا سودمند می‌گردد. برای مثال مهربانی شخص دمو برای خدا سودمند است. این مهربانی با سکونت و هدایت روح حتی به ثمری برای خدا تبدیل می‌شود. این درباره همه جنبه‌های «خوب» هر مزاج صدق می‌کند؛ در این میان جنبه‌ای از انسان بودن که به سرشت یا مزاج مربوط است، به آفرینش نخست خدا تعلق دارد و بنابراین پیش از سقوط نیز ویژگی آدم بود. متأسفانه گناه مزاج را نیز دچار آسیب‌هایی کرده است، و باید این آسیب‌ها را پیگیرانه از میان برداشت.

15.2 منش و دگرگونی آن

منش ویژگی بازشناختنی یک شخص است. ما این اصطلاح را کم‌وبیش خوب می‌شناسیم. بیشتر آن را با ویژگی‌های انسانی نیک و درخور کوشش پیوند می‌دهند، یعنی با چیزی که جامعه، و در سال‌های اخیر به‌ویژه دنیای مالی، از آن بی‌بهره است. آزمندی لگام‌گسیخته، خوددوستی و خودخواهی پیش‌چشیدی از آنچه هنوز خواهد آمد به ما می‌دهند. جامعه حس می‌کند که منش نیک و استوار، که در برابر وسوسه نیز ایستادگی کند، می‌تواند سقوط اخلاقی را کند کند، اگر نه متوقف.

101. «کوناتیو» (konativ) به معنای «سائق»، «کوشا و رو به هدف» است.

102. W. J. Ouweeneel, Psychologie, Ein bibelorientiert-wissenschaftlicher Entwurf, صفحه 168 (تأکید افزوده شده است).

اما به زندگی خودمان بنگریم. واژه **Charakter** (منش) از مُهر ضرابی گرفته شده است که به سکه یا مهر شکل می‌داد. چه چیزی به ما شکل می‌دهد، و دیگران چه چیزی را از ما درمی‌یابند؟ مهم‌تر از آن این پرسش است: وقتی کسی ما را نمی‌بیند، از نظر منش چه کسی هستیم و چگونه‌ایم؟ ضرب‌المثلی می‌گوید: «چهرهٔ انسان را در روشنایی می‌شناسی، منش او را در تاریکی.»

آنچه جهان به آن نیاز دارد، در عیسی به واقعیت پیوسته است. ذات او می‌تواند در ما تحقق یابد. منش نیک با ثمرهٔ روح‌القدس و بنابراین با عیسی شکل می‌گیرد. اما این منش خودبه‌خود از راه نمی‌رسد. خدا آن را با جادو و بی‌اعتنا به ارادهٔ ما در دلمان نمی‌نهد. او همه چیز را به ما می‌دهد تا آن را زیر هدایت او و با نیرو و فیض او پرورش دهیم. باید منش را تمرین دهیم و بدین‌سان نیرومندش سازیم. مسئولیت ما در همین است. ثمرهٔ روحانی محبت، خوشی، آرامش، صبر، مهربانی، نیکویی، وفاداری، فروتنی و خویش‌داری را باید گویی مانند زبانی تازه یا زبان دوم بیاموزیم، تا آنکه به لطف آموختن و تمرین کردن، از روی عادت به آن سخن بگوییم. منش روحانی باید در زندگی ما به امری عادی تبدیل شود.

منش هنگامی آشکار می‌شود که پای کار در میان باشد و هنگامی که زیر فشار یا در وسوسه‌ایم. از همین رو پولس نیز می‌گوید که نباید برای جسم تدارک ببینیم، بلکه باید خداوند عیسی مسیح را بپوشیم (رومیان 13:14). منشی استوار (یعنی تمرین‌یافته و با پشتکار دنبال‌شده) می‌تواند در برابر این وسوسه ایستادگی کند که در موقعیت‌های بحرانی اصول روحانی‌ای را رها کند که از زمان تولد تازه آموخته است و به‌عنوان راه خدا ارج می‌نهد.

چگونه منش را تمرین می‌دهیم؟ با آموختن و به کار بستن. باید آموخت تا فهمید که این «منش روحانی» چگونه است. گویی برای من تجویز می‌شود که آن را درونی کنم. ما با گام‌های کوچک این ویژگی‌ها را بیش از پیش به کار می‌بندیم، زیرا خودمان آن را می‌خواهیم.

در حالی که مزاج در سراسر زندگی تقریباً بی‌تغییر می‌ماند، منش دگرگون می‌شود، هم به سوی خوبی و هم به سوی بدی. پایهٔ منش اراده و نیروی آن برای پیش بردن

خود است. ما دلی تازه و اراده‌ای نوشته داریم. این آغاز زندگی‌ای تازه است که باید تا رسیدن به مقصد با ارادهٔ دگرگون شدن همراه باشد.

همانند نظریهٔ مزاج‌ها، واژهٔ **منش** (Charakter) نیز در کتاب مقدس یافت نمی‌شود. نزدیک‌ترین واژه به آن، مفهوم کتاب مقدسی فضیلت است (فیلیپیان 4:8؛ اول پطرس 2:9 [صفت خدا]؛ دوم پطرس 1:3، 5). کتاب مقدس از نظریهٔ فضیلت فیلسوفان زمان خود پیروی نمی‌کند. همانندی‌ها تا اندازه‌ای در این است که فضیلت در چه چیزی ممتاز است، و تا اندازه‌ای در اینکه فضیلت ورزیده و تمرین داده می‌شود. از دیدگاه کتاب مقدس، فضیلت یا منش و دگرگونی آن به سوی شباهت به مسیح، خود خدا و پادشاهی او را هدف دارد. نه دستاورد شخصی برای خود آن، بلکه نیروی اراده‌ای که روح القدس آن را نو ساخته است و به کار بستنی که از آن سرچشمه می‌گیرد، برای جلال خدا و سود دیگران، با تصویر و هدف کتاب مقدسی دگرگونی ما سازگار است؛ دگرگونی‌ای که به مقصد نهایی، یعنی جهان تازهٔ خدا، خواهد انجامید.

«مراقب اندیشه‌هایت باش، زیرا سخن می‌شوند.

مراقب سخنانت باش، زیرا کردار می‌شوند.

مراقب کردارت باش، زیرا عادت می‌شوند.

مراقب عادت‌هایت باش، زیرا منش تو می‌شوند.

مراقب منشت باش، زیرا سرنوشت تو می‌شود.»

16. سخن پایانی

زمان‌هایی هست که کارها از دست آدم بیرون می‌رود و دیگر نمی‌داند چه باید بکند و چه نباید بکند. گاه جسم چنان سر برمی‌آورد که از خودمان شگفت‌زده و هراسان می‌شویم. گاه نیز به همان اندازه از بی‌تفاوتی خودمان هراسان می‌شویم. همه این‌ها تا زمانی که در هستی زمینی خود در راه کمال نهایی هستیم، با ما روبه‌رو خواهند شد و همراه ما خواهند بود. این گفته قرار نیست چیزی را توجیه کند. اما می‌خواهیم صادق نیز بمانیم، وقتی سخن از این است که چه اندازه از حقیقت روحانی در زندگی ما شکوفا می‌شود.

دل قوی داریم و دست نکشیم! حتی اگر در درون حس می‌کنیم که می‌خواهیم دست بکشیم، این بدترین راه حل است. تسلیم شدن در برابر ناامیدی و دست کشیدن از نبرد، خاستگاهی جسمانی و شیطانی دارند!

پدر در هر گامی به ما کمک می‌کند – صرف‌نظر از اینکه آن گام چه اندازه کوچک یا بزرگ باشد. ما باید در راه رسیدن به مقصد پیش برویم. حتی اگر زمان‌هایی را از سر بگذرانیم که از او دور می‌شویم، او به ما نزدیک است، و همیشه یک گام کافی است تا به آغوش او بازگردیم.

شاید کوه‌پیمایی‌ها چنان وقت‌گیر و طاقت‌فرسا بوده‌اند که اکنون از کثرت درختان دیگر جنگل را نمی‌بینید. البته اگر همه متن‌های کتاب مقدس درباره این موضوع را کنار هم بگذاریم، کار گسترده‌ای است. اما ما رشدی را در فهم روحانی تجربه می‌کنیم که خدا پدید آورده است. و این به سادگی زمان هم می‌خواهد. نه می‌توانیم آن را به زور به دست آوریم و نه می‌توانیم کوتاهش کنیم. خدا راه خود را با ما می‌پیماید. او با ماست و ما در پناه او هستیم. او همچون برده‌داری پشت سر ما نایستاده است که تنها به خطاها و شکست‌های ما علاقه دارد. برعکس: او ما را به عنوان پسران یا فرزندان خود پذیرفته است و همه چیز را در اختیار ما می‌گذارد تا بتوانیم برای جلال او زندگی کنیم.

حتی پولس برای تسلی ما می‌گوید که او در راه جلال هنوز به همین مقصد نرسیده و هنوز کامل نشده است. اما جهت او درست است؛ او به سوی مقصد می‌دود، زیرا به‌وسیله آن - یعنی به‌وسیله مسیح - دریافت و گرفته شده است. راز او همین است.

تغییر جبهه و همه کوشش و نیز همه سرسپردگی، همه زحمت، همه چشم‌پوشی و همه قاطعیت، ارزشش را خواهد داشت. در جلال دیگر این فرصت بی‌همتا را نخواهیم داشت. از این رو زمان ما «در بدن» (دوم قرنتیان 5:10)، در هستی زمینی ما، این اندازه فوق‌العاده گران‌بهاست. این زمان تکرارشدنی نیست، و فرصت‌هایی که در آن پیش می‌آیند دوباره به ما داده نمی‌شوند.

«زیرا خدا روح ترس

(بزدلی، هراس) را به ما نداده است،

بلکه (روح)

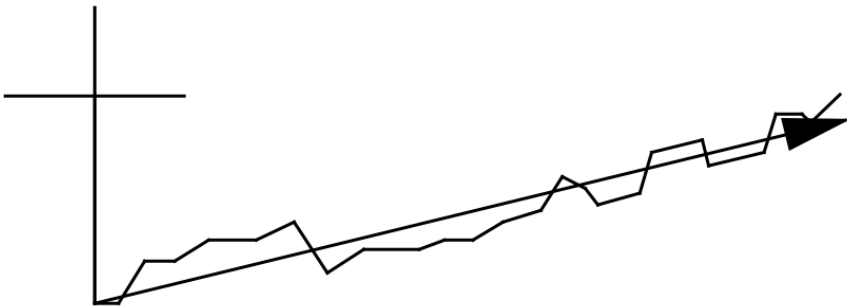
قوت،

و محبت

و خرد را

(انضباط، مهار خویشتن، تعادل).»

دوم تیموتائوس 1:7



راه ما به سوی مقصد تنها سربالایی پیوسته در رشد روحانی و در تقدیس نیست. سرازیری هست، توقف و رکود هست، اما سربالایی نیز هست. جهت باید درست باشد، و خود مقصد ما را به سوی خود می‌کشد - در حالی که به عیسی، پیشوا و کامل‌کننده ایمان، چشم دوخته‌ایم!

17. کتاب‌نامه¹⁰³

Adams, Jay E., *Grundlagen biblischer Seelsorge*, Gießen, 1983.

Anderson, Neil T., *Neues Leben – neue Identität*, Lage, 1994.

Anderson, Neil T., *Restored, Experience Life with Jesus*, Franklin, USA, 2007.

Anderson, Neil T., *Spiritual Warfare*, Ventura, California, USA, 2000.

Anderson, Neil T., *Steps to Freedom in Christ*, Oxford, 2000.

Anderson, Neil T., *Winning the Battle within*, Eugene, Oregon, USA, 2004.

Barclay, William, *Geist oder Fleisch*, Augsburg, 1967.

Binde, Fritz, *Vom Geheimnis des Glaubens*, Wuppertal, 1979.

Bullinger, Dr. E. W., *Die zwei Naturen in dem Kind Gottes*, Düsseldorf, 1907.

Burkhardt, Helmut, *Christ werden, Bekehrung und Wiedergeburt*, Gießen, 1999.

Custance, Arthur C., *Man in Adam and in Christ*, Grand Rapids, 1975.

103. از منابع یادشده بهره گرفته‌ام و تا اندازه‌ای نیز از آنها نقل کرده‌ام. اما این فهرست به هیچ روی به این معنا نیست که با همه گفته‌های کتاب‌های فهرست‌شده موافقم.

Edman, V. Raymond, *Das ausgetauschte Leben*, Kassel, 1963.

Eldredge, John, *Der ungezähmte Christ*, Gießen, 2005.

Gahan, M. C., *The Soul's Transfer from Adam to Christ*, Michigan, 1957.

Gibson, Jean, *Training im Christentum 3*, Bielefeld, 1990.

Heijkoop, H. L., *Der Heilige Geist*, Zürich, 1955.

Hession, Roy, *Nicht ich – sondern Christus*, Bad Liebenzell, 1980.

Ein Mensch, was ist das?, Wuppertal, (ویراستار) Hille, Rolf
2004.

Hole, F. B., *Das große Heil Gottes*, Zürich, 1979.

Ironside, Henry Allen, *Heiligung – Zerrbild und Wirklichkeit*, Bielefeld, 1989.

Käser, Ernst, *Rechtfertigung des Lebens*, Herblingen, 1989
چاپ دوم.

Kelly, William, *Die Lehre des NT über den Heiligen Geist*, Neustadt, 1975 (1880).

Ketting, Siegfried, *Wer bist du, Adam?*, Wuppertal, 1978.

Lutzer, Erwin W., *Das widerspenstige Ich*, Bielefeld, 2011.

MacDonald, William, *Der vergessene Befehl: Seid heilig!*, Bielefeld, 1988.

«Das Markmann, Otto, Weiter zu etwas Höherem
normale Christenleben نوشته و اچمن نی (Watchman Nee). نقدی بر کتاب

Mauerhofer, Erich, Der Kampf zwischen Fleisch und Geist bei Paulus, Frutigen, 1980.

Medema, H. P., Romeinen 7; Het normale en het abnormale christlijke leven, Vaassen, 1998.

Modersohn, Ernst, Die herrliche Freiheit der Kinder Gottes, Bielefeld, 2008.

Nee, Watchman, Befreiung, Stuttgart, 1978.

Nee, Watchman, Das normale Christenleben, Wuppertal, 1972.

Heerbrugg, Nee, Watchman, Der geistliche Christ جلد 1 – 3, 1975.

Nee, Watchman, Freiheit für den Geist, Winterthur, 1969.

Nee, Watchman, Geistliche Erkenntnis, Berneck, 1978.

Nitsche, Walter / Peters, Benedikt, Dämonische Verstrickungen – Biblische Befreiung, Berneck, 1989.

Nitsche, Walter, Versagen und innere Zerrissenheit, Berneck, 1989.

Ouweneel, Willem J., Geestelijke Strijd, Vaassen, 1998.

Ouweneel, Willem J., Geloofs-Zekerheid, Vaassen, 1996.

Ouweneel, Willem J., Hoe lief heb ik uw Wet!, Vaassen, 2001.

Paxson, Ruth, **Life on the Highest Plane, God's Plan for spiritual Maturity**, Grand Rapids, 1983.

Pink, Arthur, **Practical Christianity**, Michigan, 1974.

Ryrie, Charles C., **Ausgewogen statt abgehoben**, Dillenburg, 1994.

Ryrie, Charles C., **Hauptsache gerettet?**, Dillenburg, 1998.

Ryrie, Charles C., **Ihr werdet Kraft empfangen**, Dillenburg, 2003 (1965).

Das Gesetz der Liebe, جلد 1, Schirrmacher, Thomas, **Ethik**.Nürnberg, 2001

Steidl, Grant, **Konflikt!**, **Der Christ im Widerstreit**, Hückeswagen, 1992.

Steinberger, Georg, **Das Geheimnis eines siegreichen Lebens**, Stuttgart, 1983.

Stott, J. R. W., **Men Made New**, London, 1966.

Thomas, Major W. Ian, **Christus in euch – Dynamik des Lebens**, Holzgerlingen, 2008.

Thomas, Major W. Ian, **The Indwelling Life of Christ**, Colorado Springs, 2006.

Thomas, Major W. Ian, **The Saving Life of Christ**, Grand Rapids, 1961.

Thomas, Major W. Ian, **Tote können nicht sterben**, Neuhausen-Stuttgart, 1973.

Trumbull, Charles G., *Befreiung von der Macht der Sünde*, Basel, 1986.

Willard, Dallas, *Aus dem Herzen leben* (عنوان اصلی: Renovation of the Heart), Gießen, 2004.

Willard, Dallas, *The Divine Conspiracy, Rediscovering our hidden Life in God*, New York, 1997.

نوشته‌های کوتاه، مقاله‌ها و جستارها درباره این موضوع

Blackburn, John S., *Die Befreiung im Römerbrief*.

Böhm, Heinz, *Die geleugnete Wirklichkeit*, Berneck, 1993.

Cutting, George, *Die beiden Naturen*, Zürich.

Cutting, George, *Freedom from Sin: What is it?*

Ebertshäuser, Rudolf, *Mit Christus gekreuzigt und auferweckt*, Leonberg, 2009.

Glassford, Greg, *Hey, Fleisch! Hier spricht dein Geist!*, Hamburg, 2004.

Grant, F. W., *Deliverance: What is it?*

Grant, F. W., *Life in Christ and sealing with the Spirit*, Bedford.

Grant, F. W., *Some Themes on the second Part of Romans*, Bedford.

Grant, F. W., *The two Natures and what they imply*, Bedford.

H. E. C., *The Believer's two Natures*.

Herrick, Greg, *Old Man and New Man in Paul*, 1999.

John MacArthur's One Nature Teaching,
<http://www.middletownbiblechurch.org/doctrine/1natjm01.htm>

Lüscher, Albert, **Der alte und neue Mensch**, Langenthal, 1971.

Lüscher, Albert, **Euer Leben ist verborgen**, Langenthal.

Pink, Arthur W., **The Christian in Romans 7**.

Scofield, C. I., **The two Natures**.

Trachsel, Walter, **Ein reines Herz?**, Frutigen.

Trachsel, Walter, **Gibt es ein Leben im Sieg**, Frutigen, 2003.

Trachsel, Walter, **Heilig sein oder heilig werden?**, Frutigen, 2009.

Trachsel-Pauli, Ernst, **Heiligung nach Geist, Seele und Leib**, Frutigen, 2000.

Wallis, Reginald, **The new Life, Talks with Christians about Practical Victory**, New Jersey, 1932.

وبسایت‌ها

<http://www.bibelkommentare.de;>

[http://www.biblecentre.org/;](http://www.biblecentre.org/)

<http://www.bodedesheils.nl/>

<http://www.soundwords.de/>

Bibelgriechisch فهرست پستی <http://www.streitenberger.com>
(یونانی کتاب مقدس) (دسترسی آزاد، تبادل نظر میان آشنایان به زبان یونانی؛
امکان طرح پرسش‌هایی درباره متن کتاب مقدس از نظر زبانی و دریافت پاسخ).

تفسیرها

Brockhaus-Kommentar zur Bibel, Wuppertal, 1985.

Calvin, Johannes, Auslegung der kleinen paulinischen Briefe, Neukirchen, 1963.

Cecil, A. P., A Summary of the Epistle to the Romans.

Coates, C. A., Ein Überblick über den Brief an die Römer, Leipzig.

Cousar, Charles B., Galatians, A Commentary for Teaching and Preaching, Atlanta, 1982.

(چاپ) Darby, J. N., The Collected Writings, Winschoten, 1972
مجدد).

(چاپ) Ellicott, Charles John, Bible Commentary, London, 2004
مجدد).

Grant, F. W., The Numerical Bible, New Jersey, 1901.

Greijdanus, Dr. S., Korte Verklaringen, Kampen, 1932.

Hoehner, Harold W., Ephesians, An exegetical Commentary, Michigan, 2002.

Jantzen, Herbert, Vorträge zu Röm 6 – 8, 1997.

Kelly, William, Lectures Introductory, 1869.

Kelly, William, Lectures on the Epistle to the Ephesians, Oak Park.

Kelly, William, Notes on the Epistle to the Romans, Sunbury, 1981 (1873).

- Kelly, William, *The Bible Treasury*, Winschoten.
- Kelly, William, *The Epistles of Peter*, London, 1904.
- Kramer, G. H., *Christus ons leven*, Vaassen, 1994.
- Lee, Witness, *Der Brief des Paulus an die Epheser*, Stuttgart, 1980.
- Lincoln, William, *Assembly Writer Library*, Glasgow, 1980.
- Bielefeld, جلد 1, MacDonald, William, *Kommentar zum NT* 1992.
- Medema, H. P., *De nieuwe Mens*, Vaassen, 1991.
- Medema, H. P., *Der Brief an die Römer*, Bielefeld, 1992.
- Medema, H. P., *Het leven is geopenbaard, De Eerste Brief van Johannes*, Vaassen, 1993.
- Waugh, G. P., *Was die Bibel lehrt, 1. und 2. Petrusbrief*, Dillenburg, 1991.
- Nicholson, J. B., *Was die Bibel lehrt, 1. und 2. Petrusbrief*, Dillenburg, 1991.
- Ouweneel, W. J., *De vrijheid van de Geest*, Vaassen, 1997.
- Ouweneel, W. J., *Christus unser Leben*, Schwelm, 1984.
- Remmers, Arend, *In Christus gesegnet*, Hückeswagen, 2004.
- Schaeffer, F., *Allein durch Christus, Die zentralen acht Kapitel des Römerbriefs*, Holzgerlingen, 1999.
- Smith, Hamilton, *The Epistle to the Ephesians*, Edinburgh.
- Smith, Hamilton, *The Epistles of Peter, An Expository Outline*, Edinburgh.

Stadelmann, Helge, *Der Epheserbrief*, Neuhausen-Stuttgart, 1993.

Stallan, Fred, *Was die Bibel lehrt, Römerbrief*, Dillenburg, 2001.

Stanley, Charles, *On the Epistle to the Romans*, London, 1885.

Stott, John R. W., *Die Botschaft des Epheserbriefes*, Nürnberg, 2001.

Stott, John R. W., *The Letters of John, Tyndale New Testament Commentaries*, Nottingham, 1964, 1988.

Wasserzug, Gertrud, *Der Römerbrief*, Böblingen, 1984.

Witmer, John A., *Romans, The Bible Knowledge Commentary*, 1983.

Wolston, W. T. P., *Simon Peter, His Life and Letters*, Edinburgh, 1892.

Wuest, Kenneth S., *Romans in the Greek New Testament*, Michigan, 1955.

اختصاراتی که برای دیگر ترجمه‌های کتاب مقدس به کار رفته است

Elb Elberfelder Übersetzung, nicht revidiert, Berlin, 1961.

ER Elberfelder Übersetzung, revidierte Fassung, R. Brockhaus Verlag Wuppertal, چاپ هشتم 2001.

Luther 1912 *Die Heilige Schrift nach der deutschen Übersetzung Martin Luthers*, Stuttgart, 1912.

- „Menge Die Heilige Schrift Alten und Neuen Testaments
ترجمه Dr. H. Menge, Berlin, 1960
- Karl-Heinz NeÜ Neue evangelistische Übersetzung
از Vanheiden, Dillenburg, 2010
- Schl 2000 Die Bibel, übersetzt von F. E. Schlachter (Version
(2000), Genf چاپ نخست 2003.
- Schlachter Die Heilige Schrift des Alten und Neuen
Testaments, ترجمه F. E. Schlachter, Genf, 1990

درباره نویسنده

Hans-Jörg Ronsdorf، متولد 1964، با همسرش کریستینه (Christine) ازدواج کرده است. آنان 5 فرزند دارند و در آلگوی (Allgäu)، در ایالت بایرن، زندگی می‌کنند. او پس از آموزش حرفه ابزارسازی در رشته‌های گوناگون کار کرد و بیش از 10 سال است که به‌طور مستقل به‌عنوان مشاور و تأمین‌کننده در صنعت رنگ‌کاری فعالیت می‌کند.

او یکی از مشایخ «کلیسای مسیحی» (Christliche Gemeinde) در کمپتن (Kempten) است و در خدمت موعظه و تعلیم کتاب مقدس فعالیت می‌کند.

Hans-Jörg Ronsdorf

و با این حال مردگان زنده‌اند (Und die Toten leben doch)



جاودانگی جان

240 صفحه، جلد شومیز

ISBN 978-3-89397-227-2

آیا مردگان زنده‌اند - یا مرگ پایان هر هستی است؟ آیا انسان به خواب جان فرو می‌رود - یا آن سوی مرگ آگاهی دارد؟ این‌ها پرسش‌هایی است که ذهن هر انسانی را به خود مشغول می‌کند. هدف این کتاب این است که به این پرسش‌ها پاسخ دهد و در عین حال امید ببخشد؛ و پرسش از جاودانگی جان موضوع محوری آن است. مردگانی که زنده‌اند - کتاب مقدس این تناقض‌نا را می‌گشاید: مرگ پایان نیست، بلکه آغاز زندگی‌ای است که دیگر هرگز پایان نمی‌یابد. درستی این سخن را

شخصی تضمین می‌کند که مرد و برخاست - عیسی مسیح، که از قلمرو مرگ بازگشت و راهی را گشود که به حیات می‌انجامد.